

Princeton University Library



32101 046640627

Munāzarāt

مناظرات

ترجمہ

«المراجعات»

تالیف

علامہ شہیر سید عبد الحسین شرف الدین عاملی

مترجم

حیدر قلی بن نور محمد خان

سردار کابلی

ناشر

سید علی اکبر عزیزادہ خراسانی - مقیم بیروت

حق چاپ محفوظ

بہمن ماہ ۱۳۲۴

بہا: ۷۰ ریال

باہتمام سید محمد آخوندی منتشر شد - تہران سرای مسیب



(SY)

BP194

• S45165

1945



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست کتاب المناظرات ترجمه کتاب المراجعات

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
مقدمه و اهداء مترجم	۱	دیاچه	
سؤال ۱ تحیه جناب مناظر و رخصت	۷	طلبیدن او در مناظره	
جواب ۱ جواب تحیه و اذن در مناظره	۹	مبحث اول در امامت و مذهب	
سؤال ۲ چرا شیعه بمذهب اهل سنت رفتار نمی کند و احتیاج مردم بانفاق و اجتماع و اصلاح جز بمذهب جمهور نمیشود		جواب ۲ اثبات ادله شرعیه مذهب اهل بیت علیهم السلام و اینکه دلیلی بر عمل نمودن بمذهب جمهور نیست و اینکه اهل سه قرن مذاهب جمهور را نمی شناسند و اینکه اجتهاد ممکن است و اصلاح این تفرقه با احترام مذهب اهل بیت علیهم السلام میشود	
سؤال ۳ اعتراف بقول ما و خواستن دلیل بر سبیل تفصیل	۱۶	جواب ۳ اشاره باده و جوب متابعت عترت طاهره علیهم السلام و دعوت نمودن حضرت امیر علیه السلام بمذهب اهل البیت و کلام امام زین العابدین علیه السلام در این باب	
سؤال ۴ از کلام خدا و حضرت رسول ص علیه و آله و سلم دلیل خواستن و اینکه احتجاج بکلام اهل البیت مستلزم دور است	۲۶	جواب ۴ غفلت نمودن از آنچه سابقا بآن اشاره نموده ایم و اینکه دور لازم نیاید و ذکر حدیث ثقلین و تواتر آن و بیان گمراهی کسیکه متمسک بعترت نشده و تمثیل ایشان بسفینه نوح و باب حطه و اینکه ایشان علیهم السلام امانند از	
اختلاف در دین و اینکه مراد از اهل بیت کیانند و وجه تشبیه ایشان علیهم السلام بسفینه نوح و باب حطه		سؤال ۵ طلب زیادی نصوص در این مسئله	۳۶
جواب ۵ ذکر جمله از نصوص کافی		سؤال ۶ پسند نمودن این نصوص صریحه و دهشت نمودن از جمع نمودن میان آنها و مذهب جمهور و استظهار با استدعای ادله قرآنی	۴۷
جواب ۶ حجتای قرآنی	۴۸	سؤال ۷ سستی روایات در شان نزول آن آیات بترتیب قیاسی	۷۰
جواب ۷ بطلان قیاس شخص معترض و اینکه معترض حقیقت شیعه را نمیداند و امتیاز شیعه در تغلیظ حرمت دروغ در اخبار و احادیث	۷۱	سؤال ۸ جهیدن بوارق و درخواستن حجتای اهل سنت از رجال شیعه	۷۴
جواب ۸ ذکر صد نفر از بزرگان شیعه در اسناد اهل سنت		ابان بن ثعلب . ابراهیم نخعی	۷۵
احمد بن العفضل . اسمعیل بن ابان	۷۶	اسمعیل بن خلیفه . اسمعیل بن ذکریا	۷۷
اسمعیل بن عباد معروف بصاحب بن عباد	۷۸	اسمعیل بن عبدالرحمن . اسمعیل بن موسی	۸۰
تلید بن سلیمان . ثابت بن دینار . ابو حمزه ثمالی	۸۱	ثویر غلام ام هانی اخت الامیر علیه السلام . جابر بن یزید	۸۲
جریر بن عبدالحمید	۸۳	جعفر بن زیاد . جعفر بن سلیمان	۸۴
جمع بن عمره	۸۶		

2262
1025
366

2272
68987
366

2262
1025

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	بن اسمعیل . محمد بن حازم	۸۷	الحارث بن حصیرہ ۸۸ الحارث بن عبد اللہ
۱۴۲	محمد بن عبد اللہ الحاکم ۱۴۳ محمد بن عبد اللہ		الہمدانی صاحب الامیر علیہ السلام
	۱۴۴ محمد بن فضیل ۱۴۵ محمد بن مسلم	۹۰	حبیب بن ثابت ۹۱ الحسن بن حی ۹۲ الحکم
۱۴۵	محمد بن موسیٰ ۱۴۶ معاویہ بن عمار . معروف		ابن عتیہ . حماد بن عیسیٰ
	بن خریز ۱۴۷ منصور بن المعتمر	۹۴	حمران ابن اعین ۹۵ خالد بن مخلد ۹۶ داود بن
۱۴۹	منہال بن عمرو ۱۵۰ موسیٰ بن قیس ۱۵۱ نفیع		ابن عوف . ذید بن الحارث
	بن الحارث نوح بن قیس	۹۸	زید بن الحباب . سالم ابن ابی الجعد ۹۹ سالم
۱۵۱	ہرون بن سعد ۱۵۲ ہاشم بن البریدہ . ہیرہ بن		بن ابی حفصہ
	بریم ۱۵۳ ہشام بن زیاد	۱۰۰	سعد بن طریف . سعید بن اشوع ۱۰۱ سعید بن
۱۵۳	ہشام بن عمار ۱۵۵ ہشیم بن بشیرہ . وکیع بن		غیثم . سلمہ بن الفضل
	الجراح ۱۵۷ یحییٰ بن الجزار	۱۰۲	سلمہ بن کھیل . سلیمان بن سرد ۱۰۳ سلیمان
۱۵۷	یحییٰ بن سعید ۱۵۸ یزید ابن ابی زیاد . ایسو		ابن طاخان . سلمان بن قوم
	عبد اللہ الجدلی	۱۰۴	سلیمان بن مہران ۱۰۷ شریک بن عبد اللہ ۱۱۰
۱۶۱	سؤال ۹ تصریح وی کہ اہل سنت را از		شعبہ بن الحجاج
	احتجاج بثقات شیعه مانعی نیست و ایمان وی	۱۱۱	صمصعہ بن صوحان ۱۱۴ طاووس بن کیسان
	بایات اہلیت علیہم السلام و حیرت وی در جمع		ظالم بن عمر و ابولاسود دلی
	نمودن میان آنها و میان آنچه اہل قبلہ بران	۱۱۵	عامر بن واثلہ ۱۱۷ عباد بن یعقوب ۱۱۸ عبد اللہ
	ہستند		بن داود . عبد اللہ بن شداد
۱۶۳	جواب ۹ خطای جناب مناظر در آنچه نسبت	۱۱۹	عبد اللہ بن عمر . عبد اللہ بن لہیعہ ۱۲۰ عبد اللہ بن
	دادہ بمطلق اہل قبلہ بیان اینکه همان ارباب		میمون . عبدالرحمن بن صالح
	سیاست این امت از اہل البیت علیہم السلام	۱۲۱	عبدالرزاق بن ہمام ۱۲۵ عبدالملک بن اعین ۱۲۶
	عدول نمودہ اند و اینکه اہل البیت علیہم السلام		عبد اللہ بن موسیٰ
	با قطع نظر از ہر دلیل از غیر خودشان پس نمی	۱۲۷	عثمان بن عمیر ۱۲۸ عدی بن ثابت ۱۲۹ عطیہ
	مانند و اینکه کدام محکمہ عدل حکم میکند		بن سعد ۱۳۰ علاء بن صالح
	بگمراہی کسانی کہ بدانم ایشان چنک زدہ اند	۱۳۱	علقمہ بن قیس ۱۳۲ علی بن بدیمہ علی بن الجعد
۱۶۵	سؤال ۱۰ محکمہ های عدل بگمراہی کسانی کہ		علی بن زید ۱۳۳ علی بن صالح
	کہ باہل البیت علیہم السلام معتصمند حکم	۱۳۳	علی بن غراب ۱۳۴ علی بن قادم . علی بن المنذر
	نمیکند و عمل نمودن بمذہب ایشان علیہم		علی بن ہاشم ۱۳۶ عمار بن ذریق
	السلام ابراء ذمت میکند و میتوان گفت کہ ایشان	۱۳۶	عمار بن معاویہ . عمرو بن عبد اللہ ۱۳۸ عوف
	علیہم السلام بہ پیروی نمودن سزاوارترند . و		بن ابی جمیلہ . الفضل بن دکن
	خواہش نمودن نص بر خلافت	۱۳۹	فضیل بن مزروق ۱۴۰ فطر بن خلیفہ ۱۴۱ مالک

مبحث دوم در امامت عامه است یعنی خلافت (جانشینی) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

جواب ۱۰ اشاره بنصوص بطریق اجمال و ذکر نص الداریوم الانذار و کسانیکه از اهل سنت این نص را روایت کرده اند

سؤال ۱۱ تشکیک در سند این نص
جواب ۱۱ در تصحیح این نص و علت اعراض نمودن بعضی از آن و اینکه کسانیکه ایشان را می شناسند آنرا غریب نشمرند

سؤال ۱۲ اعتقاد ورزیدن جناب مناظر بشبوت این حدیث ولی چون متواتر نیست احتجاج بآن وجهی ندارد. و دلالت این حدیث بر خلافت خاصه و نسخ آن

جواب ۱۲ وجه احتجاج ما باین حدیث و اینکه خلافت خاصه باجماع منفی است. و اینکه نسخ اینجا محال است

سؤال ۱۳ اعتقاد مناظر باین نص و طلب نمودن وی زیادی را

جواب ۱۳ ذکر نص صریحی که مشمل بر ده و انداز فضائل علی علیه السلام که و کسی جز او ندارد و توجیه استدلال بران

سؤال ۱۴ تشکیک در سند حدیث منزلت
جواب ۱۴ در بیان اینکه حدیث منزلت از ثابت ترین آثار است و قرآنی که بان حکم میکند و راویان آن از اهل سنت و سبب تشکیک آمدی

سؤال ۱۵ تصدیق سند حدیث تشکیک در عموم و حجیت آن

جواب ۱۵ اهل لسان عرب حکم بعمومیت آن میکنند و رد قول باختصاص آن و ابطال قول بعدم حجیت آن

سؤال ۱۶ بازخواست موارد این حدیث
جواب ۱۶ از موارد آن دیدن ام سلمه است قضیه دختر حمزه تکیه زدن حضرت رسول بر علی صلی الله علیه و آله و سلم مواخات نخست مواخات دوم و سد ابواب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و هرون علیهما السلام را بفرق دین مثل میزند

سؤال ۱۷ چه وقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی و هرون علیهما السلام را بفرق دین مثل زده

جواب ۱۷ روز شبیر و شبرو مشیر روز مواخات روز سدا ابواب

سؤال ۱۸ خواهش نمودن بقیه نصوص

جواب ۱۸ حدیث ابن عباس حدیث عمران حدیث بریده حدیث خصائص عشر حدیث علی علیه السلام حدیث وهب حدیث ابن ابی عاصم

سؤال ۱۹ ولی مشترک لفظی است پس نص کجا است

جواب ۱۹ بیان مراد از ولی و قرآنی که بر آن دلالت دارند

سؤال ۲۰ خواهش نمودن بیان آیه ولایت را

جواب ۲۰ ذکر آیه ولایت و نزول آن در باره علی علیه السلام ادله نزول آن و توجیه استدلال بآن

سؤال ۲۱ لفظ الذین امنو برای جمع است چگونه بر مفرد اطلاق میشود

جواب ۲۱ عرب از مفرد بلفظ جمع تعبیر میکنند. و ذکر شواهد بران. آنچه امام طبرسی ذکر کرده. آنچه زمخشری ذکر کرده. آنچه خود مؤلف ذکر کرده

سؤال ۲۲ سیاق دلالت دارد بر اراده معنی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
	حسین و ائمه نهگانه صلی الله علیه و علیهم اجمعین و سلم و عنایت شیعه بان تواتر آن از طریق جمهور		محب و مانند آن
۲۷۶	سؤال ۲۹ تاویل حدیث غدیر و قرینه بر آن مطلب	۲۲۵	جواب ۲۲ سیاق دلالت بر اراده معنی محب و یاور و مانند آن ندارد و سیاق با ادله همسری نمیتواند
۲۷۸	جواب ۲۹ تاویل حدیث غدیر ممکن نیست قرینه تاویل یاوه و گمراه نمودن است	۲۲۸	سؤال ۲۳ پناه بردن بتاویل (بنا بر حمل نمودن کار گذشتگان بر صحت) از چیز هائی است که چاره پذیر نیست
۲۸۴	سؤال ۳۰ اعتراف بظهور حق و بیان اینکه امامت حضرت امیر علیه السلام بالمال است یعنی بعد از خلافت خلفاء ثلاثه		جواب ۲۳ حمل نمودن کار گذشتگان بر صحت مستلزم تاویل نیست و تاویل متعذر است
۲۸۵	جواب ۳۰ بیان ابطال این معنی و اینکه این معنی انحراف از حق است از روی مکر	۲۲۹	سؤال ۲۴ درخواست نمودن سنی که موید نصوص هستند
۲۸۸	سؤال ۳۱ طلب نمودن نصوص وارده از طریق شیعه		جواب ۲۴ ذکر چهل حدیث از سنن موید نصوص
	جواب ۳۱ ذکر چهل حدیث از طریق شیعه	۲۴۹	سؤال ۲۵ اعتراف بفضائل علی علیه السلام و اینکه فضائل آنحضرت علیه السلام مستلزم خلیفه بودن بتعین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست
۳۰۳	سؤال ۳۲ بنصوص شیعه حجتی نیست چرا آنها را غیر ایشان روایت نکرده اند خواستن مزید نصوص از غیر شیعه	۲۵۰	جواب ۲۵ وجه استدلال بخصائص آن حضرت علیه السلام بر امامت وی
	جواب ۳۲ ذکر این احادیث بر حسب خواهش خودمان بوده، و اینکه حجت مایر جمهور صحاح خودشان است علت روایت نکردن جمهور صحاح ما را اشاره بنص وراثت	۲۵۲	سؤال ۲۶ معارضه ادله بمثل آنها زیرا که خصم با حدیثی در فضائل خلفاء ثلاثه و اهل سوابق از مهاجرین آمده استدلال میکنند
۳۰۷	سؤال ۳۳ بخوان بر ما حدیث وراثت را از طریق اهل سنت	۲۵۳	جواب ۲۶ دفع دعوی معارضه
	جواب ۳۳ علی علیه السلام وارث حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم		سؤال ۲۷ خواستن حدیث غدیر از طریق اهل سنت
۳۱۱	سؤال ۳۴ بحث از وصیت	۲۵۴	جواب ۲۷ شذره از شذور حدیث غدیر
	جواب ۳۴ نصوص وصیت	۲۶۲	سؤال ۲۸ چه وجه دارد احتجاج بحدیث غدیر با اینکه متواتر نیست
۳۱۷	سؤال ۳۵ حجت منکران وصیت		جواب ۲۸ نوامیس طبیعی حکم بتواتر حدیث غدیر میکند عنایت حق تعالی بآن عنایت حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و حضرت
۳۲۱	جواب ۳۵ در اینکه انکار وصیت ممکن نیست، و اینکه حضرت امیر علیه السلام پانصد		

هزار درهم دین حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بعد از وی ادا فرمود

سؤال ۳۶ اعراض از حدیث ام المؤمنین
و بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم چه جهت دارد

جواب ۳۶ عایشه بهترین زنان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود و بهترین
آنان همان خدیجه بوده . اشاره اجمالی به بعضی از
موجب اعراض از حدیث عایشه شده

سؤال ۳۷ درخواست تفصیل در سبب اعراض
از حدیث عایشه

جواب ۳۷ تفصیل اسباب اعراض از حدیث
عایشه عقل حکم بوضیعت میکند . در اینکه حضرت
امیر دین حضرت رسول صلی الله علیهما و الهما
وسلم را ادا نمود که بانه صد هزار درهم بورد
دعوی عایشه که آنحضرت صلی الله علیه و اله بسینه
عایشه جان داده معارضه با احادیث دیگر دارد

سؤال ۳۸ ام المؤمنین در حدیث کردن بزر
پاره های نفس نمی نهد حسن و قبح عقلی نیست . بحث
نمودن در آنچه معارضه دارد با دعوی ام المؤمنین

جواب ۳۸ . غرض رانی ام المؤمنین بشیو
حسن و قبح عقلی احادیث صحاح که با ادعاء
ام المؤمنین معارضه دارند . مقدم داشتن
حدیث ام سلمه بر حدیث وی

سؤال ۳۹ بحث نمودن در علت تقدیم حدیث
ام سلمه بر حدیث وی در تعارض

جواب ۳۹ علتها تکیه اسباب ترجیح حدیث
ام سلمه است علاوه بر آنچه ذکر شد

سؤال ۴۰ اجماع خلافت صدیق را ثابت میکند
جواب ۴۰ اجماعی نیست

سؤال ۴۱ انعقاد اجتماع بعد از نابود شدن نزاع بود

جواب ۴۱ اجماعی منعقد نشده و نزاعی بر
طرف نشده

سؤال ۴۲ آیا جمع بین ثبوت نص و حمل
عمل صحابه بر صحت ممکن است

جواب ۴۲ جمع میان ثبوت نص و حمل عمل
صحابه بر صحت علت دست برداشتن امام علیه
السلام از حق خود

سؤال ۴۳ خواستن بیان آنمواردیکه صحابه
گردن بزر برار نص ننهادند

جواب ۴۳ مصیبت روز پنجشنبه علت عدول
نمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
از آنچه ایشانرا بآن امر فرموده بود

سؤال ۴۴ عذر در این مصیبت با مناقشه در
آن

جواب ۴۴ ناسره نمودن آن عذر ها

سؤال ۴۵ اقرار بناسره نمودن آن عذر ها و
خواستن بقیه موارد

جواب ۴۵ لشکر اسامه

سؤال ۴۶ عذر خواهی از طرف ایشان بجهت
آنچه از ایشان در این لشکر ناشی شده . و
اینکه حدیثی در لعن کسی که از این لشکر تخلف
ورزند وارد نشده

جواب ۴۶ عذر آنان منافات با قول
ماندارد . آنچه از شهرستانی نقل کرده ایم در
حدیث مستند آمده

سؤال ۴۷ درخواست بقیه موارد

جواب ۴۷ امر نمودن آنحضرت بقتل مارق

سؤال ۴۸ عذر خواستن از نکشتن آن مارق

جواب ۴۸ رد آن عذر

سؤال ۴۹ درخواست نمودن همه موارد

جواب ۴۹ ذکر جمله از آنموارد . اشاره

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه	
بموارد دیگر		سوال ۵۰	اختیار نمودن مصلحت را در آن	
موارد . و درخواست نمودن بقیه موارد	۴۱۸	جواب ۵۰	خارج شدن جناب مناظر از محل	
بحث بجا آوردن درخواست وی	۴۱۸	سوال ۵۱	چرا حضرت امیر علیه السلام روز	
سوال ۵۱	سقیفه بنص خلافت و وصایت احتجاج نفرمود	۴۲۳	جواب ۵۱	موانع آنحضرت علیه السلام از
احتجاج نمودن روز سقیفه اشاره باحتجاج نمودن	۴۲۳	آنحضرت علیه السلام و احتجاج دوستان وی	باوجود موانع	
سوال ۵۲	چه وقت آنحضرت و دوستان وی	۴۲۷	احتجاج نموده اند	
جواب ۵۲	ذکر قدری از احتجاج آنحضرت	۴۲۷	و حضرت زهراء علیهما السلام	
سوال ۵۳	درخواست نمودن احتجاج دوستان	۴۳۷	آنحضرت علیه السلام	
جواب ۵۳	احتجاج این عباس احتجاج حضرت			
امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام				
و مردان شیعه از صحابه و اشاره باحتجاج ایشان				
بوصیت				
سوال ۵۴	چه وقت احتجاج بوصیت نموده اند			
جواب ۵۴	احتجاج بوصیت			
سوال ۵۵	در اسناد مذهب شیعه در اصول			
و فروع دین بائمه اهل البیت علیهم السلام تقدیم				
تقدم شیعه در تدوین عام در زمان صحابه مؤلفین				
جواب ۵۵	توان مذهب شیعه از ائمه اهل البیت			
علیهم السلام .				
شیعه در زمان صحابه و زمان تابعین و تابعین تابعین				
سوال ۵۶	اعتراف بحقیقت مطالب مؤلف			
جواب ۵۶	جواب تشکر مؤلف از جناب مناظر			
تمام شد فهرست مناظرات ترجمه مراجعات				
بحمد الله و حسن توفیق فی يوم الاثنين ۹ جمادی				
الثانی سنه ۱۳۶۴-۱۳۶۵ ر ۲۴ و الحمد لله و صلی				
الله علی محمد و آله الطاهرین و سلم				

دیباچه

تأثیر علمی و ادبی یکی از مهمترین تأثیرات عالیّه دین مقدس اسلام
اسلام در جهان که هیچ دینی نمیتواند در این نوع بخصوص

از تأثیر با آن دعوی برابری کند، تأثیر علمی و ادبی است که بر اثر فرض
بودن طلب علم بر هر مسلم و مسلمه‌ئی، مسلمانان از هر قوم و کشوری که
بوده‌اند علم را کم‌شده خود دانسته و برای بدست آوردن آن اگر چه بچین
رفتن هم بوده از پای طلب نشسته‌اند تا گوهر مقصود خویش را بچنگ
آورده‌اند و روی همین اصل و قنیکه بتاریخ اقوام و ملل گیتی مراجعه کنیم
می‌بینیم، در هر عصری نسبت عدد رجال علم و معرفت^۲ هر دینی با عدد

(۱) اشاره است بساثر مشهور اسلامی: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه»
والحکمة ضالة المؤمن، و «اطلبوا العلم ولو بالهین» و در توجیه جمله اخیر چه نیکو گفته شده است
«آنکه فرمود اطلبوا العلم و لو بالهین نمود کز نگارستان بین انموزج ارژنک عشق»

(۲) دو کلمه علم و معرفت، در اصطلاح فلسفه (Philosophie) گاهی بیک معنی گفته
میشود و مقصود از هر دو، مطلق دانستن (Savoir) میباشد و گاهی هر کدام بمعنی خاصی اطلاق
میشود چنانچه معرفت میگویند و مقصود دانستن امور بسیطه یا مطلقه (Les absolus) است
و در مقابل آن مقصود از علم، درک امور مرکبه یا نسبه (Les relatifs) میباشد و گاهی علم
میگویند و مقصود از آن: حصول صورت شیئی است در ذهن (Connaissance) و معرفت
عبارت از: شهود و وجدان چیز است نزد عقل (Intuition) و گاهی دیگر علم میگویند و مقصود
حاصل جمع معلومات مختلفه هر کسی است (Science) و عبدالرزاق لاهیجی (در شوارق و
گوهر مراد) و بعضی دیگر از علماء اسلام گفته‌اند: چون یکی از معانی اصطلاحی معرفت یافتن بعد
از فقدان است از اینجهت خدای را نباید عارف بگویند. در صورتیکه این اظهار مردود است بفرموده
حضرت علی زیرا که در خطبه اول نهج البلاغه (چاپ مصر ج ۱ ص ۱۰) از وی نقل شده است که راجع
بخدایان گفته است: «عالمایا قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها و انتهایها». عارفاً بقرائنها و احنائها و بهر حال
مقصود ما از رجال علم و معرفت الهیون (Théologiens) هر دینی میباشد نه کسانی که اعتقادی
بدین ندارند و فقط نشو و نمای آنها در میانه اهل ادیان بوده و علوم آنان علوم دینی محسوب نمیشود

رجال علم و معرفتی که در اسلام بظهور رسیده اند، مانند نسبت عدد «۱» است به «۱۰» و با اینحال علومی را هم که مسلمین دارا بوده اند از حیث کیفیت چندان بر علوم دیگران مزیت داشته که قریهای متمادی براهنمائی آن علوم پیروان اسلام قافله سالار کاروان تمدن جهان بوده و حتی تمدن مشعشع قرون اخیر اروپا را هم بوجود آورده اند^۱ و شکی در صحت این مطلب نیست تا هنگامیکه از نفوذ دینی اسلام کاسته نشده بود، دین مزبور این تأثیر علمی و ادبی را بحد کمال داشت و همیشه در هر قرنی مجددی را بظهور میآورد^۲ که عده کثیری از علماء را در حجر تربیت میگرفت ولی از زمانی که نفوذ دینی اسلام رو بتقلیل نهاد و مسلمانان بعزت لزوم منطبق ساختن زندگانی خود با اوضاع محیط (Accommodation) که بر اثر نفوذ تمدن اروپائی در آسیا ایجاد شده بود و همچنین بعزت وجود عوامل داخلی و خارجی از زیر بار احکام اسلام شانه خالی کردند، تأثیر مزبور هم رو بضعف نهاد و کمتر در سایه خود دانشمندی را بوجود آورد که بتوان آنرا از حیث قوه تحقیق و تأسیس مطلب با علماء دوره اعتلاء اسلام هم رتبه دانست -

اگر چه باز در همین زمان علماء اسلام از حیث عدد و کیفیت علومی که دارا هستند، بر علماء مذهبی ادیان دیگر برتری دارند ولی تردیدی نیست که از لحاظ علوم شرعی اکثر آنانرا نمیتوان با علماء سابق این دین^۳ قابل

(۱) اشاره بترجمه هانی است که در قرون وسطی از کتب مسلمین یزبان لاتینی شده و همان ترجمه هامنشاء علوم و در نتیجه منشأ تمدن قرون اخیر اروپا واقع گردیده

(۲) اشاره است بحديثی که در جامع الاصول، و مشکوٰه طیبی و کتب دیگر نقل و توجیه و تفسیر شده است: وان الله عز وجل یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنة من یجدد لهادینها.

(۳) دین؛ امروزه از لغات مشترکه بین ایرانیها و عرب، میاشد و ظاهر آن عرب جاهلیت آنرا بمعنی: وکیش، (که در قرآن هم استعمال شده است) از ایرانیهای عصر ساسانی مأخوذ داشته است و این کلمه؛ بمعنی کیش در اوستا، هم استعمال گردیده و علماء فقه اللغه در آریائی یاسامی بودن آن اظهار تردید کرده و در این موضوع بحثهای مفصل دارند

مقایسه دانست و این قابلیت در ازمنه اخیره در میانه علماء شریعت *Juriste* فقط اختصاص بچند نفری پیدا کرده است که از جمله آنان مصنف جلیل القدر و مترجم عالیمقام کتاب حاضر یعنی کتاب «المراجعات» میباشد و شاید اگر بخوایم بطور کلی برای این دو نفر مکتب خاصی در بین مکاتب علماء سابق اسلام (یعنی قبل از قرن دوازدهم هجری) بیابیم، باید اسمی از مکتب «سید مرتضی علم الهدی» (۳۵۵-۴۳۶) و مکتب «شیخ بهاء الدین عاملی» (۸۵۳-۱۰۳۱) بمیان آوریم و همین علو مکانت علمی و علاء شرافت ذاتی^۱ مصنف و مترجم کتاب است که موجب گردیده جمعی از دوستان بالاخص فاضل محترم جناب آقای فضل الله آشتیانی مستشار عالیمقام دیوان کشور دام فضله، بنده را مأمور فرمایند: شرح حالشان را بعنوان مقدمه بر کتاب ترجمه «المراجعات» مختصراً بنویسم و تقدیم خوانندگان بدارم و بنده هم با امتثال این امر اکنون قلم نحیف خود را بدست ضعیف گرفته ام تا از اطلاعاتی که در باره حیات^۲ علمی و اجتماعی آنان دارم سطورى چند بر صفحه کاغذ^۳ بیاورم و

(۱) فرق بین «علو» و «علاء» بنابتحقیق جوهری در «صاح» (ذیل ماده علو) اینست که: رفعت در مکان راه علو، و رفعت در قدر و منزلت راه علاء میگویند و اما «شرافت» بنابتحقیق که «ابن سبکت» نموده است عبارت از مجدی میباشد که بوسیله آباء برای شخص حاصل شود و امروز هم در اروپا بشارفتی که نسبى باشد (*Aristocratie*) و بشارفتی که بمال باشد (*Ploutocratie*) و بشارفتی که مطلق باشد (*Oligarchie*) میگویند. (۲) کلمه: حیات در رسم الخط قرآن بصورت «حیوة» نوشته شده است و صولی در ادب الکتاب ص ۲۲۵، مینویسد: حیات، زکات، صلات و و و و و و و را بغیر قیاس در مصاحف با و او مینویسند و حال آنکه باید آنها را مطابق تلفظی که میشود بدون و او بنویسند و سپس شرحی راجع بعلت اینگونه کتابتها نوشته است و با اینکه رسم الخط قرآن متبع نیست معذالك بعضی از نویسندگان آنرا با و او مینویسند و متوجه علتی نیستند که صولی ذکر کرده است. (۳) کاغذ با ذال معجمه معرب کاغذ بادال مهمله میباشد و بایستی آنرا در فارسی با دال مهمله خواند و نوشت و مولوی قدس سره فرموده است:

وگرنویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود

و فیروز آبادی در «قاموس» تصریح بمعرب بودن اینکلمه نموده است و در قرون اخیره بقدری صورت عربی آن مشهور شده که در دواوین شعراء فارسی اشعار مردفه بکلمه **کاغذ** را در حرف ذال معجمه ثبت میکنند و عبارت قاموس چنین است: والکاغذ، القرطاس، معرب.

چون تصنیف کتاب بر ترجمه آن تقدم زمانی^۱ داشته است لهذا؛ بدون اینکه خواسته باشم از مقدم آوردن ترجمه مصنف بر ترجمه مترجم مزیتی را برای مصنف قائل شوم، ابتداء شروع بترجمه ایشان کرده عرض میکنم:

نام مصنف علامه اینکتاب: عبدالحسین و ملقب
بـ «سید شرف الدین» میباشد پدرش «سید یوسف»

و مادرش «زهره» بایکدیگر رابطه خویشاوندی داشته اند و نسب آنها در «سید محمد شرف الدین» جد اعلاي مصنف بهم می پیوندد^۲ تولدش بسال ۱۲۹۰ هجری در شهر کاظمیه (عراق) اتفاق افتاده، خاندان او در کشور عراق بسیادت^۳ مجد، اصالت، تقوی و تفقه معروف بوده و خود او بر سیره آباء و اجدادی پس از طی مراحل صباوت در خدمت والد و دیگران بتحصیل

(۱) تقدم زمانی، عبارت از تقدم وجود چیز است دیگری که مؤخر بر آن اطلاق میشود مانند: تقدم آدم بر نوح که وجود هر دو در زمان واحد در یکجا نمیتواند جمع بشود و تقدم نزد فلاسفه بر پنج قسم است: تقدم ذاتی، تقدم بالطبع، تقدم زمانی، تقدم بالرتبه و تقدم شرفی و مکملین اقسام آنرا با اضافه تقدم بالعليه شش قسم دانسته اند و شرح هر يك از این تقدمات را فلاسفه در مبحث امور عامه (Les Principes de la Philosophie) کتب فلسفی خود ذکر کرده اند.

(۲) برای اطلاع از نسب مصنف رجوع بآخر کتاب «الکلمة الغراء» تالیف خود ایشان شود و باید دانست که نسب مصنف از طرف پدر و مادر بـ «موسی بن جعفر» منتهی میشود.

(۳) سیادت، در اصل بمعنی پیشوائی بوده است و باین معنی بر بعضی از پیشوایان هر قومی «سید» میگفتند چنانچه «اسمعیل حمیری» شاعر شیعی معروف را بلحاظ پیشوائی او بر شعراء «سید» میگفته اند در صورتیکه بهچوجه علوی نبوده ولی بعدها در قرن هشتم اسلامی «سید» لقب خاصی شده در مصر و بعداً در کشور های دیگر آنرا فقط باشخاص علوی اختصاص دادند و چنانچه شبلنجی در «نور الابصار» ص ۱۸۳، و صبان در «اسعاف الراغبین» ص ۲۰۶-۲ و مقریزی در «خطوط» نسخه خطی، و عزایوی در «تاریخ العراق» ج ۲ حوادث سال ۷۷۳، و دیگران نوشته اند: در همان قرن هشتم هم «ملک اشرف» امر نمود علویان عمامه سبز بر سر بگذارند و بموجب گفته مؤرخین مذکور در این خصوص بوده که «جابر اندلسی اعمی» گفته است:

وجعلوا لابناء الرسول علامة
و نور النبوة فی وسیم وجوههم
ان العلامة شأن من لم يشهر
یعنی الشریف عن الطراز الاخضر

مشغول میشود و بعد از فرا گرفتن مقدمات علوم دینی و ادبیات بقصد آموختن فقه و اصول و دیگر علوم اسلامی به « نجف » و بعداً « سامراء » رهسپار گشته و در خدمت آقایان: سید کاظم یزدی طباطبائی، آخوند ملا کاظم خراسانی، شیخ محمود طه نجفی، شیخ فتح الله اصفهانی و شیخ حسن کربلائی^۱ و سائرین بتلامذ میپردازد تا اینکه بمقام عالی اجتهاد نائل و از طرف استادان خویش بکسب اجازه مفتخر میگردد. سپس در سن سی سالگی بجبل عامل میرود و تقریباً مدت ده سال در آجارج حل اقامت میافکند و در اواخر سال ۱۳۲۹ و اوائل ۱۳۳۰ شوق دیدار مصر و استفاده از محضر فضلاء ساکنین وادی نیل اورا بسوی کشور فرانسه^۲ میکشاند و در « قاهره » خدمت: شیخ سلیم بشری رئیس جامع الازهر^۳ و شیخ محمد بن عبدالحی کتانی ادرسی و دیگران مشغول باستفاده علم میشود و پس از دو سال از مصر بعزم زیارت مدینه^۴ حرکت میکند و در اوائل سال ۱۳۳۳ بعتبه نوسی

(۱) برای اطلاع از حالات اینجماعت رجوع شود به احسن الودیع فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه، مطبوعه بغداد تألیف محمد مهدی اصفهانی کاظمی.

(۲) مقصود کشور مصر میباشد و فرانسه، جمع و فرعون، است که لقب عربی پادشاهان مصر « Sésostris » بوده و متبادر از فرعون در ذهن عامه همان پادشاهی است که با موسی معاصر بوده چنانچه درباره کلمه « افلاطون » Platon، هم که بنا بگفته: « شهرستانی » در کتاب « الملل والنحل » نام چندین نفر از حکما یونان است همین تصور رامیکنند و مقصود از آنرا همیشه فقط « افلاطون فیلسوف » (۴۳۰ - ۳۴۸ ق م) شاگرد سقراط میدانند.

(۳) جامع الازهر: مهمترین دانشگاه اسلامی است که بنا بگفته « Armin ion » در کتاب « L'enseignement dans les Universités Musulmanes » در سال ۹۷۰ میلادی (۳۵۹ هجری) بناشده و در قدیم بالغ بر دوازده هزار نفر محصل داشته.

(۴) سمهودی (متوفی بسال ۱۰۵۶) در وفاء الوفاء ج ۱، ب ۹۴، اسم برای این شهر ذکر کرده است و « Wellhausen » در « Mohammed in Medina » تحقیقات ذقیقتی راجع بزندگانی حضرت محمد در این شهر نقل کرده است که بسیار نفیس میباشد.

پیغمبر با عظمت اسلام مشرف میگردد و بعد از درك این افتخار بجبل عامل بازگشت کرده قدم بمرحله دوم زندگانی یعنی زندگانی اجتماعی میگذارد

زندگانی اجتماعی مصنف

در عالیترین ارتفاعات جبل عامل خانه مصنف محط رحال و مخیم رجال و مقّر اضیاف و مأمن بینوایان میگردد، مجالشش مجالس وعظ و خطابه و منابرش منابر ارشاد و هدایت و فکرش فکر اصلاح طلبی و عملش عمل زعماء قوم میشود و چون مهمترین امری که آنموقع در جبل عامل مورد بحث و نزاع مردم واقع شده بود، قضیه تیول اراضی و اقطاعات محلی بود لهذا، مصنف برای ریشه کن کردن ماده این بحث و نزاع بدسته ملیون جبل عامل ملحق شده با اتفاق آنها عزم جزم مینماید آنجا را از تحت تسلط حکومت دولت عثمانی خارج و مستقل سازد بنابراین؛ باجودی کافی و جهدی وافی با دولت عثمانی مشغول مذاکره میگردد و هنوز مذاکرات او و همفکرانش ب نتیجه نرسیده بود که آتش جنگ جهانیگیر ۱۹۱۴ شعله ور شد و شراره آن با کمال شدت و سرعت شش جهت جهانرا فرا گرفت و پس از خاتمه جنگ، بموجب معاهده «ورسای»^۱ جبل عامل تابع لبنان و تحت قیمومت دولت فرانسه قرار گرفت ولی ملیون لبنان و جبل عامل بحکومت دولت فرانسه راضی نبوده عدم رضایت خود را بنام استقلال طلبی اظهار مینمودند و در اینمیان مصنف برای تساوی حقوقی شیعه با اهل تسنن با رجال سیاسی دولت فرانسه در جبل عامل مشغول مذاکره گردید و در نتیجه موفق شد که: شیعه را در جمیع امور حقوقی با اهل تسنن در جبل عامل همدوش سازد اما با وجود اینمواقفیت باز، مصنف صلاحرا در آن میدانست که از دسته

(۱) مقصود معاهده سال ۱۹۱۹ می باشد که بنام: Traité de Versailles معروف

ملیون جدا نشود و مانند آنها برای استقلال جبل عامل یا الحاق آنجا به «شامات» نهضت کنند از اینرو؛ در سال ۱۹۲۰ با اتفاق ملیون جبل عامل از تمامی علماء و رؤساء و نمایندگان طبقات مختلفه دعوت کرده با آنان برای قیام برضد دولت فرانسه بمشاوره پرداخت و بر اثر اینمشاوره در روز معروف به «وادی الحجیر»^۱ اعلامیه‌ئی صادر نمود که متضمن خبر تجزیه جبل عامل از لبنان و الحاق نهضت کنندگان بملك فيصل در شامات بود^۲

تبعید مصنف از جبل عامل

وقتی که این اعلامیه منتشر گردید و دولت فرانسه متوجه شد که دوستان و یابادی^۳ مرحوم ملك فيصل موجب این نهضت بوده‌اند، ملك فيصل را با مصنف و سران ملیون جبل عامل بـ «فلسطین» تبعید کرد ولی اقامت آنان در فلسطین چندان بطول نینجامید و پس از دو، سه ماه بكمك دولت انگلستان مرحوم ملك فيصل پیداشاهی کشور «عراق» منصوب گردید و مصنف هم رهسپار مصر شد و در اوایل سال ۱۳۳۸ ب قاهره رسید و در آنجا بایراد خطابه های دینی و وطنی و مباحثه با علماء و فضلاء مشغول گردید اما پس از چند ماه شوق اقامت در جبل عامل، او را داشت که بفلسطین برود و از آنجا با «مسیو کورد»^۴ کمیسر عالی فرانسه در شامات برای

(۱) وادی الحجیر؛ نام محلی است در جبل عامل، و این، از عادات عرب جاهلیت بوده که وقایع مهمه را نسبت بمکان و زمانی میداده‌اند که محل وقوع واقعه بوده مانند: «یوم ذی قار» و «یوم رحابه» و «یوم بغث» و راجع یوم فجار پیغمبر فرموده است «لقد شهدت يوم الفجار فكنت انبل علی عمو متی» و «این عذر به» در «عقد الفرید» و ابوریحان در «الانارالباقیه» ص ۵۷، بسیاری از ایام عرب جاهلیت را ذکر کرده‌اند هر که میخواهد باین دو کتاب رجوع کند.

(۲) باید دانست که مرحوم ملك فيصل در آن تاریخ حکومت «شامات» را دارا بوده.
(۳) هر چند یادی؛ جمع ید بمعنی دست نیست بلکه جمع ید بمعنی نعمت میباشد و فصحاء عرب «ید» بمعنی دست را باوادی، جمع بسته‌اند اما باوجود این، امروزه حتی نویسندگان بزرگ و ادیب هم «یادی» را جمع ید بمعنی دست (عامل) میگیرند.

(۴) M. Cord این شخص، در لبنان و جبل عامل و تمام شامات محبوب و معروف بـ «مندوب سامی» بوده است و اهالی کشورهای عربی معمولاً بـ «کمیسر خارجه‌ئی» و «مندوب سامی» یا «مندوب» تنها میگویند

باز گشت بوطن خویش و عفو عمومی ملیون بوسیله مکاتبه مشغول مذاکره کرد لهذا؛ از مصر عازم فلسطین شده در قریه «العلم» که نقطه مرزی جبل عامل و فلسطین میباشد نزول میکند و در آنجا «کامل بك الاسعد» که از رؤساء ملیون بوده باو ملحق میشود و بانفاق یکدیگر بوسیله مکاتبه با مسیو گورد از دولت فرانسه طلب عفو عمومی نهضت کنندگان و اجازه باز گشت بجبل عامل را میکند و در نتیجه؛ دولت فرانسه رقم عفو عمومی ملیون را صادر مینماید و مصنف و کامل بك الاسعد و سائر رؤساء نهضت را هم اجازه عودت بجبل عامل میدهد.

بازگشت مصنف بجبل عامل

همینکه مصنف اجازه دولت فرانسه را برای باز گشت بوطن دریافت میکند از قریه «العلم» بادوستان و قوم و عشیره خود را بسیار جبل عامل میشود و بانهایت آبهت و جلال وارد جایگاه همیشگی بعدی خویش میگردد و در روز ورود او شعراء و ادباء جبل عامل قضاوندغراء و چکامه های شیوا برای تهنیت قد و مش انشاء و انشاد مینمایند^۱ و مصنف هم پس از ورود بموطن باشوق و دلبستگی تامی بقضاء مسلمین^۲ و تدریس و تألیف مشغول میشود و در سال ۱۳۴۰ بمکه معظمه میرود و با «ملك حسين» پادشاه حجاز ملاقات میکند و بهمراهی او حجر الاسود را رفته و شست و شوی میدهد و سپس عودت بجبل عامل کرده دنباله تدریس و تألیف خود را میگیرد تا اینکه در سال ۱۳۵۶ عازم کشور عراق و ایران میشود و در هر يك از این دو کشور

-
- (۱) قضاء . بمعنی حکم و حکم کردن است و معتل اللام یائی میباشد و با وجود این، نویسندگان ایرانی همیشه آنرا با تبدیل بکلمه «قضاوت» استعمال میکنند و امروزه در ایران غلط مشهور قضاوت بیشتر از صحیح آن مورد استعمال پیدا کرده است .
- (۲) تمامی آن قضائرا ، سید علی شرف الدین از خویشاوندان مصنف در یکجا بنام :
صدی التهانى فی بلوغ الامانى، جمع آوری کرده است.

اسلامی عده زیادی از علماء و فضلاء و رجال را بر عدد دوستان خود اضافه میکند و بعد از مدتی اقامت در مشهد، تهران، بغداد، نجف و کربلا بجبل عامل مراجعت نموده باز بامر قضاء و تدریس و تألیف اشتغال میورزد و در این اثناء سه مدرسه بنام: جعفریه، نادی و نادى البنات^۱ تأسیس مینماید که معلمین در آنها بیشتر بتعلیم شرعیات میپردازند.

پایان ترجمه مصنف و اهمیت کتاب «المراجعات»

اکنون، از عمر مصنف مدّخله هفتاد و چهار سال میگذرد و در اقطار عالم عربی صیت شهرتش در شعر، ادبیت، فقه، حدیث و روشن فکری پیچیده و بواسطه تلمذی که نزد علماء شیعه و سنی داشته دارای یک نوع فکر مذهبی عالی میباشد که برای ایجاد وحدت اسلامی میتوان از جهاتی کتب او را از کتب مفیده و مؤثر دینی دانست^۲ و باینکه تمام تألیفات او تقریباً دارای این فائده و اثر میباشد معذالك کتاب حاضر را فائده و اثر دیگر است که برای اهمیت آن کافی است گفته شود: محقق فاضل و علامه تحریری مانند آقای سردار کابلی ترجمه فارسی آنرا لازم دانسته و ترجمه اش پرداخته است و اینک، بنده بنوشتن مختصری از شرح حال مترجم فاضل این کتاب یعنی: حضرت آقای سردار دامت ایام افادانه میپردازم تا معلوم شود، کتابی را که ایشان برای مسلمانان فارسی زبان ترجمه بفرمایند و مطالعه آنرا لازم و مفید و مؤثر تشخیص دهند دارای چه مقام و مرتبتی میتواند باشد.

(۱) بناء مدرسة جعفرية در سال ۱۳۵۷ و تأسیس مدرسة نادی و نادى البنات هر دو، در سال ۱۳۶۱ اتفاق افتاده است.

(۲) فهرست تألیفات مصنف را فرزند فاضلش (صدرالدین) در رساله مخصوصی که در شرح حال پدر نگاشته، ذکر کرده است و رساله مذکوره را دوست فاضل من، آقای و ادیب حضور، صادق وحدت، بدستور حضرت استادی، آقای سردار بفارسی ترجمه نموده اند و چون بواسطه شهرتی که تألیفات و تصنیفات ایشان در بین مسلمین دارد، ذکر آنها لزومی ندارد لهذا؛ بنده در اینجا از نوشتن نام آنها صرف نظر میکنم

نسب مترجم

نام مترجم محقق؛ حیدر قلی و اسم خانواد گیش
 «قزلباش»^۱ ملقب و مشهور بـ «سردار کابلی»

میباشد پدرش: مرحوم نور محمد خان از سرداران معروف افغانستان بوده و در جنگهای داخلی و خارجی^۲ آنکشور شجاعتهای بسیار ابراز داشته - سالهای متمادی حکومت «بلخ» را دارا بوده و مدتی هم نیابت سلطنت «امیر شیرعلیخان» را داشته و چون امیر شیرعلیخان یگانه رقیب مقتدر امیر عبدالرحمن خان و پدرش بشمار میرفته و مرحوم نور محمد خان هم از آغاز جوانی با امیر مذکور مصادقتی هرچه تمامتر داشته و بیاس حفظ دوستی او چندین نوبت با امیر عبدالرحمن خان جنگیده و در بعضی از آنها پدر و خانواده اش را هم اسیر گرفته بود لهذا؛ در هنگامی که امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۲۹۷ هجری^۳ بسطنت افغانستان رسید، مرحوم نور محمد خان با عیال و اولاد و خدم و حشم به هندوستان رهسپار شد و در شهر «لاهور» اقامت گزید اما با وجود دوری از وطن امیدوار بود امیر شیرعلیخان مجدداً نهضتی کند و او را بکمک خود از هندوستان فرا بخواند و لسی

(۱) لفظ قزلباش؛ در اصل مرکب از دو کلمه «قرل» بمعنی: سرخ و «باش» بمعنی سر بوده و پیروان سلطان حیدر صفوی را باین اسم میخوانده اند و مؤلف «دستان السیاحه» (حرف قاف ذیل کلمه قزلباش ص ۴۳) مینویسد: در ملک توران و هندوستان هر کس شیعی مذهب و از اهل ایران باشد او را قزلباش میگویند و در کشور روم و شام مطلق شیعه را باین نام میخوانند - و بهر حال، قزلباش در اصل از مردم طوائف: شاملو، استجلو، تکلو، ترکمان و ذوالقدر بوده اند و وقایع زندگانی آنها در بسیاری از کتب تاریخ و انسیکلوپدیا ذکر شده است.

(۲) جنگهای خارجی افغانستان بیشتر با انگلیسها بوده و مرحوم «اعتضاد السلطنه» در «تاریخ افغانستان» بسیاری از وقایع آن جنگها و علل آنها را شرح داده است.

(۳) رجوع به «تاریخ افغانستان ص ۱۳۳» تالیف امیر عبدالرحمن خان پادشاه آت کشور شود و برای دانستن شرح حال این پادشاه و خدمات امیر شیرعلیخان با افغانستان به مجلد اول کتاب «مشاهیر الشرق» تالیف «جرجی زیدان» مراجعه بفرمائید

متأسفانه اوضاع افغانستان بوفوق میل و مراد امیر عبدالرحمن خان جریان یافت و در سال ۱۲۹۹ امیر شیرعلیخان هم در زندان کابل بدرود زندگانی گفت و با این حوادث؛ امید عودت بوطن از مرحوم نورمحمدخان منقطع شد و تا هفت سال در هندوستان رحل اقامت افکند و از آنجا که با وجود این اختلافات و اختلافات دیگر سیاسی، از حیث عقیده مذهبی هم با امیر عبدالرحمن خان مخالف بود^۱ اندیشه بازگشت بافغانستان را از خود دور نمود و در سال ۱۳۰۴ بعزم توقف در کشور عراق با بستگان و متعلقان از هندوستان هجرت کرد و مدت شش سال هم در کاظمین، بغداد، کربلا، نجف و سامراء اقامت گزید و سپس، در سال ۱۳۱۰ بایران آمده در شهر «کرمانشاه» توقف نمود تا اینکه بالاخره در شب دهم ماه ذی الحجه از سال ۱۳۲۴ برای آخرین بار رخت سفر بر بست و بکشور نیستی مسافرت نمود^۲

حیات علمی و ادبی مترجم

اما آقای سردار: در روز سه شنبه هیجدهم ماه محرم سال ۱۲۹۳ مطابق بایست و پنجم بهمن ۱۲۵۴ شمسی در شهر «کابل» متولد گردیده و در سن چهار سالگی به همراه پدرش به هندوستان رفته و تاسن یازده در آنجا بفرار گرفتن زبان هندی و «سانسکریت»^۳ و خواندن و نوشتن فارسی و تحصیل

(۱) در اعمال مذهبی، امیر عبدالرحمن خان متابعت از امام ابوحنیفه میکرده و در اینمذهب تعصب و تصلب شدیدی ردا داشته و مرحوم نورمحمد خان عدل بفقہ جعفری میکرده.

(۲) تاریخ وفات او را مرحوم سید حسن کرازی از فضلاء و علمای مشهور کرمانشاه اینطور گفته بوده است: «نور محمد چودست شست زدنیا با قدم صدق رفت جانب عقبی، و سال وفاتش سؤال چون زخرد شد گفت بحق جان سپرد لیلۃ اضحی».

(۳) سانسکریت «Sanskrit» زبان مقدس و قدیمی هندوستانست که قوانین «مانو» (Manou) و «ودا» (Yéda) و سایر قوانین قدیم هند بآن زبان نوشته شده بوده و لغات این زبان ریشه و مأخذ بسیاری از کلمات السنه ایرانی و اروپائی میباشده که شرح آن در کتب فقه اللغه و مقدمه کتاب «Histoire illustrée de la littérature française» و غیره مذکور است.

انگلیسی و ریاضیات مشغول بوده سپس؛ از هندوستان، به کشور عراق آمده
 بتکمیل السنه مزبوره و تحصیل علوم قدیمه پرداخت و مقدمات عربیت، فقه،
 حدیث، کلام و حکمت را در خدمت مرحوم شیخ علی اصغر تبریزی که از
 اساتید و علماء مبرز بوده دیده و علوم جدید را نزد معلمین انگلیسی (که یکی
 از آنها را پدرش برای تعلیم بوی با خود از هندوستان بعراق آورده بود)
 خوانده است و بعد از آنکه از تحصیل علوم جدید و مقدمات علوم دینی
 فراغت حاصل نموده بخدمت استادان مشهور فقه و اصول و حدیث شافعه
 مدتها هم در نزد آنان با استفاده مشغول گردید تا اینکه بمقام منبع اجتهاد
 واصل و از طرف مرحوم میرزا محمد علی رشتی و سید حسن صدر و آقای
 حاج سید محسن جبل عاملی^۱ و دیگران اجازه اجتهاد دریافت داشته است
 آقای سردار با وجود تحصیلات قدیمه و جدیده بواسطه شوق و افری که در
 جمع علوم و فنون داشته مدتی هم در نزد شیخ محقق فاضل، مرحوم شیخ
 عبدالرحمن مکی که از فحول علماء مکه و متوقف در کرمال شاه بوده تحصیل
 علوم غریبه مانند: حروف، اوقاف، احکام نجوم و رمل و غیرها پرداخته
 و زمانی دیگر هم در نزد دیگران زبانهای لاتین^۲ و عبری را آموخته است.
شخصیت علمی و اخلاقی مترجم

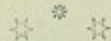
بناء بر این؛ در سایه تحصیلات و جمع علوم و السنه مذکوره، امروز

(۱) برای اطلاع از تاریخ زندگانی مرحوم «سید حسن صدر» و «میرزا محمد علی رشتی»
 و «حاج سید محسن عاملی» به «احسن الودیع» رجوع شود.

(۲) زبان لاتین «Latin»، مهمترین زبانی بوده است که از ریشه هند و اروپائی، گرفته
 شده واصل زبانهای: ایتالیائی، فرانسوی، اسپانی و رومانی لغات این زبان میباشد و این زبان در قرون
 وسطی در اروپا دارای همان اهمیت بوده که زبان عربی در شرق دارا بوده و کتب را که علماء اروپا
 در آن تاریخ از عربی ترجمه میکردند، بیشتر بهمین زبان ترجمه مینمودند و اکنون هم کم و بیش این
 زبان در بین علماء اروپا دارای اهمیت میباشد.

شخصیت علمی مهمی در ایران بوجود آمده است که باید او را در قرن حاضر چنان بشناسیم که شیخ بهاء الدین عاملی را در قرن یازدهم شناخته‌ایم - نهایت با این تفاوت که در شخصیت شیخ بهائی بیشتر از هر چیز فقاقت جلوه‌گر است و در شخصیت آقای سردار، اطلاعات ریاضی ظهور دارد و غیر از این تفاوت، بعقیده بنده اگر صرف نظر از علوم جدید آقای سردار بشود تفاوت محسوسی در ادبیات، شعر، حدیث، تاریخ، حکمت، عرفان، طب و سائر علوم و فنون بین شیخ بهائی و ایشان مشاهده نمی‌شود و با اینحال؛ وراء طور ظاهر، طور باطنی دارد که در کمتر کسی از پرهیزگاران و صاحبان «مذهب روحانی و عقلی»^۱ دیده شده است و این نیست مگر آنکه واجد صفات عالیة انسانیت گردیده و بغایة القصوای: شرافت ذاتی^۲، نجابت، علم، تقوی، زهد و فضیلت رسیده است و علاوه بر علقه استادی و شاگردی که فیما بین ما برقرار بوده است، من هر زمان کثرت معلومات و نجابت و تهذیب اخلاق ایشانرا بیاد میآورم و انصاف میدهم، روحم بتعظیم بر میخیزد و قلبم گواهی میدهد که:

«فی قمة الفضل له منزل مامرفی وهم ولافی خیال»^۳



کتاب المراجعات و ترجمه حاضر

پس، با این کیفیت اگر بتوانیم مانند محققین عرفاء از مؤثرپی باثر ببریم^۴ احتیاجی نخواهیم داشت راجع باهمیت تالیف آقای سید شرف الدین

(۱) 'Spiritualism' و 'Intellectualism'

(۲) Oligarchie

(۳) این شعر، با تغییر کلمه «اسکم» به «له» از قصیده شیخ الاسلام و مفتی قس شریف نقل شده است و تمام این قصیده در کتکول، شیخ بهائی (ج ۱ ص ۳۱) مسطور میباشد.

(۴) اشاره است بعقیده عرفاء که برخلاف اهل ظاهر بوسیله تزکیه بمقام کشف و شهود (Intuition) رسیده و از مؤثر پی باثر می‌برند در صورتیکه اهل ظاهر برای شناختن اشیاء راهشان منحصر باینست که از اثر پی بمؤثر ببرند.

و ترجمه آقای سردار چیزی بخاطر بیاوریم زیرا : معلوم است با مقام علمی شامخی که مصنف داراست اثر تألیفی او چه مطالب عالی و موضوعات مفیده و تحقیقات رشیه را دربر خواهد داشت و نیز معلوم است با عظمت مقام فضلی که مترجم داراست ترجمه اش تا چه درجه حافظ امانت در نقل کلمات می تواند باشد - و اگر بتوانیم در مقام عرفاء محقق مقام^۱ داشته باشیم که از مؤثر پی باثر ببریم همین اندازه کافی است متوجه شویم که مطالب عالی و موضوعات مفیده و تحقیقات رشیه کتاب «المراجعات» بحدی زیاد است که : در مدت چهار پنج سال سه نوبت نسخه اصل آن در «صیدا» بچاپ رسیده^۲ و پس از انتشار : دکتر سید زید هندی از فضلاء مسلمان هندوستان آنرا بزبان انگلیسی و بعد بزبان اردو ترجمه کرده است و اینک هم ترجمه فارسی کتاب مزبور از نظر خوانندگان میگذرد و ترجمه

(۱) مقام اولی بضم میم و دومی بفتح آنست و فرق بین این دو ، بنا بر تحقیق خرپوتی در «عصیده الشهده» (چاپ اسلامبول ص ۱۷۸) اینست که : مقام (بفتح میم) اسم مکان و از ثلاثی است و مقام (بضم میم) از مزید می باشد و فاضل مذکور در همان کتاب قول دیگری از ابو السعود (۹۸۲-۸۹۶) نقل کرده است و میگوید : در پاسخ این سؤال که از وی شد ،

«یا وحیدالدهر یا شیخ الانام افتا فرق المقام و المقام»

نوشت که فرق اینست : اگر گفته شود «اقیم فلان مقام فلان» و نظر بشخص دوم باشد باید مقام بفتح میم گفت و اگر نظر بشخص اول باشد باید مقام بضم میم گفته شود و همین طور است در مثل «قام فلان مقام فلان» و پوشیده نیست که بنابر قول ابوالسعود باید در عبارت متن مقام اول را بفتح و دومی را بضم میم قرائت بفرمائید.

(۲) در این مدت قلیل سه نوبت چاپ شدن کتاب مزبور ، دلیل اهمیت آنست زیرا که ، در شرق نظیر آن بخصوص در میانه کتب مذهبی کمتر یافت میشود ولی در اروپا که در مدت ده سال کتاب «طائیس» (Thaïs) انا تول فرانس (Anatole France) ۲۷۶ بار و کتاب «عصیان فرشتگان» (La révolte des Anges) او ۱۹۹ بار و بعضی کتابهای دیگرش تا کنون بیش از پانصد بار چاپ شده است و تقریباً این موضوع عمومیت دارد ، سه بار چاپ شدن يك کتاب را نمیتوان دلیل اهمیت آن دانست و البته نظریات ما درباره اینگونه امور باید منطبق با اوضاع محیط خودمان باشد نه با اوضاع محیط دیگران که با اصطلاح عامه خدا لایقشان دانسته است.

فارسی دیگر آنهم که دوست فاضل من، آقای شاهزاده علیرضای خسروانی
نموده‌اند بهمین زودی انتشار خواهد یافت و راجع باین ترجمه، مطلب مهمی
را که بنده می‌توانم باطلاع خوانندگان برسانم اینست که: بهمان اندازه که
در اصل کتاب یعنی: نسخه عربی آن، روح ادبیت جلوه گراست در این ترجمه
روح امانت در ثقل مطالب و کلمات متجلی است و برای اثبات این مدعا
بسی فائده نیست عرض کنم: در هنگامی که آقای سردار مشغول بترجمه این
کتاب بودند، در یکی از روزها که خدمتشان تشریف حاصل نمود
فرمودند: امروز برای دریافتن معنی اصطلاحی و درایتی کلمه: «اخراج»
در امثال جمله: «اخراج الطبرانی فی معجمه الاوسط عن البخاری» تمام
وقت گرفته شد و در کتب درایه چیزی پیدا نکردم که حاکی از بیان معنی
اصطلاحی این کلمه و فرق آن با «روایت» باشد و قتی که این موضوع را بیان
فرمودند، بنده هم بتتبع پرداختم و متأسفانه برای یافتن فرق اصطلاحی
این دو کلمه، هر چه بیشتر در کتب مربوطه بتفحص مشغول گردیدیم کمتر
مقصود خود را یافتیم و چندین روز این تتبع و تفحص ادامه داشت تا اینکه بالاخره
از قرائن و شواهدیکه اینجا محل ذکر آنها نیست بدست آمد که: اخراج عبارت از
روایت حدیثی است که محدث مجاز آنرا از کتاب مجیز یا از کتابهای یکی از
شیوخ مجیز نقل کند و روایت؛ عبارت از نقل اعم حدیث است خواه آنرا
از کتاب مجیز نقل کند خواه از قول مجیز^۱ و با این بیان؛ وقتی که معلوم

(۱) برای دانستن فوائد اجازه در نقل حدیث بکتاب فن درایه، و اوائل خانم و مستدرک الوسائل، رجوع شود و نظر بفوائد زیادی که این قسمت دارد حضرت استادی، آقای سردار علاوه بر کسب اجازات اجتهاد، از محدثین بزرگ و معتبر شیعه هم اجازات چندی برای نقل حدیث کسب فرموده است و این بنده صورت اجازات مهمه ایشانرا با فهرست تالیفات و تصنیفات و تفصیل حالانشان در کتاب و تذکره استادان، که از تالیفات خودم و در شرح حال استادان و مشایخ استادانم مییابد درج و انشاء الله منتشر خواهم ساخت.

کردید اخراج را می توان بمعنی روایت استعمال نمود، شروع با تمام ترجمه کتاب کردند و جمله مزبور را با عبارت "طبرانی در کتاب معجم اوسط خود از بخاری روایت کرده است" نقل بفارسی فرمودند -

بهر حال؛ مقصودم از ذکر این حکایت آنست که خوانندگان عزیز را متوجه این نکته سازم که: آقای سردار بیش از آنچه که بایست بسلاست الفاظ و روانی انشاء و بطور کلی بنقل مجموعه سه گانه^۲ اصل کتاب پیردازند، بحفظ امانت در نقل مطالب و کلمات پرداخته اند و روی همین اصل است که بنده می خواهم در خاتمه گفتار خود بخوانندگان قول بدهم که: با خواندن ترجمه حاضر کتاب "المراجعات" بدون کم و زیاد مطالب مندرجه در اصل کتاب را مطالعه خواهند فرمود و این بیانی است که هر چند برای ترجمه های دیگران نهایت مدح و ثناء را در بردارد ولی برای ترجمه آقای سردار امری عادی و طبیعی بشمار میرود فشاکر الله تعالی سعه و نفعنا بعلمه النافعة.

تهران - ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ - غ. کیوان سمیعی

(۱) مجموعه سه گانه، اصطلاح بسیار معروفی است که از سده یازدهم میلادی تا کنون در بین دانشمندان و فلاسف و نویسندگان اروپا بنام: (Trivium und Puadrivium) مورد استعمال زیاد پیدا کرده است و مقصود از آن: نحو (Grammaire)، بلاغت (Rhétorique) و منطق (Logique) میباشد و علت پیدایش این اصطلاح آن بوده است که در قرون وسطی در اروپا محصلین اول بتحصیل این علوم می پرداخته اند و سپس مشغول به علوم چهار گانه (Quadrivium) یعنی: حساب، هندسه، موسیقی و فلک میشدند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه
محمد وآله الطيبين الطاهرين

اما بعد اين ترجمه كتاب مراجعات است كه جناب سيد الفقهاء العالم
العلامه مولانا السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى ادام الله بقائه تأليف
فرموده اند واين بنده شرمند حيدرقلی بن المرحوم نور محمد خان الكابلی
عفا الله سبحانه عن جرائمهما بر حسب خواهش بعضی از اخلاء و روحانی متصدی
ترجمه آن شده اميدوارم منظور نظر حضرت مولی الموالى عليه صلوات الله
الملك المتعالی گردد والله حسبی و نعم الوکیل واسئله ان يوفقني لاتمامه
انه قريب مجيب على كل شئ قدير وهذا اوان الشروع في المقصود بعون
الملك المعبود .

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه و اهداء

اينها صحائفی است كه امروز نوشته نشده و افكارى است كه تازه زائیده
نشده بلكه پيش از اين بر بوع قرنیه برشته تحرير درآمده و تزديك بود كه
همانوقت مثل امروز منتشر شده باشد ليكن حوادث و فجائع موانع قويه از
پيشرفت آن شدند؛ پس ناچار چندی در پرده خفا مستور ماند و منتظر بود كه
فرستى بدست آيد كه آنچه پرا كنده شده جمع و آنچه ناقص مانده تكميل شود
زيرا كه حوادث چنانچه طبع نمودن آنرا بتأخير انداخت بوضع آنها دست
زد . اندیشه اين كتاب در دل من از اول جوانی چون برق در میان ابرها
در جستن بود و مثل غيرت در خون من جوش ميزد و در پی آن بود كه راه

راستی پیدا کند که مسلمانان را بر حدی بدارد که ترا ع را از میان قطع کنند و این پرده را از دیده بصیرتشان بردارد تا بزندگانی خود از ناحیه جدیت نگاه کنند و باصل آئینی خود که برایشان واجب شده برگردند. پس بسوی علم و عمل زیر رایة حق روبراه شوند در حالتیکه همه بحبل الله معتمد باشند و مثل برادران نیکو کمر همدیگر را ببندند - لیکن متأسفانه حالت این برادرانیکه بمبدأ واحد و عقیده واحد متصلند حالت جنگجویی سختی شده که مانند جهال در جدال غلو دارند حتی اینکه ستیزگی در مباحث علمیه از آداب مناظره و یا از ادله قاطعه ایشان است. این است که باعث هیجان غضب و داعی براندیشه است و اینست که باعث برهم و غم و تأسف است. پس چاره چیست، چه باید کرد. اینها اموری هستند که صدها سال است در میان آمده اند و مصائبی هستند که مارا از پیش و پس و چپ و راست احاطه کرده اند بسی از این دلتنگ و از حمل آن پراز اندوه بودم که اواخر سال ۱۳۲۹ هجری وارد مصر شدم بامید رسیدن بآرزوئیکه در طلب آن بوده ام و مرا در دل میگذشت که بیعض از آنچه میخواهم موفق و با کسیکه با او این رأی را در میان نهم و این نصیحت را بعین اظهار کنم متصل خواهم شد. پس خداوند تعالی بدست ما تیر از تیرکش بهدف مقصود رساند و ایندردیرا که جمع مسلمانان را متفرق ساخته علاجی سازیم و شکر خدا را که چنان شد که آرزو داشتم زیرا که مصر شهری است که در آن علم میروید و نمو میکند باخلاص و اقرار بحقیقت ثابته بنیروی دلیل و این امتیازی است که مصر دارای آن است بالای امتیازات دیگری که در آنها استقلال دارد.

و در آنجا با حال خوش و راحت دل بخت بلندم یار شد که بملاقات یکنفر از اعلام آن بلد که بعقل واسع و خوی نیکو و دلزنده و دانش دریاوش

و منزله رفیعہ مبرز بود فائز شدم کہ باریاست دینیہ باستحقاق و اہلیت در آن بلد منزل داشت و چہ نیکو است کہ علماء با ہم دیگر باروان پاک و با سخن پسندیدہ و خوی پیغمبری تلقی نمایند و ہمینکہ عالم باین جامہ نیکو در آید ہم خودش در خوشی و نعمت و ہم مردم ازو در امان و رحمت باشند و هیچ کسی ازو راز خود را نپوشد و باطن خود را با و اظهار دارد، این عالم مصر و امام آن چنین بود و چنین بود مجالس ما کہ پاس آنها بجا آوریم کہ انقضاء و حدی ندارد.

من با و او بمن درد دل نمودیم. خوش ساعتی با توفیق بود کہ در دل ما انداخت کہ اندیشہ ای کنیم در آنچه خداوند تعالی بآن جمع کلمہ کند و پراکندگی امت را بہم آورد و از آنچیزہائیکہ با ہم متفق شدیم این بود کہ ایندو طایفہ - شیعہ و سنی - ہر دو مسلمانند و از روی راستی معتقد بآئین اسلام پا کنند پس آنها در آنچه آنرا حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده یکسانند و اختلافی کہ مفسد تلبس بمبدأ شریف اسلامی باشد میان ایندو طایفہ نیست و نزاعی میانشان نیست مگر آنچه در بعض احکام میان مجتہدین پدیدار میشود بواسطہ اختلافشان در آنچه آنرا از کتاب و سنت و اجماع و دلیل چہارم استنباط میکنند و آنہم باین شقاق بعید و فرو شدن باین گودالہای عمیق حکم نمیکند. در اینصورت چہ داعی شدہ کہ بھيجان آورده اینخصومتی را کہ شرارہ آن بالا گرفته از وقتیکہ ایندو اسم - شیعہ و سنی - در میان آمدہ تا آخر دوران.

و ما اگر بنظر دقیق رجوع بتاریخ اسلامی نمودہ بودیم و آنچه را کہ در آن از عقائد و آراء و نظریات پدید آمدہ میدانستیم بما معلوم میشد کہ سببی کہ موجب این اختلاف شدہ همانا ہيجان عقیدہ ای و دفاع از نظریہ ای

و تعصب برای رأیی بوده و اینکه بزرگترین خلافتیکه میان امت افتاده اختلافشان در امامت باشد زیرا که در مسئله دینی شمشیری کشیده نشده مثل مسئله امامت پس امر امامت بزرگترین اسبابی است که موجب اختلاف شده و در محبت این عصیت طبقات مختلفه امت سرشته شده اند و انس باین حزیت ورزیده اند بدون تدبیر و تفکر. و اگر هر کدام ازین دو طائفه در دلائل طائفه دیگر بنظر تحقیق و دانش نه بنظر خشم و دشمنی نظر نمودندی هر آینه حق ظاهر شده بودی و صبح برای هر صاحب چشم آشکارا شده بودی و ما بر خود حتم کرده ایم که علاج این درد نمائیم بنظر کردن بدلیلهای هر دو طائفه تا بفهمیم آنها را فهم صحیحی بدون اینکه احساسات محیط و عادت و تقلید را بکار بریم بلکه عاری باشیم از هر چه دربر گرفته مارا از عواطف قومیت و مقصد ما حقیقت باشد از راهیکه بر صحت آن اجماع شده تا حق را بدست آریم. شاید که اینکار اذهان مسلمانان را متوجه ساخته در نفوسشان بواسطه آنچه از حق نزدما ثابت و مقرر میشود اطمینان بهم رساند پس حدی باشد که منتهی الیه شود ان شاء الله تعالی. ازینرو قرار دادیم که او (شیخ - الاسلام مصری) اولاً بخط خود سؤال خود را از هر چه میخواهد بنویسد، آنگاه من بخط خود جواب او را تقدیم کنم با شروط صحیح که مؤید بعقل یا بنقل صحیح مسلم بین الفریقین باشد.

و بتوفیق خدا تعالی بهمین وضع همه سؤال و جواب ما جریان نمود و خواستیم که همانوقت آنها چاپ شوند تا بنتیجه عمل خالص لوجه الله خود برخوردار شده باشیم لیکن روزگار غدار و مقدرات الهیه آنعزم را از میان برد و شاید که در این تأخیر خیر من بود.

و من ادعا نمیکنم که این صحائف بعینه همان صحائفی است که میان

ردوبدل شده و نه اینکه این سؤالها و جوابها را غیر قلم من نوشته چه حوادثیکه طبع آنها را بتأخیر انداخت و وضع آنها را نیز متفرق ساخت چنانچه گفتیم . مگر اینکه آنمحات در مسائلیکه میان ما جاری شده بتمامها در این کتاب موجود است باز یاد اینکه آنها را حال اقتضا کرده و نصیحت و ارشاد داعی آنها شده و بسا باشد که سیاق بآن کشانده بنحویکه مخمل نباشد بانچه میان ما اتفاق افتاده .

و همانا که امروز من امید دارم آنچه را دیروز امید داشتم اینکه این کتاب اصلاح و خیری احداث کند . پس اگر بر وفق میل مسلمانان و اقبال ایشان بر آن باشد همانا که از فضل پروردگار من است و آن نهایت امید من است از عمل خودم و من جز اصلاح چیز دیگر نمیخواهم باندازه ای که میتوانم و توفیق من جز باخدای نیست براو توکل دارم و بسوی او باز گردم . و همانا که این کتاب خود را بصاحب دلان هدیه میکنم هر علامه محقق و بحانه مدقق که بزنگانی علمی مناسبت داشته و حقائق آنرا خالص نموده و هر حافظ محدثی که درسین و آثار حجت باشد و هر فیلسوف که در علم کلام ماهر باشد و هر جوانی زنده دل آزادی که از بند های تقلید و از زنجیر های تعصب رهائی یافته از آن کسانی که امیدواری داریم بایشان در زندگانی تازه آزاد پس اگر آن کتاب را همه اینان قبول نمودند و از آن در خودشان فائده احساس نمودند دلیل بر خیر و سعادت من باشد .

و همانا که در نوشتن این کتاب کوشش کردم که جواب آن از هر جهت بنحو اکمل آماده شده باشد و مقصود من از آن فهماندن صاحبان انصاف است طرز فکر و ذوق آنرا بدلیلیکه شکی نگذارد و برهانیکه رخنه نداشته باشد و اهتمام بلیغ در ذکر سنن صحیح و نصوص صریحه نمودم تا این کتاب

را از کتابخانه جامع که دارای کتب نفیسه کلام و حدیث و سیر و غیر آنها از آنهاست که بآنها ارتباط دارند باشد بی نیاز کرده باشم با فلسفه معتدله که دارای تمام اعتدال و فلسفه صادقه که دارای تمام راستی باشد و با سلو بهائیکه و ادوارد کسانیرا که باین کتاب بر میخورند که در عقب آن سیر کنند و ایشان (یعنی صاحبان انصاف) تابع او باشند از اول کتاب تا فقره اخیر آن. پس اگر کتاب من بخوانندگان با انصاف برخورد من بآرزوی خود رسیده باشم و حمد خدای گویم.

اما من الحمد لله مسترجم باین کتاب و راضی هستم از زندگی خودم بعد از آن زیرا که بعقیده من این عملیست که لازم است فراموش سازد مرا زحمات را که در زندگانی دنیا کشیده ام و اندوههای کمر شکن دهر را و کید دشمنی را که شکایت او را جز بخدا نمیکتم (و بس است که خدا حاکم و محمد صلی الله علیه و آله وسلم خصم او باشد) و گذشته ازین محنتهاییکه مثل سیل روان از هر طرفی رو آورده و احاطه شده بیلا و مقرون بتنگی و تاریکی شده. مگر اینکه زندگانی جاودانی من باین کتاب زندگانی رحمت است در دنیا و آخرت که نفس من بآن راضی و ضمیر من باوراحت است پس از خدا تعالی امیدوارم که عمل مرا قبول فرماید و از گناه و لغزش من در گذرد و مزدمر ابر آن نفع مؤمنین و هدایت ایشان بآن قرار دهد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم دعویهم فيها سبحانك اللهم و تحیتهم فيها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین.

اکنون جناب مؤلف دام ظلّه از مقدمه فارغ شده پس از ذکر سوره فاتحه الكتاب بذكر سؤال و جواب پرداخته و بعنوان مراجعات بیان میفرماید و این بنده مترجم آنها را بعنوان سؤال و جواب ایراد مینماید و الله سبحانه حسبی و نعم الوکیل.

سؤال اول - تاریخ ۶ ذیقعدہ ۱۳۳۹

۱ - تحیہ جناب مناظر ۲ - رخصت طلبیدن او در مناظر

۱ - سلام بر شریف علامہ شیخ عبدالحسین شرف الدین موسوی

و رحمت خدا و برکات او باد

ہمانا در ایام گذشتہ خود در صدد دانستن بواطن و حقایق شیعہ بر نیامدہ بودم و اخلاق ایشان را امتحان نکرده بودم . چہ من با افراد این طائفہٴ مجانست ننمودہ بودم و بمطالب پنهانی ایشان آگاہی نداشتم و بسیار مائل نبودم بمصحبتی بزرگان ایشان و مشتاق بودم بآمیزش با عوام ایشان بجهت اطلاع بر رایہایشان و کشف نمودن خیالاتشان ، پس وقتیکہ خدایتعالی مقدر فرمود وقوف مرا بر ساحل علم محیط تو و لب مرا بجام آب خوشگوار تو رساند خدایتعالی رنج تشنگی مرا بآب خوشگوار تو شفا عطا فرمود و سوگند بشہر علم خدا (حضرت مصطفیٰ جدّ تو) و دروازہ آنشہر (حضرت مرتضیٰ پدر تو) کہ شربتی مسکنتر برای عطش و سودمندتر برای بیمار از آب چشمہ صاف تو نیا شامیدہ ام . و من شنیدہ بودم کہ رأی شما (طائفہ شیعہ) دوری کردن است از برادران خودتان (اہل سنت) و اعراض از ایشان است و اینکہ شما با وحشت انس و بوحدت میل دارید و اینکہ شما . و اینکہ شما ولیکن من شمارا شخصی نرم گفتار و دقیق در مباحثہ و مائل بہ خوشخوئی و توانا در مجادلہ و خوش گفتار و با شرافت در جنگجوئی و مشکور در ہمصحبتی و پسندیدہ در مفاخرت یافتم پس شیعہ ریحانہٴ ہم نشین و آرزوی ہر ادیب بود .

۲ - و من همانا که بر ساحل دریای پهناور تو ایستاده‌ام و رخصت می‌خواهم در دخول امواج آن و غوطه‌ور شدن بجهت چنگ آوردن مرواریدها آن پس اگر رخصت دهی غوطه زنم در آن برای دست آوردن دقائق و مشکلات چندی که مدت‌ها است در سینه من تار می‌دواند و رسوخ دارد فبها و گرنه امر با تو است. و من در آنچه بر تو عرضه میدارم در صدد اظهار لغزش و کشف بدی یا تجهیل یا سرزنش نیستم و من فقط گم‌شده خود را خواهان و جوینده‌ام و در صدد کشف حقیقتم پس اگر حق آشکار شود حق سزاوار تر است که پیروی شود و گرنه من چنان باشم که شاعر گفته

نحن بما عندنا و انت بما عندك راض و الراى مختلف

یعنی ما بآنچه نزد ما است راضی هستیم و تو بآنچه نزد تو است راضی هستی و رأی مختلف است.

و من در سؤالات خود از تو اکتفا خواهم نمود (اگر رخصت فرمائی) 'در دو مبحث: (نخست) در امامت مذهب در اصول و فروع، (دوم) در امامت عامه (و آن جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است) و توقیع من (یعنی امضاء من) در پایان همه سؤالات من حرف (س) خواهد بود و توقیع تو باید (ش) باشد و قبلا از هر لغزشی امیدغفو دارم والسلام.

۱ - باستیذان تنها اکتفا نفرموده موضوع بحث میان من و خود را بیان فرمود و این ناشی از کمال و آداب اوست در مناظر و لطف ایندو رمز (س و ش) و مناسبت آنها پوشیده نماند.

جواب اول - بتاريخ ۶ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - جواب تحیه ۲ - اذن در مناظره

۱ - سلام بر مولای ما شیخ الاسلام و رحمت خدا و برکات او باد
 مرا بنامه مهر انگیز خود بر خوردار نمودی، بنعمتها و منتھائیکه از
 ادای حق آن زبان شکر من عاجز است و عمر دنیا وفا بیعض از فرائض آن
 نمیکند، مرا هدف آرزوهای خود و مورد امید خود قرار دادی و حال آنکه
 خود قبله امیدواران و دستگیر پناهندگان میباشی و من از سوریای بسوی تو
 بر پشت شتران آرزوها شتافتم و بدرگاه بارهای خود انداختم درحالتیکه
 بطلب علم تو آمدهام و لذا بر فضل تو خواهان باران شدهام و بر خواهم گشت
 با امید زنده و امید توانا مگر اینکه خدای تعالی بخواهد.

۲ - از من درسخن گفتن رخصت خواسته و حال آنکه امر و نهی
 با تو است، پس از هر چه میخواهی پیرس و هر چه میخواهی بگو و فضل تراست
 بقول فصل و حکم عدل خود و سلام بر تو باد. ش

مبحث اول - در امامت مذهب

سؤال ۲ - بتاريخ ۷ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - چرا شیعه بمذاهب جمهور که اهل سنت هستند رفتار

نمیکند. ۲ - احتیاج مردم باتفاق و اجتماع. ۳ - اصلاح

ابن تفرق جز بمذاهب جمهور نمیشود

۱ - همانا که اکنون من از تو سؤال میکنم که سبب چیست که
 شما (طایفه شیعه) بمذاهب جمهور مسلمانان رفتار نمیکند، مقصود من
 مذهب اشعری در اصول و مذاهب چهار گانه در فروع است و حال آنکه

پیشینیان نیکو کردار بآنها معتقد شده و آنها را اعدل و افضل مذاهب دیده‌اند و در هر شهری و عصری بر تعبد بآنها اتفاق نموده‌اند و بر عدالت صاحبان این مذاهب و اجتهاد و امانت و ورع و زهد ایشان و پاکدامنی و عفت نفوس ایشان و حسن سلوک ایشان و بلندی مرتبه ایشان در علم و عمل اجماع نموده‌اند.

۲ - چه قدر سخت ما امروز در اجتماع و اتفاق خود محتاجیم که شما هم بمذاهب مذکوره بتبعیت رأی عمومی اسلامی عمل نمائید. همانا که دشمنان دین دلها بغدر ما بسته‌اند و در آزار ما بهر راهی سلوک نموده‌اند. اندیشهای خود را بیدار داشته‌اند و مسلمانان غافلند اقتباس از آیه مبارکه ۱۱ سورة ۵۱ شده گویا که ایشان غفلتزدگان در جهانند. و همانا که یاری نموده‌اند دشمنان دین را بر آزار خود. چه قوم خود را پراکنده و بتعصب و تخریب جمعیت خود را از هم گسیختند، پس از همدیگر متفرق و پراکنده شدند. برخی برخی دیگر را نسبت گمراهی میدهد و از همدیگر بیزار می‌جویند و باین و مانند این گرگان ما را دریدند و سگان در ما طمع نمودند.

۳ - پس آیا شما جز آنچه ما گفتیم چیزی دیگر می‌یابید. خدایتان بجمع این تفرقه راهی بنماید، پس بگو تابشنویم و بفرما تا فرمان بریم و سلام بر تو باد. س

جواب ۲ - بتاريخ ۸ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - ادله شرعیه ثابت میکنند مذهب اهل البیت علیہم السلام را

۲ - دلیلی بر عمل بمذاهب جمهور نیست. ۳ - اهل سه

قرن مذاهب جمهور را نمیشناسند. ۴ - اجتهاد

ممکن است. ۵ - جمع این تفرقه با احترام

مذهب اهل البیت علیہم السلام میشود

۱ - اینکه در اصول بمذهب اشعری و در فروع بمذاهب چهارگانه

تعبد نورزیده ایم نه از راه تخرب و تعصب و نه از راه شك در اجتهاد بزرگان

آن مذاهب و نه از راه عدم عدالت و امانت و نزاهت و بزرگواری ایشان در

علم و عمل بوده ولیکن ادله شرعیه ما را بعمل نمودن بمذهب اهل بیت نبوت

و موضع رسالت علیهم السلام و محل آمد و شد ملائکه و محل فرود آمدن

وحی و تنزیل کشانده پس فقط بایشان پیوستیم در فروع دین و عقائد آن و

اصول فقه و قواعد آن و معارف سنت و کتاب و علم اخلاق و سلوک و آداب

تا بر حکم ادله و براهین فرود آمده و بسنت سید النبیین والمرسلین صلی الله

علیه وآله وسلم متعبد شده باشیم و هرگاه ادله ما را اجازه مخالفت امامان

از آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم داده بودی یا تمکن پیدا میکردیم از

تحصیل نیت تقرب بخدا در مقام عمل بمذهب غیر ایشان هرآینه براه جمهور

و اسلوب ایشان رفتار کرده بودیم بجهة تأکید عقد دوستی و محکم کردن

اسباب برادری لیکن ادله قطعیہ را را بر مؤمن قطع نموده میان او و آنچه

میخواهد حائل میشود.

۲ - گذشته ازین جمهور دلیل بر رجحان هیچیک از مذاهب خود

ندارند چه رسد بوجوب آن و ما باده مسلمانان بنظر دقت و بحث و استقصاء

هرچه تمامتر نظر نمودیم و در آنها چیزی که بتوان قائل شد بدلالیت آن بر جحان یکی از آئمذاهب نیافتیم مگر آنچه را شما ذکر فرمودید از اجتهاد و امانت و عدالت و جلال اصحاب آئمذاهب . لیکن شما میدانید که اجتهاد و امانت و عدالت و جلال منحصر بایشان نیست ؛ پس چگونه در اینصورت میتوان گفت که مذاهب ایشان واجب عینی است و گمان نمیکم که کسی جرأت باعتقاد تفضیل آنان در علم و عمل بر امامان ما صلوات الله علیهم اجمعین داشته باشد و حال آنکه ایشان ائمه عترت طاهره و کشتیهای نجات امت و دروازه حطه ایشان و امان ایشان از اختلاف در دین و علمهای هدایت ایشان و گوهر گرانمایه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یادگار او در میان امت هستند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فلا تقدّموهم فتهلکوا ولا تنقصوا عنهم فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی برای ایشان سبقت نگیرید و از ایشان دست بردارید که هلاک خواهید شد و ایشانرا نیاموزید زیرا که ایشان از شما داناترند . لیکن سیاست است و چه میدانی که در صدر اسلام چه کارها کرد . و عجب از فرمایش شماست که گذشتگان صالح بدین مذاهب معتقد بوده اند و آنها را اعدل و افضل مذاهب یافته اند و اتفاق بر تعبد بآنها در هر عصر و هر شهر کرده اند گویا شما نمیدانید که پیشینیان و بازماندگان صالح از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم (که ایشان نصف مسلمانانند در معنی) فقط بمذاهب ائمه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معتقد شده اند و بر آن ثابت مانده اند و اینکه ایشان بر همان مذهب هستند از زمان عالی و فاطمه علیهما السلام تا کنون و آنوقت نه اشعری و نه یکی از مذاهب چهارگانه نبودند چنانچه بر هیچکس پوشیده نیست .

۳ - گذشته ازین اهل قرون ثلاثه^۱ مطلقاً باین مذاهب اصلاً معتقد نبوده اند و این مذاهب در قرون ثلاثه (که بهترین قرون است) کجا بودند و حال آنکه ولادت اشعری در سنه دویست و هفتاد و وفات در سنه سیصد و سی و اندی بوده . و تولد ابن حنبل در سنه یکصد و شصت و چهار و وفات او در سنه دویست و چهل و یک بوده . و تولد شافعی در سنه یکصد و پنجاه و وفات او در سنه دویست و چهار بوده . و ولادت مالک در سنه نود و پنج و وفات او در سنه یکصد و هفتاد و نه بوده . و تولد ابوحنیفه در سنه هشتاد و وفات او در سنه یکصد و پنجاه بوده .

و شیعه معتقدند بمذاهب ائمه اهل البیت علیهم السلام (و اهل خانه بآنچه در آن است دانانند) . و غیر شیعه بمذاهب علماء از صحابه و تابعین عمل مینمایند؛ پس چه چیز واجب ساخته بر همه مسلمانان (بعد از قرون ثلاثه) آن مذاهب را نه مذاهب دیگر را که پیشتر از آن مذاهب (مذهب اشعری و چهار مذهب) معمول بوده و چه چیز ایشانرا از سفیران خدا که مانند کتاب خدا هستند در وجوب عمل بفرمایشات ایشان و از گوهرهای گرانمایه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبان راز او و کشتی نجات امت و پیشوایان و امان ایشان و دروازه حطه ایشان منحرف ساخته ؟

۴ - و چه چیز دروازه اجتهاد را بر روی مسلمانان بسته؛ پس از آنکه هر دو لت^۲ آن باز بوده هرگاه اقامت در عجز و اطمینان بکسالت و رضا دادن بنومیدی و قناعت بجهالت نبودى . و چه کسی بر خویش رضا دهد که قائل

۱ - قرون ثلاثه عبارت از عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عصر صحابه و عصر تابعین میباشد و در این سه عصر نامی و نشانی از مذاهب اشعری و مذاهب اربعه نبوده (مترجم) .

۲ - لت در بمعنی یکنای دروازه است که برعربی مصراع گویند (مترجم) .

شود باینکه خدای عزوجل بهترین پیغمبران و فرستادگان مبعوث نکرده
 بهترین آئینها و شریعتهای خود و فرو فرستاده بر او بهترین کتابها و صحیفه
 های خود را بهترین حکمها و ناموسهای خود و برای او آئین خود را کامل
 نساخته و بر او نعمت خود را تمام نفرموده و باو علم گذشته و آینده را تعلیم
 نفرموده مگر بجهت اینکه امر در تمام آنچه ذکر شد منتهی شود پیشوایان
 این مذاهب (مذهب اشعری و چهار مذهب) تا آنرا از برای خود ذخیره
 کنند و از وصول بآن از طریق غیر مانع شوند حتی باینکه گویا آئین
 اسلام با کتاب و سنت آن و سایر بینات و دلائلش از املاک خاصه ایشانست
 و اینکه ایشان مباح نکرده اند تصرف بآنرا بر غیر رای خودشان . پس آیا
 فقط خود ایشان و ارثان پیغمبران بوده اند یا خدایتعالی اوصیاء و ائمه را
 بایشان ختم فرموده و علم گذشته و آینده را بایشان تعلیم نموده . و ایشانرا
 چیزی داده که هیچکس را از عالمیان عطا نفرموده . هرگز چنین نبوده .
 بلکه ایشان هم مانند غیر خودشان از اعلام علم و رعایت کنندگان آن و
 خدام و داعیان آن بوده اند . **حاشا** که داعیان علم باب آنرا بیندند و مانع از
 راه آن شوند و نبودند که دست خردها و دانشها را بیندند و دیده بصیرت
 مردم را کور کنند و بردلهای ایشان پردها قرار دهند . و بر کوشهای سنگینی
 نهند . و بر دیدگان ایشان پردها افکنند و دهانشان را بیندند و غلها بر دستها
 و گردنهایشان نهند و بندها بر پاهایشان نهند . کسی اینرا بایشان نسبت ندهد
 مگر کسیکه برایشان افترا بیند و گفته های ایشان گواهی دهد براستی
 گفتار ما .

۵ - بیائیم بر سر مطلب مهمیکه ما را آگاه فرمودید بر آن از جمع
 نمودن تفرقه مسلمانان آنچه مرا در نظر آید که اینمطلب نه بر عدول نمودن

شیعه از مذهب خود و نه بر عدول نمودن اهل سنت از مذهب خود متوقف است و تکلیف نمودن شیعه را بآن نه غیر شیعه را ترجیح بلا مرجح است بلکه ترجیح دادن مرجوح است بلکه تکلیف بمالایطاق است چنانچه پیشتر گفتیم بلی جمع تفرقه و نظم این اجتماع بآزاد نمودن مذهب اهل البیت علیهم السلام است و باینکه این مذهب را چون یکی از مذاهب خودتان معتبر بدانید تا نظر هریک از شافعیه و حنفیه و مالکیه و حنبلیه بشیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مثل نظر هریک از اینان بدیگری باشد و باینکار پراکندگی مسلمانان جمع میشود و اجتماع ایشان منتظم گردد. و اختلاف میان مذاهب اهل سنت کمتر از اختلاف میان ایشان و مذهب شیعه نیست و هزارها کتاب که در اصول و فروع این دو طائفه تألیف شده گواهی بر آن میدهد. پس چرا شما بر شیعه در مخالفت ایشان با اهل سنت آشکارا عیبجوئی میکنید و عیبجوئی خودتان را در مخالفت با شیعه آشکارا نمینمائید بلکه آشکارا عیبجوئی خودتان را در مخالفت با همدیگر نمیکنید. پس اگر جائز شد که مذاهب چهار باشد چرا جائز نباشد که پنج باشد و چگونه میتوان گفت که بودن چهار مذهب موافق با اجتماع مسلمانان است ولی همینکه یک مذهب زیاد شد جمعیت مسلمانان پراکنده و گسیخته میشود. و کاش وقتی که ما را بوحدت مذهبی دعوت نمودید اهل چهار مذهب را هم بآن دعوت میکردید زیرا که آن بر شما آسانتر است و از چه راه ما را باین دعوت اختصاص داده اید، آیا متابعت اهل البیت علیهم السلام را سبب قطع بند اجتماع و متابعت غیر اهل البیت علیهم السلام موجب اجتماع دلها و اتحاد عزیمتها میدانید اگر چه مذاهب و رایها مختلف باشند و مشربها متعدد

چنین گمانی بشما نداشتیم و معروف از دوستی شما با خانواده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نبود والسلام . ش

سؤال ۳ - بتاریخ ۹ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - اعتراف او بگفته ما . ۲ - خواستن دلیل بر سبیل تفصیل .

۱ - نامه گرامی تو بدستم رسید مبسوط العبارة و خوش تحریر و در بیان عدم وجوب متابعت هیچیک از مذاهب جمهور فروگذار نشده و در اثبات باقی بودن فتح باب اجتهاد کوتاهی نکرده . و نامه تو در ایندو مسئله قوی الحجة و صحیح الاستدلال در هر دو مسئله است و ما بر تو انکاری نداریم در تحقیق آنها و کشف اسرار آنها اگر چه ما صریحاً تعرض بآنها نداشتیم (ورای در آنها همان است که تو دیده ای) .

۲ - و ما فقط از سبب اعراض نمودن شما از این مذاهبیکه جمهور مسلمانان آنها را بدست دارند سؤال کردیم و تو جواب دادی که سبب این اعراض همانا که ادله شرعیه بوده و بر تو لازم بود که آنها را بتفصیل بیان نمائی ، پس آیا میشود که تو اکنون اقدام بتفصیل آن ادله فرمائی از کتاب یا سنت بادلّه قطعیه که راه مومن را قطع نموده و میان او و اراده او حائل شود . ما از تو متشکریم والسلام . س

جواب ۳ - بتاریخ ۱۲ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - اشاره بادلّه وجوب متابعت عترت صلوات الله علیهم

اجمعین . ۲ - حضرت امیر علیه السلام دعوت بمذاهب

اهل البیت مینماید ۳ - کلام حضرت امام

زین العابدین علیه السلام .

همانا که شما (بحمد الله) از کسانی هستید که کفایت بی نیاز سازد

ایشان را از تصریح نمودن و با اشاره محتاج بتوضیح نیستند. و حاشا که (در ائمه عترت طاهره علیهم السلام) شما را شبهه فرا گیرد (و در تقدیم ایشان بر غیر ایشان) شما را حیرتی باشد و حال آنکه امر عترت طاهره علیهم السلام آشکار شده و بر همسران تفوق جسته و از امثال خود ممتاز شده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حامل علوم پیغمبران گشته و از و احکام دنیا و دین فرا گرفته اند.

۱ - بدین سبب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را قرین کتاب و پیشوایان صاحب دلائل و کشیهای نجات در وقت طغیان امواج نفاق و امان امت از اختلاف در هنگام وزیدن باد های تند شقاق و باب حطه که سبب آمرزش گناهان کسانی که داخل در آن شوند و عروه و تقی که شکستگی ندارد قرار داده.

۲ - همانا که امیرالمومنین علیه السلام فرموده: فاین تذهبون و انی تصرفون و الا اعلام قائمه و الایات واضحه و المنار منصوبه . یعنی کجا میروید و چگونه شما را بر میگردانند ازینراه روشن و حال آنکه علمها برپا و دلائل آشکار و چراغیایها منصوب باشد فاین تیه بکم بل کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم ازمه^۱ الحق و اعلام الدین و السنة الصدق .
فاتزلوهم باحسن منازل القران و ردوهم و رود الهیسم العطاش . ایها الناس

۱ - چنانچه در ص ۱۵۲ جزء اول نهج البلاغه خطبه ۸۳ باشد .

۲ - ابوالفتح ج ۲ صفحه ۳۱۱ .

۳ - از مه جمع زمام است عرب گویند هوزمام الامر ای به يقوم الامر یعنی به او امر برپا است (مترجم) .

خذوها^۱ من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم انه یموت من مات مناو
 لیس بمیت و یبلی من بلی مناو لیس ببال پس کجاسر گردان میشوید و چگونه
 در تحیر میافتید و حال آنکه عترت پیغمبر شما صلی الله علیه و آله وسلم در
 میان شما هستند و ایشان زمامهای حقند (یعنی حق بواسطه ایشان بر پا
 است) و علمهای دین و زبانهای راستی هستند پس در دلهای خود ایشانرا
 بمنزله قرآن قرار دهید (در تعظیم و احترام و متابعت) و ورود نمائید بر
 ایشان مثل ورود شتران تشنه. (یعنی از بحار علوم ایشان سیراب شوید
 و رفع عطش خود نمائید چون شتران تشنه) ای مردم این مطلب را از
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم بدست داشته باشید که فرموده
 همانا از ماهر که بمیرد مرده نیست و از ماهر که پیوسد پیوسیده نیست (یعنی
 همیشه ما در عالم انوار زنده ایم و تصرفات ما در اینجهان منقطع نمیشود و
 مرده ما کار زنده میکند) فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اکثر الحق فیما تنکرون
 پس در چیزی گفتگو نکنید با آنچه نمی فهمید چه بساحق باشد در آنچه
 آنرا انکار میکنید. و اعذروا من لا حجة لکم علیه و انا هو. و معذور بدارید
 کسی را که بر او حجتی ندارید و آنکس منم (یعنی شما را نمیرسد که در
 کارهای من اعتراض نمائید) الم اعمل فیکم بالثقل الاکبر و اترك فیکم الثقل
 الاصغر و ذکرک فیکم رایة ایمان الخ. مگر من در میان شما بثلث اکبر
 (کتاب خدا) عمل نکرده ام و در میان شما ثقل اصغر را (یعنی دو فرزند خود
 یا عترت خود را) پیشوا نگذاشته ام و در میان شما بیرق ایمان را استوار نکرده ام

۱ - یعنی اینقضیه را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بگیرید و آن اینست که مرده
 اهل البیت علیهم السلام در حقیقت مرده نیست چه در عالم ظهور روح او فروغ درخشنده
 دارد. شیخ محمد عبده و غیر او چنین معنی نموده اند (مؤلف).

تا آخر خطبه و هم حضرت امیر علیه السلام فرموده^۱ انظروا اهل بیت نبیکم
فالزموا سمتهم^۲ و اتباعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم فی ردی

یعنی نظر کنید باهل بیت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وسلم پس راه ایشان
 بگیرید و متابعت آثار ایشان کنید زیرا که هرگز شمارا از طریق هدایت
 بیرون و بچاه هلاکت سرنگون نکنند فان لیدو افالیدو او ان نهضوا فانهضوا
 ولا تسبقوهم قضلو او لا تاخر و اعنهم فتهلکوا. پس اگر قرار و آرام داشتند
 آرام باشید و اگر برخاستند بر خیزید و برایشان پیشی نگیرید که گمراه
 خواهید شد و از ایشان پس نمایند که هلاک خواهید شد. و هم آنحضرت
 ایشانرا باری ذکر نمود فرمود^۳ هم عیش العلم وموت الجهل یخبرکم حلمهم
عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم وصمتهم عن حکم منطلقهم یعنی ایشان مایه
 زندگی علم و مردن نادانیند خردایشان شما را از دانششان و ظاهرشان از
 باطنشان و خاموشی ایشان از علم و حکمت گفتارشان خبر میدهد لا یخالفون
الحق ولا یختلفون فیه مخالفت حق نکنند و در آن اختلاف نمایند هم دعائم^۴
 الاسلام و ولایع^۵ الاعتصام ایشان ستونهای اسلامند و پناه راهروانند که
 در وقت بلاها و فتنه ها دست بدامن ایشان زنند بهم عاد الحق^۶ الی نصابه و
انزاح الباطل^۷ عن مقامه و انقطع^۸ لسانه عن منبته بایشان حق بجای خود
 قرار گرفت و باطل از جای خود زائل شد و زبان باطل از کلامش بریده
 کشت یعنی بواسطه هجوم لشکر حق حجت باطل از اصل خود منقطع

۱ - چنانچه در ص ۱۸۹ جزء اول نهج البلاغه خطبه ۹۳ آمده (مؤلف) .

۲ - السمт الطريق والحد (مترجم) .

۳ - چنانچه در ص ۲۵۹ ج ۲ نهج البلاغه است خطبه ۲۳۴ (مؤلف) . ۴ - جمع دعامة

وهی عمودالیت . ۵ - جمع ولیجه وهی ما یدخل فیه السائر اعتصامامن مطراو برد و توقیامن

مفترس شیخ محمد عبده . ۶ - رجع الی مستقره . ۷ - زال . ۸ - انقطع حجت .

شد عقلوا الدین^۱ عقل و عایة و رعایة لاعقل سماع و روایة فالت رواة العلم کثیر و رعایة قلیل اهل دین را از روی فهم و تحقیق شناختند نه از راه شنیدن از دهان مردمان و روایت نمودن از ایشان از روی تقلید زیرا که روایت کنندگان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کم و هم آنحضرت^۲ در خطبه دیگر فرموده عترته خیر العتر و اسرته خیر الاسر اهل بیت او بهترین اهل بیتها و دودمان او بهترین دودمانها است و شجرته خیر الشجر نبوت فی حرم و بسقت فی کرم لها فروع طوال و ثمره لاتنال و درخت او بهترین درختهاست در حرم روئیده و در کرم و شرافت بلند شده شاخهای بلند دارد و میوهئی که دست کس بآن نرسد. و هم آنحضرت فرموده نحن الشعار والاصحاب و الخزنة و الابواب و لاتؤتی البیوت الامن ابوابها فمن اتاهامن غیر ابوابها سمی سارقا ما میم خداوندان راز و اصحاب و خزانه داران و دروازه ها نباید داخل خانها شد مگر از دروازه های آنها پس هر که از غیر دروازه ها داخل خانها شود او را دزد نامند تا آنکه میفرماید فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن در مدح ایشان آیات کریمه قرآن فرود آمده و ایشان گنجهای خداوند مهربانند ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا فلیصدق^۴ رائد اهله ولیحضرعقله اگر سخن گویند راست گویند و اگر خاموش باشند پیشتر از ایشان کسی سخن نگوید (از هیبت ایشان) پس بیش آهنگ بکسان خود راست گوید و عقل خویش حاضر سازد (یعنی مردم

۱ - عرفوالدین و علموه معرفه من و علی الشئ و فهمه و اتقنه ورعاه الخ ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۸۹ (مترجم) .

۲ - جزء اول نهج ص ۱۸۵ خطبة ۹۰ . ۳ - جزء دوم نهج ص ۵۸ خطبة ۱۵۰ .

۴ - رائد در طالفة آنکس را رائد گویند که پیشتر از ایشان میرود بطلب چراگاه و در امثال عرب آمده الرائد لایکذب اهله یعنی رائد بکسان خود دروغ نمیگوید (مترجم) .

باید در امر دین خود نیکو تأمل کنند و راه راست که متابعت اهل البیت است از راه کج شناسند و باتباع و کسان راه راست را بنمایند و از روی عقل در راه دین قدم بردارند نه از روی هوا و از آخرت اندیشه نمایند و از خدا بترسند و راستی را پیشه کنند و از روی هواپرستی کسان و اتباع خود را در هلاکت نیندازند چه اکثر مردم تابع بزرگان خود باشند). و هم آنحضرت^۱ فرموده و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکولن تاخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقضه ولن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه یعنی بدانید که شما به نیکروشی پی نخواهید برد تا پی نبرید بآنکه ترک آن کرده و میثاق و عهد کتاب را بدست نخواهید داشت تا پی نبرید بآنکه آنرا شکسته و بآن متمسک نخواهید شد تا آنکه پی نبرید بآنکه آنرا بدور انداخته فالتمسوا ذلك من عندها پس آنرا از اهلش طلب کنید فانهم عیش العالم وموت الجهل یخبرکم حکمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقهم و ظاهرهم عن باطنهم چه ایشان مایه زندگانی علم و مایه مردن نادانیند حکم ایشان خبر میدهد شما را از علم ایشان و سکوت ایشان از نطقشان و ظاهرشان از باطنشان لایخالفون الدین ولایختلفون فیه فهو بینهم شاهد صادق وصامت ناطق خلاف دین خدا از ایشان سرزنند و در آن اختلاف نکنید پس او یعنی قرآن میان ایشان گواه راستگو و خاموشیست سخنگو و از این قبیل کلمات صریحه که از آنحضرت^۲ ماثور است در اینموضوع بسیار است مثل فرمایش آنحضرت^۳ بنا اهددیتم فی الظلماء و تسنمتم العلیاء و بنا افجرتم عن السرار^۴.

۱ - جزء دوم نهج ص ۴۳ خطبه ۱۴۳ (مؤلف).

۲ - خطبه ۳ ص ۳۳ ج ۱ نهج ۰ - ۳ - السرار بالسن والراء المهملتین علی وزن کتاب و سحاب آخر لیلۃ فی الشهر یعنی شب آخر ماه و آن تاریکترین شبها باشد (مترجم).

بواسطه ما در تاریکی هدایت یافتید و بمراتب عالیہ رسیدید و پس از شب
 تاری و روشنی صبح داخل شدید و قرسمع لم یبقه الواعیة الخطبه سنگین باد
 کوشی که تعقل فریاد نکند تا آخر خطبه و فرمایش آنحضرت^۱ ایها الناس
 استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ و امتاحوا من صفوعین قدر وقت
 من الکدر الخطبه ای مردم روشنی جوئید از شعله چراغ واعظی که خودپند
 گرفته و از چشمه پاکیزه آب بردارید که از کدورت صاف شده باشد تا
 آخر خطبه و فرمایش آنحضرت^۲ نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف
 الملائكة و معادن العلم و ینایع الحكم ناصروا و محبنا ینتظر الرحمة وعدونا
 و مبغضنا ینتظر السطوة مائیم درخت نبوت و بارانداز رسالت و محل آمد و
 شد فرشتگان و معدنهای علم و چشمه های حکمتها یاور و دوست ما منتظر
 رحمت و دشمن و مبغض ما منتظر قهر الهی است و فرمایش آنحضرت^۳
 این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا علینا کجایند
 آنانکه گمان کرده اند که ایشان راسخان در علمند نه ما از روی دروغ گوئی
 و ستمکاری بر ما ان رفعنا الله و وضعهم واعطانا و حرّمهم و ادخلنا و اخرجهم
 زیرا که خوش نداشتند که خدایتعالی ما را بلند و آنها را پست کرد و بما
 عطا فرمود و آنها را محروم نموده و ما را داخل کرد و آنها را بیرون کرد
 بنایستعطی الهدی و یستجلی العمی بواسطه ما هدایت خواسته میشود و کوری

۱ - ص ۲۰۱ ج ۱ نهج خطبه ۱۰۱ (مؤلف) .

۲ - آخر خطبه ۱۰۵ ص ۲۱۴ ج ۱ نهج و ابن عباس فرموده نحن اهل البيت شجرة النبوة و مختلف الملائكة و اهل بیت الرسالة و اهل بیت الرحمة و معدن العلم اینکلمه را از وجماعتی از ثقات اهل سنت نقل کرده اند و آن در آخر باب خصوصیات اهل البیت علیهم السلام ص ۱۴۲ از صواعق محرمة ابن حجر موجود است . ۳ - ج ۲ نهج ص ۳۶ از جمله کلام ۱۴۰ .

گمراهی زدوده میشود ان الائمة من قریش غرسوافی هذا البطن من هاشم
لاصلح علی سواهم ولا تصلح الولاة من غیر هم همانا که امامان از قریشند
که کاشته شده‌اند در این بطن از هاشم و امامت بغیر ایشان و فرماندهان
از غیر ایشان صلاحیت ندارند. تا آنکه در باره مخالفین ایشان میفرماید
اتروا عاجلا و اخر و اجلا و ترکوا صافیا و شربوا الی آخر کلامه اختیار
کردند عاجل را یعنی دنیا را و پس انداختند آجل را یعنی آخرت را و از
آب صاف گوارا صرف نظر نموده و آب رنگ بر گشته نوشیدند تا آخر
کلام آنحضرت و فرمایش آنحضرت^۱ فانه من مات علی فراشه و هو علی
معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهيدا و وقع اجره علی الله و
استوجب ثواب مانوی من صالح عمله و قامت النية مقام اصلاته لسیفه .

زیرا که هر کسی بر بستر خود بمیرد در حالتیکه بر معرفت حق
پروردگار خود و حق پیغمبر خود و اهل بیت او باشد شهید مرده باشد و
مزد او بر خدایتعالی افتاده باشد و مستوجب شود ثواب آنچه نیت کرده
از عمل صالح خود و نیت او بجای شمشیر کشیدن او بایستد . و فرمایش
آنحضرت^۲ نحن النجباء و افراطنا^۳ افراط الانبياء و حزبنا حزب الله عزوجل
والفئة الباغية حزب الشيطان و من سوی بیننا و بین عدونا فلیس منا مائیم
نجیبان و علمهای ما علمهای پیغمبران است و حزب ما حزب خدایتعالی
هستند (یعنی پیروان ما) و گروهیکه از ما سرکشی کرده‌اند حزب شیطان

۱ - آخر خطبة ۱۸۵ ص ۱۵۶ ج ۲ نهج .

۲ - اینکلمه را از آنحضرت جمعی نقل کرده‌اند از جمله ابن حجر در آخربا خصوصیات
ایشان علیهم السلام از آخر صواعق ص ۱۴۲ و قدری هم شتمکارانه تاخت و تاز کرده .

۳ - افراط ظاهراً جمع بروزن فلس است و آن چیزی باشد که در راهها نصب کنند که
بواسطه آن مسافران راه را سلوک نمایند و از راه خارج نشوند و آنرا بر بی علم هم گویند .

هستند و هر که ما را با دشمن ما برابر کند از ما نباشد^۱ و حضرت امام حسن مجتبی بهتر جوانان اهل بهشت در خطبه خود فرموده اتقوا الله فینافانا امرؤکم تا آخر خطبه یعنی در باره ما از خدا بترسید زیرا که ما امیران شما هستیم.

۳ - و حضرت^۲ امام زین العابدین وقتی که این آیه را یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین تلاوت میفرمودند دعائی طولانی میخواندند که مشتمل بود بر طلب رسیدن بدرجه راستگویان و مراتب عالیّه و متضمن بود وصف محنتها را و آنچه را که بدعتگذاران بعمل آورده اند که از امامان دین و درخت پیغمبری کنار گرفته اند آنگاه میفرمود و ذهب اخرون الی التقصیر فی امرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتاولوا بارائهم و اتهموا ما نوره الخبر فینا و کسان دیگر رفتند بسوی تقصیر در امر ما و احتجاج کردند بآیات متشابه قرآن پس بر آیه‌های خود آنرا تاویل نمودند و خبر صحیح را (که در باره ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شده) متهم داشتند (یعنی نسبت بدروغ دادند) تا آنکه فرموده فالی من یفرغ خلف هذه الامة و قد درست اعلام هذه الملة و دانت^۳ الامة بالفرقة و الاختلاف یکفر بعضهم بعضا و الله تعالی یقول ولا تکنوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات پس باز ماندگان این امت بکه پناہ برند و حال آنکه آثار اینملت از میان رفته و امت بواسطه

۱ - صواعق محرقة ابن حجر در اواخر باب وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در باره ایشان ص ۱۳۷ .

۲ - صواعق ابن حجر ص ۹۰ در تفسیر آیه پنجم از آیات وارده در فصل اول از باب ۱۱ .

۳ - دان پازدان یدون دوناست یعنی ضعیف و ناتوان شد و یارداران یدین دنیا است یعنی خوار شد و نافرمانی کرد و هم بمعنی عزیز شد و اطاعت نمود آمده و از الفاظ اضداد است (مترجم) .

تفرق و اختلاف ضعیف و ذلیل شدند همدیگر را تکفیر میکنند و حال آنکه خدایتعالی میفرماید و نباشید مانند کسانی که از هم جدا شدند و اختلاف کردند پس از آنکه بدلائل واضحه رسیدند فمن الموثوق به علی ابلاغ الحجة و تاویل الحکم الاعدال الکتاب و انباء ائمة الهدی و مصابیح الدجی الذین احتج الله بهم علی عباده و لم يدع الخلق سدی من غیر حجة هل تعرفونهم او تجدونهم الامن فروع الشجرة المباركة و بقایا الصفوة الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیر و برأهم من الافات و اقترض مودتهم فی الکتاب پس کیست آنکه با و بتوان اعتماد نمود در رساندن حجت و باز گردانیدن حکم مگر همراز های کتاب (یعنی کسانی که در وجوب اطاعت بایشان مانند قرآن خدایند) و فرزندان امامان و هدایت و چراغهای تاریکی آنانکه بایشان خدایتعالی بر بندگان حجت آورد و آفریدگان را سر خودرها فرموده بدون حجت. آیا بایشان پی میبرید یا ایشانرا می یابید مگر از شاخهای درخت مبارک و باز ماندگان برگزیده که خدایتعالی پلیدی از ایشان زدوده و ایشانرا بغایت پاکیزه فرموده و ایشانرا از آفتها دور نموده و در قرآن دوستی ایشانرا واجب داشته این سخن آن بزرگوار علیه السلام بعینه پس در آن و در آنچه از سخنان امیرالمومنین علیه السلام بر تو خواندیم نیکو نظر کن که خواهی یافت که سخنان ایندو بزرگوار علیه السلام مذهب شیعه را با شکار ترین مظاهر آن جلوه میدهد و اینجمله سخنان ایندو بزرگوار علیه السلام نمونه سخنان سائر ائمه اهل البیت علیهم السلام قرار بده چه ایشان علیهم السلام بر آن اجماع دارند و احادیث صحیحه که ما از ایشان در دست داریم متواتر است و السلام ش.

سؤال ۴ - بتاريخ ۱۳ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - از کلام خدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دلیل خواستن ۴ - دوری بودن احتجاج بکلام
امامان ما علیهم السلام

۱ - دلیلی از کلام خدایتعالی و پیغمبر او صلی الله علیه و آله وسلم
بیار که گواهی دهد بر وجود پیروی نمودن از ائمه اهل البیت علیهم السلام
نه از غیر ایشان و از کلام غیر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صرف
نظر کن در این مقام .

۲ - زیرا که کلام امامان شما بر مخالفین ایشان صلاحیت حجت
ندارد و حجت آوردن بآن مستلزم دوراست چنانچه میدانید و السلام س .

جواب ۴ - بتاريخ ۱۵ ذیقعدہ ۱۳۲۹

۱ - غفلت از آنچه ما بآن اشاره نمودیم . ۴ - غلط در

استلزام دور . ۳ - حدیث ثقلین . ۴ - تواتر آن .

۵ - گمراهی کسیکه بآن متمسک بعترت نشده . ۶ - مثل

زدن ایشان را بسفینه نوح و باب حطه و ایشان امانند از

اختلاف در دین ۷ - اینجامر ادا از اهل البیت کیانند .

۸ - وجه تشبیه نمودن ایشان بسفینه نوح و باب حطه

۱ - ما در ایراد دلیل از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

فرو گذاشت نکرده ایم بلکه در اول مراجعت خود بآن اشاره صریح نمودیم

بر وجوب پیروی ائمه اهل البیت علیهم السلام نه غیر ایشان و اینمطلب آنجا است

که گفتیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بمحکمت قرآن

مقرون فرموده و ایشانرا پیشوای صاحبذلان و کشتیهای نجات و امان

امت و باب حطه قرار داده اشاره باخبار صحیحه و نصوص صریحه و گفتیم که شما از کسانی هستید که ایشانرا کنایت از تصریح بی نیاز میسازد و با اشاره محتاج بتوضیح نیستند.

۲ - پس کلام ائمه ما علیهم السلام در اینصورت (بحکم آنچه بدان اشاره نمودیم) صلاحیت دارد که بر مخالفین ایشان حجت باشد و احتیاج بکلام ایشان در اینمسئله دوری نباشد چنانچه میدانید.

۳ - و فراگیر بیان آنچه را ما بدان اشاره کردیم از کلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنوقت که در میان جاهلان و غافلان بیانک بلند فرموده یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی ای مردم من در میان شما پس از خود چیزی گذاشته ام که اگر بآن چنگ در زنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت منند و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ^۲ انی ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی همانا که گذاشتم میان شما چیزیکه اگر بآن چنگ در زنید هرگز بعد از من گمراه نشوید کتاب خدا را که ریسمانیست کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت خود را که اهل منند و هرگز ایندوازهم جدا نشوند تا بر من وارد شوند بر حوض پس ببینید چگونه بعد از من با ایندو سلوک خواهید نمود و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - آنرا ترمذی و نسائی از جابر روایت نموده و متقی هندی در اول باب الاعتصام بالکتاب و السنه از کتاب کنز العمال خود نقل نموده ص ۴۴ از جزء اول. ۲ - آنرا ترمذی از زید بن ارقم روایت نموده و آن حدیث ۸۷۴ از احادیث کنز العمال است ص ۴۴ ج ۱

فرموده^۱ انی تارك فيکم خلیفتین کتاب الله جبل ممدود مابین السماء والارض
 (او مابین السماء الی الارض) و عترتی اهل بیقی و انهمالین یفترقا حتی یردا
 علی الحوض یعنی همانا من در میان گذارنده ام دو خلیفه کتاب خدا را که
 ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده (یا میان آسمان تا زمین
 کشیده شده) و عترت خود را که اهل بیت منند و همانا که آیندو هرگز
 از هم جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند در حوض^۲ و هم آنحضرت
 فرموده انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و اهل بیقی و انهمالین یفترقا حتی
 یردا علی الحوض یعنی همانا که من در میان شما دو چیز نفیس گذارنده ام
 کتاب خدا را و اهل بیت خود را و همانا که آیندو هرگز از هم جدا نشوند
 تا بر من وارد شوند در حوض^۳ و هم آنحضرت فرموده انی اوشک ان ادعی
 فاجیب و انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله عزوجل و عترتی کتاب الله جبل
 ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی
 انهمالین یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما یعنی همانا
 که نزدیک است که من خوانده شوم پس اطاعت کنم (مراد اینست که

۱ - آنرا امام احمد بدو طریق صحیح از زید بن ثابت روایت کرده یکی در اول ص ۱۸۲ و
 دومی در آخر ص ۱۸۹ از ج ۵ مستند خود . و آنرا طبرانی در کبیر هم از زید بن ثابت
 روایت کرده و آن حدیث ۸۷۳ احادیث کنز است ص ۴۴ ج ۱ کنز .

۲ - آنرا حاکم در ص ۱۴۸ از ج ۳ مستدرک روایت نموده و گفته این حدیث صحیح الاستناد
 است بر شرط شیخین و آنرا آیندو شیخ یعنی بخاری و مسلم روایت نموده اند و هم آنرا
 ذهبی در تلخیص مستدرک روایت کرده و اعتراف نموده بصحت آن بر شرط شیخین .

۳ - آنرا امام احمد از ابی سعید حذری بدو طریق روایت کرده یکی در آخر ص ۱۷ و
 دویم در آخر صفحه ۲۶ از جزء ۳ مستند خود و هم آنرا ابن ابی شیبیه و ابویعلی و ابن سعد
 از ابی سعید روایت نموده اند و آن حدیث ۹۴۵ باشد از احادیث کنز در ص ۴۷ ج ۱ .

زندگانی من سر آمده و نزدیک است بدروود جهان گویم) و همانا که من گذارنده ام میان شما دو چیز نفیس کتاب خدای عزوجل و عترت خود را کتاب خدا ریسمانیست کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت من اهل منند و همانا که لطیف خبیر مرا خبر داده که آیند و از هم جدا نشوند تا بر من وارد شوند بر حوض پس بنگرید چگونه بعد از من با آیند و سلوک خواهید کرد. و چون آنحضرت از حجة الوداع باز گشتند و در غدیر خم فرود آمد امر فرمودند تا جاربوب کنند زیر درختان بزرگ پس فرمودند 'کانی دعیت فاجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض ثم قال ان الله عزوجل مولای وانا مولای وانا مولی کل مؤمن ثم اخذ بیده علی فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه الحديث بطوله یعنی گویا که من خوانده شدم پس اطاعت کردم همانا که من گذاشتم میان شما دو چیز نفیس یکی بزرگتر است از دیگر کتاب خدایتعالی و عترت خود را پس ببینید چگونه پس از من با آیند و سلوک میکنید پس آیند و هرگز از هم جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند بر حوض. آنگاه فرمود همانا خدای عزوجل مولای من است و من مولای هر مؤمنم آنگاه دست علی گرفته فرموده هر کس من مولای اویم پس این مولای او است بار خدایا

۱ - آنرا حاکم از زید بن ارقم مرفوعاً روایت کرده مستدرک ج ۳ ص ۱۰۹ آنگاه گفته این حدیث صحیح است بر شرط شیخین یعنی مسلم و بخاری و آنرا بتمامه روایت نکرده اند و هم بطریق دیگر روایت کرده از زید بن ارقم مستدرک ج ۳ ص ۵۳۳ پس آنگاه گفته این حدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند. و آنرا ذهبی در تلخیص ایراد کرده و اعتراف بصحت آن نموده.

دوست بدار هر کس اورا دوست بدارد و دشمن بدار و هر کس اورا دشمن بدارد تا آخر حدیث باطول آن^۱ و عیدالله بن حنطب گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در حجه بر ما خطبه خواندند پس فرمودند الست اولى بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال فانی سائلکم عن اثین القرآن و عترتی . یعنی آیامن سزاوارتر بشما از خودتان نیستم گفتند آری ای پیغمبر خدا فرموده همانا که من شما را از دو چیز میپرسم از قرآن و عترت خودم.

۴ - و احادیث صحیحه که حاکنند بوجوب تمسک بتقلید متواترند و طریقههای آنها از بیست و اندی از صحابه متظافر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در موارد متعدده آنها را جها را بیان فرموده یکبار روز غدیر خم چنانچه شنیدی بار دیگر روز عرفه در حجة الوداع و بار دیگر بعد از مراجعت از طائف و بار دیگر بر منبر مدینه و بار دیگر در حجره مبارکه در مرض خود در وقتیکه حجره پر بود از اصحاب و قتیکه فرمود ایها الناس یوشک ان اقبض قبضاً سریعاً فینطلق بی و قد قدمت الیکم القول معذرة الیکم الا انی مخلف لکم کتاب ربی عزوجل و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی

لا یفترقان حتی یردا علی الحوض الحدیث یعنی ای مردم نزدیک است که من زود قبض روح شوم و مرا ببرند و همانا که من پیشتر بشما اینسخن گفتم تا معذور

۱ - آنرا طبرانی روایت نموده چنانچه در اربعین الاربعین نهانی و احیاء المیت سیوطی است و تواتر بدان که خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنروز منحصر باینکلمه نبوده زیرا که این خطبه باینکلمه تنها اطلاق نمیشود لیکن سیاست بسا زبانها را بند و قلمهای نویسندگان را حبس نموده و معذلت اینقطره از آن دریا کافی و وافی است و الحمد لله .

۲ - و اواخر فصل دوم از باب نهم صواعق محرقة این حجر را مراجعه کن بعد از چهل حدیث صفحه ۷۵.

باشم پیش شما آگاه باشید که همانا پس از خود میگذارم کتاب پروردگار خود را عزوجل و عترت خود را که اهل بیت منند آنگاه دست علی را گرفته بلند نموده فرمود این علی باقرآن است و قرآن باعلی است ازهم جدا نمیشوند تا برمن وارد شوند برحوض و جماعتی از بزرگان جمهور بآن اعتراف نموده اند حتی اینکه ابن حجر پس از نقل حدیث الثقلین گفته باین عبارت: آنگاه بدان که حدیث تمسک بقلین را طرق بسیار است که از بیست و اندی صحابه وارد شده (گفته) و طرق مبسوطه آن در شبهه یازدهم گذشت و در بعضی آن طرق آمده که آنرا در حجة الوداع در عرفه فرموده و در دیگری آمده که آنرا در مدینه در مرض خود فرموده و قتیکه حجره باصحاب پر بوده و در دیگری آمده که آنرا در غدیر خم فرموده و در دیگری آمده که آنرا پس از مراجعت از طائف فرموده آنوقت که برخاسته خطبه خواندند چنانچه گذشت (گفته) که منافاتی نیست زیرا که مانعی نیست از اینکه آنحضرت آنرا در اینموارد و غیر اینموارد بر مردم تکرار فرموده باشد بجهة اهتمام بشان کتاب عزیز و عترت طاهره تا آخر کلام او^۱. و بس است ائمه عترت طاهره را که ایشان نزد خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم بمنزله کتاب باشند که باطل از پیش و پس بآن راه ندارد. و بآن حجت بس که باید بمذهب ایشان علیهم السلام گردن نهاد زیرا که مسلمان تن در ندهد ببدل کتاب خدا پس چگونه از هم ترازان آن روگردان شود.

۵ - با اینکه آنچه از فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم (انی تارك فيکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی) مفهوم میشود همانا گمراهی کسی است که بآندو (کتاب و عترت) باهم متمسک نشده باشد

۱ - صواعق دوزخیر آیه ۴ فصل ۱ باب ۱۱ صفحه ۸۹ .

و مؤید این است فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ثقلین
بروایت طبرانی (فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهما
فانهم اعلم منكم) یعنی برایشان پیشی نگیرید و از ایشان کوتاهی نکنید
که هلاك ميشويد و بایشان تعلیم نکنید که ایشان از شما داناترند . ابن حجر
گوید که - در فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فلا تقدموهما فتهلكوا
ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهما فانهم اعلم منكم - دلیل است بر آنکه
کسیکه از ایشان (یعنی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم) اهل بیت
مراتب عالی و وظائف دینی را دارا باشد مقدم است بر غیر او (یعنی بر دیگران
که از اهل بیت نیستند) تا آخر کلام او ' .

۶ - و از جمله چیزهایی که گردنها را بسوی اهل البیت میکشاند و
مؤمن را ناگزیر میکند که در دین بایشان فقط رو آورد فرمایش^۲ رسول خدا
است صلی الله علیه و آله وسلم الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح

۱ - در باب وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ایشان از صواعق ص ۱۳۵ مراجعه
کن آنگاه از ابن حجر پیرس که چرا برایشان مقدم داشتی اشعری را در اصول دین و فقهاء اربعه
را در فروع . و چگونه در حدیث مقدم داشتی برایشان عمران بن حطان و امثال او را از خوارج
و مقدم داشتی برایشان در تفسیر مقاتل بن سلیمان مرحمتی که قاتل بجسمیت خدا است و مقدم
داشتی برایشان در علم اخلاق و مرضای نفس و علاج آنها معروف و امثال او را . و چگونه
در خلافت و نیابت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مؤخر داشتی برادر و ولی او را که جز او
از آنحضرت ادا نتوان نمود . آنگاه در خلافت اولاد چلباسه را (مروان بن الحکم) بر فرزندان
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مقدم داشتی . و کسیکه اعراض نموده از عترت طاهره در این
مراتب عالی و وظائف دینی مذکوره و پیروی مخالفان ایشان نموده چه خواهد کرد با حدیث
صحیح ثقلین و امثال آن و چگونه با ادعای او که متمسک بعترت و سوار کشتی ایشان و داخل
باب حطه ایشان است منطبق شود .

۲ - آنرا حاکم از ابی ذر روایت نموده ص ۱۵۱ ج ۳ مستدرک .

رکبها نجا و من تخلف عنها غرق آگاه باشید که همانا مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن روگردان شد غرق شد. و فرمایش آنحضرت^۱ صلی الله علیه و آله وسلم انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق. و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفرله.

یعنی جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما چون مثل کشتی نوح است هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس از آن روگردان شد غرق شد و جز این نیست که مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطه است در بنی اسرائیل هر کس داخل شد در آن آمرزیده شد. و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم^۲ النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف (فی الدین) فاذا خالقتها قبیلة من العرب (یعنی فی احکام الله عزوجل) اختلفوا فصاروا حزب ابلیس یعنی ستارگان مانند اهل زمین را از غرق و اهل بیت من امانت مرا از اختلاف (در دین) پس هرگاه قبیله از عرب مخالفت نمود با ایشان (یعنی در احکام خدای عزوجل) اختلاف خواهند نمود پس خواهند شد از حزب ابلیس. اینست غایت در وسع ازواداشتن امت پیروی ایشان علیهم السلام و بازداشتن امت از مخالفت ایشان علیهم السلام و گمان ندارم که در زبانهای بنی آدم عبارتی بر این مطلب از این حدیث دلالت کننده تر باشد.

۷ - و مراد باهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه ایشانند

۱ - آنرا طبرانی در اوسط از ابی سعید روایت کرده و آن حدیث ۱۸ باشد از ابن عباس و پنجم از ابن عباس و الاربعین نهانی ص ۲۱۶. ۲ - آنرا حاکم در ص ۱۴۹ ج ۳ مستدرک از ابن عباس روایت کرده آنگاه گفته این حدیث صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند.

روپهم رفته بملاحظه دخول ائمه علیهم السلام در میان ایشان ولیکن همه ایشان برسبیل استغراق یعنی فرد فرد ایشان مراد نباشد زیرا که اینمنزله و مرتبه نباشد جز برای حجت‌های خدا و قیام کنندگان بامر او فقط بحکم عقل و نقل و جماعتی از اعلام جمهور باینمطلب اعتراف نموده اند. درصواعق محرقه ابن حجر آمده که بعضی گفته اند احتمال دارد که مراد باهل بیت که ایشان امانت علماء ایشان باشند زیرا که ایشان مانند ستارگان اسباب هدایت هستند و چون ایشان از میان بروند اهل زمین را آن آیات که وعده داده شده اند خواهد رسید (ابن حجر گوید) و آن هنگام فرود آمدن حضرت مهدی است چه در احادیث او خواهد آمد که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پشت سر آنحضرت نماز خواهد خواند و دجال در زمان او کشته شود و بعد از آن آیات پشت سر هم خواهد آمد تا آخر کلام^۱ او و در جای دیگر ذکر کرده که بحضرت رسول عرض کردند که بعد از ایشان مردم چند مدت باقی خواهند ماند فرمود **بقاء الحمار اذا کسر صلبه^۲** یعنی باندازه بقاء دراز گوش و قتیکه کمر او بشکنند.

۸ - و تو میدانی که مراد بتشبیهِ ایشان علیهم السلام بکشتن نوح این است که هر کس بایشان در امر دین پناه آورد پس فروع و اصول دین را از امامان بامیمنت خود اخذ کند از عذاب آتش نجات یابد و هر کس از ایشان روگردان شود مانند کسی خواهد بود که (روز طوفان) پناه بکوهی برد تا

۱ - صواعق تفسیر آیه ۷ باب ۱۱ ص ۹۱. ۲ - صواعق آخر باب اشاره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسختیائی که پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باهل البیت علیهم السلام خواهند رسید، ص ۱۴۳ در اواخر صواعق و ما از ابن حجر میرسیم و میگوئیم اگر مرتبه و منزلت علماء اهل البیت علیهم السلام این باشد پس شمارا که از ایشان روگردان نموده.

نگهداری کند اورا از امر خدا مگر آنکه او در آب غرق شد و این العیاذ بالله در آتش باشد. و وجه تشبیه ایشان علیهم السلام بیاب حطه اینست که خدایتعالی آندروازه را مظهري از مظاهر تواضع بجلال خود و سر فرود آوردن بفرمان خود قرارداد و بدین واسطه سبب آمرزش شد. و سر فرود آوردن این امت را باهل بیت پیغمبرشان و پیروی نمودن بامامان خود را مظهري از مظاهر تواضع بجلال خود و سر فرود آوردن بفرمان خود قرار داده و بدین واسطه سبب آمرزش شده اینست وجه شبه و همین معنی را ابن حجر خواسته که گفته ' (بعد از نقل این احادیث و امثال آنها) وجه تشبیه ایشان بکشتی آنست که هر کس ایشانرا دوست بدارد و تعظیم نماید (بجهة پاس نعمت کسیکه ایشانرا تشریف اینمقام عنایت کرده) و بهدایت علماء ایشان سلوک نماید از تاریکی خلافتها نجات یابد و هر که از آن روگرداند در دریای کفران نعمتها غرق شود و در بیابانهای سرکشی هلاک شود (تا اینکه گفته) و وجه تشبیه ایشان^۱ بیاب حطه آنست که خدایتعالی این دروازه را (که دروازه اریحاء یا دروازه بیت المقدس باشد) با تواضع و استغفار سبب مغفرت قرارداد و مودت اهل بیت را برای این امت سبب مغفرت قرارداد. و احادیث صحیحیه در واجب بودن پیروی نمودن بایشان متواتر است خصوصاً از طریق عزت طاهره. و اگر خوف ملالت نبودی عنان قلم را در استقصاء آنها رها نموده بودیم لیکن آنچه را ذکر نموده ایم کافیست مقصدمارا والسلام. ش

۱- صواعق در تفسیر آیه ۷ باب ۱ ص ۹۱ . ۲- پس از مراجعت باینکلام بمن بگو چرا ابن حجر بهدایت ائمه اهل البیت سلوک ننموده در هیچیک از فروع دین و عقائد آن ونه در هیچیک از اصول فقه و قواعد آن ونه در هیچیک از علوم سنت و کتاب ونه در هیچیک از اخلاق و سلوک و آداب و چرا از ایشان تخلف ورزیده و خود را در دریای کفران نعمتها غرق نموده و در بیابانها طغیان خود بطلاکت انداخته خدای با او در هر چه از آزار ما بیان نموده و بر ما بافرا و بهتان حمله آورده مسامحت فرماید.

سؤال ۵ - بتاريخ ۱۷ ذیقعدہ ۱۳۲۹

طلب نمودن زیادی نصوص را در این مسئله

عنان قلم را رها کن و از ملالت مترس چه گوش من بر سخنان تو است
و سینه من گشاده است و من در گرفتن علم از تو در راحت نفس و نشاط طبع
هستم و همانا که از دلائل و بینات تو چندان بر من وارد شده که سرازو مرا
نشاط بخشیده و از روان من بند ملالت برداشته . پس مرا از جوامع کلمات
و حکمت‌های نیکو خود بیشتر برخوردار کن . زیرا که من در سخن تو
گمشدگان حکمت میجویم و همانا که سخن تو بردل من از آب زلال خوشتر
است پس بیشتر و بیشتر بمن ارزانی دار آفرین بر تو و السلام . س

جواب ۵ - بتاريخ ۱۹ ذیقعدہ ۱۳۲۹

جمله از نصوص کافیه

اگر جواب مرا با نس دل خویش تلقی فرمودئی و بآرامی روان خود
آن توجه نمودئی پس مدتها است که آرزوهای مرا بفوز و سعی مرا بنجیح
بسته . و همانا کسیکه پاک‌نیت و خوش طویت و متواضع النفس و نیکخو و سنگین
خرد و تاجدار علم و حمائل حلم دربر داشته باشد هر آینه سزاوار است که
حق در سخن و قلم او متمثل و انصاف و راستی در زبان او متجلی شود و بسی
سزاوارم بشکر تو و امثال فرمان تو و قتیکه فرمودی زیادت کن . و آیابالاثر
ازین لطف و عطف و تواضع میشود . پس لبیک لبیک هر آینه سوگند بخدا
که دیدگان ترا روشن سازم پس میگویم:

طبرانی^۱ در کبیر و رافعی در مسند خود از ابن عباس روایت کرده که

۱ - این حدیث بعینه حدیث ۳۸۱۹ از احادیث کنز در آخر ص ۲۱۷ ج ۶ و آنرا در منتخب کنز
(بقیه در ذیل صفحه ۲۷)

حضرت رسول الله علیه وآله وسلم فرموده من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن عزسها ربی فلیوال علیاً من بعدی ولیوال ولیه ولیقتد باهل بیتی من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین صلتی لانا لهم الله شفاعتی.

یعنی هر کس را خوشنود سازد اینکه زیست کند چون زیستن و بمیرد چون مردن و ساکن شود در بهشت عدن که آنرا پروردگار من کشته پس بعد از من علی را دوست دارد و دوست دارد دوست او را و اقتدا کند باهل بیت من پس از من زیرا که ایشان عترت منند از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم من بایشان روزی شده پس وای بر تکذیب کنندگان فضل ایشان از امت من قطع کنندگان صله من (یعنی آنانکه نیکوئی باهل بیت من نکنند و از ایشان بپزد و دوری کنند) خدایتعالی بانان شفاعت مرا نصیب نفرماید. و مطیر و باوردی و ابن حریر و ابن شاهین و ابن منده از طریق ابی اسحاق از زیاد بن مطرف روایت نموده اند که گفت شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله (بقیه از ذیل صفحه ۳۶)

نیز نقل نموده پس آنرا در حاشیه ج ۵ مسند احمد ص ۹۴ مراجعه کن جز اینکه فقط و رزقوا فهمی دارد و نگفته رزقوا علمی و شاید که غلط ناسخ بوده و آنرا حافظ ابو نعیم در حلیه خود نقل نموده و علامه معتزله در ص ۴۰ ج ۲ شرح نهج نقل نموده و مثل آنرا در ص ۴۹ از احمد بن حنبل در مسند و مناقب علی بن ابیطالب علیهما السلام نقل نموده.

۱ - این حدیث حدیث ۳۵۷۸ از احادیث کثرات ص ۱۵۵ ج ۶ و آنرا در منتخب کثر نیز آورده حاشیه ص ۳۲ ج ۵ مسند احمد. و هم آنرا ابن حجر عسقلانی مختصراً نقل نموده در ترجمه زیاد بن مطرف در قسم اول کتاب اصابه آنگاه گفته در اسناد این حدیث یحیی بن یعلی محاربی است و او واهی است (یعنی ضعیف است) مؤلف گوید این سخن از ماتد عسقلانی غرابت دارد زیرا که یحیی بن یعلی محاربی با اتفاق ثقه است و بخاری در عمره حدیث در صحیح خود و مسلم (بقیه در ذیل صفحه ۳۸)

عليه وآله وسلم میفرمود من احب ان يحيى حياتي ويموت ميتتي ويدخل الجنة التي وعدني ربي وهي جنة الخلد فليتول علياً وذريته من بعده فانهم لن يخرجوكم من باب هدى ولن يدخلوكم باب ضلالة. یعنی هر کس میخواهد زیست کند چون زیستن و بمیرد چون مردن من و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من بمن وعده داده و آن بهشت جاودانی است پس باعلی و فرزندان او پس از وی باشد (یعنی دست از ایشان برندارد و از فرمان ایشان سرتابد و ایشان را ولی خود قرار دهد) زیرا که هرگز ایشان شمارا از در هدایت بیرون و هرگز شمارا در درگمراهی اندرون ننمایند. و مثل آنست حدیث زید بن ارقم که گفت حضرت^۲ رسول فرمود من اراد ان يحيى حياتي ويموت موتي ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي فليتول علي بن ابي طالب فانه لن يخرجكم من هدى و لن يدخلكم في ضلالة. یعنی هر کس میخواهد که زیست کند چون زیستن من و بمیرد چون مردن من و در بهشت جاودانی که خدایتعالی مرا وعده داده ساکن شود پس باعلی ابن ابیطالب باشد (یعنی

(بقیه از ذیل صفحه ۳۷)

در صحیح خود در حدود از او روایت نموده اند و از پدر خود نزد بخاری سماع حدیث نموده و در نزد مسلم از غسیلان بن جامع سماع حدیث نموده و ذهبی در میزان توثیق او را ارسال نموده مانند ارسال مسلمات و امام قسیرانی و غیر او ویرا از کسانی شمرده که بایشان بخاری و مسلم احتجاج نموده اند (مؤلف).

۱ - تولى فلانا ای اتخذه ولیاً یعنی فلانرا ولی خود قرارداد و تولى فلانا ای لزمه یعنی با فلان بود و ملازمت او نموده چنانچه در قاموس و تاج العروس است (مترجم).

۲ - مستدرک حاکم ص ۱۲۸ ج ۳ آنگاه حاکم گفته این حدیثی است صحیح الاسناد که بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند. و هم آنرا طبرانی در کبیر و ابونعیم در فضایل صحابه روایت نموده اند و آن حدیث ۲۵۷۷ باشد از احادیث کنز ج ۶ ص ۱۰۰ و منتخب الکنز حاشیه ص ۳۲ ج ۵ مسند احمد.

دست ازو بر ندارد و از فرمان او سرتابد و او را ولی خود بداند) زیرا که او هرگز شمارا از هدایت بیرون نکند و هرگز شمارا در گمراهی داخل نکند و همچنین است حدیث عمار بن یاسر^۱ که گفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اوصی من آمن بی و صدقنی بولاية علی بن ابی طالب فمن تولاه فقط تولانی ومن تولانی فقد تولاه و من احبه فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضنی فقد ابغض الله عز و جل . یعنی وصیت میکنم کسیرا که بمن ایمان آورده و تصدیق من نموده بولایت علی بن ابی طالب پس هر کس او را ولی خود بداند مرا ولی خود دانسته و هر کس مرا ولی خود داند خدایتعالی را ولی خود دانسته و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دشمن بدارد مرا دشمن بدارد خدای عز و جل را دشمن داشته و نیز از عمار مرفوعاً^۲ روایت شده که اللهم من آمن بی و صدقنی فلیتول علی بن ابی طالب ولایتیه و ولایتی و ولایتی و ولایتیه تعالی . یعنی خدایا هر کس بمن ایمان آورد و مرا تصدیق نماید پس دست از علی بن ابی طالب بر ندارد و با او باشد زیرا که ولایت او ولایت منست و ولایت من ولایت خدایتعالی و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خطبه خواندند پس فرمودند^۳

۱ - آنرا طبرانی در کبیر و ابن عساکر در تاریخ خود روایت کرده و آن حدیث ۲۵۷۱ باشد از احادیث کتبی ص ۱۴۵ ج ۲۰ - ۲ - آنرا طبرانی در کبیر از محمد بن ابی عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش از جدش از عمار روایت نموده و آن حدیث ۲۵۷۶ باشد از احادیث کتبی ص ۱۰۰ ج ۶ و آنرا در منتخب کتبی هم روایت نموده . ۳ - ابوالشیخ آنرا در حدیث طویلی روایت کرده و ابن حجر آنرا در تفسیر آیه العوده فی القربی از صواعق خود ص ۱۰۵ نقل نموده پس نیکو تأمل کن در آن و در مقصد بلندی که در آن است و از فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فلا تذهبن بکم الا باطیل غفلت مکن .

يا ايها الناس ان الفضل والشرف والمنزلة والولاية لرسول الله و ذريته
 فلا تذهبوا بكم الاباطيل يعنى اى مردم فضيلت و شرافت و منزلت
 و ولايت رسول خدا و فرزندان او راست پس باطلها شما را نبرد (يعنى
 كسانيكه از روى ناراستى و نادرستى دعوى اين مقامات كنند شما را از راه
 هدايت منحرف ن سازند و بسوى خود نكشاند كه اين مقامات مخصوص رسول
 خدا و فرزندان او است صلى الله عليه وآله وسلم) و هم آنحضرت فرموده
 في كل خلف من امتي عدول من اهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف
 الضالين واتحال المبطلين و تأويل الجاهلين الاوان ائمتكم وفدكم الى الله
 فانظروا من توفدون يعنى در هر بازماندگان (يعنى در هر طبقه) از امت من
 صاحبان عدالتى هستند از اهل بيت من كه زائل كنند از اين دين تحريف
 گمراهان و ادعاى مدعيان باطل و تأويل نادانان را آگاه باشيد كه امامان شما
 پيش آهنگان شمايند سوى خدايتعالى پس نظر كنيد كه چه كسي را پيش
 ميفرستيد. و هم آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرموده فلا تقدموهم
 فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتهلكوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منكم يعنى بر
 ايشان پيشى نگيريد كه هلاك خواهيد شد و از ايشان كوتاهى نكنيد كه هلاك
 خواهيد شد و بيشان نياموزيد كه ايشان از شما داناترند. و هم آنحضرت
 فرموده اجعلوا اهل بيتي^۱ منكم مكان الرأس من الجسد و مكان العينين^۲

۱ - آنرا ملا درسيره خود روايت نموده چنانچه درصواعق ابن حجر ص ۹۰ مذکور است.

۲ - آنرا طبرانى در حديث ثقلين روايت نموده و درصواعق ص ۸۹ مذکور است.

۳ - آنرا جمعى از اصحاب سنن از ابوذر مرفوعاً روايت نموده اند. و آنرا امام صبان در فضل
 اهل البيت عليهم السلام در اسعاف الراغبين و شيخ يوسف نهانى در شرف مؤيد و ديگران از
 ثقات روايت نموده اند و اين نص است دروجوب رياست ايشان عليهم السلام و در اينكه
 هدايت يافتن سوى حق نميشود جز از طريق ايشان.

من الرأس ولا يهتدى الراس الابالعينين يعنى اهل بيت مرا از خودتان بجای سر از تن و بجای دو چشم از سر قرار دهید و راه نیابد سر جز با دو چشم و هم آنحضرت فرموده 'الزموا مودتنا اهل البيت فانه من لقي الله و هو بودنا دخل الجنة بشفاعتنا والذى نفسى بيده لا ينفع عبد عمله الا بمعرفة حقنا يعنى دوستی ما اهل البيت را پیوسته بدارید زیرا که هر کس خدا را ملاقات نماید در حالتیکه ما را دوست میدارد داخل بهشت میشود بشفاعت ما سوگندبانکه روانم در دست اوست که سود نبخشد بنده را عمل وی جز بشناختن حق ما و هم آنحضرت فرموده 'معرفة آل محمد براءة من النار و حب آل محمد

۱- آنرا طبرانی در اواسط روایت کرده و سیوطی در احیاء الميت و نهانی در اربعین اربعین خود و ابن حجر در باب حثا بر محبت ایشان علیهم السلام از صواعق خود و جماعت دیگر هم از اعلام نقل نموده اند. پس تیکو نظر کن در فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا ينفع عبد عمله الا بمعرفة حقنا و مرا خبر ده که حق ایشان که خدا تعالی آنرا شرط صحت اعمال قرار داده چیست . مگر همان گوش دادن و طاعت نمودن ایشان علیهم السلام نیست و وصول بخدا تعالی از راه راست و صراط مستقیم ایشان است . و کدام حق راجز نبوت و خلافت این اثر عظیم خواهد بود. لیکن ما بقومی مبتلا شده ایم که تأمل و تدبیر نمیکند ان الله و الیه راجعون .

۲- آنرا قاضی عیاض در فصل اول کتاب شفا در اول ص ۴۰ از قسم دوم طبع استانه ۱۳۲۸ و تو میدانی که مقصود از معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم فقط دانستن نامها و اشخاص ایشان و اینکه ایشان خوشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم هستند نیست زیرا که ابوجهل و ابولهب هر اینه همه اینها را میداند بلکه مقصود اینست که بدانی که ایشان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اولوالا هر هستند بر حد فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس امام زمان خود را نشناسد خواهد مرد مثل مردن جاهلیت و مراد از محبت و ولایت ایشان محبت و ولایتی است لازمه ائمه راستی است (نزد اهل حق) و اینمطلب در غایت وضوح است .

جواز علی الصراط والولاية لال محمد امان من العذاب یعنی معرفت آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم بیزاری از آتش است و دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم جواز بر صراط است و ولایت مر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان است از عذاب. و هم آنحضرت فرموده لاترول قدما عبد (یوم القيامة) ^۱ حتی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه و عن جسده فیما

ابلاه و عن ماله فیما انفقه و من این اکتسبه و عن محبتنا اهل البيت یعنی قدمهای بنده روز قیامت زائل نمیشود تا اینکه پرسیده شود از چهار چیز از عمر او در آنچه آنرا پایان برده و از جسد او در آنچه آنرا پوشانده و از مال او در آنچه آنرا صرف کرده و از کجا آنرا کسب کرده و از دوستی ما اهل البیت صلی الله علیه و آله و سلم و هم ^۲ آنحضرت فرموده فلوان رجلا صنف (صف

۱ - هرگاه ایشانرا از طرف خدا تعالی منصبی که مستوجب سمع و طاعت باشد نبودی محبت ایشان باینمزلت و منابت نبودی. و این حدیث را طبرانی مرفوعا از ابن عباس روایت نموده و سیوطی آنرا در احیاء المیت نقل کرده و نهانی در اربعین خود و جماعتی از اعلام نقل نموده اند.

۲ - آنرا طبرانی و حاکم روایت نموده اند چنانچه در اربعین نهانی و احیاء سیوطی و غیرهما است و این حدیث نظیر حدیثی است که قریبا آنرا شنیدی (والذی نفسی یده لاینفع عبد عمله الا بمعرفه حقنا) و اگر بعض ایشان بغض خدا تعالی را نبودی عملهای مبتغض ایشان برباد فنا نرفتی اگر چه در میان رکن و مقام بایستادی و نماز خواندی و روزه داشتی و اگر نیابت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشتندی ایشانرا اینمزلت نبودی. و حاکم و ابن حبان در صحیح خود (چنانچه در اربعین نهانی و احیاء سیوطی است) از ابی سعید روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده والذی نفسی یده لایبعضنا اهل البيت رجل الا دخل النار یعنی سوگند بآنکه روانم در دست اوست که ما خوانواده (بقیه در ذیل صفحه ۴۳)

قدمیه) بین الرکن و المقام فصلی و صام وهو مبغض لال محمد دخل النار
یعنی پس اگر مردی میان رکن و مقام برپاهاهای خود بایستد نماز بخواند
و روزه بگیرد در حالتیکه مبغض آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم باشد
داخل آتش شود. و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من مات
علی حب آل محمد مات شهید الاومات علی حب آل محمد مات مغفور آل
الاومن مات علی حب آل محمد مات تائب الاومن مات علی حب آل
محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الاومن مات علی حب آل محمد بشره
ملك الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الاومن مات علی حب آل محمد یزف
الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الاومن مات علی حب آل محمد

(بقیه از ذیل صفحه ۴۲)

را کسی دشمن نمیدارد جز آنکه داخل آتش شود و طبرانی (چنانچه در اربعین نهانی و
و احیاء سیوطی است) روایت نموده از امام حسن سبط علیه السلام که آنحضرت
بمعویة بن خدیج فرمود ایاک و بغضنا اهل البیت فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قال یا یغضنا احد ولا یحسدنا احد الا ید يوم القيمة عن الحوض بسباط من نار یعنی کسی ما
را دشمن نمیدارد و برما کسی حسد نمیورزد مگر آنکه رانده شود روز قیامت از حوض
بتازیانه های آتش . و طبرانی در اواسط روایت کرده (چنانکه در احیاء و سیوطی و اربعین
نهانی است) که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواندند پس فرمودند
ایها الناس من ابغضنا اهل البیت حشره الله يوم القيمة یهودیا ای مردم هرکس ماخانواده را دشمن
بدارد خدایتعالی او را روز قیامت یهودی محشور فرماید .

۱ - آنرا امام ثعلبی در تفسیر آیه مودة از تفسیر بزرگ خود از جریرین عبدالله بجلی از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و آنرا از مخشری مرسل روایت کرده
مثل مراسیل مسلمه در کشاف خود در تفسیر آیه مذکوره .

جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة الاومن مات على حب آل مات على السنة
و الجماعة الاومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكتوباً بين عينيه
ايس من رحمة الله يعني هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بمیرد شهید مرده باشد. آگاه باشید هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه
و آله و سلم بمیرد آمرزیده مرده باشد. آگاه باشید هر کس بر دوستی آل محمد
صلی الله علیه و آله بمیرد بانوبه مرده باشد. آگاه باشید که هر کس بر دوستی آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد مو من کامل الایمان مرده باشد. آگاه باشید
هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد ملک الموت آنگاه
منکر و نکیر او را ببهشت بشارت دهند. آگاه باشید هر کس بر دوستی آل
محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد برده میشود سوی بهشت چنانچه عروس
را سوی خانه شوهرش برند. آگاه باشید هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بمیرد او را در قبر دودروازه سوی بهشت گشاده شود. آگاه
باشید هر کس بر دوستی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد خدا تعالی
قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار دهد. آگاه باشید هر کس بر دوستی
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد بر سنت و جماعت مرده باشد.
آگاه باشید هر کس بر دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد بیاید در روز
قیامت در حالتیکه میان دو چشم او نوشته شده (نومید از رحمت خدا) تا آخر خطبه
عصماء آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اراده فرمود که هواهای متفرقه را
بآن برگرداند. و مضامین همه این احادیث متواتر است خصوصاً از طریق عترت
طاهره و هرگاه نه این بود که ایشان علیهم السلام حجت‌های بالغه خدا تعالی و آنخور
های گوارای شریعت او و قائم مقام‌های حضرت پیغمبر خدا در امر و نهی
او مانند های اویند در آشکار ترین مظاهر رفتار و سلوک او این مرتبه و

منزلتها برای ایشان ثابت نبود پس بدین سبب دوست ایشان دوست خدا و رسول او است و دشمن ایشان دشمن خدا و رسول او است^۱ همانا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده لا یحبنا الا مؤمن تقی ولا یبغضنا الا منافق شقی یعنی دوست نمیدارد ما را مگر مؤمن پرهیزکار و دشمن نمیدارد ما را مگر منافق بدبخت و ازین است که فرزندی در باره ایشان گفته:

من معشر حبه‌م دین و بغضه‌م کفر و قربهم منجی و معصم
ان عداهل التقی کانوا ائمتهم اوقیل من خیر اهل الارض قیلهم

یعنی از گروهی که محبت ایشان دین و دشمنی ایشان کفر و تردید بودن بایشان نجات و دست آویز است. اگر اهل تقوی شمرده شوند ایشان پیشوایان آنها خواهند بود و اگر بگویند که بهترین اهل زمین کیانند در جواب گویند که ایشانند^۲ و امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود انی و اطائب ارومتی و ابرار عترتی احلم الناس صغار او اعملهم کبارا بنایفی الله الکذب و بنایقر الله انیاب الذئب الکلب و بنایفک الله عنوتکم و یزرع ربو اعناقکم

و بنایفتح الله ویختم همانا که من و خوبان درخت بن من و نیکوکاران عترت من بر دبار ترین مردمیم در کودکی و داناترین آنهایم در بزرگی بواسطه ما خدایتعالی دروغ را زائل کند و بواسطه ما قطع فرماید دندانهای گرگ دیوانه را و بواسطه ما شما را از ذلت اسارت رها فرماید و بندهای گردنهای شما را بر دارد و خدایتعالی بما ابتدا میفرماید و بما ختم خواهد نمود و بس است ما را در اختیار نمودن ایشان بر غیر ایشان که خدای

۱ - آنرا ملا روایت نموده چنانچه در مقصد دوم باب یازدهم صواعق است ص ۱۰۳.

۲ - آنرا عبدالقنی بن سعد در ایضاح الاشکال روایت نموده و آن حدیث (۶۰۵) باشد از احادیث کثر در آخر ص ۲۹۶ ج ۶.

عزوجل ایشانرا نمود حتی اینکه درود فرستادن برایشانرا جزء نماز واجب بر تمام بندگان خود قرار داده پس نماز هیچکس از اهل عالم خواه صدیق باشد یا فاروق خواه صاحب یکنور یا دو نور یا نورها باشد بدون آن (درود برایشان) درست نباشد بلکه ناگزیر است هر که را که خدا را بفرائض وی عبادت میکند اینکه عبادت کند او را بدرود فرستادن برایشان در اثنای آن چنانچه او بشهادتین عبادت میکند. و این منزلت است که رویهای این امت برای آن خاضع شده و چشمهای ائمه ذکر ایشان فرموده اید در برابر آن شکسته شده. امام شافعی رضی الله عنه فرموده :

یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم الفضل انکم من لم یصل علیکم لاصلاة

یعنی ای اهل بیت رسول خدای دوستی شما از جانب خدا فرض است که در قرآن آنها را نازل فرموده. شمارا از فضل عظیم همین بس که هر کس بر شما درود نفرستد او را نمازی نیست.

اکنون اکتفا کنیم بهمین اندازه از آنچه‌هاییکه در سنت مقدسه وارد شده از دلائل بر وجوب رفتار نسبت ایشان علیهم السلام و رفتن بر اسلوب ایشان و در کتاب خدای عزوجل نیز آیات محکمه هست که دلالت بر وجوب آن دارد و ما آنها را موکول بشاهد عقل و ذهن و قاضی نمودیم و شما از کسانی هستید که ایشانرا تلمیح کفایت کند و بر مراز اشاره مستغنی باشند والحمد لله رب العالمین. ش

۱ - ایندو بیت از مدایح امام شافعی است که بغایت انتشار و اشتهار دار دو جماعتی از ثقات آنها مرسلات ایراد نموده اند مراسیل مسلمة مثل ابن حجر در صواعق ص ۸۸ و نهانی در شرف موبد ۹۹ و امام ابوبکر بن شهاب الدین در شقه الصادی و جمعی دیگر.

سؤال ۶ - بتاريخ ۲۰ ذی القعدة ۱۳۲۹

۱ - پسند نمودن سنن صریحه که ما آنرا ایراد نمودیم

۲ - دهشت داشتن از جمع نمودن میان آنها و

میان مذهب جمهور ۳ - مستظهر شدن

باستدعای آیات قرآن

۱ - مشرف شدم بنامه گرامی تو که راههای آنراست و تحصیل

آن مهیا و آسان است و دلو را تا ریسمان بند آن پر کرده‌ئی و چون سیلاب برکوه سرازیر شده، چشم در آن گردانیده دیدم که در مجادله قوی و در جنگ ثابت و در سخنوری سخت توانا و تندزبانی.

۲ - و چون در بحث و کنجکاوی از حجت‌های تو نیک فرو رفتم و

در کشف از دلائل نیکو تأمل کردم خود را در امری مضطرب یافتم. در حجت‌های تو نظر میکنم می‌بینم که آنها موجب الزامند و در دلائل تو نگاه میکنم می‌بینم که آنها مسلمند و در ائمه عترت طاهره نظر میکنم پس ایشان مکاتبی و منزلی دارند از خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم که باید در برابر آن پست شد از هیبت و اجلال. آنگاه نظر بعموم اهل قبله و سواد اعظم اینملت میکنم که ایشان با اهل البیت علیهم السلام بر خلاف مقتضیات ظاهر این ادله میباشند. پس من در خود گویا با دو روان مشاورت مینمایم يك روان میل بمتابعت ادله دارد و روان دیگر ملتجی با کثرت اهل قبله میشود. روان نخستین افسار خود را بدست تو داده پس در دست تو اضطرابی ندارد و روان دیگر بواسطه عناد خود از تو دوری جسته و بر تو سرکشی دارد.

۳ - پس چه شود که بر آن (روان سرکش) بحجت‌های قاطعه کتاب

که راه آنرا قطع کنند و میان آن و رأی عمومی حائل شوند مستظهر شوی
و ترا سلام باد. س

جواب ۶ - بتاريخ ۲۲ ذی القعدة ۱۳۲۹

حجت‌های کتاب

همانا که شما بحمدالله از کسانی هستید که علم قرآن را دریافته اید
و آشکار و نهان آن پی برده اید. پس آیا از آیات باهره آن درباره کسی
نازل شده باندازه آنچه در باره عترت ظاهره نازل شده. آیا آیات محکّمات
آن ببرد داشته شدن پلیدی (رجس) از غیر ایشان علیهم السلام حکم نموده
و آیا از برای کسی از جهانیان مثل آیه تطهیر ایشان^۱ باشد آیا محکم
تنزیل بواجب بوده^۲ دوستی غیر ایشان حکم نموده. آیا جبرئیل آیه مباهله
بغیر ایشان را فرود آورده.

هل اتی هل اتی بمدح سواهم لا و مولی بذکرهم حالاها^۳

- ۱ - چنانچه برداشته شدن پلیدی از ایشان حکم نموده در آیه مبارکه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجّل اهل البیت و یتطهروکم تطهیرا .
- ۲ - نه چنین است بلکه هیچکس را آن نباشد و همانا که ایشان بآیه تطهیر ممتاز شده اند
هیچکس بایشان نرسد و کسی باین مقام طمع نکند .
- ۳ - نه چنین است بلکه خدایتعالی ایشانرا بان اختصاص داده بجهة تفضیل ایشان بر غیر ایشان پس
فرمود قل لا استلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یعترف حسنة (و آن دوستی
ایشان است) نزدلفیها حسنا الله غفور (یعنی دوستان ایشان را) شکور (دوستان ایشانرا
بر دوستی ایشان) .
- ۴ - نه چنین است بلکه جبرئیل علیه السلام آیه مباهله بر ایشان فرود آورده پس خدایتعالی
فرمود قل تعالوا ندع ابنائنا الخ .

۵ - اشاره بسوی نزول سوره دهر یعنی هل اتی باشد مخصوصاً برای ایشان و درباره دشمنان
(بقیه دوزیل صفحه ۴۹)

یعنی آیا سوره مبارکه هل اتی بمدح غیر ایشان علیهم السلام آمده نه سو کند یا نه خدایا که این سوره را بذکر ایشان علیهم السلام زینت بخشیده . آیا ایشان نیستند جبل الله^۱ که فرموده واعتصموا بجبل الله جمیعاً یعنی و برسمان خدا چنگ زنید همگی و پیراکنده مشوید و لا تقزوا و راستگویان که فرموده و کونوا مع الصادقین^۲ یعنی و باشید با راستگویان و صراط خدا که فرموده و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و سبیل خدایتعالی که فرموده و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل^۳ یعنی پیروی راههای دیگر

(بقیه از ذیل صفحه ۴۸)

ایشان و هر کس بخواند مطلع بحقیقت امر در نزول آیه تظہیر و آیه مباحله و آیه الموده فی القری و سوره دهر شود رجوع کند بکتاب ما که موسوم بکلمه غراء است زیرا که او شفاء هر درد و دفع سرکشی دشمنان و منع کلاع نادانها است .

۱ - امام ثعلبی در تفسیر بزرگ خود در تفسیر این آیه از ابان بن ثعلب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده فرمود ما ینم جبل الله که فرمود واعتصموا بجبل الله جمیعاً و لا تقزوا و آنرا ابن حجر در صواعق آیه پنجم فصل اول از باب یازدهم نقل نموده و از ثعلبی روایت نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام چنانچه شنیدی و ابو بکر بن شهاب الدین در شفة الصادی از امام شافعی نقل نموده که اینچند بیت را گفته :

ولما رایت الناس قد ذهب بهم	مذاہبهم فی الجر النی و الجهل
رکت علی اسم الله فی سجن النجا	و هم اهل بیت المطفی خاتم الرسل
وامسکت جبل الله و هو ولائهم	کما قد امرنا بالتمسک بالجل

۲ - صادقون در اینجا رسول خدا و امامان عترت طاهره هستند صلی الله علیهم اجمعین بحکم احادیث صحیحہ متواتره ما و هم آنرا حافظ ابو نعیم و موفق بن احمد روایت نموده و ابن حجر آنرا در تفسیر آیه ۵ باب ۱۱ صواعق ص ۹۰ از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل نموده چنانچه در او آخر (جواب ۶) نقل نمودیم در این کتاب .

۳ - حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق علیهما السلام میفرمودند صراط مستقیم در اینجا همان امام است و لا تتبعوا السبل یعنی پیروی نکنید امامان گمراهی را فتفرق بکم عن سبیل تا شمارا دور ن سازند از راه خدایتعالی و ما ینم راه او .

نکنید تا دور نسازند شمارا از خدایتعالی و از اولوا الامر که خدایتعالی فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^۱ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرمانبرداری خدای کنید و فرمانبرداری رسول یعنی همانا که این راه من است که راست است پس پیروی آن کنید و صاحبان امر خود کنید و اهل ذکر که خدایتعالی فرموده^۲ فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون یعنی پس پرسید از اهل ذکر اگر شما نمیدانید و مؤمنان که خدایتعالی فرموده^۳ و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و تبیع

۱- ثقة الاسلام کلینی بسند صحیح از یزید عجلای روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام را از تفسیر قوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس جواب آنحضرت این بود الم تر الی الذین اتوا نصیباً من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین آمنوا سبیلاً یقولون لائمة الضلال و الدعاة الی النار هؤلاء اهدی من آل محمد سبیلاً یعنی نمی بینی کسانی را که بهره از کتاب داده شده اند ایمان بجبت و طاغوت میآورند و میگویند اینان از مؤمنین براه راست نزدیکترند مراد آن است که میگویند که ائمه ضلال و داعیان سوی آتش براه راست نزدیکترند از آل محمد صلی الله علیه و سلم اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیراً ام لهم نصیب من الملك (مراد امامت و خلافت است) فاذا لایؤتون الناس یفتراً ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله (و ما یمین) آنمردم حسد برده شده بر آنچه خدایتعالی بما داده از امامت و بسائر خلق نداده) فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکم و آتیناهم ملکا عظیماً (میفرماید قرار دادیم از ایشان رسولان و پیغمبران و امامان را پس در آل ابراهیم اقربان میکنند و در آل محمد صلی الله علیه و سلم انکار کردند) فممنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بهجهم سعیراً .

۲- تعلیسی در تفسیر بزرگ خود در معنی این آیه از جابر روایت کرده که گفت و تکیه این آیه نازل شد علی علیه السلام فرمود ما اهل ذکریم - و همین هم از سائر ائمه هدی روایت شده و علامه بحرینی در باب ۳۵ بیست و اندی باینمضمون حدیث صحیح روایت نموده .

۳- این مردویه در تفسیر این آیه روایت کرده که مراد بمشافت رسول اینجا همان مشافت در (بقیه در ذیل صفحه ۵۱)

غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی و فصله جهنم یعنی و هر کس ستیزگی و مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله وسلم نماید پس از آنکه حق بر اوظاهر شد و متابعت کند غیر راه مؤمنانرا (یعنی بر راهی باشد که مؤمنان بر آن راه نباشند) باو گذاریم آنرا که باو تولی کرده باشد (یعنی او را با متبوع خود رها کنیم و بدوزخش بسوزیم. و هادیانیکه خدایتعالی فرموده انما انت منذر و لكل قوم هاد یعنی همانا که تو بیم دهنده‌ای و از برای قومی هدایت کننده‌ای است. آیا ایشان علیهم السلام نیستند از کسانی که خدایتعالی بر ایشان انعام فرموده و در سبع المثانی و قرآن عظیم سوی ایشان اشارت فرموده که فرموده^۱ اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت

(بقیه از ذیل صفحه ۵۰)

شان علی علیه السلام است و اینکه هدی در آیه من بعد ماتین له الهدی شأن علی علیه السلام است و مثل آنرا عیاشی در تفسیر خود و احادیث صحاح از طریق عترت طاهره متواتر است در اینکه سبیل المؤمنین در این آیه راه ایشان علیهم السلام است.

۱ - ثعلبی در تفسیر بزرگ خود در تفسیر این آیه از ابن عباس روایت کرده که گفت چون این آیه فرود آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک را بر سینه علی علیه السلام گذاشته فرمود من منذر و علی هادی است و بتو یا علی هدایت یابند هدایت یافته‌گان و هم آنرا جماعتی از مفسران و اصحاب سنن از ابن عباس روایت کرده‌اند - و از محمد بن مسلم مروی است که گفت از حضرت صادق علیه السلام این آیه را پرسیدم فرمود هرامامی در زمان خود هادی باشد و حضرت باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده منذر رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم و هادی علی علیه السلام است آنگاه فرمود بخدا که این آیه همیشه درباره ما بوده تا کنون.

۲ - ثعلبی در تفسیر سوره فاتحه از تفسیر بزرگ خود از ابی بریده روایت کرده که صراط مستقیم همان صراط محمد و آل او است صلی الله علیه و آله وسلم و از تفسیر و کعب بن الجراح (بقیه در ذیل صفحه ۵۲)

عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين یعنی ما را براه راست هدایت فرما راه کسانیکه بر ایشان انعام فرموده‌ئی نه آنکسانیکه بغضب گرفتار شده‌اند و نه گمراهان و فرموده اولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين یعنی اینان هستند با کسانیکه خدایتعالی بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. آیا خدایتعالی دلالت عامه را برای ایشان قرار نداده آیا آنرا (یعنی ولایت عامه را) منحصر بایشان بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفرموده پس بخوان انما وليكم الله و رسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم را کعون و من يتول الله و رسوله والذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون^۱. یعنی جز این نیست که ولی شما خداست و رسول اوست و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند آنکسانیکه نماز برپای کنند و زکوة دهند در حالیکه ایشان در رکوع باشند. آیا خدایتعالی آمرزش را قرار نداده برای کسیکه ایمان آورده و عمل صالح بجا آورده بشرط هدایت یافتن بولایت

(بقیه از ذیل صفحه ۵۱)

- از سفیان ثوری از سدی از اسباط و مجاهد از ابن عباس منقول است در قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم گفت بگوئید ما ارشادکن بمحبت محمد و اهل بیت او.
- ۱ - امامان اهل بیت علیهم السلام از بزرگان صدیقان و شهیدان و صالحانند بلا کلام.
 - ۲ - مفسران اجماع کرده‌اند بر اینکه این آیه در حق علی علیه السلام فرود آمده و تکیه در حال رکوع انگشت خود را صدقه داد چنانچه قوشچی که از پیشوایان اشاعره است در شرح تجرید در بحث امامت بآن اعتراف نموده. و آنرا نسائی در صحیح خود از عبدالله بن سلام و صاحب الجمع بین الصحاح السه در تفسیر سورة مائده و ثعلبی در تفسیر بزرگ خود نزول آنرا درباره علی علیه السلام روایت نموده‌اند چنانچه توضیح آنرا خواهم نمود.

ایشان علیهم السلام که فرموده^۱ وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى. آیا ولایت ایشان نبود از امانتی که خدایتعالی فرموده^۲ اناعرضا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان يحملنها واشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا یعنی همانا که ما امانت را بر آسمانها وزمین و کوهها عرضه داشتیم پس ابا و امتناع ورزیدند از برداشتن آن و ترسیدند از آن و انسان آنرا برداشت زیرا که او بسی ظالم و نادان بود آیا ولایت ایشان نبود از سلمیکه خدایتعالی امر فرمود بداخل شدن در آن پس فرمود^۳ یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان.

۱- ابن حجر در صواعق در فصل اول باب ۱۱ باین عبارت گفته که ترجمه اش اینست آیه هشتم قوله تعالی وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحاً ثم اهتدى ثابت بنانی گفته اهتدی الی ولایة اهل بینه یعنی سوی ولایت اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هدایت یافته. (ابن حجر گوید) و آن از حضرت باقر علیه السلام هم آمده. آنگاه ابن حجر احادیثی در نجات کسانی که سوی ایشان علیهم السلام هدایت یافته اند روایت نموده. و اشاره کرده بآنچه از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده بفرمایش حضرت باقر علیه السلام بحارث بن یحیی ای حارث آیا نمیبینی چگونه شرط فرمود خدایتعالی و سود نبخشید کسی را نه توبه و نه ایمان و نه عمل صالح تا بولایت ما راه نیابد آنگاه آنحضرت بسند خواند جد بزرگوارش امیر المؤمنین روایت فرمود که فرموده بخدای اگر مردی توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح کند و بولایت ما راه نیافته باشد سودی بدهد او را. و ابو نعیم حافظ از عون بن ابی جحیفه از پدر خود از علی علیه السلام مثل آنرا روایت نموده و مثل آنرا حاکم از حضرت باقر و حضرت صادق و ثابت بنانی و انس بن مالک روایت نموده.

۲- رجوع کن در معنی این آیه بتفسیر صافی و تفسیر علی بن ابراهیم و بآنچه ابن بابویه روایت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام و بآنچه علامه بحرینی در باب ۱۱۵ غایة المرام خود از احادیث اهل سنت نقل نموده.

۳- علامه بحرینی در باب ۲۲۴ کتاب غایة المرام دوازده حدیث از احادیث صحیحه ما درباره نزول این آیت بولایت علی و فرزندان او و نهی از پیروی غیر ایشان علیهم السلام و در باب ۲۲۳ ذکر فرموده که اصفهانی اموی بچند طریق آنرا از علی علیه السلام روایت کرده.

یعنی ایکسانیکه ایمان آورده اید همگی درسلم داخل شوید و قدمهای شیطان را پیروی ننمائید. آیا ولایت ایشان همان نعیمی نیست که خدا تعالی فرموده ' و لتسالن یومئذ عن النعیم یعنی هرآینه البته آنروز از نعیم پرسیده خواهید شد. آیا حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مامور بتبلیغ آنولایت نشده و برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اینخصوص سخت گیری نشده بآنچه شبیه تهدید باشد از جانب خدای عزوجل آنجا که میفرماید ' یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای فرستاده شده برسان آنچه را فرود آمده شده بتو از پروردگار تو و اگر نکنی پس رسالت او را نرساندئی و خدای ترا از مردم نگهداری خواهد فرمود. اما حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بتبلیغ آن از جانب خدای تعالی علناً تکلم نفرمود روز غدیر آنجا که صدای آنحضرت بخطبه بلندشد

۱ - علامه بحرینی در باب ۴۸ غامه المرام سه حدیث از طریق اهل سنت روایت کرده که نعیم آن است که خداوند تعالی بر مردم انعام فرموده بولایت حضرت رسول و امیر المؤمنین و اهل البیت علیهم الصلوٰه والسلام و در باب ۴۹ دوازده حدیث در این معنی صحاح ما روایت فرموده .

۲ - جماعتی از اصحاب سنن آنرا روایت کرده اند مثل امام واحدی در سوره مائده از کتاب اسباب النزول خود از ابی سعید خدری که گفته این آیت در غدیر خم درباره علی بن ابی طالب علیهم السلام نازل شد . و هم آنرا امام ثعلبی در تفسیر خود بدو طریق روایت نمود و حموی شافعی در فرائد خود بطریق متعدده از ابوهریره مرفوعاً روایت نموده و آنرا ابو نعیم در کتاب نزول القرآن خود بدو سند نقل نموده یکی مرفوعاً از ابورافع و دیگری از اعمش از عطیه مرفوعاً . و در غایة المرام نه حدیث از طریق اهل سنت نقل نموده و هشت حدیث صحیح از طریق شیعه باین معنی نقل نموده ، غامه المرام باب ۳۷ و ۳۸ .

پس در آنروز خدایتعالی این آیه فرو فرستاد 'الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل نمودم برای شما دینتانرا و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و برای شما اسلام را آئین پسندیدم. آیا ندیدی چگونه رفتار نمود پروردگار تو در آنروز بآنکسی که علانیه انکار ولایت ایشان نمود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چهاراً مطالبه حجة کرده گفت اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم یعنی خداوندا اگر این از جانب تو حق است پس بیار بر ما سنگها را از آسمان یا عذابی دردناک بما بده پس خدایتعالی او را بسنگی زد از سجیل چنانچه سابقاً با اصحاب فیل اینکار فرمود و در اینحال این آیت فرو فرستاد 'سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع. یعنی خواهنده خواست عذابیرا که برای کافران واقع باشد آنرا دفع کننده نباشد. و زود باشد که مردم از ولایت ایشان علیهم السلام

۱ - حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بر آن تصریح فرموده اند چنانچه از ایشان بسند صحیح روایت شده و اهل سنت شش حدیث بسند های مرفوعه خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که صریح در این معنی است و تفصیل آن در باب ۳۹ و ۴۰ عامه المرام است.

۲ - امام ثعلبی در تفسیر بزرگ خود این قضیه را مفصلاً روایت کرده و علامه مصری شبلنجی در احوال حضرت علی علیه السلام در کتاب نور الابصار خود صفحه ۷۲۱ نقل نموده و این قضیه مشهور است ذکر نموده آنرا حلبی در اواخر حجة الوداع از جزء سوم سیره خود. و آنرا حاکم در مستدرک در تفسیر سوره معارج صفحه ۵۰۲ جزء دوم روایت نموده.

برسیده شوند روزیکه مبعوث شوند چنانچه در تفسیر آیه مبارکه^۱ وقفوههم انهم مسئولون یعنی ایشانرا توقف دهید زیرا که ایشان مسئولند. و عجب نباشد زیرا که ولایت ایشان علیهم السلام هرآینه از آنچه‌ها نیست که خدای تعالی بآن پیغمبران را مبعوث فرموده و برآن حجتها و اوصیا را برپا داشته چنانچه در تفسیر آیه مبارکه^۲ واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا یعنی پیرس از پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده ایم. بلکه ولایت ایشان از چیزهائیست که خدایتعالی در عهد الست بر یکم بآن یمان گرفته چنانچه در تفسیر آیه مبارکه^۳ واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم

۱ - دیلمی از ابی سعید خدری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود وقفوههم انهم مسئولون عن ولایة علی یعنی ایشانرا توقف دهید زیرا که ایشان از ولایت علی علیه السلام مسئولند (چنانچه در صواعق آورده) و هم در صواعق است که واحدی گفته که در تفسیر وقفوههم انهم مسئولون روایت شده که مراد عن ولایة علی و اهل البیت است میگوید زیرا که خدایتعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلم امر فرمود که بخلق معرفی نماید که او از مردم بر تبلیغ رسالت اجر و مزدی جز دوستی خویشاوندان او نمیخواهد (میگوید) مراد اینست که از ایشان سؤال میکنند که آیا اهل البیت را بشایستگی دوست داشته‌اند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بانها وصیت فرمود یا آنکه دوستی ایشانرا مهمل و ضایع گذاشته‌اند پس بر آنها مطالبه و سزای بد باشد (تمام) کلام واحدی و همین ترابس که ابن حجر انرا در صواعق باب ۱۱ شمرده آنرا از آیاتیکه در باره ایشان ناوّل شده و آن آیه چهارم است و در اینجا بسطی در کلام داده انرا رجوع فرما ۱۰

۲ - پس است ترا آنچه آنرا حافظ ابو نعیم در حلیه خود و ثعلبی و نیشابوری و برقی در تفاسیر خودشان روایت کرده‌اند و آنچه ابراهیم بن محمد حموسی و غیر او از اهل سنت روایت کرده‌اند. و ملاحظه کن آنچه را ابوعلی طبرسی در تفسیر این آیه در مجمع البیان از حضرت امیر علیه السلام روایت نموده. و در باب ۴۴ و باب ۴۵ غایة المرام احادیثی هست که تشکیکی را تسکین میدهد.

۳ - دلالت میکند بر این مطلب حدیثی که از اهل البیت علیهم السلام برای ما روایت شده.

على انفسهم الست بربکم قالو بلی یعنی و یادکن وقتی را که گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان ذریت ایشانرا و ایشانرا بر خودشان بگواهی گرفت آیا من پروردگار شما نیستم گفتند آری^۱. و حضرت آدم علیه السلام کلمات توسل بایشانرا از پروردگار خود وا گرفت پس توبه اورا قبول فرمود^۲ و نبود که خدایتعالی عذاب کند آنها را (یعنی بندگانش را) و حال آنکه ایشان امان اهل زمینند و وسیله آنهایند بسوی خدا. پس ایشانند مردمان حسد برده شده که خدای تعالی در باره ایشان فرموده^۳ ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله یعنی مگر حسد میورزند بمردم بر آنچه خدایتعالی برایشان ارزانی فرموده از فضل خود و ایشانند راسخان در علم که خدایتعالی فرموده^۴ والراسخون فی العلم یقولون آمنا به یعنی وثابت قدمان در علم

۱ - ابن المغازلی الشافعی از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را پرسیدند از کلماتیکه آنها را حضرت آدم علیه السلام از پروردگار خود تلقی نمود خدایتعالی توبه اورا قبول فرمود انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از خدایتعالی خواست بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین پس توبه اورا قبول فرمود اورا آمرزید و همین نزد ما در تفسیر این آیه مأثور است .

۲ - صواعق محرقه ابن حجر را مراجعه کن در تفسیر آیه هفتم از باب ۱۱ خواهی یافت که ما آنچه گفتیم اعتراف نمود.

۳ - چنانچه ابن حجر بآن اعتراف نموده در آیه ۶ باب ۱۱ صواعق . و ابن المغازلی شافعی (چنانچه در صواعق آورده) از حضرت باقر علیه السلام روایت نمود که فرمود بخدا که ما یم آن مردم حسد برده شده و در باب ۶۰ و باب ۶۱ غایه المرام سی حدیث صحیح ذکر شده که در اینمطلب صریح است .

۴ - فقه الاسلام محمد بن یعقوب بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ما یم گروهیکه خدایتعالی طاعت ما را فرض فرموده و ما یم راسخان در علم و ما یم حسد برده شد گمان خدایتعالی فرموده ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله . وهم انرا شیخ بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت نمود .

میگویند ما ایمان آورده ایم بآن . و ایشانند مردان اعراف که خدایتعالی فرموده^۱ و علی الاعراف رجال يعرفون کلاً بسیمایم یعنی وبراعراف مردانی هستند که هریکرا بسیمای خود میشناسند . وایشانند مردان صدق و راستی که خدایتعالی فرموده^۲ من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم

۱. ثعلبی در تفسیر خود در معنای این آیه از ابن عباس روایت کرده که گفت اعراف جایگاهی بلند از صراط که بر آن عباس و حمزه و علی و جعفر ذوالجناحین هستند دوستان خود را بسفیدی روی و دشمنان خود را بسیاهی رویهایشان می شناسند . و حاکم بسند خود از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود روز قیامت میان بهشت و دوزخ می ایستیم پس هر که مارا یاری کند اورا بسیمایش میشناسیم و بی هشتش اندر کنیم و هر که مارا دشمن بدارد بسیمایش میشناسیم و از سلمان فارسی روایت است گفت که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را میگفت یا علی همانا تو و اوصیاء از فرزندان تو براعرافند و تا آخر حدیث . و مؤید آن حدیثی است که آنرا دار قطنی روایت کرده (چنانچه در اواخر فصل دوم باب نهم صواعق است) که حضرت علی علیه السلام بآن شش نفر که عمر خلافت را میان آنها شوری قرارداد سخن بسیاری فرمود من جمله شمارا بخدا سوگند میدهم آیامیان شما کسی هست جز من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یاد فرموده باشد یا علی انت قسیم الجنة و النار یوم القیامه یعنی یا علی توئی قسمت کننده بهشت و دوزخ گفتند خدایا نه . ابن حجر گوید معنای آن آنست که عنتره از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که پیغمبر فرموده باو یا علی انت قسیم الجنة و النار یوم القیامه تقول النار هذالی و هذالك (ابن حجر گوید) و روایت کرده این سماء که ابوبکر بعلی رضی الله عنهما گفت از پیغمبر شنیدم میگفت لایجوزا حد الصراط الا من کتب له علی الجواز یعنی از صراط کسی نخواهد گذشت مگر کسیکه علی جواز برای او نوشته باشد .

۲. ابن حجر در فصل ۹ صواعق خود ذکر کرده آنجا که وفات حضرت امیر علیه السلام را بیان میکند که وقتی که آنحضرت علیه السلام در کوفه بر منبر بوده از آنحضرت پرسیدند از معنی آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم . پس حضرت گفت خدایا آمرزش بده این آیه درباره من و عمرو من حمزه و پسر عمرو من عبیده ابن الحارث بن عبدالمطلب فرود آمده اما

(بقیه در ذیل صفحه ۵۹)

من قضی نحبہ ومنهم من ینتظر و ما بدلو تبدیلا یعنی بعضی از مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند در آن عهد که با خدا تعالی کردند و بآن وفا نمودند پس برخی از ایشان کسانی هستند که بعهد وفا نمودند و در جهاد صبر کردند تا شهید شدند و برخی از ایشان منتظر شهادتند و عهد خود را که با خدا تعالی بسته بودند تبدیل نکردند و همچنان بر آن ثابت ماندند و مردان تسبیح که خدا تعالی فرموده 'یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لاتلہم تجارتا ولا یبع عن ذکر الله واقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوماً تتقلب فیہ القلوب والابصار یعنی در آنها (خانها) تسبیح میکنند برای او صبح و شام مردانی

(بقیه از ذیل صفحه ۵۸)

عبیده روز بدر شهید شد و حمزه روز احد و اما من منتظرم بدبخت ترین این امت را که اینرا از این (و بدست مبارک خود اشاره بریش و سر خود فرمود) خطاب کند عهدی است که حبیب من ابوالقاسم صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بمن عهد نمود (یعنی این خبر را) و حاکم (چنانچه در مجمع البیان در تفسیر این آیه است) از عمرو بن ثابت از ابی اسحق از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود درباره ما فرمود آمد این آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الامه و من بخدای سوگند که منتظر و تغییری نداده ام .

۱ - منقول است از تفسیر مجاهد و یعقوب بن سفیان از ابن عباس در تفسیر این آیه و از ارباب تجارت و از اهل انقضوا الیها و ترکوک قائما روایت شده که دجیہ کلبی روز جمعه آذوقه از شام آورد پس نزد احجار زیت فرود آمد پس طبل زد تا مردم را بآمدن خود اعلان کند پس مردم سوی او شتافتند و پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم گذاشتند در حالتیکه بر منبر خطبه میخواندند مگر علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان و ابوذر و مقداد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود همانا که خدا تعالی روز جمعه بمسجد من نظر افکند پس اگر ایان نبودند مدینه برای اهل خود آتش گرفتی و مانند قوم لوط بسنگها زده شدی و خدای تعالی در باره کسانی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بجا مانده بودند این آیه فرستاد یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لاتلہم تجارتا ولا یبع .

که مشغول نمیسازد آنها را تجارت و بیع از ذکر خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکوة میترسند از روزیکه دلها و چشمها از هول آنروز گردان باشند و خانهایشان همان است که خدایتعالی یاد کرده فرموده ^۱ فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ یعنی در خانهائی که خدایتعالی رخصت داده که بلند شوند و در آنها نام او یاد شود . و همانا که خدایتعالی مشکات^۲ ایشانرا در آیه نور مثل نور خود قرار داده و اوراست مثل اعلی در آسمانها وزمین و اوعزیز و حکیم است و ایشانند^۳ السابقون السابقون اولئک المقربون یعنی پیشینیان پیشی

۱ - ثعلبی در معنی این آیه در تفسیر کبیر خود مستند از انس بن مالک و بریده روایت کرده که گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم این آیه قرائت فرمود فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمہ پس ابوبکر برخاست و گفت یا رسول الله این خانه از آنهاست (و اشاره کرد بخانه علی و فاطمه علیهم السلام) در جواب فرمود آری از بهترین آنها . و در باب دوازدهم غایة المرام نه حدیث صحیح است که حقیقت از آنها آشکار میشود .

۲ - اشاره بآیه نور است مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ابن مغازلی شافعی در مناقب خود مستند از علی بن جعفر روایت کرده که گفت از حضرت ابوالحسن کاظم علیه السلام پرسیدم از معنی قوله تعالی کمشکوة فیها مصباح فرمود مشکوة فاطمه باشد و مصباح حسن و حسین و الزجاجة کانه کوب دری فرمود فاطمه ستاره درخشنده بود میان زنان عالم توفد من شجرة مبارکه شجرة ابراهیم است لا شرقیه ولا غربیه نه یهودیه بود نه نصرانیه یکاد زیتها یضئ فرمود نزد یک است که علم از آن بروز کند ولو لم تمسه نار نور علی نور فرمود در آن پیشوائی است پس از پیشوائی یهدی الله لنوره من یشاء هدایت میکند خدای تعالی سوی ولایت ما هر که را خواهد و این تاویل از خانواده تنزل مشهور است .

۳ - روایت کرده دیلمی (چنانچه در حدیث ۲۹ فصل دوم باب ۹ صواعق است) از عائشه و طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود پیشی گیرندگان سه نفرند پس پیشی گیرنده سوی موسی یوشع بن نون است و پیشی گیرنده سوی عیسی صاحب یاسین است و پیشی گیرنده سوی محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین علی بن ابیطالب است علیه السلام و هم آنرا موفق بن احمد و ابن المغازلی فقیه شافعی مستنداً از ابن عباس روایت کرده اند .

گیرندگان آنانند مقربان و ایشانند صدیقان^۱ و شهیدان و صالحان. و در باره ایشان و دوستانشان خدایتعالی فرموده و ممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون^۲ یعنی و از کسانی که ما آفریده ایم گروهی هستند که هدایت میکنند براسق و بآن عدالت کنند و در باره حزب ایشان و حزب دشمنانشان فرموده^۳ لا يستوى اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون یعنی اهل

۱ - روایت کرده ابن النجار (چنانچه در صواعق حدیث ۳۰ مذکور است) از ابن عباس که گفت حضرت رسول فرموده صدیقان سه نفرند حز قیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یاسین و علی بن ابیطالب علیهم السلام و ابونعیم و ابن عساکر روایت کرده اند (چنانچه در حدیث ۳۱ مذکور از صواعق است) از ابن ابی لیلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که صدیقان سه نفرند حبیب النجار مؤمن آل یس که گفت یا قوم اتبعوا المرسلین و حز قیل مؤمن آل فرعون که گفت انقتلون رجلا یقول ربی الله و علی بن ابی اطالب و او افضل ایشان است. و احادیث صحیحہ در سبقت آنحضرت علیه السلام و اینکه او صدیق اکبر و فاروق اعظم است متواتر است.

۲ - صدرالانامه موفق بن احمد از ابی بکرین مردویه بسند او از حضرت علی علیه السلام نقل کرد که فرمود این امت هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها درآشند جز یک فرقه که آن در بهشت است و ایشان کسانی هستند که خدای عز و جل فرموده در حق ایشان و ممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون و ایشان منم و شیعیان من.

۳ - شیخ طوسی بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در امالی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم این آیه (لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة) تلاوت فرمود پس فرمود اصحاب الجنة کیست که اطاعت من نمایند و تسلیم کنند برای علی بن ابیطالب بعد از من و اقرار بولایت او نمایند پس گفتند و اصحاب النار فرمود کسی که ولایت را ناخوش دارد و پیمانرا بشکند و جنگ کند با او پس از من و هم آنرا صدوق از حضرت علی علیه السلام روایت کرده و ابوالموید موفق بن احمد از جابر روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سوگند بآنکه جانم بدست اوست همانا این (یعنی علی علیه السلام) و شیعه او ایشانند رستگاران روز قیامت.

دوزخ و اهل بهشت یکسان نباشند اهل بهشت رستگار اند و هم در باره این دو حزب فرموده^۱ ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار یعنی گمان برند این کافران که مامؤمنانی را که کارهای شایسته کرده اند مانند فساد کنندگان در زمین قرار خواهیم داد یا پرهیزکاران را چون فاجران قرار خواهیم داد و هم در باره این دو طایفه^۲ فرموده ام حسب الذین اجترحوا السيئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم ساء مایحکمون یعنی یا گمان کرده اند کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند اینکه آنها را مانند کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند قرار خواهیم داد زندگانی و مرگشان یکسان باشد بد است آنچه حکم میکنند و در باره ایشان و شیعیان ایشان فرموده^۳ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة یعنی همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند آنان همان بهترین

۱ - معنی این آیه را اگر خواهی بتفسیر علی بن ابراهیم یا بیاب ۸۱ و ۸۲ غایة المرام مراجعه کن .

۲ - این آیه در باره حمزه و علی و عبید نازل شده و قتیبه برای قتال غنیه و شیهه و ولید بر آمدند پس الذین امنوا حمزه و علی و عبیده هستند و الذین اجترحوا السيئات غنیه و شیهه و ولید هستند و در این خصوص احادیث صحیحه است .

۳ - در این خصوص ترا پس است که ابن حجر اعتراف نمود که این آیه در باره ایشان نازل شده و آنرا از آیات فضل ایشان شمرده و آن آیه ۱۱ فصل اول باب ۱۱ بصواعق است رجوع بآن کن و رجوع کن با حدیث متعلقه باین آیه که در فصل بشائر السنه للشیعه ما در فصول مهمه خود نقل نموده ایم .

خلقند. و در باره ایشان و خصمهایشان فرموده^۱ هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصِمُوا
فِي رِبْهِمِ الْفَالِذِينَ كَفَرُوا قَطَعْتَ لَهُمِ ثِيَابَ مِنْ نَارٍ يَصُبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمِ
یعنی اینان دو خصمانند که در پروردگار خود باهم خصومت کردند پس
کسانیکه کافر شدند برای آنها جامه‌هایی از آتش بریده شده از بالای سرهای
آنها آب تافته گرم ریخته میشود و در باره ایشان و دشمنانشان نازل شده آیه
افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستويون^۲ یعنی آیا کسیکه مؤمن باشد
مانند کسی است که فاسق باشد. يكسان نباشند. اما الذين آمنوا وعملوا-
الصالحات فلهم جنات المأوى نزلاً بما كانوا يعملون واما الذين فسقوا

۱ - نجاری در تفسیر سوره حج ص ۱۰۷ جزء ۳۰ صحیح خود مسنداً بعلى علی السلام روایت کرده که فرمود انا اول من یجئ بین یدی الرحمن للخصومة يوم القيمة . یعنی من اول کسی باشم که در پیش پروردگار مهربان برانو درایم برای خصومت در روز قیامت (نجاری گوید) قیس گفته در باره ایشان نازل شده هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصِمُوا فِي رِبْهِمِ گفت ایشان کسانی هستند که روز بدر مجازات کرده علی و دوفنر همراه او حمزه و عبیده و شبیه بن ربیع و دوفنر همراه او عتب بن ربیع و ولید بن عتب . و هم در صفحه مذکور از ابوذر روایت کرده که ابوذر سوگند یاد مینمود که این آیه هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصِمُوا فِي رِبْهِمِ در باره علی علیه السلام و دوفنر همراه او و شبیه و دوفنر همراه او نازل شده و قتیکه در روز بدر باهم رو برو شدند .

۲ - این آیه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط بدون نزاع نازل شده و اهل حدیث آنرا روایت نموده‌اند و مفسران بآن تصریح نموده‌اند . امام واحدی ابوالحسن علی بن احمد در کتاب اسباب النزول در معنی این آیه مسنداً از - عید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت : ولید بن عقبه بن ابی معیط بعلى بن ابيطالب گفت من از تو تیزتر نیزه‌ام و بهتر زبان و پرتر لشکر پس علی علیه السلام فرمود خاموش باش از آنکه توفاسقی پس این آیه افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستويون نازل شد مراد بمؤمن علی علیه السلام است و بفاسق ولید بن عقبه .

فماويهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون . اما كسانيكه ايمان آورده اند و كارهاى نيكو کرده اند براى آنها جنات الماوى است جاىگاه (يعنى جاى نزول ايشان بهشت باشد) بسبب آنچه عمل مىکردند و اما كسانيكه فسق کرده اند جاى آنها آتش باشد هرگاه كه خواهند از آن آیند برگردانیده شوند در آن و بایشان بگویند بچشید عذاب دوزخ را كه تكذيب آن مىکردید . و در باره ايشان و باره كسانيكه با ايشان بآب دادن حجاج و ابادى مسجد الحرام مفاخرت كردند خدايتعالى اين آيه فرو فرستاد اجعلتم سقاية الحجاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد فى سبيل الله لا يستونون يعنى آيا آب دادن بحاجيان و اباد نمودن مسجد الحرام را گردانیده ايد مانند كسيكه ايمان بخدا و روز پسين آورده و جهاد در راه خدا کرده برابر نخواهند شد نزد خدايتعالى و خدايتعالى هدايت نكند گروه ستمكاران را . و در باره كوششهاى نيكوى ايشان و زحمتها و مشقتهاى بزرگ ايشان خدايتعالى

۱ - اين آيه درباره على عليه السلام و عموى او عباس رضى الله عنه و طلحه بن شبيهه فرود آمده و آن از اين بود كه باهم مفاخرت كردند و طلحه گفت من گماشته برخانه خدايم و كليدهاى آن بدست من است و جامه آن نام من است و عباس فرمود آب دادن بامن است و قائم باین امر منم على عليه السلام فرمود نميدانم چه ميگوئيد همانا من ششماه پيشتر از مردم نماز گذاردم و من داراى جهادم پس خدايتعالى اين آيه فرستاد . آنرا امام واحدى در كتاب اسباب النزول خود از حسن بصرى و شعبى و قرطبى نقل نمود و از اين سيرين و مره همدانى چنين آورده كه على عليه السلام بعباس رضى الله عنه فرمود چرا هجرت نميكنى چرا به پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ملحق نميشوى عباس رضى الله عنه فرمود من در كارى بهتر از هجرتم مگر من سقايت حاجيان خانه خدا نميكتم و عمارت مسجد الحرام نميكتم پس اين آيه فرود آمد .

فرموده^۱ و من الناس من يشتري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد
یعنی و برخی از مردم کیست که خود را میفروشد برای طلب خوشنودی
خدا و خدا رؤف است بر بندگان خود و فرموده ان الله اشترى من المؤمنين
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً
عليه حقاً في التوراة والانجيل والقرآن و من اوفى بعهده من الله فاستبشروا
ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم التائبون العابدون الحامدون
السائحون الراكون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر
و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنين یعنی بدرستی که خدایتعالی از مؤمنان
جانها و مالهایشانرا خریده باینکه بهشت ایشانرا باشد در راه خدا جنگ
میکنند. پس میکشند و کشته میشوند و عده داده است خدایتعالی و عده که
وفای آن براو واجب است در توریه و انجیل و قرآن پس شادمان شوید
بیعی که بآن معامله نمودید و اینست همان رستگاری بزرگ. ایشان توبه
۱ - حاکم در ص ۴ جزء ۳ مستدرک از ابن عباس روایت کرده که گفت علی علیه السلام
خود را فروخت و جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پوشید تا آخر حدیث و همانا که حاکم
بصحت این حدیث بر شرط شیخین تصریح نمود اگر چه شیخین (نجاری و مسلم) آنرا روایت
نکرده اند و ذهبی بآن اعتراف نموده و در تلخیص مستدرک و هم حاکم در صفحه مذکوره
از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود اول کسیکه خود را فروخت بجهت
طلب خوشنودی خدایتعالی علی بن ابیطالب علیه السلام است چه او بر خنواب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم شبی بسر برده سپس از علی علیه السلام شمری چند نقل نموده که
اول آنها این بیت است :

وقیت بنفسی خیر من و طأ الحصی و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر
یعنی بجان خود نگهداری کردم بهترین کسانیرا که بر سنگریزها قدم نهاده اند و بخانه کعبه
و حجر الاسود طواف کرده اند .

کارانند و عبادت کنندگان و حمد کنندگان و سیاحت کنندگان و را کعان و ساجدان امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از منکر و نگهدارندگان حدود خدایتعالی و مؤمنانرا بشارت ده . و فرموده ^۱ الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی کسانی که مالهای خود را انفاق میکنند در شب و روز پنهان و آشکار ایشانراست مزدشان نزد پروردگارشان و برایشان ترسی نیست و اندوهگین نخواهند شد . و همانا که تصدیق بصدق نمودند پس حق تعالی برای ایشان گواهی داد و فرمود ^۲ والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون یعنی کسی که

صدق و راستی آورد و تصدیق بآن کرد آنان پرهیز کارانند . پس ایشان قوم مخلص حضرت رسولند صلی الله علیه و آله و سلم و عشیره نزدیکتر باویند که خدایتعالی ایشانرا بر عایت جمیل و عنایت جلیل خود مخصوص فرمود پس

۱- اهل حدیث و تفسیر و تصنیفات در اسباب النزول بسند های خود روایت کرده اند از ابن عباس که گفت این آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرّاً و علانیة در باره علی بن ابی طالب فرود آمد که چهار درهم داشت پس یکی در شب و یکی در روز و یکی در پنهانی و یکی آشکار انفاق فرمود و این آیه نازل شد . آنرا امام واحدی در اسباب النزول بسند خود از ابن عباس و هم از مجاهد روایت کرده آنگاه آنرا از کلبی نقل نمود با زیادتى .

۲- الذی جاء بالصدق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و الذین صدق بحضرت امیر علیه السلام است بتصریح حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام و ابن الحنفیه و عبدالله بن الحسین و زید الشهدی پسر امام زین العابدین علیه السلام و علی ابن جعفر صادق . و امیر المؤمنین علیه السلام برای خود آنرا حجت میآورد . و ابن المغازلی در مناقب خود از مجاهد روایت کرده که گفت الذی جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و الذی صدق بعلی علیه السلام است . و آنرا حافظ ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان هم روایت کرده .

فرمود وانذر عشیرتک الاقرین یعنی ویم ده خویشاوندان نزدیکتر خود را
و ایشانند اولوالارحام و صاحبان رحم و قرابت در کتاب خدا بیکدیگر
سزاوارترند و ایشان بالا رونندگان بدرجه اویند روز قیامت و ملحق شوندگانند
باو در دار جنات النعیم بدلیل فرمایش حق تعالی والذین آمنوا و ابیتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی و
کسانیکه ایمان آورده اند و متابعت نمودند ذریه ایشان بآنها در ایمان ما
ملحق نمودیم ذریه را بآنها و چیزی از عمل ایشان نکاستیم. و ایشانند
صاحبان حقیکه قرآن بدادن آن اعلان فرمود که وات ذا القربی حقه یعنی
وبده بصاحبان قرابت حق او را. و ایشانند صاحبان خمس که بری نمیشود
دمه مکر بادای آن که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ وللرسول
ولذی القربی یعنی و بدانید بدرستی که هر غنیمت که گیرید از چیزی همانا
که پنجیک آن خدا یراست و رسول او راست و صاحب قرابت او راست. و
ایشانند اهل البیت که مخاطب شده اند بفرمایش حق تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی جز این نیست که
خدایتعالی میخواهد که پلیدی را از شما اهل البیت بزداید و پاکیزه کند
شما را پاکیزه کردنی. و ایشانند آل یس آنانکه ایشان را خدایتعالی در
۱- حاکم در تفسیر سوره طور ص ۶۸ ج ۲ مستدرک در تفسیر آیه الحقنا بهم ذریتهم از ابن
عباس روایت کرده که گفت خدایتعالی ذریه مؤمن را بر کند با او بدرجه او در بهشت
اگر چه در عمل از او فروتر باشد آنگاه این آیه تلاوت نمود والذین آمنوا و ابیتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء یعنی ما نقصانهم.

ذکر حکیم تحت فرستاده که فرموده^۱ سلام علی آل یاسین یعنی سلام باد بر آل یاسین. و ایشانند آل محمد که خدایتعالی بر بندگان خود واجب نمود صلوٰه و سلام را بر ایشان که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا اصلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی همانا که خدایتعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر پیغمبر ای کسانی که ایمان آورده اید درود فرستید بر او و سلام دهید او را سلام دادنی. پس گفتند^۲ یا رسول الله اما سلام بر تو ما آنرا دانسته ایم پس درود بر تو چگونه باشد حضرت فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد تا آخر حدیث. دانسته شد بآن که درود بر ایشان جزء درودی است که در این آیه بآن امر شده. و از اینجا است که علماء این آیه را از جمله آیاتی که در باره ایشان نازل شده شمرده اند حتی اینکه ابن حجر در باب^۳ یازدهم صواعق خود این آیه را در آیات ایشان علیه السلام شمرده. فطوبی لهم و حسن ماب جنات عدن مفتحة

۱- این آیه سوم است از آیاتی که آنها را ابن حجر در باب ۱۱ صواعق خود ایراد کرده و نقل کرده که جماعتی از مفسرین از ابن عباس نقل نموده اند که مراد بآن سلام بر آل محمد است صلی الله علیه و آله و سلم. ابن حجر گوید که کلبی چنین گفته تا آنکه می گوید و فخر رازی ذکر کرده که اهل بیت او صلی الله علیه و آله و سلم در پنج چیز با آنحضرت برابری کنند در سلام گفته السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و گفته سلام علی آل یاسین و در درود بر او و بر ایشان در تشهد و در طهارت خدایتعالی فرموده طه یعنی ای طاهر و فرمود و یطهرکم تطهیرا و در تحریم صدقه و در محبت که خدایتعالی فرموده فابتعنونی یجبکم الله و فرموده قل لا اسألكم علیه اجر الا العودة فی القربی.

۲- چنانچه نجاری در تفسیر قرآن از ج ۳ صحیح خود در باب ان الله و ملائکته یصلون علی النبی از تفسیر سوره احزاب و مسلم در باب الصلوٰه علی النبی از کتاب الصلوٰه در ج ۱ صحیح خود و سائر محدثین از کتب بن عجره روایت نموده اند.

۳- مراجعه کن آیه دوم را از آن آیات ص ۸۷

لهم الابواب یعنی طوبی^۱ و نیکوئی عاقبت بهشتهای جاودانی درها گشاده
برای ایشان . شعر

من یباریهم و فی الشمس معنی مجهد متعب لمن بارها
یعنی کیست که با ایشان مبارات کند و حال آنکه در آفتاب معنی
است که به تعب و مشقت اندازد کسیرا که بآن مبارات کند . پس ایشانند
برگزیدگان از بندگان خدا سبقت گیرندگان بنیکوئی ها باذن خدا و میراث
برندگان کتاب خدا که خدایتعالی در باره ایشان فرموده ثم اورثنا الكتاب
الذی اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه یعنی آنگاه بمیراث دادیم کتاب
را کسانی را که برگزیدیم از بندگان خود پس بعضی از ایشان ستم کننده
است بنفس خود و او کسیستکه امامان را نشناسد و منهم مقتصد و بعضی
از ایشان میانه رو باشد و او کسی است که ولایت ائمه علیهم السلام را دارا
باشد و بعضی از ایشان سبقت گیرنده است بنیکوئی ها و او امام باشد
۱- ثعلبی در تفسیر کبیر خود مرفوعاً روایت کرده که پیغمبر صلی الله و آله و سلم فرمود
طوبی درختی است در بهشت که بن آن در خانه من است و شاخ آن بر اهل بهشت است
بعضی از صحابه عرض کردند یا رسول الله آنرا از تو پرسیدیم و تو فرمودی که بن آن در
خانه علی است و شاخ آن بر اهل بهشت حضرت فرمودند مگر خانه من و خانه علی
یکی نیست .
۲- ثقة الاسلام کلینی بسند صحیح از سالم روایت کرد که گفت از حضرت باقر علیه السلام
از معنی هم اورثنا الكتاب آلایه پرسیدم آنحضرت فرمود السابق بالخیرات امام است و
مقتصد عارف بامام است و الظالم لنفسه کسی است که امام را نشناسد و مثل آنرا از
حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا علیهم السلام روایت نمود . و هم آن را
صدوق و غیره از اصحاب و از ایشان علیهم السلام روایت نمود و ابن مردویه از علی علیه السلام
روایت کرده که در تفسیر این آیه فرمود هم نحن یعنی این کسانی که در آیه ذکر شده اند
مائیم . . تفصیل این مطلب در کتاب تنزیل الایات ماو غایة المرام است .

ذلك هو الفضل الكبير این خود فضل بزرگی است و در این مقدار از آیات فضل ایشان کفایت است . و بتحقیق که ابن عباس^۱ گفته که سه صد آیه در باره علی علیه السلام تنها نازل شده . و غیر او گفته که در باره ایشان علیهم السلام ربع قرآن نازل شده و عجیبی نیست چه ایشان و او (یعنی سائر ائمه و امیر المؤمنین علیهم السلام) دو مانندند که از هم جدا نشوند (یعنی حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از فرزندان او علیهم السلام یکی هستند و از هم جدائی ندارند چه همه نور واحدند) پس اکنون اکتفا کن بآنچه خواندیم آنرا که آیات محکّمات است و آنها اصل کتابند . آنها را باسانی بگیر که عمود صبح از آن آشکار شود و دریاب آنها را بنرمی و با صفا و بی غش و بگیر آنها را از شخص دانائی که باو رسیدنی و مانند شخص ترا کسی آگاه نسازد و السلام . ش

سؤال ۷ بتاريخ ۲۳ ذی القعدة ۱۳۲۹

ترتیب قیاسی که نتیجه آن ضعف و سستی روایات است در نزول آن آیات

آفرین بر آثار قلم تو چه بلند است صحائف آن از دسترس معارض و منتقد و روی بغرض واحد و راه راست دارد که گوشزد هیچ صاحب دلی نمیشود مگر اینکه مورد استحسان خواهد شد . امانامه اخیر تو پس همانا که سیلاب آن جاری شده و امواج آن بالا گرفته . آیات محکّمات و دلائل استوار آورده از عهده آنچه بر تو بود بر آمدی و در آنچه از تو خواسته شده بود

۱ - آن را ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده چنانچه در فصل ۳ باب ۹ ص ۷۶ صواعق است .

فروگذار نکردنی . پس کسیکه رد بر تو کند مرتکب لحاج زشت و احتجاج
بیشرمانه شده باشد ممارات در باطل نموده و مانند نادان تحکم نموده و
بیدلیل سخن گفته .

و شاید کسی اعتراض نماید باینکه کسانی که نزول این آیات را در
باره ایشان علیهم السلام روایت نموده اند از رجال شیعه اند و اهل سنت
بر رجال شیعه حجت نیارند جواب آن چه باشد اگر خواسته باشید جواب
آنها مرحمت فرمائید موجب تشکر خواهد بود والسلام .س

جواب ۷ بتاريخ ۲۴ ذی القعدة ۱۳۲۹

- ۱- بطلان قیاس شخص معترض ۴- معترض حقیقت شیعه
را نمیداند . ۳- امتیاز شیعه در تغلیظ حرمت
دروغ در حدیث

۱- جواب آن اینست که قیاس شخص معترض باطل و شکل آن
عقیم است چه هر يك از صغری و کبرای آن فاسد است .

اما صغری (که گفته کسانی که نزول این آیات را در باره ایشان
علیه السلام روایت نموده اند از رجال شیعه اند) پس فساد آن واضح است
که ثقات اهل سنت که نزول آنها را در آنچه ما گفته ایم روایت نموده اند
گواهی میدهند و مسند های ایشان گواهی میدهد که طرق ایشان در این
باب از شیعه بیشتر است چنانچه آنها را در کتاب تنزیل الایات الباهرة فی
فضل العترۃ الطاهرة خود بتفصیل ذکر نموده ایم و بس است ترا غایة المرام
که در بلاد اسلام منتشر است .

و اما کبری که (گفته اهل سنت بر رجال شیعه حجت نیارند) پس

فساد آن واضحا است از صغری که اساتید اهل سنت و طرق ایشان که بمشاهیر رجال شیعه مشحون است گواهی میدهد. این صحاح سته ایشان و غیر آن است. که احتجاج میکند برحالی از شیعه که عیجویان ایشان بتشیع و انحراف عیب گرفته اند و برفض و خلاف از ایشان نام برده اند. و ایشان را بغلو و افراط و کناره گیری از راه نسبت داده اند. و در شیوخ نجاری رجالی از شیعه هستند که برفض نام برده شده اند و بیغض عیب کرده شده اند پس آن نزد نجاری و غیر او صدمه بعدالت ایشان نزده حتی اینکه در صحاح در کمال راحتی بایشان حجت آورده اند.

پس آیا بعد از این کسی گوش بحرف معترض میدهد (که اهل سنت بر رجال شیعه حجت نمی آورند) نه چنین نیست.

۲- ولیکن معترضین نمیدانند و اگر معرفت بحقیقت پیدا کرده بودند هر آینه میدانستند که شیعه همان براه عترت طاهره فقط رفته اند. و نشان های ایشان را بخود پذیرفته اند. و اینکه ایشان کاری نکنند جز بر مثال ایشان، پس کسانی که برایشان اعتماد نموده اند از رجال شیعه نظیر ندارند در صدق و امانت و کسانی که بایشان حجت آورده اند از ابطال ایشان قرین و همسر ندارند در ورع و احتیاط و کسانی که برایشان رکون نموده اند از ابداع ایشان مانند ندارند در زهد و عبادت و مکارم اخلاق و تهذیب نفس و مجاهدت آن و محاسبت آن بتمام دقت در اوقات شبانه روز کسی با ایشان در حفظ و ضبط و اتقان مبارات و در تخلیص حقایق و کنجکاوای از آنها بتمام دقت و اعتدال مجازات تواند کرد. پس هرگاه بر معترض حقیقت ایشان آشکار شده بودی (چنانچه در واقع و نفس الامر است) هر آینه اعتماد خود را بایشان پیوند داشتی و زمام اختیار خود بدست ایشان نهاده بودی

ولیکن جهل معترض بمقامات ایشان او را در امر ایشان گردانیده مانند کسیکه بر شتری کور شب تاری سوار باشد که متهم میدارد ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و صدوق المسلمین محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ الامه محمد بن حسن بن علی طوسی را و بکتاب مقدسه ایشان استخفاف میورزد (و حال آنکه کتاب های ایشان محل ودیعت علوم آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم است) و شك میآورد در شیوخ ایشان که ابطال علم و ابدال زمینند که عمرهای خود را در خدمتگذاری خالص در راه خدا و کتاب او و پیغمبر او و ائمه مسلمانان صلی الله علیه و آله و سلم و عامه مسلمین بسر برده اند.

۳- و هر نیکو کردار و بد کرداری حکم دروغ را نزد این نیکو کرداران فهمیده و هزارها از مؤلفات منتشره ایشان دروغگویان را لعن میکند و اعلان میکند که دروغ گفتن در حدیث از گناهان مهلکه است که موجب دخول آتش است و ایشان را درباره تعدد کذب در حدیث حکمی است که بآن امتیاز دارند باندازه که آنرا از مفطرات روزه دار قرار داده اند و قضا و کفاره را بر مرتکب آن در ماه رمضان واجب کرده اند چنانچه آنها را بسائر مفطرات واجب نموده اند و فقه و حدیث ایشان بران صریح است پس چگونه بعد ازین در حدیث خود بدروغ متهم شوند و حال آنکه ایشان اختیارند و ابرار نماز گذاران در شب روزه داران در روز. و بچه جهت نیکوکاران از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولیاء ایشان متهم باشند و داعیان خوارج و مرجئه و قدریه متهم نباشند این جور و ستم صریح و با جهل قبیح نیست. پناه میبریم بخدا از خذلان و با و ملتجی میشویم از بدی سرانجام ظلم و عدوان و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم والسلام ش.

سؤال ۸ بتاريخ ۲۵ ذی القعدة ۱۳۲۹

۱- جهیدن بوارق حق ۴- در خواستن تفصیل حجتهای
اهل سنت از رجال شیعه

۱- نامه اخیر تو در نظم محکم و در تعبیر واضح و موارد آن خوشگوار و پرفایده و دسترس و با وسعت میدان و دورانجام بود انداختم در آن نظر بلندی و پسندیدم آنرا و آشکار شد از مضامین او برق شمشیر و علمهای رستگاری تو.

۲- لیکن وقتی که حجت آوردن اهل سنت را بر رجال شیعه یاد نمودی سخن را مجمل گذاشته بتفصیل آن پرداختی و سزاوار تر آن بود که آن رجال را بنامهایشان یاد کنی و نصوص اهل سنت را بر تشیع ایشان و احتجاج بایشان بیاری پس چه شود که اکنون بآن اقدام نمائی تا اعلام حق آشکارا شود و انوار یقین درخشان گردد و السلام. س

جواب ۸ بتاريخ ۲ ذی الحجة ۱۳۲۹

صد نقر از بزرگان شیعه در اسناد اهل سنت

بلی در این مختصر آنچه فرمودی اقدام کنم و اکتفا کنم بذکر جماعتی که بسوی ایشان مردم شد رحال میکردند و گردنها بطرف ایشان کشیده میشد بشرطیکه مکلف باستقصا نباشم زیرا که این کتاب وسع آنرا

۱- اینجواب بواسطه اقتضای حال طولانی شده و اهل علم از طول آن ملول نمیشوند بواسطه اشتغال آن برفوائد جلیله که گم شده که هر بحث کننده مدقق است اما غیر اهل علم همبکه در خود ملالت احساس کردند باید بعضی از آن اکتفا کنند و باقی را بر آن قیاس گیرند و به سؤال و جواب نهم پردازند و از ترس اینکه بطول خواهد انجامید فهرست مفصل آنرا ترک نمودیم.

ندارد، هان اسامی ایشان بترتیب حروف هجاء از این قرار است.

۱- ابان ابن تغلب بن رباح القارئی الکوفی ترجمه او را ذهبی در میزان خود کرده و گفته (ابان بن تغلب م عو) کوفی شیعی سختی است لیکن او صدوق است (سخت راستگو است) پس برای ماست صدق او و بر اوست بدعت او (گفت) و بتحقیق که او را احمد بن حنبل و ابن معین و ابو حاتم توثیق نموده اند و او را ابن عدی ذکر کرده و گفته در تشیع غلو داشت و سعدی گفته بیراه و مجاهر بوده تا آخر آنچه ذهبی در احوال او از آنها حکایت نموده و شمرده است او را از کسانی که مسلم و اصحاب سنن اربعه (ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه) چه برنام او رمزهای ایشان را نهاده و نظر کن حدیث او را در صحیح مسلم و سنن اربعه از حکم و اعمش و فضیل بن عمرو و سفیان بن عیینه و شعبه و ادریس الاودی نزد مسلم از او روایت نموده اند و فوت کرد رحمه الله علیه در سال صد و چهل و یک.

۲- (ابراهیم بن زید) بن عمرو بن الاسود عمرو النخعی الکوفی الفقیه مادر او ملیکه بنت یزید بن قیس النخعیه خواهر اسود و ابراهیم و عبد الرحمن پسران یزید بن قیس بود که همه ایشان مثل عموهای خود علقمه و ابی دو پسر قیس از موثقین مسلمانان بودند و باسناد صحیح احادیث صحیحیه ایشان اصحاب صحاح سته و غیر ایشان حجت آورده اند با داشتن اعتقاد بتشیع ایشان اما ابراهیم بن یزید که او صاحب عنوان است ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده و آنها را مانند مسلمات صحیح بدون دلیل ذکر کرده، بخوان و حدیث او را در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عموی مادرش علقمه بن قیس و از هر یک هم نام بن الحارث و ابی عبیده بن عبد الله بن مسعود - ۱ ص ۲۰۶ آنجا که رجال شیعه را در معارف ذکر کرده.

و از عبیده و اسود بن یزید (و او خالوی اوست) و حدیث او در صحیح مسلم از خالویش عبدالرحمن بن یزید و از سهم بن منجاب و ابی معمر و عبید بن نضله و عابس است، و روایت نموده اند از او در صحیحین منصور و اعمش و زبید و حکم و ابن عون و هم از او روایت نموده اند در صحیح مسلم فضیل بن عمرو و مغیره و زیاد بن کلیب و واصل و حسن بن عبدالله و حماد بن ابی سلیمان و سماک، ابراهیم سنه ۵۰ متولد شده و سنه ۹۶ یا ۹۵ وفات کرده بعد از مردن حجاج بچهار ماه.

۳- (احمد بن مفضل) ابن الکوفی الحفری ابوزرعه و ابوحاتم از او اخذ کرده اند و هر دو باو احتجاج نموده اند و حال آنکه مقام او را در میان شیعه میدانستند و همانا که ابو حاتم بآن تصریح کرده آنجا که میگوید (چنانچه در ترجمه احمد از میزان است) احمد بن المفضل از رؤساء شیعه و سخت راستگو بود و او را ذهبی در میزان خود ذکر کرده و برنام او رمز ابی داود و نسائی نهاده اشاره باحتجاج ایشان باو و حدیث او را در صحیح ابی داود و صحیح نسائی از ثوری بر گیر، و او را ست از اسباط بن نصر و اسرائیل.

۴- (اسمعیل بن ابان) الازدی الکوفی الوراق شیخ بخاری است در صحیح ذهبی در میزان خود ذکر نموده بآنچه دلالت دارد بر احتجاج بخاری و ترمذی در صحیح خودشان باو و ذکر کرده که یحیی و احمد از او اخذ کرده اند و بخاری گفته سخت راستگو است و غیر او (یعنی بخاری) گفته اظهار تشیع میکرد او در سنه ۲۸۶ وفات کرده لیکن قیسرانی ذکر کرده که سنه ۲۱۶ وفات نموده، و بخاری از او بلا واسطه در جاهای بسیار از صحیح خود روایت نموده چنانچه قیسرانی و غیر او بر آن تصریح نموده.

۵- (اسمعیل بن خلیفه) الملائئ الکوفی و کنیت او ابواسرائیل است و بآن معروف است، ذهبی او را در باب کنی در میزان خود یاد کرده پس گفته شیعی و دشمن و از غالیان بوده که عثمان را تکفیر میکنند و از او چیز بسیاری از این قبیل ذکر کرده که ما را ذکر آن لازم نباشد و مع هذا ترمذی و چند کس از ارباب سنن، و ابو حاتم حدیث او را حسن شمرده و ابو زرعه گفته که صدوق است و در رأی او غلو است و احمد گفته حدیث او نوشته میشود، و ابن معین یکبار گفته او ثقه است و فلاس گفته از اهل دروغ نیست، و حدیث او را در صحیح ترمذی و غیر آن از حکم بن عتیبه و عطیه عوفی بر گیر. اسمعیل بن عمرو البجلی و جماعتی از اعلام آن طبقه از او روایت کرده اند، و ابن قتیبه او را در کتاب معارف خود از رجال شیعه شمرده.

۶- (اسمعیل بن زکریا) الاسدی الخلقانی الکوفی ذهبی ترجمه نموده او را در میزان خود پس گفته (اسمعیل بن زکریا ع) الخلقانی الکوفی سخت راستگو و شیعی است و او را از کسانی که اصحاب صباح سته بآن ها حجت آرند شمرده آنجا که بر نام او رمز اجتماع ایشانرا بر آن نهاده. و حدیث او را در صحیح بخاری از محمد بن سوقه و عبید الله بن عمر بر گیر و حدیث او را در صحیح مسلم از سهیل و مالک بن مغول و چند نفری. اما حدیث او از عاصم احول در هر دو صحیحین موجود است. محمد بن الصباح ابو الربیع ازو نزد (بخاری و مسلم) روایت کرده اند. و محمد بن بکارتزد مسلم و در سنه ۱۷۴ در بغداد وفات کرده. و امر او در تشیع ظاهر و معروف است حتی نسبت داده اند باو که گفته آنکه بنده خویش را از جانب طورندا نموده همانا که او علی بن ابیطالب بوده. و اینکه میگفت او اول و آخر و

ظاهر و باطن علی بن ابی طالب است. و این از بد گوئی بد گوینان است، باین مرد بواسطه بودن او از شیعه علی علیه السلام و از مقدم دارنده علی است بر غیر. ذهبی از ترجمه او از میزان خود بعد از نقل این اباطیل از او گفته که از خلقانی این سخن ثابت نشده زیرا که او از سخن زناده است.

۷- (اسمعیل بن عباد) بن عباس الطالقانی ابوالقاسم المعروف بالصاحب ابن عباد اورا ذهبی^۱ در میزان خود یاد کرده پس بر نام او رمز دت نهاده اشاره باحتجاج ابی داود و ترمذی باورد و صحیح خود آنگاه وصف کرده اورا باینکه او ادیبی است با رع شیعی مؤلف گوید تشیع او از چیز هائی است که در آن کسی شك ندارد و بسبب آن او و پدرش در دولت بویه رسیدند بآنچه رسیدند از جلالت و عظمت و او اول کسیست از وزراء که ملقب بصاحب شد چه از سن صبا بصحبت مؤید الدوله بود پس اورا صاحب نامید و همین لقب بر او مستمر ماند تا آن مشهور شد. آنگاه اطلاق شد بر هر کسیکه بعد از او بمرتبه وزارت رسید و او اول وزیر مؤید الدوله ابی منصور بن رکن الدوله بن بویه بود همینکه مؤید الدوله بمرد (و آن در ماه شعبان سنه ۳۷۳ بود در جرجان) برادرش ابوالحسن علی معروف بفخر الدوله بر مملکت او استیلاء پیدا کرد پس صاحب را بر وزارت خود بر قرار فرمود و نزد او معظم و نافذ الامر بود چنانچه پدر او عباد بن عباس وزیر معظم نافذ الامر بود در نزد پدرش رکن الدوله. و چون صاحب بمرد (و آن در شب جمعه بیست و چهارم صفر سنه سیصد و هشتاد و پنج بود در ری در سن پنجاه و ۱- ذهبی در ذکر اسمعیل بن عباد در میزان بر خلاف طریقه خود عمل کرده از آنکه او را میان اسمعیل بن ابان غنوی و اسمعیل بن ابان ازدی یاد کر کرده. و همانا که بر او ستم نموده و چیزی از حقوق او ایفا نکرده.

نه سالگی) دروازه شهر ری بسته شد برای او و مردم بر در قصر او جمع شدند با انتظار بیرون شدن جنازه او و فخر الدوله با وزراء و سران سپاه در جنازه او حاضر شدند و لباس های خود را تغییر داده بودند همینکه جنازه او بیرون شد مردم همگی یکمرتبه بصیحه درآمدند و بجهت تعظیم جنازه زمین را بوسیدند و فخر الدوله مانند سایر مردم پیاده در تشییع جنازه میرفت و چند روزی در مجلس عزای نشست و شعرایش مرثیه گفتند و علماء ثنائیش خواندند و هر کس بعد از او آمد بر او ثنا خواند. ابو بکر خوارزمی گفته که صاحب بن عباد در دامن وزارت نشو و نما یافت و در آشیانه آن بحرکت در آمد و از پستانهای آن شیر مکیده و آنرا از پدران خود بمیراث برده چنانچه ابو سعید رسعی در حق او گفته :

ورث الوزارة کابرا عن کابر موصولة الاسناد بالاسناد

یروی عن العباس عبادوزا رته و اسمعیل عن عباد

یعنی وزارت را بزرگ از بزرگ بمیراث برده که اسناد هر يك بدیگری متصل بوده عباد وزارت خود را از عباس روایت میکند و آنرا اسمعیل از عباد روایت میکند ثعالبی در ترجمه صاحب از یتیمه خود گفته عبارتی حاضر ندارم که از بلندی مقام او در علم و ادب و از جلالت شان در جود و کرم و از فرد او بغایات در محاسن و از جمع او مفاخر متشسته را بیان نماید زیرا که همت سخن من از رسیدن ادنی فضائل و معالی او پست است و نهایه وصف من از کمتر فواضل و مساعی او کوتاه باشد آنگاه لختی در بیان محاسن و خصائص او پرداخته - و صاحب را مؤلفات جلیله است از آن جمله کتاب محیط است در لغت در هفت جلد که آنرا بر حروف معجم ترتیب داده و کتابخانه داشت که مانند آن نبود.

نوح بن منصور^۱ یکی از پادشاهان سامانی نامه بدو نوشت و بخویشش بخواند تا وزارت و تدبیر امر مملکت خود بدو واگذار شود پس وی از او عذر خواست باینکه چهار صد شتر فقط برای نقل کتابهایش لازم است پس چه گمان شود بغیر کتابها و باینقدر از اخبار او کفایت است.

۸- (اسمعیل بن عبدالرحمن) ابن ابی کریمه الکوفی مفسر مشهور معروف بسدی ذهبی در ترجمه او از میزان خود گفته متهم بتشیع شده انگاه از حسین بن واقد روایت کرده که وی شنید ازو که ابوبکر و عمر را دشنام میداد، و معذک ثوری و ابوبکر بن عیاش و جماعتی از آن طبقه ازو اخذ کرده اند و مسلم و اصحاب سنن اربعه باو احتجاج کرده اند و احمد او را توثیق نمود و ابن عدی گفته صدوق است و یحیی قطان گفته بوی باکی نیست و یحیی بن سعید گفته کسیرا ندیدم که سدیرا یاد کند جز بخیر (گفته) کسی او را ترك نکرده - و ابراهیم نخعی بر سدی بگذشت در حالتیکه او تفسیر قرآن میکرد پس گفت همانا که او بتفسیر قوم تفسیر میکند. (یعنی تفسیر قرآن بر مذهب شیعه میکند) و هرگاه بمیزان الاعتدال مراجعه کنی تفصیل آنچه ما باجمال گذرانیدیم خواهی یافت و حدیث سدی را در صحیح مسلم از انس بن مالک و سعد بن عبیده و یحیی بن عباد برگیر و از وی نزد مسلم و ارباب سنن اربعه ابو عوانه و نوری و حسن بن صالح و زائده و اسرائیل روایت کرده اند پس او شیخ این اعلام است در سنه یکصد و بیست و هفت در گذشته.

۹- (اسمعیل بن موسی القراری الکوفی) ابن عدی گفته (چنانچه در میزان ذهبی است) از وی غلو در تشیع را ناپسند و عیب دانسته اند

۱- آنرا ابن خلکان در وفیات ذکر کرده ج ۱ ص ۸۰ طبع ایران (مترجم).

(و هم در میزان است) که عبدان گفته که هناد و ابن ابی شیبہ ناپسند داشته اند رفتن ما را بنزدوی و گفت چه کردید نزد آن فاسق که رفتگان را دشنام میدهد و معینا ابن خزیمه و ابو عروبه و جماعتی از آن طبقه که شیخ ایشان بود ازوی اخذ نموده اند مثل ابو داود و ترمذی که در صحیحین خود از او اخذ نموده اند و احتجاج باو کرده اند و همانا که ویرا ابو حاتم یاد کرده و گفته صدوق است و نسائی گفته با کی باو نیست تمام اینها در ترجمه وی در میزان ذهبی موجود است. و حدیث اورا در صحیح ترمذی و سنن ابی داود از مالک و شریک و عمر بن شاکر که صاحب انس است بر گیر و در سنه دویست و چهل و پنج در گذشت و او دختر زاده سدی است و بساهست که این را انکار کنند والله اعلم.

۱۰- (تلید بن سلیمان) الکوفی الاعرج ابن معین یادش نموده و گفته که عثمان را دشنام میداد پس بعضی از اولاد موالی عثمان آنرا شنید بسنگش زد و پای ویرا بشکست. و ابو داودش یاد کرده و گفته رافضی است که ابوبکر و عمر را دشنام میدهد. و با این همه احمد و ابن نمیر از او اخذ نموده اند و حال آنکه شیعیان میدانستند. احمد گفته تلید شیعی است و بوی با کی ندیده ایم و ذهبی ویرا در میزان یاد کرده و از سخنان علماء درباره او آنچه ما یاد کردیم نقل نموده و برنام او رمز ترمذی نهاده اشاره بآنکه وی از رجال اساتید او است و حدیث اورا در صحیح ترمذی از عطاء بن السائب و عبد الملك بن عمیر بر گیر.

۱۱- (ثابت بن دینار) المعروف بابی حمزة الثمالی حال وی در تشیع مانند آفتاب است و اورا در میزان یاد نموده و نقل نمود که از عثمان در مجلس ابی حمزه یاد کردند پس او از روی استخفاف گفت عثمان کیست

آنگاه نقل کرده که سلیمانی ویرا از قومی از رافضه شمرده . و ذهبی بر نام ابو حمزه رمز ترمذی نهاده اشاره بآنکه وی از رجال سند اوست . و کعب و ابو نعیم از وی اخذ و بوی احتجاج نموده اند و حدیث او را در صحیح ترمذی از انس و شعبی و برای او از غیر آندونفر از آنطبقه در سنه ۱۵۰ در گذشت رحمه الله تعالی .

۱۲ - (ثویر بن ابی فاخته) ابو الجهم الکوفی غلام ام هانی بنت ابی طالب ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده و قول برافضی بودن ویرا از یونس ابن ابی اسحق نقل نموده و معذک سفیان و شعبه از او اخذ کرده اند و ترمذی در صحیح خود روایت او را از ابن عمرو زید بن ارقم آورده . و در عصر حضرت امام محمد باقر علیه السلام و متمسک بولایت آنحضرت بوده و بآن معروف باشد و او را نادره ایست با عمر و بن ذرقاضی و ابن قیس ماصر وصلت بن بهرام که بآن گواهی دهد .

۱۳ - (جابر بن یزید) بن الحارث الجعفی الکوفی ویرا ذهبی در میزان خود ترجمه کرده که وی یکی از علماء شیعه است و از سفیان نقل کرده که او از جابر شنید که میگفت آن علمیکه در پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود بعلی علیه السلام و از علی بحسن منتقل شد و همچنین بود تا بحضرت امام جعفر صادق علیهم السلام رسید و او در زمان آنحضرت بود . و مسلم در اوایل صحیح خود از جراح روایت کرده که گفت از جابر شنیدم میگفت نزد من هفتاد هزار حدیث است که همه آنها از حضرت ابو جعفر باقر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است . و از زهیر روایت کرده که گفت جابر را شنیدم میگفت همانا پنجاه هزار حدیث نزد من باشد که هیچیک از آنها را نگفته ام . گفت آنگاه روزی یکحدیثی بیان

کرد پس گفت این از آن پنجاه هزار است. و وقتی که جابر چنانچه در ترجمه او از میزان ذهبی است از حضرت باقر حدیثی روایت می‌کرد میگفت حدیث نموده بمن وصی اوصیاء. و ابن عدی گفته (چنانچه در ترجمه جابر از میزان است) عمده آنچه ویرا بدان قذف کرده اند آنستکه وی اعتقاد بر رجعت داشت و ذهبی (در ترجمه او از میزان) بسند خود بزائده روایت کرده که او گفته جابر جعفری رافضی بود که دشنام میداد (مؤلف گوید) و مع ذلك نسائی و ابو داود باو احتجاج کرده اند پس حدیث او را در سجود سهو از صحیحین اندو نفر مراجعت کن. و شعبه و ابو عوانه و کسانیکه در طبقه ایشانند از وی اخذ کرده اند و ذهبی (آنجا که یادش کرده) بر نام وی رمز ابو داود و ترمذی نهاده اشاره باینکه وی از رجال اسانید هر دو است و از سفیان نقل کرده که جابر در حدیث با ورع بود و اینکه او گفته من از او با ورعتر ندیدم و اینکه شعبه گفته جابر صدوق است و هم گفته همینکه جابر گفت انبأنا یا حدیثنا یاسمعت پس او از موثقترین مردم است. و اینکه وکیع گفته در هر چه شك کنید پس شك نکنید در اینکه جابر ثقه است. و اینکه ابن عبد الحکم شنید شافعی را که میگفت سفیان ثوری بشعبه گفت هر آینه اگر درباره جابر جعفری سخنی گفتمی هر آینه در باره تو سخن خواهم گفت. جابر در سنه ۱۲۸ یا ۱۲۷ در گذشت رحمه الله تعالی.

۱۴- (جریر بن عبد الحمید) الضبی الکوفی ابن قتیبه ویرادر کتاب معارف خود از رجال شیعه شمرده و ذهبی او را در میزان ایراد نموده و بر وی رمز اجتماع اهل صحاح را بر احتجاج او نهاده و بر وی ثنا کرده

۱- یعنی طعن کرده اند (مترجم).

پس عالم اهل ری و صدوق است که بوی در کتابها احتجاج کنند آنگاه ثقل اجماع بروثاقت وی کرده. و حدیث او را در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و مغیره و منصور و اسمعیل بن ابی خالد و ابو اسحق شیبانی بر گیر. و از وی در صحیحین قتیبة بن سعید و یحیی بن یحیی و عثمان بن ابی شیبہ روایت کرده اند. در سنه ۱۸۷ در سن هفتاد و هفت و سالگی در ری در گذشت.

۱۵- (جعفر بن زیاد) الاحمر الکوفی ابو داود یادش کرده و گفته صدوق و شیعی است. و جوزجانی گفته از راه منحرف است (یعنی بواسطه تشیع از راه جوزجانی بسوی راه اهل البیت علیهم السلام منحرف بود). و ابن عدی گفته که وی باصلاح و شیعی است و نیره وی حسین بن علی بن جعفر بن زیاد گفته که جد من جعفر از رؤسای شیعه بوده در خراسان پس ابو جعفر (دوانیقی) نامه‌ای در باره او نوشت پس او را ریسمان بگردن با جماعتی از شیعه بسوی وی گسیل داشتند پس ایشانرا در زندان زیر زمین مدت مدیدی حبس کرد. و ابن عینی و وکیع و ابوغسان نه‌دی و یحیی بن بشر الحریری و ابن مهدی از او اخذ کرده‌اند پس اوشیخ ایشان است. و همانا که او را ابن معین و غیر او توثیق کرده اند. احمد گفته وی صالح الحدیث است. و ذهبی در میزان یادش کرده و از احوال وی آنچه شنیدی نقل نموده و برنام او رمز ترمذی و نسائی نهاده اشاره باحتجاج ایشان است باو. و حدیث ویرا در صحیحین آندو نفر از بیان بن بشر و عطاء بن السائب بر گیر و روایت او از جماعتی دیگر هم از آنطبقه باشد. و در سنه ۱۶۷ در گذشت رحمه الله.

۱۶- (جعفر بن سلیمان) الضبعی البصری ابوسلیمان ویرا ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده. و ابن سعد یادش کرده و بر تشیع

و وثاقت او تصریح کرده . و احمد بن المقدم بر فضش نسبت داده و
 ویرا ابن عدی ذکر کرده و گفته او شیعی است و امیدوارم که بر او باکی
 نباشد و احادیث وی منکر نیست و وی بنزدیک من از کسانی است که
 پسندیده است که حدیث او مقبول شود . و ابوطالب گوید از احمد شنیدم که
 میگفت به جعفر بن سلیمان ضبعی با کی نیست پس با احمد گفتند که سلیمان بن
 حرب میگوید . نباید حدیث او نوشته شود . پس گفت که از وی نهی نمیکرد
 و جز این نیست که جعفر اظهار تشیع میکرد و در حق علی علیه السلام
 احادیثی روایت میکرد الخ . و ابن معین گفته که از عبدالرزاق سخنی
 شنیدم که بان استدلال نمودم بر آنچه در باره مذهب از او میگفتند پس
 بوی (یعنی بعد الرزاق) گفتم که اساتید تو همه اهل سنت باشند معمر و
 ابن جریح و اوزاعی و مالک و سفیان پس این مذهب را از که برگرفتی
 گفت جعفر بن سلیمان ضبعی بر ما وارد شد پس ویرا اهل فضل و نیکو
 سیرت دیدم و این مذهب را (یعنی مذهب تشیع را) از وی برگرفتم
 (مؤلف گوید) لیکن محمد بن ابی بکر مقدمی عکس آنرا اعتقاد دارد پس
 تصریح میکند باینکه جعفر رفض را از عبد الرزاق برگرفته و از اینرو بر
 وی نفرین میکرد و میگفت نیست باد عبد الرزاق که جعفر را جز او تشیع
 فاسد نکرد و عقیل بسند خود از سهل بن ابی خدیجه روایت کرده که گفت
 بجعفر گفتم بمن رسیده که ابوبکر و عمر را دشنام میدهی پس گفت اما
 دشنام که نه ولیکن بغض هر چه بخواهی . و ابن حبان در ثقات بسند خود از
 جریر بن یزید بن هارون روایت کرده که مرا پدرم پیش جعفر ضبعی فرستاد پس
 بدو گفتم بمن رسیده که ابوبکر و عمر را سب میکنی گفت اما سب که نه ولیکن
 بغض هر چه پس معلوم شد که وی رافضی است الخ . و ذهبی در میزان جعفر

را ترجمه نموده و هر آنچه شنیدی ذکر کرده و تصریح کرده بر اینکه اوبا وجود تشیع از علما و زهاد بود و مسلم در صحیح خود باو احتجاج نموده و احادیثی ازو روایت کرده که بآنها متفرد است چنانچه ذهبی بر آن تصریح کرده و در ترجمه جعفر بآنها (یعنی بآن احادیث اشاره کرده) و حدیث اورا در صحیح (یعنی صحیح مسلم) از ثابت بنانی و جعدبن عثمان و ابی عمران جونى و یزید بن الرشك و سعید حریری بر گیر .

و ازوی قطن بن نسیر و یحیی بن یحیی و قتیبه و محمد بن عبید بن حساب و ابن مهدی و مسدد روایت کرده اند . و او آنکس است که حدیث کرده از یزید الرشك از مطرف از عمران بن حصین که گفت حضرت رسول سربه فرستاد و علی علیه السلام را برایشان امیر قرار داده الحدیث و در آن است ماتریدون من علی علی منی وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی آنرا نسائی در صحیح خود روایت کرده و ابن عدی آنرا از صحاح نسائی نقل کرده . ذهبی در احوال جعفر از میزان بر آن تصریح کرده . در رجب سنه ۱۷۸ در گذشت رحمه الله تعالى .

۱۷- (جمیع بن عمیره) بن ثعلبة الکوفی التیمی تیم الله ویرا ابو حاتم یاد کرده (چنانچه در آخر ترجمه او از میزان است) و گفته کوفی صالح الحدیث از خوبان شیعه است و ابن حبان ذکرش کرده (چنانچه هم در میزان است) و گفته رافضی است (مؤلف گوید) علاء بن صالح و صدقه بن المثنی و حکیم بن جبیر ازوی اخذ کرده اند پس او شیخ ایشان باشد و ویرا در سنن سه حدیث است و ترمذی تحسین کرده برای او ذهبی در میزان بر آن تصریح کرده و وی از تابعین است . از ابن عمرو و عایشه

شنیده^۱. و از چیز هائیکه از ابن عمر روایت کرده اینستکه او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که بعلی میگفت انت اخي فی الدنيا و الآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت.

۱۸- (الحارث بن حصيرة) ابو النعمان الازدی الکوفی ویرا ابو حاتم رازی یاد کرده و گفته او از شیعیان خوب است و ویرا ابو احمد زبیری یاد کرده و گفته اعتقاد بر جعت داشت و ابن عدی ذکرش کرده و گفته حدیث او نوشته میشود با آنچه او را دیدم از ضعف او و او در کوفه از سوخته شدگان در تشیع است و ذبیح گفته از جریر پرسیدم که آیا حارث بن حصیره را دیده گفت آری او را دیدم پیر مرد بزرگی بسیار خاموش اصرار میداشت بر امر بزرگی. و یحیی بن معین ویرا ذکر کرده و گفته ثقة خشبی^۲ است. و نسائی هم توثیقش نموده و نقدی و مالک بن مغول و عبد الله بن نمیر و طائفة از طبقه ایشان از وی تحمل روایت کرده اند که او شیخ و محل وثوق ایشان بود. و او را ذهبی در میزان خود ترجمه نموده و هرچه ما از حالات وی نقل کردیم یاد نموده. و حدیث او را در سنن از زید بن وهب و عکرمه و طائفة از طبقه آنها بر گیر، نسائی از طریق عباد بن یعقوب روا جنی از عبد الله بن عبد الملك مسعودی از حارث بن حصيرة از زید بن وهب روایت کرده گفت از علی شنیدم که میگفت انا عبد الله و اخو رسوله لایقولها بعدی الا کذاب یعنی منم بنده خدا و

۱- یعنی از ابن عمرو و عایشه حدیث شنیده و روایت کرده (مترجم) .

۲- خشبیه بفتح خاء معجمه و شین قرشت و یاء و تاء نسبت قومی هستند از جهیه چنانچه در ق است و در تاج العروس شرحی ذکر کرده در این باب و در این کتاب در منصور بن المعتمر اشاره بآن شده (مترجم) .

برادر رسول او آنرا کسی پس از من نگوید جز کذاب و حارث بن حصیره از ابو داود سبیعی از عمران بن حصین روایت کرده گفت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و علی علیه السلام بپهلوی او بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه تلاوت فرمود امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض پس علی علیه السلام تکان خورد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود بر شانه او زد و فرمود لا یحبک الا مؤمن و لا یغضک الا منافق الی یوم القیامة یعنی ترا جز مؤمن دوست نمیدارد و ترا جز منافق دشمن نمیدارد تا روز رستاخیز. آنرا مجدثان مثل محمد بن کثیر و غیر او از حارث بن حصیره روایت کرده اند و آنرا ذهبی در ترجمه نقیص ابن الحارث بهمین اسناد نقل کرده، و وقتی که در اثناء سند بدکرد حارث بن حصیره رسیده گفته صدوق است ولی رافضی است.

۱۹- (الحارث بن عبد الله) الهمدانی صاحب امیر المؤمنین علیه السلام و خاصه او از افضل تابعین بود و امر وی در تشیع از بیان بی نیاز است و وی اول کسیست که ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده و ذهبی در میزان خود یادش کرده و اعتراف کرده باینکه وی از بزرگان علماء تابعین است آنگاه از ابن حبان نقل کرده قول باینکه در تشیع غالی بود آنگاه ایراد کرده تاخت و تاز بسیاری از قوم بر وی بسبب آن (یعنی بسبب تشیع) و مع هذا اعتراف کرده باینکه او فقیهترین و دانا ترین

۱- اصل عبارت عربی چنین است فار تعد علی و ارتعد بمعنی لرزیدن و تکان خوردن است یا از روی اضطراب یا از روی خوشی و سرور اینجا مراد از روی سرور است (مترجم).

مردم در علم فرائض^۱ و حسابداترین مردم در آن علم بوده و هم اعتراف نموده باینکه حدیث حارث درسین اربعه موجود است و تصریح کرده باینکه نسائی با سختگیری و دقت او در رجال بحارث احتجاج نموده و امر او را تقویت کرده و باینکه جمهور با توهین ایشان حدیث او را در همه ابواب روایت کرده اند و اینکه شعبی او را تکذیب میکرد از وی روایت میکرد در میزان گفته و ظاهر آنستکه ویرا در لهجه و حکایتهای او تکذیب میکرد و اما در حدیث پیغمبر فلا . در میزان گفته و حارث از او عیه^۲ علم بود آنگاه در میزان از محمد بن سیرین روایت کرده که او گفته پنج نفر از اصحاب ابن مسعود بودند که از ایشان اخذ میشد چهار نفر از آنها را درک کردم و حارث از من فوت شد و او را ندیدم و وی بر آنها بر تری داشت و از آنها بهتر بود (گفت) و اختلاف کرده اند در این سه نفر که کدام یک افضل باشد علقمه و مسروق و عبیده (مؤلف گوید) همانا که خدایتعالی بر شعبی مسلط فرموده از موثقین اثبات کسیرا که تکذیب کرده او را و خوارش شمرده پاداش موافق چنانچه ابن عبدالبر در کتاب جامع بیان العلم خود بران تنبیه نموده آنجا که سخن صریح ابراهیم نخعی را در تکذیب شعبی آورده آنگاه باین عبارت گفته^۳ و گمان میکنم که شعبی عقاب شده بآن بسخن خود در باره حارث همدانی که گفته : حدثني الحارث وكان احد الكذابين (یعنی مرا حدیث کرد حارث و او یکی از دروغگویان بود) (ابن عبدالبر گفته)

۱- علم فرائض شعبه ای از علم حساب است که بآن دانسته میشود کیفیه قسمه ترکه میت میان وراث مستحقین (مترجم)

۲- او عیه جمع وعاء بروزن کساء آنچیز است که چیزی در او جمع و نگاهداشته شود (مترجم)

۳- چنانچه در صفحه ۱۹۶ مختصر کتاب جامع بیان العلم و فضله تألیف شیخ علامه احمد بن عمر محمضانی بیروتی معاصر است .

و از حارث دروغی ظاهر نشده و جز این نیست که افراط و یرا در حب علی علیه السلام و تفصیل و یرا بر غیر او بر وی عیب گرفته و ناپسند داشته (گفت) و از اینجا و یرا شعبی تکذیب کرده که مذهب شعبی تفصیل ابو بکر است و اینکه او اول کیست که اسلام آورده و تفضیل عمر. (مؤلف گوید) و از کسانی که بر حارث تاخته اند محمد بن سعد است آنجا که در جزء ششم طبقات خود و یرا ترجمه کرده و گفته همانا که او را سخنی است بد. و حق او را کاسته چنانچه عادت او با رجال شیعه همین است که در علم و عمل در حق ایشان انصاف ننموده و سخن بدیکه آنرا ابن سعد از حارث نقل کرده همان و لاء آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بصیرت داشتن بشأن ایشان است چنانچه ابن عبد البر بآن اشاره کرده در کلامیکه از او نقل کردیم. وفات حارث سنه ۶۵ بوده رحمه الله تعالی.

۲۰ - (حبیب بن ابی ثابت) الاسدی الکاهلی الکوفی التابعی و یرا ابن قتیبہ در معارف خود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل در رجال شیعه شمرده اند و ذہبی در میزان خود یاداش کرده و برنام او رمز صحاح سته نهاده اشاره باحتجاج آنها بدو و گفته هر کس صحاح را جدا کرده بلا تردد بوی احتجاج نموده (گفت) و یرا ابن معین و جماعتی توثیق نموده اند (مؤلف گوید) همانا که دو لابی درباره او سخنی گفته و یرا از کسانی که ضعیف شمرده شده اند شمرده بجهة صرف تشیع او و همانا که مرا ابن عون بحیرت افکنده از آنکه هیچ وجهی برای طعن در حبیب پیدا نکرده و نفس او هم قبول نمیکند جز آنکه عیب او کند پس ناچار از وی 'به اوعور تعبیر

۱ - اوعور بروزن احمر کسی است که حس باصره یکچشم او زائل شده باشد و عور بروزن شجر مصدر آن باشد (مترجم).

میکرد و تفقصی بعور چشم نیست و نقص همانا که بفحشاء و سخن زشت باشد .
و حدیث حبیب را در صحیحین نجاری و مسلم از سعید بن جبیر و ابی وائل
بر گیر . و اما حدیث او از زید بن وهب پس فقط در صحیح بخاری است .
و حدیث او در صحیح مسلم از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و از طاوس
و ضحاک مشرقی و ابی العباس بن الشاعر و ابی المنهال عبدالرحمن و عطاء بن
یسار و ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص و مجاهد است . و از وی در صحیحین
مسعر و ثوری و شعبه روایت کرده اند . و در صحیح مسلم سلیمان اعمش
و حصین و عبدالعزیز بن سیاه و ابو اسحاق شیبانی روایت کرده اند . در سنه
یکصد و نوزده در گذشت .

۲۱ - (الحسن بن حی) و اسم حی صالح بن صالح همدانی است
برادر علی بن صالح و هر دو از بزرگان شیعه اند و توأم^۱ زائیده شده اند و علی
یکساعت پیشتر از وی تولد شده پس هیچکس از برادر وی حسن نشنید که
ویرا بنام یاد کند و فقط بکنیت او را میخواند میگفت قال ابو محمد^۲ (یعنی
ابو محمد گفت) آنرا ابن سعد در جزء ششم طبقات خود در احوال علی
نقل کرده . و ذهبی هر دو را در میزان خود یاد کرده پس در احوال حسن
گفته یکی از بزرگان بوده و در وی بدعت تشیع بود و جمعه را ترك میکرد
و رای او خروج بر وایان ستمکاران بوده و ذکر کرده که بر عثمان ترحم
نکردی و ابن سعد در جزء ششم طبقات ذکرش نموده و گفته تقه صحیح -
الحدیث بوده و بسیار حدیث روایت کرده و مذهب تشیع داشته . و امام ابن
قتیبه در کتاب معارف خود در اصحاب حدیث تصریح بتشیع وی نموده

۱- توأم بر وزن جوهر کی است که با غیر خود در یکشکم تولد شود (مترجم) .

۲- ابو محمد کنیت علی بن صالح است (مترجم) -

و وقتیکه رجال شیعه را در اواخر معارف ذکر کرده حسن را از ایشان شمرده مسلم و صاحبان سنن بوی احتجاج کرده اند و حدیث او را در صحیح مسلم از سماک بن حرب و اسمعیل سدی و عاصم احول و هارون بن سعد برگزید . و عبیدالله بن موسی العبسی و یحیی بن آدم و حمید بن عبدالرحمن روای و علی بن الجعد و احمد بن یونس و سائر بزرگان طبقه ایشان از وی اخذ کرده اند و ذهبی در ترجمه وی از میزان ذکر کرده که ابن معین و غیر او توثیقش نموده اند و اینکه عبدالله بن احمد از پدر خود نقل کرده که حسن موثقتر از شریک است و ذهبی ذکر کرده که ابو حاتم گفته او ثقه حافظ متقن است و اینکه ابوزرعه گفته که در وی اتقان و ثقه و عبادت و زهد جمع شده و اینکه نسائی توثیق او فرموده و اینکه ابونعیم گفته که از هشتصد محدث (حدیث) نوشته ام و از حسن بن صالح افضل ندیدم و اینکه او گفته ندیدم کسرا جز اینکه در چیزی بغلط رفته جز حسن بن صالح و اینکه عبیده بن سلیمان گفته همانا که میبینم خدایتعالی شرم میدارد که حسن بن صالح را عذاب فرماید و اینکه یحیی بن ابی بکیر بحسن بن صالح گفت برای ما غسل میت را بیان کن بسبب گریه بر بیان آن قادر نشد و اینکه عبیدالله بن موسی گفته که بر علی بن صالح قرائت میکردم همینکه باین آیه رسیدم فلا تجعل علیهم برادرش حسن افتاد که مانند گاو صدا میزد پس علی برخاسته و یرا بلند کرد و روی و یرا دست مالید و آب بر او پاشید و او را بسینه خود تکیه داد . و اینکه وکیع گفته که حسن و علی فرزندان صالح و مادرشان شب را بسه بخش کرده بودند و هر کدام بیک ثلث قیام میکردند پس مادرشان مرد و شب را میان خود قسمت کرد پس علی مرد و حسن تمام شب را قیام میکرد . و اینکه ابوسلیمان دارانی گفته ندیدم کسرا

که بر رخسار وی خوف ظاهر تر باشد از حسن بن صالح شبی بسوره عم
یتساءلون قیام کرد پس غشی بر او عارض شد و آنرا تا بامداد ختم نکرد.
ولادت وی رحمه الله تعالی سنه ۱۰۰ و وفاتش سنه ۱۶۹ بود.

۲۲ - (الحکم بن عتیبه) الکوفی بر تشیع وی ابن قتیبہ تصریح نموده
و ویرا در معارف خود از رجال شیعه شمرده. نجاری و مسلم بوی احتجاج
کرده اند. و حدیث اورا در صحیحین ایشان از ابو صحیفه و ابراهیم نخعی
و مجاهد و سعید بن جبیر بر گیر. و روایت او در صحیح مسلم از عبدالرحمن
بن ابی لیلی و قاسم بن مخیمرة و ابی صالح و ذربن عبدالله و سعید بن عبد-
الرحمن بن ابزی و یحیی بن الجزار و نافع مولی ابن عمر و عطاء بن ابی رباح
و عمارة بن عمیر و عراق بن مالک و شعبی و میمون بن مهران و حسن عرفی
و مصعب بن سعد و علی بن الحسین است. و در صحیحین از وی منصور و
مسعر و شعبه روایت کرده اند. و در صحیح بخاری خاصه از وی عبدالملک
بن ابی غنیه روایت کرده. و در صحیح مسلم خاصه اعمش و عمرو بن قیس
و زید بن ابی انیسة و مالک بن مغول و ابان بن تغلب و خمره زیات و محمد بن
جحداد و مطرف و ابو عوانه روایت کرده اند. در سنه ۱۰۰ بسن ۶۵
سالگی در گذشت.

۲۳ - (حماد بن عیسی) الجهنی غریق الحنفیه ویرا ابوعلی در کتاب
منتهی المقال خود یاد کرده و حسن بن علی بن داود در مختصر خود که مختص
باحوال رجال است ویرا نام برده و اصحاب فهرستها و معجمها از علماء شیعه
ویرا ترجمه نموده اند و همه ویرا از ثقات اثبات از اصحاب ائمه هدی علیهم-
السلام شمرده اند. هفتاد حدیث از حضرت صادق علیهم السلام شنیده ولی
جز بیست حدیث از آنها روایت نکرده و اورا کتابهایی است که اصحاب ماروایت

میکنند آنها را بسندهای متصل بوی روزی بر امام ابوالحسن کاظم علیه السلام داخل شد پس گفت فدایت شوم خدای را بخوان که مرا خانه و زنی و فرزندی و خدمتکاری روزی فرماید پس حضرت فرمود اللهم صلی علی محمد و آل محمد وارزقه دارا و زوجة و ولدا و خادما و الحج خمسين سنة حماد گفت همینکه پنجاه سال شرط فرمود دانستم که بیشتر از آن حج نخواهم کرد گفت پس چهل و هشت سال حج کردم و این خانه من است و این زن من است که پشت پرده است و سخنم می شنود و این پسر من است و این خادم من است همه آنها روزی من شدند پس از آن دو حج کرد که پنجاه تمام شد و پس از آن برای حج بیرون شد و با ابوالعباس نوفلی قصیر هم کجاوه شد همینکه بموضع احرام رسید و داخل شد که غسل کند سیلی آمد و ویرا برداشت و غرق شد پیش از آنکه حج نماید زیادت بر پنجاه بار و وفات وی - سنه ۲۰۹ بود و اصل وی کوفی و مسکنش بصره بود و هفتاد و اندی رندگانی کرده رحمه الله تعالی و ما احوال او را در کتاب (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر الاسلام) استقصاء نمودیم و ویرا ذهبی یاد کرده و برنام وی ت ق نهاد اشاره بآنانکه از اصحاب سنن از وی روایت کرده اند و ذکر کرده که او سنه ۲۰۸ غرق شد و اینکه او از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند و بر او تاخت و تاز کرده وقتی که بوی امور منکره نسبت داده چنانچه کسانی که ویرا بواسطه تشیع او ضعیف شمرده اند بروی تاخت و تاز کرده اند و عجب از دار قطنی است که ضعیفش می شمر د آنگاه در سنن خود بوی احتجاج میکند (و چنین است کارشان).

۲۴ - (حمران بن اعین) برادر زراره هر دو از اثبات شیعه و حافظان شریعت در باهای علوم آل محمد صلی الله علیه و سلم و از چراغهای تاریکی

و علمهای هدایت بودند از همه دست کشیده و بحضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام پیوسته بودند مقام بلندی نزد ائمه آل محمد صلی الله علیه و سلم داشتند. اما حمزان پس ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده و بر نام وی ق نهاده اشاره بکسی که از اصحاب سنن از وی روایت کرده آنگاه گفته که او از ابوالطفیل و غیر او روایت کرده. و حمزه بر او قرائت کرده در قرآن حذاقت و مهارت داشت. ابن معین گفته لیس بشئ^۱ (یعنی چیزی نیست) ابوحاتم گفته شیخ است^۲ ابو داود گفته رافضی است تا آخر کلام او

خ

۲۵ - (خالد بن مخلد) القطوانی ابوالهیثم الکوفی شیخ بخاری است در صحیحش ابن سعد در جزو ششم طبقات خود یادش کرده و گفته مذهب تشیع داشت در کوفه نیمه محرم ۲۱۳ در خلافت مأمون وفات نموده و در تشیع افراط داشت و از وی نوشته اند^۳ او ابو داود یادش کرده و گفته صدوق است ولی مذهب تشیع دارد. و جوز جانی گفته بسیار دشنام ده و اعلان کنند بمذهب بد خود بوده. و ذهبی در میزان خود ترجمه اش کرده و آنچه ما از ابو داود و جوز جانی نقل نمودیم نقل کرده. بوی بخاری و مسلم در چند جا از صحیحین خود احتجاج کرده اند. و حدیث ویرادر نجاری از مغیره بن عبدالرحمن و در صحیح مسلم از محمد بن جعفر بن

۱ - این عبارت دلالت دارد بر اینکه روایات او محل اعتنا نیست زیرا که با علما و فقها قوم سروکاری نداشته و البته کسانی که با اهل البیت علیهم السلام راه داشته و از غیر ایشان کناره گیری کنند، ردود و مطرود جمهور خواهند بود (مترجم).

۲ - یعنی شیخ علم و روایت و از وی حدیث اخذ و روایت میکردند. (مترجم).

۳ - یعنی از وی حدیث نوشته اند و روایت کرده اند (مترجم).

ابی کثیر و مالک بن انس و محمد بن موسی برگیر اما حدیث او از سلیمان بن بلال و علی بن مسهر پس در صحیحین هر دو موجود است. بخاری از وی بواسطه در چند جا از صحیح خود روایت کرده و بواسطه محمد بن عثمان بن کرامه از وی دو حدیث روایت کرده اما مسلم پس بواسطه ابی کریب و احمد بن عثمان الاودی و قاسم بن زکریا و عبد بن حمید و ابن ابی شیبہ و محمد بن عبد الله بن نمیر از وی روایت کرده و اصحاب سنن همه بحدیث وی احتجاج میکنند با آنکه علم بمذهب وی داشتند.

د

۲۶ - (داود بن ابی عوف) ابو الجحاف ویرا ابن عدی ذکر کرده و گفته او نزد من نیست از کسانی که بوی میشود احتجاج نمود شیعی است و عموماً روایات وی در فضائل اهل البیت علیهم السلام است اه (پس تامل و تعجب کن) و داود را چه زبان از سخن نواصب پس از آنکه از وی هر دو سفیان و علی بن عباس و غیر ایشان از اعلام آنطبقه اخذ کرده اند و ابوداود و نسائی بوی احتجاج نموده اند و احمد و یحیی توثیقش کرده اند و نسائی گفته بوی باکی نیست و ابوحاتم گفته او صالح الحدیث است. و ذهبی در میزان یادش کرده و آنچه شنیدی از سخنان ایشان نقل نموده و حدیث وی در سنن ابوداود و نسائی از ابوحازم اشجعی و عکرمه برگیر و وی از غیر این دو نفر هم روایت دارد.

ز

۲۷ - (زبید بن الحارث) بن عبد الکرم الیامی الکوفی ابوعبدالرحمن او را ذهبی در میزان خود یاد کرده و گفته از ثقات تابعین است در او تشیع است آنگاه از قطان قول باینکه او ثبت و ثقه است نقل کرده و توثیق او

را از جماعتی از ائمه جرح و تعدیل نقل کرده . و از ابو اسحق جوز جانی عبارتی نقل کرده که در آن منقصی است که عادت جوز جانی و سایر نواصب بآن جاری شده که گفته : از اهل کوفه گروهی بودند که مرام مذاهب ایشانرا نمی پسندیدند و ایشان بزرگان و سران محدثان کوفه اند مثل ابو اسحق و منصور و زید الیامی و اعمش و غیر ایشان از اقرانشان که مردم بواسطه صدق زبان ایشان در حدیث از ایشان چشم پوشی میکردند . و توقف میکردند و قتیکه حدیث را مرسلاروایت میکردند تا آخر کلام وی که حقش بآن گویا کرده (والحق ینطق منصفاً و عنیداً) یعنی حق گویا میکند صاحب انصافرا و صاحب عناد را . و چه زبان این بزرگانرا که سران محدثانند در اسلام هرگاه ناصب مذهب ایشانرا در باره نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دروازه حطه او و امان اهل زمین بود از او و کشتی نجات امت او نپسندد و ایشانرا چه باک از ناصبی که نیاز مند است و ناچار که بایستد بدرگاه ایشان و طفیلی خوان فضل ایشان شود .

اذا رضیت عنی کرام عشیرتی فلا زال غضبنا علی لئامها

یعنی هرگاه کریمان عشیره من از من خوشنود باشند پس لئیمانان همیشه بر من خشمگین باد . اینجتها بجوز جانی و امثال او اعتنائی ندارند پس از آنکه اصحاب صحاح و ارباب سنن بایشان احتجاج میکنند . و حدیث زبید را در صحیحین بخاری و مسلم از ابی وائل و شعبی و ابراهیم نخعی و سعد بن عبیده برگیر اما حدیث وی از مجاهد پس فقط در صحیح بخاری است و در صحیح مسلم از مره همدانی و محارب بن دثار و عماره بن عمیر و ابراهیم تیمی باشد . و از وی در صحیحین شعبه و ثوری و محمد بن طلحه روایت میکنند و از وی در صحیح مسلم زهیر بن معویه و فضل بن غزوان

وحسین نخعی روایت کرده اند زبید در سنه ۱۲۴ در گذشت رحمه الله تعالی .

۲۸ - (زید بن الحباب) ابوالحسین الکوفی التمیمی ابن قتیبه ویرا از رجال شیعه در کتاب المعارف خود شمرده و ذهبی در میزان ذکرش کرده و وصف وی بعبادت و تقه صدوق نموده و توثیق ویرا از ابن معین و ابن مدینی نقل نموده و از ابو حاتم و احمد قول باینکه او صدوق است نقل کرده و ذکر نمود که ابن عدی گفته وی از اثبات و ثقات کوفیان است در صدق او شك نمیشود کرد (مؤلف گوید) مسلم بوی احتجاج کرده و حدیثش را در صحیح وی از معاویه بن صالح و ضحاک بن عثمان و قره بن خالد و ابراهیم بن نافع و یحیی بن ایوب و سیف بن سلیمان و حسن بن واقد و عکرمه بن عمار و عبد - العزیز بن ابی سلمه و افلاح بن سعید بر گیر . از وی ابن ابی شیبه و محمد بن حاتم و حسن حلوانی و احمد بن المنذر و ابن نمیر و ابن کریب و محمد بن رافع و زهیر بن حرب و محمد بن الفرّج روایت کرده اند .

۲۹ - (سالم بن ابی الجعد) الا شجعی الکوفی وی برادر عبیدوزیاد و عمران و مسلم پسران ابوالجعد است همه ایشانرا ابن سعد در جزء^۱ ششم از طبقات خود ذکر کرده و آنجا که مسلم را یاد کرده گفته ابوالجعد شش پسر داشت و نفرشان (که سالم و عبید باشند) اظهار تشیع میکردند و دو نفرشان از مرجئه بودند و دو نفرشان مذهب خارج داشتند (گفته) که پدرشان بایشان میگفت ای فرزندان من شمارا چه باشد که خدایتعالی میان شما خلاف انداخته^۲ . و جماعتی از اعلام بر تشیع سالم بن ابی الجعد تصریح نموده و ویرا ابن قتیبه^۳ در کتاب معارف خود از رجال شیعه شمرده و

۱. ص ۲۰۳ و ما بعدها را رجوع کن ۲. ابن قتیبه هم ایشانرا در باب تابعین و کسانی که بعد

از ایشان ذکر کرده معارف ص ۱۵۶ - ۲۰۶ .

شهرستانی هم ویرا از ایشان درملل و نحل خود شمرده و ذهبی ویرا در میزان خود ذکر کرده و از ثقات تابعینش شمرده و ذکر کرده که حدیث وی در صحیحین از نعمان بن بشیر و جابر موجود است (مؤلف گوید) و حدیث او از انس بن مالک و کربیب نیز در صحیحین موجود است چنانچه بر ارباب تتبع پوشیده نباشد - ذهبی گفته و حدیث او از عبدالله بن عمرو و از ابن عمر در سنجاری موجود است (مؤلف گوید) در صحیح سنجاری نیز حدیث وی از ام الدردانه و در صحیح مسلم از معدان بن ابی طلحه و پدر وی (یعنی ابوطالحه) موجود است و از وی در صحیحین اعمش و قتاله و عمرو بن مرة و منصور و حصین بن عبدالرحمن روایت کرده اند و او از علی علیه السلام حدیثی دارد که آنرا نسائی و ابو داود در سنن خویش روایت کرده اند. در سنه نود و هفت یا هشت در ولایت سلیمان بن عبدالملک در گذشت و گفته شده بلکه در سنه یکصد یا یکصد و یک در ولایت عمر بن عبدالعزیز در گذشته والله اعلم.

۳۰ - (سالم بن ابی حفصه) العجلی الکوفی ویرا شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود از رجال شیعه شمرده - وفلاس گفته ضعیف است و در تشیع افراط دارد و ابن عدی گفته غلورا بروی عیب گرفته اند و امیدوارم که بر او با کی نباشد و محمد بن بشیر عبدی گفته سالم ابن ابی حفصه را احمقی دیدم با ریش درازی عجب ریشی او میگفت دوست داشتم که با علی علیه السلام شریک بودمی در هر چه در آن بود. و حسین بن علی جعفری گفته که سالم بن ابی حفصه را ریش دراز احمقی دیدم که او میگفت لبیک قاتل نعل لبیک مهلك بنی امیه یعنی لبیک ای کشنده نعل لبیک ای هلاک کننده بنی امیه و عمرو بن ذر بسالم بن ابی حفصه گفت تو عثمان را کشتی گفت من ؟

گفت آری تو راضی بکشتن او هستی و علی بن المدینی گفت از جریر شنیدم میگفت از سالم بن ابی حفصه کناره گرفتم و بجهت اینکه از شیعیان دفاع میکرد و مجادله با خصماء ایشان میکرد. و ذهبی ترجمه اش کرده و هر چه از سخنانشان در بازه وی نقل کردیم نقل کرده. و ویرا ابن سعد در صفحه ۲۳۴ از جز ششم از طبقات خود یاد کرده و نقل کرده که اوشیعه سختی بود و اینکه در عهد بنی العباس بمکه داخل شد در حالتیکه میگفت لبیک لبیک مهلك بنی امیه لبیک و او مرد بلند آوازی بود پس داود بن علی آنرا شنید و گفت این کیست گفتند سالم بن ابی حفصه و او را بامراو و رای او خبر دادند ا. ه. ذهبی در ترجمه وی از میزان گفته که وی از سران کسانی بود که معائب ابوبکر و عمر میگفت. و معذلك هر دو سفیان و محمد بن فضیل از وی اخذ کرده اند و ترمذی در صحیح خود بوی احتجاج کرده و ابن معین توثیقش نموده. سنه یکصد و سی و هفت در گذشت.

۳۱ - (سعد بن طریف) الاسکاف الحنظلی الکوفی. ویرا ذهبی یاد کرده و برنام وی ت ق نهاده اشاره بکسانی که از ارباب سنن از وی روایت کرده اند و از فلاس نقل کرده قول باینکه اضعیف است و در تشیع افراط دارد (مؤلف گوید) افراط او در تشیع تر مزی و غیر او را مانع نشد از اخذ از وی. و حدیث او را در صحیح ترمذی از عکرمه و ابی وائل بر گیر و روایت وی از اصبع بن نباته و عمران بن طلحة و عمیر بن مأمون است. و اسرائیل و حبان و ابومعویه از وی روایت کرده اند.

۳۲ - (سعید بن اشوع) ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده و گفته (سعید بن اشوع صح خ م) قاضی کوفه صدوق مشهور است. نسائی گفته بوی باکی نیست و اوسعید بن عمرو بن اشوع صاحب شعبی است. و جوزجانی گفته

غالی منحرف است در تشیع زیاده روی دارد (مؤلف گوید) و بخاری و مسلم در صحیحین خود بوی احتجاج کرده اند و حدیث وی در صحیحین از شعبی ثابت است. زکریابن ابی زائده و خالد خدّاء نزد نجاری و مسلم از وی روایت کرده اند. در ولایت خالد بن عبدالله در گذشت.

۳۳ - (سعید بن خثیم) الهلالی ابراهیم بن عبدالله بن الجنید گفته که یحیی بن معین گفتند که سعید بن خثیم شیعی است پس رای تو درباره وی چیست گفت شیعه باشد اوثقه است. و ویرا ذهبی در میزان یاد کرد و از ابن معین مضمون آنچه شنیدی نقل کردم و بر نام سعید رمز ترمذی و نسائی نهاده اشاره بآنکه ایشان از وی در صحیحین خود روایت نموده اند و ذکر کرده که او از یزید بن ابی زیاد و مسلم ملائی روایت میکند و از وی برادر زاده اش احمد بن رشید روایت کرده.

۳۴ - (سلمة بن الفضل) الابرش قاضی ری و راوی مغازی از ابن اسحق کنیت وی ابو عبدالله است. ابن معین گفته (چنانچه در ترجمه مسلم به در میزان آورده) سلمة الابرش رازی شیعی است از وی نوشته اند و بوی باکی نیست. و ابو زرعه گفته (چنانچه هم در میزان است) که اهل ری بواسطه عقیده بدوی بوی رغبت نداشتند (مؤلف گوید) بلکه بواسطه بدینی ایشان در باره شیعه اهل البیت علیهم السلام بود. ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و بر نام وی رمز ابی داود و ترمذی نهاده اشاره با اعتماد ایشان بوی و روایت کردن ایشان حدیث ویرا. ذهبی گفته که او نماز گذار و با خشوع بوده. در سنه یکصد و نود و یک در گذشت و از ابن معین نقل کرده که گفت ما از وی نوشته ایم و کتابی در مغازی تمامتر از کتاب وی نباشد (گفته) و زینح گفته از سلمة الابرش شنیدم میگفت

مغازی را از ابن اسحق دوبار سماع نمودم و مثل مغازی از وی حدیث نوشتم.

۳۵ - (سلمة بن كهیل) بن حصین بن كادح بن اسد الخصومی

كنیت وی ابویحیی است جماعتی از علماء جمهور مثل ابن قتیبہ در معارف خود و شهرستانی در ملل و نحل و یرا از رجال شیعه شمرده اند. و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند. از ابو صحیفه و سوبد بن غفله و شعبی و عطاء بن ابی رباح نزد مسلم و بخاری سماع کرده. و نزد بخاری از جندب بن عبدالله و نزد مسلم از کریب و ذربن عبدالله و بکر بن الاشبح و زید بن کعب و سعید بن جبیر و مجاهد و عبدالرحمن بن یزید و ابوسلمة بن عبدالرحمن و معویة بن سوبد و حبیب بن عبدالله و مسلم بطین سماع کرده. و ثوری و شعبه نزد بخاری و مسلم از وی روایت کرده اند. و اسمعیل بن ابی خالد نزد بخاری و سعید بن مسروق و عقیل بن خالد و عبدالملك بن ابی سلیمان و علی بن صالح و زید بن ابی انیسه و حماد بن سلمه و ولید بن حرب نزد مسلم از وی روایت کرده اند روز عاشورا سنه ۱۲۱ در گذشت.

۳۶ - (سلیمان بن صرد) الخزاعی الكوفی بزرگ شیعیان در زمان

خودش و صاحب رأی و مشورت ایشان بود. و وقتی که با حضرت امام حسین علیه السلام مکاتبه نمودند در منزل وی اجتماع نمودند و او بود امیر توانین شیعه که بخونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام برخاستند و چهار هزار نفر بودند که در نخیله غره ماه ربیع الثانی سنه شصت و پنج اردو زدند و بجنك عبدالله بن زیاد روان شدند و در زمین جزیره باردوی وی برخوردند و جنك سختی کردند تا از میان رفتند و آنروز سلیمان در جائی که آن را عین الورد می گفتند شهید شد. یزید بن الحصین بن نمیر و یرا تیری زد و کشت در سن نود و سه سالگی و سر وی و سر مسیب بن نجبه را برای مروان

بن الحکم بردند. ابن سعد ویرا در جزء ششم طبقات خود و ابن حجر در قسم اول اصابه خود و ابن عبدالبر در استیعاب خود ترجمه نمود، و هر کس در احوال سلف و اخبار گذشتگان کتابی نوشته ویرا ترجمه کرده و بفضل و دین و عبادت بروی ثنا گفته. و ویرا سن عالی و شرف و قدر و نفوذ کلمه در قوم خود بود. و او کسی بود که خویشی گردنکش بزرگ از دشمنان امیر المؤمنین را بکشت در صفین بوقت مبارزت. و سلیمان مستبصر بود بضاللات دشمنان اهل البیت علیهم السلام. اهل حدیث بوی احتجاج کرده اند. و حدیث وی بلا واسطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بواسطه جابر بن مطعم در صحیحین بخاری و مسلم موجود است و در هر دو صحیح ابواسحق سبیعی و عدی بن ثابت از وی روایت کرده اند. و در غیر صحیحین سلیمان از امیر المؤمنین و فرزند او حسن مجتبی علیه السلام و ابی روایت کرده و از وی در غیر صحیحین یحیی بن یعمر و عبدالله بن یسار و غیر آنها، روایت کرده اند.

۳۷ - (سلیمان بن طاخان) التیمی البصری مولی قیس الامام. یکی از اثبات و ثقات است. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده. و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده اند. و حدیث او را در صحیحین از انس بن مالک و ابوجاز و بکر بن عبدالله و قتاده و ابو عثمان نهدی برگیر و حدیث وی در صحیح مسلم از مردمان دیگر هم هست. و از وی در صحیحین پسر وی معتمر و شعبه و ثوری روایت کرده اند. و از وی در صحیح مسلم جماعت دیگر هم روایت نموده اند و در سنه یکصد و چهل و سه در گذشت.

۳۸ - (سلیمان بن قرم) بن معاذ ابوداود الضبی الکوفی. ابن حبان

ویرا ذکر کرده (چنانچه در ترجمه سلیمان از میزان است) و گفته را فضی غالی بود (مؤلف گوید) و معذک ویرا احمد بن حنبل توثیق کرده و ابن عدی گفته (چنانچه در آخر ترجمه سلیمان است از میزان) و سلیمان بن قرم احادیث وی حساند و او از سلیمان بن ارقم بسیار بهره تراست (مؤلف گوید) و مسلم و نسائی و ترمذی و ابو داود حدیث ویرا هر يك در صحاح خود روایت کرده اند و ذهبی در وقت ذکر وی در میزان رمزهای ایشان بر نام وی نهاد و در صحیح مسلم حدیث ابی الجواب را از سلیمان بن قرم از اعمش مرفوعا تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگیر که فرمود المرء مع من احب یعنی مرد با کسی است که ویرا دوست دارد و حدیث او در سنن از ثبات از انس است مرفوعا که طلب العلم فريضة علی کل مسلم یعنی طلب نمودن علم بر هر مسلمانی واجب است و او را روایت است از اعمش از عمرو بن مرة از عبدالله بن الحارث از زهیر بن الاقرم از عبدالله بن عمرو که گفت حکم بن ابی العاص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و سخن آنحضرت را بقریش میرساند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را و آنچه از صلب او تا روز قیامت براید لعنت نمود.

۳۹ - (سلیمان بن مهران) الکاهلی الاعمش یکی از شیوخ شیعه و ثقات محدثین است جماعتی از جهابذه^۱ اهل سنت مثل امام ابن قتیبه در معارف و شهرستانی در کتاب ملل و نحل و امثال ایشان ویرا از رجال شیعه شمرده اند و جوزجانی گفته (چنانچه در ترجمه زبید از میزان ذهبی است) از اهل کوفه گروهی بودند که مردم مذاهب آنها را نمی پسندیدند و ایشان

۱- جهابذه جمع جهنم مکسوره و سکون هاء و کسر موحده و ذال معجمه در آخر آن بمعنی دانائی باشد که خوب از بد تمیز دهد (مترجم).

و ایشان سران مجددان کوفه اند مثل ابی اسحق و منصور و زبید الیامی و اعمش و غیر ایشان از اقرانشان که مردم بواسطه صدق زبانشان در حدیث از ایشان چشم پوشی میکردند و توقف میکردند و قتیکه حدیث را مرسل روایت میکردند تا آخر کلام وی که بر حماقت وی دلالت دارد و منقصتی برای ایشان نیست هرگاه مردم مذهب ایشان را در اداء اجر رسالت بدوستی نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و تمسک بدو نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نپسندند. و نواصب از این شیعیان بمحض صدق زبانشان چشم پوشی نکرده اند و فقط بجهة عدم استغنائی آنها از ایشان چشم پوشی کرده اند زیرا که اگر حدیث ایشان را رد میکردند هر آینه جمله آثار نبویه از دست ایشان میرفت چنانچه ذهبی (در ترجمه ابان بن ثعلب از میزان خود) بآن اعتراف نمود. و گمان میکنیم که مغیره نگفت اهلك اهل الکوفه ابو اسحاق و اعمشکم یعنی اهل کوفه را ابو اسحق و اعمش شما بهلاکت انداخت مگر بجهة شیعه بودن ایشان و الا ابو اسحق و اعمش از دریاهاى علم و خدام آثار نبویه بوده اند. و اعمش را نوا دری است که بر جلالت او دلالت دارد از آنجمله خبری است که ابن خلکان در ترجمه وی ازوفیات الاعیان ذکر کرده گفته که هشام بن عبدالملک پیش وی فرستاد که مناقب عثمان و بدیهای علی را برای من بنویس اعمش کاغد را گرفت و بدهان گوسپندی فرو برد پس آنرا گوسپند جائید و به پیغام او را و گفت بوی بگو که این جواب اوست پس پیغام آور بوی گفت که او سوگند یاد کرده که اگر من جواب ترا باو نرسانم مرا بکشد و متوسل ببرادران وی شد همینکه بروی الحاح کردند بوی نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد هرگاه عثمان را مناقب اهل زمین باشد ترا سودی ندهد و هرگاه علی را بدیهای اهل

زمین باشد ترا زیانی نرساند پس آنچه بدرد خودت میخورد بپرداز و السلام و از آنجمله خبری است که ابن عبدالبر (در باب حکم قول علماء بیکدیگر از کتاب جامع^۱ بیان العلم و فضلہ) از علی بن خشرم نقل کرده که گفته فضل بن موسی را شنیدم میگفت با ابو حنیفه بجهة عیادت بر اعمش داخل شدیم ابو حنیفه گفت ای ابا محمد اگر ترس سنگینی بر تو نبود هر آینه بیشتر از این بعبادت تو آمده بودم اعمش در جواب وی گفت سوگند بخدای که وقتی که تو در خانه خود هستی بر من سنگینی پس چگونه باشی که بر من داخل شوی (فضل گفت) همینکه از نزد وی بیرون شدیم ابو حنیفه گفت همانا که اعمش هرگز رمضان روزه نگرفته، ابن خشرم بفضل گفت مقصود ابو حنیفه از این چه باشد فضل گفت که اعمش بر حدیث حذیفه سحور میخورد (مؤلف گوید) بلکه عمل بفرمایش حقه تعالی میکرد که فرمود و کلاوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل. و صاحب الوجیزه و بحار از حسن بن سعید نخعی از شریک بن عبدالله قاضی روایت کرده که گفت نزد اعمش در مرضیکه بآن فوت شد آمدم و نزد او بودم که ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابو حنیفه بروی داخل شدند از حالش پرسیدند اظهار ضعف شدید کرد و از آنچه از گناهان خود ترسناک بود یاد نمود و رقتی باو دست داد پس ابو حنیفه بوی رو کرد و گفت یا ابا محمد از خدا پرهیز کن و نظری بخود بینداز همانا که تو درباره علی علیه السلام احادیثی بیان میکردی که اگر از آنها برگشته بودی ترا بهتر بودی اعمش گفت اینرا برای چون من میگوئی؟ و سخن

۱- رجوع کن بصفحه ۱۹۹ مختصر آن کتاب تألیف العلامة الشیخ احمد بن عمر الخصمائی

بر او برگرداند و دشنامش داد بآنچه حاجت بذکران نداریم. و او رحمه الله (چنانچه ذهبی در میزان خود وصفش کرد) یکی از ائمه تقاب بود و چنانچه ابن خلکان گفته وقتی که در وفیات خود ویرا ترجمه کرده پس گفته که او تقه عالم فاضل بود. و بر صدق و عدالت و ورع وی اتفاق کلمه باشد و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند، و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از زید بن وهب و سعید بن جبیر و مسلم بطین و شعبی و مجاهد و ابی وائل و ابراهیم نخعی و ابو صالح ذکران بر گیر. و از وی نزد هر یک از آندو (بخاری و مسلم) شعبه و ثوری و ابن عیینه و ابو معویه محمد و ابو عوانه و جریر و حفص بن غیاث روایت کرده اند. ولادت اعمش سنه ۶۱ و وفاتش سنه ۱۴۸ بود رحمه الله تعالی.

ش

۴۰ - (شریک بن عبدالله) بن سنان بن انس النخعی الکوفی القاضی ویرا امام بن قتیبه در رجال شیعه شمرده و آنرا ارسال داشته (در کتاب معارف خود) مثل ارسال مسلمات. و عبد الله بن ادریس (چنانچه در او آخر ترجمه شریک است از میزان) سوگند یاد کرده بخدای تعالی که شریک همانا که شیعی است. و ابو داود رهاوی (چنانچه هم در میزان است) روایت کرده که او از شریک شنیده که میگفت علی خیر البشر^۱ فمن ابی فقد کفر^۲ یعنی علی

۱ - ابن عدی گفته حدثنا الحسن بن علی السکونی الکوفی حدثنا محمد بن الحسن السکونی حدثنا صالح بن اسود عن الاعمش عن عطیه قلت لجابر کیف کانت منزله علی حاکم قال کان خیر البشر یعنی بسند مذکور از اعمش از عطیه که گفت جابر گفتتم منزلت علی در میان شما چگونه بود گفت بهترین فرزندان آدم بود محمد بن احمد ذهبی در احوال صالح بن ابی الاسود از میزان بهمین اسناد آنرا نقل کرده و با شدت نصب ذهبی بر حدیث چیزی ننکاشته. جز اینکه گفته (شاید مرادش فی زمانه باشد) یعنی خیر البشر زمان خودش مراد باشد.

علیه السلام بهترین فرزندان آدم است پس هر که ابا کند کافر شود (مؤلف گوید) مراد وی جز این نیست که بهترین فرزندان آدم است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه آن مذهب شیعه باشد و ازین است که ویرا جوزجانی (چنانچه هم در میزان است) وصف نمود باینکه وی مائل و منحرف است و شکی نیست در انحراف وی از جوزجانی بمذهب اهل البیت علیهم السلام و شریک از کسانی است که نص امیر المؤمنین علیه السلام را روایت کرده آنجا که روایت کرده (چنانچه هم در میزان است) از ابوریعنه ایادی از ابن بریده از پدرش مرفوعاً لکل نبی وصی و وارث و ان علیاً وصیی و وارثی یعنی هر پیغمبر را وصی و وارثی است و همانا که علی وصی و وارث من است و در نشر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام علی رغم بنی امیه بواسطه ذکر مناقب آنحضرت سعی و جدیت داشت . حریری در کتاب درة الغواص خود (چنانچه در ترجمه شریک از وفیات ابن خلکان است) حکایت کرده که شریک جلسی از بنی امیه داشت بعضی از روزها شریک فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام را یاد کرده پس همان اموی گفت 'نعم الرجل علی یعنی علی مرد خوبیست پس اینسخن شریک را بخشم آورد و گفت آیا برای علی علیه السلام نعم الرجل گفته

۱ - قوله نعم رجل علی اگرچه مدح است لکن متبادر از آن در مثل این مقام لایق بمدح آنحضرت نیست خصوصاً وقتی که از دشمنان پست آنحضرت صادر شود . پس انکار و خشم شریک بحکم عرف بود از محل خود و تفاوت بسیار است میان گفتن این گدای اموی بعد از شنیدن آن فضائل بزرگ نعم الرجل علی و میان فرمایش حق تعالی که فرمود فقدرنا فعم القادرون و فرمایش حق تعالی نعم العبد انه اواب پس قیاس کلمه این اموی بر کلام خدای تعالی قیاس مع الفارق است عرفاً با اینکه خدای تعالی اکتفا بقول نعم العبد نکرده تا اینکه فرموده انه اواب پس جوایب که در وفیات الاعیان مذکور است وجهی ندارد.

میشود بی آنکه چیزی بر آن افزوده شود و ابن ابی شیبہ روایت کرده (چنانچه در اواخر ترجمه شریک است از میزان) از علی بن حکیم از علی بن قادم گفت شریک و مرد دیگری نزد شریک آمدند پس بدو گفت مردم میگویند که تو در شکی پس گفت ای احمق چگونه در شك باشم هر آینه دوست میداشتم که با علی بودمی و دست خودم را از خون ایشان بشمشیر خودم خضاب کردمی و هر که تتبع سیرت شریک کرده باشد میداند که او موالی اهل البیت علیهم السلام بود و از دوستانشان علم فراوانی روایت نموده . عبد الرحمن پسرش گفته (چنانچه در احوال وی از میزان است) نزد پدر من ده هزار مسئله از جابر جعفی بود و ده هزار غرائب . و عبدالله بن مبارک (چنانچه هم در میزان است) گفته شریک بحديث کوفیان عالمتر از سفیان است . و دشمن بود با دشمنان علی علیه السلام و بدگفتار درباره ایشان عبد السلام بن حرب بوی گفت میل داری که بیعت برادری رویم گفت او که باشد گفت او مالک بن مغول است گفت آنکس^۱ که بعلی و عمار استخفاف کند برادر من نیست . و معویه نزد وی یاد شد و بحلم موصوف شد شریک^۲ گفت کسیکه حق را ندانست و با علی بن ابی طالب کارزار کرد حلیم نباشد و او کسیست که از عاصم از ذر از عبدالله بن مسعود مرفوعا روایت کرده^۳ اذا رأیتم معویة علی منبری فاقتلوه یعنی همینکه معاویه را بر منبر من دیدید ویرا بکشید و میان وی و میان عبدالله بن مصعب زیبری در حضور مهدی عباسی سخنی در گرفت پس مصعب بدو گفت (چنانچه در ترجمه شریک از

۱- چنانچه در ترجمه وی از میزان است .

۲- چنانچه در ترجمه وی از میزان و وفیات ابن خلکان است .

۳- آنرا طبرانی روایت کرده و در ترجمه عبادین یعقوب ذهبی آنرا نقل کرده .

از وفیات ابن خلکان است) تو ابوبکر و عمر را عیب میگوئی الخ (مؤلف گوید) و معذلك ذهبی در صفت او گفته حافظ و صادق و یکی از ائمه است و از ابن معین نقل کرده قول باینکه وی صدوق و ثقه است و در آخر ترجمه او گفته همانا که شريك از او عیه علم است که از وی اسحق ازرق نه هزار حدیث روایت کرده. و از ابی توبه حلبی نقل کرده و گفته مادر رمله بودیم پس گفتند که مرد امت کیست؟ پس گروهی گفتند ابن لمیعه است و گروهی گفتند مالک است پس از عیسی بن یونس پرسیدیم گفت مرد امت شريك است و وی در آنوقت زنده بود. (مؤلف گوید) مسلم و ارباب سنن اربعه بشريك احتجاج نموده اند. و حدیث ویرا نزد ایشان از زیاد بن علاقه و عمار دهنی و هشام بن عروه و یعلی بن عطاء و عبد الملك بن عمیر و عماره بن القعقاع و عبد الله بن شبرمه برگیر از وی نزد ایشان ابن ابی شیبۀ و علی بن حکیم و یونس بن محمد و فضل بن موسی و محمد بن الصباح و علی بن حجر روایت کرده اند. در خراسان یا بخارا سنه ۹۵ تولد شده و روز شنبه غره ذی القعدة ۱۷۷ یا ۱۸۷ در کوفه در گذشت.

۴۱- (شعبة بن الحجاج) ابوالورد العتکی مولاهم واسطی بود و در بصره ساکن شد ابو بسطام کنیت دارد. وی اول کسی است که در عراق از امر محدثان تفتیش کرد و از ضعفاء^۱ و متروکان کناره گرفت. و ویرا جماعتی از جهابذ اهل سنت مثل ابن قتیبه در معارف خود و شهرستانی در ملل و نحل از رجال شیعه شمرده اند و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی

۱- یعنی از کسانی که روایت ایشان ضعیف است یا روایات آنها را مردم ترك کرده و بآنها عمل ننموده اند کناره گرفت و روایت خود را از اشخاصیکه بحلیه صدق و ورع و تقوی آراسته بودند منحصر داشت.

احتجاج نموده اند و حدیث وی در صحیحین بخاری و مسلم و ابی اسحق
سبیعی و اسمعیل بن خالد و منصور و اعمش و جماعتی دیگر ثابت است .
و نزد هریک از بخاری و مسلم از وی محمد بن جعفر و یحیی بن سعید
القطن و عثمان بن جبلة و جماعتی دیگر روایت کرده اند و ولادت اوسنه
۸۳ بود و در سنه ۱۶۸ درگذشت رحمه الله تعالی .

ص

۴۲- (صعصعة بن صوحان) بن حجر بن الحارث العبدي. ویرا امام
ابن قتیبه در صفحه ۲۰۶ معارف خود در سلك مشاهیر رجال شیعه ذکر
کرده و ابن سعد در صفحه ۱۵۴ جزو ششم از طبقات خود ویرا ایراد کرده
و گفته وی در کوفه از اصحاب شأن بود و خطیب بود و از اصحاب علی
علیه السلام بود. و وی و دو برادر وی زید و سیحان پسران صوحان بآن
حضرت در جمل حاضر بودند و قبل از صعصعه خطیب سیحان بود و در روز
جمل رایت در دست وی بود پس کشته شد و آنرا زید گرفت پس کشته شد
و آنرا صعصعه گرفت (گفت) و صعصعه از علی علیه السلام روایت کرده
و از عبدالله بن عباس روایت کرده و ثقه کم حدیث بود ا ه. و ویرا ابن عبد البر
در استیعاب یاد کرده و گفته که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم مسلمان بود و آنحضرت را ملاقات نکرده و ندیده چه در آنوقت کودک
بود. و وی بزرگی از بزرگان قوم خود (عبد القیس) بود و فصیح و خطیب
و عاقل و زبان آور دیندار فاضل بلیغ بود. در اصحاب علی علیه السلام رضی
الله عنه شمرده میشود آنگاه از یحیی بن معین نقل کرده قول باینکه صعصعه
وزید و سیحان پسران صوحان خطیب بوده اند و اینکه زید و سیحان روز
جمل کشته شده اند و ایراد کرده قضیه که بر عمر در عهد خلافت وی مشکل

شد پس بر خاست (یعنی عمر) در میان مردم و خطبه خواند و از ایشان پرسید که در این قضیه چه میگویند پس صعصعه برخاست و او پسر جوانی بود پس پرده برداشت و راه صواب را آشکار کرد پس بقول وی اذعان و برای وی عمل کردند عجیبی نیست زیرا که پسران صوحان از بزرگان عرب و اقطاب فضل و حسب بودند.

ایشانرا ابن قتیبه در باب مشهورین از اشراف واصحاب السلطان از معارف^۱ ذکر کرده و گفته پسران صوحان زیدبن صوحان و صعصعه بن صوحان و سیحان بن صوحان باشند اما زید از مردمان نیک بود روایت شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود زید الخیر الاجذم و جندب ما جندب فقیل یا رسول الله ان ذکر رجلین فقال اما احدهما قتسبه یده الی الجنة بثلاثین عاما واما الاخر فیضرب ضربة یفصل بها بین الحق والباطل یعنی زید الخیر دست بریده و جندب چه جندب پس گفتند یا رسول الله مگر دو مرد را یاد میکنی پس حضرت فرمود اما یکی از آندو نفر دست وی از خودش بیست و سه سال و اما آندیگر ضربتی خواهد زد که بآن میان حق و باطل جدائی خواهد افتاد (یعنی حق از باطل پیدا خواهد شد) (گفته) یکی از آندو نفر زیدبن صوحان بود که در روز جلواء حاضر بود پس دست او را قطع کردند و باعلی علیه السلام روز جمل حاضر شد پس عرض کرد یا امیر المؤمنین خود را جز کشته شده نمی بینم حضرت فرمودند اینرا از کجا میدانی ای ابا سلمان گفت در خواب دیدم که دستم از آسمان فرود آمد درحالتیکه مرا بر میداشت پس ویرا عمرو بن یثربی کشت و هم برادرش سیحان را روز جمل کشت. (مؤلف گوید) مخفی

نماند که خبر دادن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به پیش افتادن دست زید بر سائر جسدوی و سبقت گرفتن آن از خودش بیهشت نزد تمام مسلمانان از علامتهای نبوت و آیتهای اسلام و دلائل اهل حق شمرده میشود و هر کس زید را ترجمه نموده اینرا ذکر کرده پس ترجمه ویرا از استیعاب و اصابه و غیرها مراجعت کن و محدثان بطریق مختلفه خود آنرا روایت کرده اند پس زید (باتشیع خود) بشارت داده شده بیهشت است و الحمد لله رب العالمین . و صعصعه بن صوحان را عسقلانی در قسم سوم اصابه خود یاد کرده و گفته که ویرا از عثمان و علی روایت است و باعلی علیه السلام در صفین حاضر بود و خطیب فصیح بود و ویرا با معویه موافقی است (گفته) و شعبی گفته من از وی^۱ خطبها یاد میگرفتم و از وی ابو اسحق سبیعی و منهال بن عمر و عبدالله بن بریده و غیر ایشان هم روایت کرده اند (گفته) وعلائی در اخبار زیاد ذکر نموده که مغیره صعصعه را بامر معویه از کوفه بیرون کرد بجزیره یا بحرین و گفته شده بجزیره ابن کافان و در آنجا و فات نمود آه چنانچه پیش از وی ابوذر بر بنده و فات نمود . و ذهبی صعصعه را یاد کرده و گفته (ثقه معروف است) و قول بوثاقت ویرا از ابن سعد و از نسائی نقل نموده و برنام اورمز احتجاج نسائی را باو نهاده (مؤلف گوید) و کسیکه بوی احتجاج نکرده بخود ضرر زده و بر وی ظلمی نکرده اند (ولکن کانوا انفسهم یظلمون) و لیکن بر خود ظلم میکردند .

۱ - به شعبی گفتند (چنانچه در ترجمه رشید هجری از میزان ذهبی است) چرا عیب اصحاب علی علیه السلام میکنی و حال آنکه علم تو از ایشان است گفت از که پس گفتند از حارث و صعصعه گفت اما صعصعه پس خطیب بود و از وی خطبها آموختم و اما حارث پس حسابدان بود از وی حساب آموختم .

ط

۴۳ - (طاوس بن کیسان) الخولانی الهمدانی الیمانی ابو عبد الرحمن و مادر وی از فرس و پدرش از نمر بن قاسط غلام بجیر بن ريسان الحمیری اهل سنت ویرا مسلماً از سلف شیعه دانند و شهرستانی در ملل و نحل و ابن قتیبہ در معارف ویرا از رجال ایشان شمرده اند و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده اند . و حدیث ویرا در هر يك از صحیحین از ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و حدیث ویرا در صحیح مسلم از عائشه و زید بن ثابت و عبدالله بن عمرو بر گیر . نزد بخاری و مسلم از وی مجاهد و عمرو بن دینار و پسر وی عبدالله روایت کرده اند و نزد بخاری فقط زهری و نزد مسلم جماعتی از اعلام روایت کرده اند . و وفات وی در سفر حج پیش از یوم الترویہ بیکروز در مکه بود در سنه ۱۰۶ یا ۱۰۴ و آن روز بزرگی بود که عبدالله بن حسن ابن امیر المؤمنین علیه السلام نعلش او را بر دوش خود برداشته بود که مزاحمت با مردم مینمود در آن حتی این که کلاهیکه بر سر داشت افتاد و ردای وی از پشت سر^۱ پاره شد .

ظ

۴۴ - (ظالم بن عمر و) ابوالاسود الدلی حال وی در تشیع و اخلاص در ولایت علی و حسن و حسین و سائر اهل البیت علیهم السلام از آفتاب آشکار تر^۲ است ما را بیان آن حاجت نیست و ما آنرا بتفصیل در

۱ - آنرا ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده .

۲ - بس است ترا در این باب آنچه ابن حجر در احوال وی از قسم ثالث اصابه خود ذکر

کرده ص ۲۴۱ ج ۲ .

کتاب خود (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر الاسلام) ذکر نموده ایم باوجود اینکه تشیع او از چیز هائست که هیچکس در آن مناقشه ننموده و معذک اصحاب صحاح سته بوی احتجاج کرده اند. و حدیث و برا در صحیحین بخاری و مسلم از ابوذر و در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب برگیر و روایت وی در صحیح مسلم از ابو موسی و عمران حصین است. و یحیی بن یعمر در صحیحین از وی روایت کرده و در صحیح بخاری عبدالله بن بریده و در صحیح مسلم پسر وی ابو حرب از او روایت کرده. در سنه ۹۹ در بصره در طاعون جارف (یعنی طاعون بزرگ عام) در گذشت در سن هشتاد و پنج سالگی و او کسی است که وضع نموده علم نحورا بر قواعدیکه آنها را از امیر المؤمنین علیه السلام اخذ نموده چنانچه آنرا مفصلا در مختصر خود ذکر نموده ایم.

ع

۴۵ - (عامر بن واثله) بن عبدالله بن عمرو اللیثی المکی ابو الطفیل در سال احد تولد شده و از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هشت سال درک کرده. ابن قتیبه در کتاب معارف خود ویرا در اول غالیان را فضا شمرده و ذکر کرده که او علمدار مختار و آخر صحابه بود که فوت کرده. و ویرا عبدالبر در کنیه های استیعاب ذکر کرده و گفته که در کوفه منزل گزید و همراه علی علیه السلام بود در همه جاهای آنحضرت همینکه علی علیه السلام کشته شد بمکه رفت (تا آنجا که میگوید) و فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح بود و تشیع در علی علیه السلام داشت (و گفته) روزی ابو الطفیل نزد معویه شد گفت و جدو حزن تو بر ابو الحسن

خلیل تو چگونه است در جواب گفت چون و جد ما در موسی بر موسی و شکایت کنم نزد خدای از تقصیر و بوی معویه گفت تو در جمله کسانی که عثمانرا محاصره کردند بودی گفت نه ولیکن در جمله اشخاصیکه با وی حاضر بودند بودم گفت از نصرت وی ترا چه مانع بود در جواب گفت ترا از نصرت وی چه مانع شد که منتظر مرگ او بودی و حال آنکه تو از اهل شام بودی و همه تابع تو بودند در آنچه میخواستی معویه بوی گفت مگر خونخواهی مرا برای وی نصرت وی نمیدانی گفت همانا که تو چنانی که برادر جعف گفته .

لألفینک بعد الموت تندبني
وفی حیاتی مازودتنی زادا
یعنی هرآینه می بینیم ترا که بعد از مردن مراند به کنی و در زندگی من مرا هیچ توشه ندادی . از وی زهری و ابوالزبیر و جریری و ابن ابی حصین و عبد الملك بن ابجر و قتادة و معروف و ولید بن جمیع و منصور بن حیان و قاسم بن ابی برده و عمرو بن دینار و عکرمه بن خالد و کلثوم بن حبیب و فرات القزاز و عبدالعزیز بن رفیع روایت کرده اند . و حدیث همه ایشان از وی در صحیح مسلم موجود است و ابو الطفیل نزد مسلم در حج از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و سنت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و در صلوه و دلائل نبوت از معاذ بن جبل روایت کرده و در قدر از عبدالله بن مسعود روایت کرده و از علی علیه السلام و حذیفه بن اسید و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عباس و عمر بن الخطاب روایت کرده چنانچه متبعان حدیث مسلم و بحث کنندگان از رجال اسانید در صحیح وی آرا میدانند . ابوالطفیل رحمه الله در مکه سنه ۱۰۰ در گذشت و گویند سنه ۱۰۲ و گویند سنه ۱۰۷

و گویند سنه ۱۱۰ در گذشته و ابن القیسرانی مرسلای ذکر کرده که در سنه ۱۲۰ در گذشته والله اعلم.

۴۶ - (عباد بن یعقوب) الاسدی الرواحنی الکوفی . ویرا دارقطنی یاد کرده و گفته شیعی صدوق است و ابن حبان یاش کرده و گفته ابن عباد داعیه بود برفض و ابن خزیمه گفته حدیث نمود ما را آنکه در روایت خود و ثقه در دینش متهم است عباد بن یعقوب . و عباد همان کس است که از فضل بن قاسم از سفیان ثوری از زبید از مرة از ابن مسعود روایت کرده که او قرائت میکرد و کفی الله المؤمنین القتال بعلی یعنی کفایت فرمود خدایتعالی مؤمنان را کار زار بعلی علیه السلام . و روایت کرده از شریک از عاصم از زر از عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذاریتم معویة علی منبری فاقبلوه یعنی همینکه معویه را بر منبر من دیدید او را بکشید . طبری و غیر او آنرا روایت کرده اند . و عباد میگفت هر کس در نماز خود هر روز از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیزاری نجوید با ایشان محشور شود . و او گفته همانا که خدای تعالی عادلتر از آن است که طلحه و زبیر را بهشت برد . با علی علیه السلام جنگیدند پس از آنکه با وی بیعت کردند . و صالح جزیره گفته که عباد بن یعقوب بعثمان دشنام میداد . و عبادان اهوازی از ثقه روایت کرده که عباد بن یعقوب گذشتگان را دشنام میداد (مولف گوید) و با همه این ائمه سنت مثل بخاری و ترمذی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن ابی داود از وی اخذ کرده اند پس او استاد و محل و ثوق ایشان باشد و ابو حاتم و یرا (با آن تعنت و تشدد که دارد) یاد کرده و گفته شیخ ثقه است و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده و گفته از غلاة شیعه و رؤس بدعتها بوده ولی

در حدیث راستگواست آنگاه تمام آنچه ما از احوال او یاد کردیم نقل نمود بخاری بلا واسطه از وی در توحید صحیح خود روایت نموده . در شوال سنه ۲۵۰ دویست و پنجاه در گذشته و قاسم زکریا بطرز دروغ گفته در آنچه نقل کرده از عباد در آنچه متعلق بکنندن دریا و روان شدن آب آن است پناه میبریم بخدا از بد گوئی بدگویان نسبت باهل ایمان والله المستعان علی ما یصفون .

۴۷ - (عبدالله بن داود) ابو عبدالرحمن الهمدانی الکوفی . در حریه بصره ساکن بود و ابن قتیبه او را از رجال شیعه در معارف خود شمرده و بخاری در صحیح خود بوی احتجاج نموده و حدیث و یرا در صحیح از اعمش و هشام بن عروه و ابن جریج برگیر . از وی در صحیح بخاری مسدود و عمرو بن علی و نصر بن علی در چند جا روایت کرده اند . در حدود سنه ۲۱۲ در گذشت ،

۴۸ - (عبدالله بن شداد) بن الهاد و نام هاد بود اسامه بن عبدالله بن جابر بن بشر بن عتواره بن عامر بن مالک بن لیث اللیثی الکوفی ابو الولید صاحب امیر المؤمنین علیه السلام است و نام مادر وی سلمی بنت عمیس خصمیه خواهر اسماء است پس وی پسر خاله عبدالله بن جعفر و محمد بن ابی بکر و برادر عمارة دختر حمزه بن عبد المطلب از طرف مادر خواهد بود ، ابن قتیبه و یرا در کسانی که در کوفه منزل داشته اند از اهل فقه و علم تابعین ذکر کرده و در آخر ترجمه وی درص ۸۶ از جزء ششم طبقات) گفته و عبدالله بن شداد خروج کرد با کسانی که خروج کردند از قرآء بر حجاج در ایام عبدالرحمن بن محمد بن الاشعث پس در روز دجیل کشته شد گفته : و ثقہ فقیه کثیر الحدیث و شیعی بود (مؤلف گوید) و این

واقعه سنه ۸۱ بود و همه اصحاب صحاح و سائر ائمه بعد الله بن شداد احتجاج کرده اند. از وی ابو اسحق شیبانی و معبد بن خالد و سعد بن ابراهیم روایت کرده اند و حدیث ایشان از وی در صحیحین و غیرهما از کتب صحاح و مسانید موجود است. نزد بخاری و مسلم از علی علیه السلام و میمونه و عائشه سماع کرده (یعنی حدیث شنیده و روایت کرده).

۴۹ - (عبدالله بن عمر) بن محمد بن ابان صالح بن عمیر القرشی الکوفی ملقب بمشکدانه است شیخ مسلم و ابو داود و بغوی و جماعتی از طبقه ایشان باشد که از وی اخذ کرده اند ابو حاتم یادش کرده و گفته که صدوق است و از وی روایت شده که شیعی بود و صالح بن محمد بن جرزه یادش کرده و گفته که در تشیع غالی بود و معذک عبد الله بن احمد از پدر خود روایت کرده که گفته مشکدانه تقه است و ذهبی در میزان ذکرش نموده و گفته که صدوق و صاحب حدیث است از ابن المبارک و در آوردی و طبقه سماع کرده. و از وی مسلم و ابو داود بغوی و جماعتی سماع کرده اند و بر نام وی رمز مسلم و ابو داود نهاده اشاره باحتجاج ایشان بوی و از سخنان علماء در باره وی نقل کرده آنچه را شنیدی و ذکر نموده که سنه ۲۳۹ در گذشته (مؤلف گوید) و حدیث ویرا در صحیح مسلم از عبدة بن سلیمان و عبدالله بن المبارک و عبدالرحمن بن سلیمان و علی بن هاشم و ابو الاحوص و حسین بن علی جعفری و محمد بن فضیل در فتن بر گیر. مسلم از وی بلا واسطه روایت کرده. و ابو العباس سراج گفته سنه ۲۳۸ یا هفت در گذشته.

۵۰ - (عبدالله بن لهیعه) بن عقبه الحضرمی قاضی مصر و عالم آن. ویرا ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده و ابن عدی ویرا (چنانچه

در ترجمه لهیعه از میزان است) یاد کرده و گفته افراط کنند در تشیع است. و روایت کرده ابو یعلی از کامل بن طلحه و گفته که حدیث کرد ما را ابن لهیعه حدیث کرد مرا حی بن عبدالله مغافری از ابو عبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مرض خود فرمود برادر مرا برای من بخوانید پس ابوبکر را خواندند و از وی رو گردانید باز فرمود برادر مرا برای من بخوانید و عثمان را خواندند و از وی رو گردانید آنگاه علی علیه السلام را خواندند پس او را بجامه خویش پوشانید و بروی افتاد همنیکه از نزد وی بیرون آمد باو گفتند ترا چه فرمود گفت مرا هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده شود آه و ذهبی در میزان یادش کرده و برنامه وی تق نهاده اشاره بکسانی که از وی روایت کرده اند از اصحاب سنن و حدیث ویرا در صحیحین ترمذی و ابو داود و سائر مسانید سنت بر گیر. و ابن خلکان در وفیات خود یادش کرده و نیکو ثنائش گفته. نزد مسلم از وی ابن وهب روایت کرده. و حدیث ویرا در صلوٰه صحیح مسلم از یزید بن ابی حبیب بر گیر. و ویرا ابن القیسرانی در کتاب خود (الجمع بین کتابی ابی نصر الکلاباذی و ابی بکر الاصبهانی) در رجال بخاری و مسلم ذکر کرده. ابن لهیعه روز یکشنبه نیمه ربیع الاخر سنه ۱۷۴ در گذشت.

۵۱- (عبد الله بن میمون) القداح المکی از اصحاب امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است بوی ترمذی احتجاج کرده و ذهبی یادش کرده و برنامه وی رمز ترمذی نهاده اشاره بروایت او از وی و ذکر کرده که وی از جعفر بن محمد علیهما السلام و طلحه بن عمرو روایت میکند.

۵۲- (عبدالرحمن بن صالح الازدی) او ابو محمد کوفی است. وی را صاحب و شاگرد او عباس دوری یاد کرده و گفته شیعی بود. و ابن عدی

یادش کرده و گفته بتشیع سوخته شد. و صالح جزره یادش کرده و گفته عثمان را اعتراض میکرد. و ابو داود یادش کرده و گفته کتابی در مثالب صحابه تألیف کرده مرد بدی است و معذک ازوی عباس دوری و امام بغوی روایت کرده اند. و نسائی ازوی روایت کرده و ذهبی در میزان یادش کرده و بر نام وی رمز نسائی نهاده اشاره باحتجاج او بوی و از اقوال ائمه آنچه را شنیدی نقل کرده و ذکر کرده که ابن معین توثیقش نموده و اینکه ۲۳۵ در گذشته. و حدیث ویرا در سنن از شریک و جماعتی از طبقه وی در یاب.

۵۳- (عبدالرزاق بن همام) بن نافع الحمیری الصنعانی از اعیان شیعه و خوبان سلف صالح ایشان بوده. و ابن قتیبه او را در کتاب معارف خود از رجال ایشان شمرده. و ابن اثیر وفات ویرا در آخر حوادث سنه ۲۱۱ از تاریخ کامل^۱ خود ذکر کرده و گفته و در این سال عبد الرزاق بن همام صنعانی وفات نموده و او از مشایخ احمد است و شیعی بوده و متقی هندی ویرا در اثناء بحث از حدیث ۵۹۹۴ کنز خود ذکر کرده و بتشیع^۲ وی تصریح نموده و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده و گفته عبدالرزاق بن همام بن نافع امام ابوبکر حمیری مولای صنعانی ایشان یکی از اعلام ثقات است آنگاه در ترجمه وی سخن رانده تا آنکه گفته و چیزی بسیار نوشته و جامع کبیر را تصنیف کرده و آن خزانه علم است و مردم سوی او شدر حال میکردند. احمد و اسحق و یحیی و ذهلی و رمادی و عبد. آنگاه در احوال او پرداخته تا آنکه کلام عباس بن عبد العظیم را در تکذیب وی نقل نموده و ذهبی بروی

۱- جز ۵ ص ۱۳۷.

۲- ص ۳۹۱ ج ۶ کنز.

انکار نموده و گفته اینچیزی است که هیچ مسلمانی با عباس بر آن موافقت نکرده بلکه سائر حفاظ و پیشوایان علم بوی احتجاج میکنند. آنگاه لختی در ترجمه وی سخن گفته و از طیالسی نقل کرده که او گفته که از ابن معین شنیدم میگفت روزی از عبدالرزاق سخنی شنیدم که بآن بر تشیع وی استدلال نمودم پس گفتم استادان تو که از ایشان اخذ کرده همه اهل سنت هستند معمر و مالک و ابن جریج و سفیان و اوزاعی پس اینمذهب را (مذهب تشیع را) از که گرفتی گفت جعفر بن سلیمان الضبعی بر ما وارد شد پس او را فاضل و نیکو طریقه یاقم و اینرا از وی اخذ کردم (مؤلف گوید) عبدالرزاق در اینسخن خود اعتراف بتشیع میکند و مدعی است که آنرا از جعفر ضبعی اخذ کرده لیکن محمد بن ابی بکر المقدمی اعتقاد داشت که جعفر ضبعی تشیع را از عبدالرزاق گرفته و بدان سبب عبدالرزاق را نفرین میکرد و میگفت (چنانچه در ترجمه جعفر ضبعی از میزان است) کم شود نیست باد عبدالرزاق که جعفر را جز اوفاسد نکرد (یعنی در تشیع) اه و ابن معین بسیار بعدالرزاق احتجاج نموده با اعتراف عبدالرزاق پیش وی بتشیع چنانچه شنیدی^۱ و احمد بن ابی خيثمه گفته که به ابن معین گفته که احمد میگوید عبیدالله بن موسی حدیث ویرا بجهت تشیع رد میکند پس ابن معین گفت سوگند بخدا آنیکه جز او خدائی نیست که عبدالرزاق صدبار هر آینه بلندتر است در آن (یعنی در حدیث) از عبیدالله و هر آینه از عبدالرزاق شنیدم اضعاف آنچه از عبید الله شنیده ام. و ابوصالح محمد بن اسمعیل^۲ ضرای گفته که وقتی که ما بصنعا نزد عبدالرزاق بودیم شنیدیم که احمد و ابن معین و غیر ایشان حدیث

۱- چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است.

۲- چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است نیز.

عبدالرزاق ترك کرده اند یا ناپسند داشته اند (بجہ تشیع وی) پس سخت اندوهناك شدیم و گفتیم مخارج کردیم و سفر کردیم و بتعب افتادیم آنگاه با حاجیان سوی مکه بیرون شدیم و به یحیی بر خوردم و از او پرسیدم پس گفت ای ابوصالح اگر عبدالرزاق از اسلام مرتد شده بودی حدیث ویرا ترك نمیکردیم . و ابن عدی یادش کرده و گفته احادیثی در فضائل آورده که کسی باوی بر آنها موافقت نکرده^۱ و مثالبی منکره^۲ برای غیر ایشان آورده و ویرا بتشیع نسبت نهاده اند^۳ (مؤلف گوید) و معذلك^۴ باحمد بن حنبل گفتند آیا کسیرا در حدیث بهتر از عبدالرزاق دیدئی گفت نه . و ابن القیسرانی در آخر ترجمه

۱- بلی اهل انصاف باوی در آنها موافقت کرده اند و آنها را با خوشوقتی از صحاح شمرده اند و همان نواصب و خوارج فقط مخالفت نموده اند پس از آن جمله آنست که احمد بن الازهر که او بالاتفاق حجت است روایت نموده و گفته عبدالرزاق در خوارت مرا حدیث کرد از حفظ خود خبر داد ما را معمر از زهری از عبید الله از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلی علیه السلام نظر کرد و فرمود تو در دنیا بزرگواری و در آخرت بزرگواری هر کس ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و دوست تو دوست خداست و دشمن تو دشمن خداست و بد احوال کسیکه ترا دشمن بدارد او آنرا حاکم ص ۱۲۸ ج ۳ مستدرک روایت کرده و گفته صحیح است بر شرط شیخین و از آنجمله آنست که روایت کرده عبدالرزاق از معمر از ابن نجیح از مجاهد از ابن عباس که فاطمه علیهما السلام گفت یا رسول الله مرا تزویج نمودی بمرد فقیری که مالی ندارد حضرت فرمود مگر راضی نیستی که خدای تعالی سرکشی باهل زمین فرمود و دو نفر از میان ایشان برگزید یکرا پدر تو و دیگری را شوهر تو قرار داد (مؤلف گوید) و این حدیث را حاکم روایت نموده ص ۱۲۹ ج ۳ مستدرک

از طریق سرج بن یونس از ابی حفص از اعمش از ابوصالح از ابو هریره مرفوعاً

۲- حاشا که منکره باشند مگر نزد معویه و جماعت باغیه او پس از آنجمله آنست که روایت کرده عبدالرزاق از ابن عیینه از علی بن زید بن جذعان از ابی نضره از ابو سعید مرفوعاً اذا رأیت معویه علی منبری فاقلوه یعنی همیشه معویه را بر منبر من دیدید پس او را بقتل برسانید

۳- چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان است

عبدالرزاق از کتاب خود (الجمع بین الرجال الصالحین) روایت کرده بالا سند و با امام احمد که گفته هر گاه در حدیث معمر اختلاف کنند پس قول همان است که عبدالرزاق گفته . و مغلد شعیری گفته نزد عبدالرزاق بودم پس کسی معویه را یاد کرده پس عبدالرزاق گفت مجلس ما را بذکر فرزندان ابوسفیان پلید مساز^۱ . و از زید بن المبارک منقول است گفت ما نزد عبدالرزاق بودیم پس حدیث ابن الحدثنان بما میکرد همینکه قول عمر را بعلی و عباس خواند تو آمدنی و میراث برادر زاده خود میخواهی و این آمده میراث زن خود را که از پدر میبرد میخواهد عبدالرزاق گفت (چنانچه در ترجمه وی از میزان است) بین این احمق را میگوید برادر زاده ات و از پدرش و نه میگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (مؤلف گوید) و با وجود این همه از وی اخذ نموده اند و همگی بوی احتجاج کرده اند حتی اینکه گفته اند (چنانچه در ترجمه وی از وفیات ابن خلکان آورده) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسوی کسی شد حال نکرده اند مانند آنچه بسوی وی شد حال شده در وفیات گفته در زمان وی ائمه اسلام از وی روایت کرده اند از آن جمله سفیان بن عیینه و از شیوخ وی است و احمد بن حنبل و یحیی بن معین و غیر ایشان اه (مؤلف گوید) و حدیث ویرا در همه صحاح و همه مسانید بر گیر چه آنها از آن پُرند . ولادت وی رحمه الله تعالی سنه ۱۲۶ بود و در سن بیست سالگی در طلب علم شد و در شوال ۲۱۱ فوت شد و از ایام امام جعفر صادق علیه السلام بیست و دو سال درك^۲ نمود که معاصر بود با آن

۱- چنانچه در ترجمه او از میزان است .

۲- چه وفات حضرت صادق سنه ۱۴۸ و عمر مبارک ۶۵ سال بود .

حضرت و در ایام محمد تقی جواد علیه السلام فوت شد نه سال^۱ پیش از وفات آن حضرت خدایش با ایشان علیهم السلام محشور فرماید چنانچه وی در ولای ایشان محض رضای حق تعالی اخلاص ورزید.

۵۴- (عبدالمکمل بن اعین) برادر زرارة و حمران و بکیر و عبدالرحمن و ملک و موسی و ضریس و ام الاسود فرزندان اعین و همه ایشان از سلف شیعه اند و از شریعت بقدرح معلی رسیده اند و ذریه ایشان مبارک و صالح و بر مذهب و مشرب ایشانند. اما عبدالمکمل او را ذهبی در میزان خود ذکر کرده و گفته (عبدالمکمل بن امین ۴ خ م) از ابو وائل و غیره. ابوحاتم گفته صالح الحدیث است و ابن معین گفته چیزی نیست و دیگری گفته او صدوق است و مذهب رفض دارد. ابن عینیّه گفته حدیث کرد ما را عبدالمکمل و او رافضی بود. و ابوحاتم گفته از شیعیان خالص و صالح الحدیث بود هر دو سفیان از وی حدیث کرده اند و از وی روایت کرده اند مقرونا بغیره (یعنی از وی و غیر وی باهم مقروناً روایت کرده اند) ۱ هـ (مؤلف گوید) و ابن القیسرانی در کتاب الجمع بین رجال الصحیحین ویرا ذکر کرده و گفته عبدالمکمل بن اعین برادر حمران کوفی و شیعی بود و نزد بخاری از ابو وائل در توحید سماع کرده و نزد مسلم در ایمان و نزد هر دو (بخاری و مسلم) سفیان بن عینیّه از وی روایت کرده ۱ هـ. (مؤلف گوید) در ایام حضرت صادق علیه السلام فوت کرد و آنحضرت در حق وی دتا نمود و رحمت فرستاد بروی. و ابو جعفر ابن بابویه روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام قبر ویرادر مدینه زیارت فرمود

۱- چه وفات حضرت جواد علیه السلام سنه ۲۲۰ بود و عمر مبارک ۲۵ سال و کسیکه گفته عبد الرزاق از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده بخطا رفته اینرا که وفات حضرت باقر علیه السلام ۱۱۴ بوده پیش از تولد عبد الرزاق بدو اوده سال و عمر مبارک ۵۷ سال بود.

و با آنحضرت اصحاب وی بودند فطوبی له و حسن مآب ..

۵۵- (عبدالله بن موسی) العبسی الکوفی شیخ بخاری است در صحیح وی ویرا ابن قتیبه در اصحاب^۱ حدیث از کتاب معارف خود یا نموده و در آنجا بشیع وی تصریح کرده و وقتی که در باب فرق از معارف^۲ خود جماعتی از رجال شیعه را ذکر کرده هم ویرا از ایشان شمرده و ابن سعد او را در جزء ششم طبقات^۳ خود ترجمه نموده و بر تشیع وی تصریح نموده و اینکه او احادیثی در تشیع روایت کرده و بدان واسطه نزد بسیاری از مردم ضعیف شمرده شده و گفته که صاحب قرآن بود (یعنی تلاوت قرآن بسیار میکرد). و ابن اثیر وفات او را در آخر حوادث سنه ۲۱۳^۴ از کامل خود ذکر کرده و گفته و عبدالله بن موسی العبسی الفقیه و شیعی بوده و او از مشائخ بخاری است در صحیح وی و ذهبی او را در میزان خود یاد کرده و گفته عبدالله بن موسی العبسی الکوفی شیخ بخاری و فی نفسه ثقه است لیکن شیعی منحرف است. ابو حاتم و ابن معین او را توثیق نموده الخ (گفته) ابو حاتم گفته ابو نعیم استوار تر است از وی و عبدالله اوثق ایشان است در اسرائیل و احمد بن عبدالله عجل گفته عبدالله بن موسی عالم بقرآن و مقدم بود در آن ندیدم او را که سر خویش بلند کرده باشد و هیچگاه خندان دیده نشد. و ابو داود گفته که عبدالله عبسی شیعی منحرف بوده الخ و ذهبی در آخر ترجمه مطربن میمون هم از میزان او را ذکر کرده و گفته عبدالله ثقه شیعی است و ابن معین از عبدالله بن موسی و از عبدالرزاق با اینکه میدانست تشیع ایشانرا اخذ مینمود. احمد بن ابی خثیمه گفته (چنانچه در ترجمه عبدالرزاق از میزان ذهبی است) از ابن معین پرسیدم

۱- رجوع کن صفحه ۱۷۷ معارف ۲- صفحه ۲۰۶ ۳- صفحه ۲۷۹ ۴- صفحه ۱۳۹ ج ۶

و باو گفته بودند که احمد میگوید^۱ عبیدالله بن موسی بواسطه تشیع حدیث ویرا رد میکنند پس ابن معین گفت سوگند بخدائیکه جز او خدائی نیست که عبد الرزاق در آن صد برابر بالا تر بوده از عبیدالله و همانا که از عبد الرزاق شنیدم چند برابر آنچه از عبیدالله شنیدم (مؤلف گوید) هر شش نفر (یعنی اصحاب صحاح سته) و غیر ایشان در صحیحهای خود بعبیدالله احتجاج نموده اند. و حدیث ویرا در هر یک از صحیحین از شیخان بن عبد الرحمن بر گیر. اما حدیث وی در صحیح بخاری از اعمش و هشام بن عروه و اسمعیل بن ابی خالد است اما حدیث وی در صحیح مسلم از اسرائیل و حسن بن صالح و اسامة بن زید است. بخاری از وی بلا واسطه و هم بواسطه اسحق بن ابراهیم و ابی بکر بن ابی شیبہ و احمد بن اسحق بخاری و محمود بن غیلان و احمد بن ابی سریح و محمد بن الحسن ابن الاشکاب و محمد بن خالد ذهلی و یوسف بن موسی القطان روایت کرده. اما مسلم از وی بواسطه حجاج بن الشاعر و قاسم بن زکریا و عبدالله دارمی و اسحق بن منصور و ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابراهیم بن دینار و ابن نمیر روایت کرده ذهبی در میزان گفته که در سنه ۲۱۳ در گذشته و گفته صاحب زهد و عبادت و اتقان (یعنی در حدیث اتقان داشت و با دقت بود) (مؤلف گوید) وفات وی غره ذی القعدة بوده رحمه الله تعالی و قدس ضریحه.

۵۶ (عثمان بن عمیر) ابوالقیظان الثقفی الکوفی البجلی ویرا عثمان بن ابی ذرعه و عثمان بن قیس و عثمان بن ابی حمید خوانند و ابو احمد زبیری گفته که او ایمان بر جعت داشت و احمد بن حنبل گفته ابوالقیظان

۱- رد کردن عبیدالله بن موسی حدیث عبد الرزاق را بواسطه تشیع عجیب است زیرا که هر دو شیعی بوده اند و ظاهر آ منافات دارد پس نا مل باید کرد (مترجم).

در فتنه با ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد و ابن عدی گفته وی بد کیش است ایمان بر جعت دارد با اینکه با وجود ضعف وی از وی ثقات روایت کرده اند (مؤلف گوید) و قتیکه محدث شیعی را میخواستند تنقیص کنند و از قدر و منزلت وی بکاهند قول بر جعت را بوی نسبت میدادند و بدین واسطه عثمان بن عمیر را تضعیف کرده اند حتی اینکه ابن معین گفته او چیزی نیست و با همه آنچه بر او بآن حمله آورده اند از اخذ از وی مانند اعمش و سفیان و شعبه و شریک و امثال ایشان امتناع نورزیده اند و ابوداود و ترمذی و غیر ایشان در سنن خودشان روایت از وی کرده اند و احتجاج بوی نموده اند. و حدیث ویرا نزد ایشان از انس و غیر او بر گیر و ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و از احوال او و سخنان علماء درباره او آنچه را شنیدی نقل نموده و بر نام وی دت ق نهاده اشاره بکسانی که از وی روایت کرده اند از اصحاب سنن.

۵۷- (عدی بن ثابت) الکوفی ابن معین یادش کرده و گفته شیعی مفرط است و دار قطنی گفته رافضی غالی است و او تقه است و جوز جانی گفته از راه راست کج افتاد و مسعودی گفته کسیرا قائلتر بقول شیعه از عدی ثابت درک نکردیم و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده و گفته وی عالم شیعه و صادق ایشان و قاضی ایشان و امام مسجد ایشان است و اگر شیعه مانند وی بودند هر آینه شر ایشان کم بودی آنگاه در ترجمه وی سخن رانده و هر چه شنیدی از سخنان علماء درباره وی نقل نموده. و توثیق ویرا از دار قطنی و احمد بن حنبل و احمد عجل و احمد نسائی نقل نموده و بر نام وی رمز اینکه اصحاب صحاح سته اجماع دارند بر روایت از او نهاده. و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از براء بن عازب و عبدالله بن یزید و او

جدوی است از طرف مادر و عبدالله بن ابی اوفی و سلیمان بن صرد و سعید بن جبیر بر گیر. اما حدیث وی از رزبن حبیش و ابو حازم اشجعی همان در صحیح مسلم است. اعمش و مسعر و سعید و یحیی بن سعید انصاری و زید بن ابی انیسه و فضیل بن غزوان از وی روایت کرده اند.

۵۸ - (عطیه بن سعد) بن جنادة العوفی ابوالحسن الکوفی التابعی الشهیر. ویرا ذهبی در میزان یاد کرده و از سالم مرادی نقل کرده که عطیه اظهار تشیع میکرد ویرا امام ابن قتیبه در اصحاب حدیث از معارف ذکر کرده و بتبعیت نواسه وی عوفی قاضی و او حسین بن حسن بن عطیه مذکور است پس گفته و عطیه بن سور در زمان حجاج ققیه بود و اظهار تشیع میکرد. و آنجا که ابن قتیبه بعض رجال شیعه را در باب فرق از معارف ایراد نموده عطیه عوفی را هم از ایشان شمرده و ابن سعد ویرا در جزو ششم از طبقات خود یاد کرده بچیزیکه دلالت بر رسوخ قدم و ثبات وی در تشیع دارد و اینکه پدر وی سعد بن جناده از اصحاب علی علیه السلام بوده و خدمت آن حضرت آمد و قتیکه آنحضرت در کوفه بودند پس عرض کرد یا امیر المؤمنین پسری برای من تولد شده نام او را بگذارید حضرت فرمودند این عطیه خدا است پس او عطیه نامیده شد. ابن سعد گفته عطیه با اشعث بر حجاج خروج کرد همینکه لشکر ابن اشعث شکست خورد عطیه بفارس فرار کرد پس حجاج بمحمد بن القاسم الثقفی نوشت که عطیه را بخوان اگر علی بن ابیطالب علیه السلام را لعن کرد و الا چهار صد تازیانه اش بزن و سرو ریش وی بتراش پس وی را خواند و نامه حجاج را بروی قرائت کرد پس عطیه قبول نکرد که بجا آورد پس چهار صد تازیانه اش زد و سر و ریش وی تراشید همینکه قتیبه والی خراسان شد عطیه بخراسان آمد و در آنجا بماند تا عمر بن حبیله والی عراق

شد پس عطیه بدو نامه نوشت و رخصت آمدن خواست پس ادش داد و
و بکوفه آمد و در آنجا بود تا در سنه ۱۱۱ وفات نمود. (گفته) که وی
تقه بود ویرا احادیث صالحه باشد ا ه (مؤلف گوید) و او را ذریه ایست که
همگی از شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستند و در میان ایشان فضلاء
و نبلاء و ارباب تشخصات ظاهره باشند مثل حسین بن حسن بن عطیه که
قضاء شرقیه را بعد از حفص بن غیاث داشت (یعنی قاضی شرقیه بود) آنگاه
به عسکر مهدی نقل داده شد و سنه ۲۰۱ در گذشت و مثل محمد بن سعد بن
محمد بن الحسن بن عطیه که قضاء بغداد داشت و از محدثین بود و از پدرش
سعد و از عمویش حسین بن الحسن بن عطیه روایت میکرد. بر گردیم بعطیه
عوفی پس میگوئیم که بوی ابو داود و ترمذی احتجاج کرده اند و حدیث
ویرا در صحیحین ایشان از ابن عباس و ابو سعید و ابن عمر بر گیر. و او را
از عبدالله بن الحسن از پدرش از جدش حضرت زهراء سیده زنان بهشت
روایت است. از وی پدرش حسن بن عطیه و حجاج بن ارطاة و مسعر و
حسن بن عدوان و غیر ایشان اخذ کرده اند.

۵۹ - (العلاء بن صالح) التیمی الکوفی ویرا ابو حاتم یاد کرده
و گفته (چنانچه در ترجمه علاء از میزان است) از بزرگان شیعه بوده
(مؤلف گوید) و معذک ابو داود و ترمذی بوی احتجاج کرده اند و ابن معین
ویرا توثیق کرده و ابو حاتم و ابو زرعه گفته اند با کی در وی نیست و حدیث
ویرا از یزید بن ابی مریم و حکم بن عتیبه در صحیحین ترمذی و ابو داود و
مسندهای اهل سنت بر گیر و از وی ابو نعیم و یحیی بن بکر و جماعتی از آن طبقه
روایت میکنند. و او غیر علاء بن ابی العباس شاعر مکی است زیرا که علاء
شاعر از مشائخ سفیانین است و از ابو الطفیل روایت کرده پس او بر علاء بن

صالح متقدم است با اینکه ابن صالح کوفی و شاعر مکی است و هر دو را ذہبی در میزان خود یاد کرده و قول باینکه هر دو از رجال شیعه اند از پیشینیان خود نقل کرده و علاء شاعر را مدائجی در شان حضرت امیر - المؤمنین علیه السلام است مثل حجتہای قاطعه و ادله ساطعه بر حق و ویرا مرثیہ هائی است در بارہ حضرت سید الشهداء علیہ السلام شکر ہا اللہ لہ و رسولہ و المؤمنون .

۶۰ - (علقمہ بن قیس) بن عبد اللہ النخعی ابو شبلہ عموی اسود و ابراہیم پسران یزید از موالیان آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم است و ویرا شہرستانی در ملل و نحل از رجال شیعه شمرده . و او از رؤس محدثین است کہ ابو اسحق جورجانی آنہا را یاد کرده و گفته کہ گروہی از اہل کوفہ بودند کہ مردم مذاہب ایشان را نمی پسندیدند (بسبب تشیع ایشان) و ایشان رؤس محدثین کوفہ بودند الخ و علقمہ و برادر وی ابی از اصحاب حضرت علی علیہ السلام بودند و در صفین با وی حاضر بودند ابی شہید شد و ویرا ابی الصلوۃ میگفتند بجهة بسیار نماز خواندنش . اما علقمہ شمشیر خود را از خونہای قتہ باغیہ خضاب نموده و پای وی لنگ شد و از مجاہدین فی سبیل اللہ بود و تا مرد دشمن معاویہ بود . و ابو بردہ نام اورا در وفد معاویہ نوشته بود در ایام خلافتش پس علقمہ راضی نشد تا اینکه بابو بردہ نوشت نام مرا محو کن نام مرا محو کن ہمہ آنرا ابن سعد در ترجمہ علقمہ از جزو ششم طبقات روایت کرده . اما عدالت علقمہ و جلالت وی نزد اہل سنت با علم ایشان بتشیع وی از مسلمات است . و اصحاب صحاح ستہ و غیر ایشان بوی احتجاج کردہ اند . و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از ابن مسعود و ابو درداء و عایشہ بر گیر . اما حدیث وی از عثمان و ابو مسعود در صحیح مسلم است

و از وی در صحیحین برادر زاده وی ابراهیم نخعی روایت کرده و در صحیح مسلم عبدالرحمن بن یزید و ابراهیم بن یزید و شعبی روایت کرده اند. در سنه شصت و دو در کوفه وفات یافته.

۶۱ - (علی بن بدیمه) ویرا ذهبی در میزان خود یاد کرده و از احمد بن حنبل نقل نموده که اوصالح الحدیث است و اینکه او راس است در تشیع و اینکه ابن معین توثیقش کرده و اینکه وی از عکرمه و غیر او روایت میکند و اینکه شعبه و معمر از وی اخذ کرده اند و برنام وی نهاد رمز باینکه اصحاب سنن از وی روایت کرده اند.

۶۲ - (علی بن الجعد) ابوالحسن الجوهری البغدادی مولی بنی هاشم یکی از شیوخ بخاری است. ابن قتیبه در کتاب معارف ویرا از رجال شیعه شمرده. مروی است (چنانچه در ترجمه وی از میزان است) که او شصت سال بود که یکروز روزه میگرفت و یکروز افطار میکرد و ویرا ابن القیسرانی در کتاب خود (الجمع بین رجال الصحیحین) یاد کرده و گفته بخاری در کتاب خود از وی دوازده حدیث روایت کرده (مؤلف گوید) در سنه ۲۳۰ در گذشت در ۹۶ سالگی.

۶۳ - (علی بن زید) بن عبدالله بن زهیر بن ابی ملیکه بن جذعان ابوالحسن القوشی التیمی البصری. احمد عجلی او را یاد کرده و گفته که اظهار تشیع میکرد و یزید بن زریع گفته که علی بن زید را فاضلی بوده و معذک علماء تابعین مثل شعبه و عبدالوارث و مردمی از آن طبقه از وی اخذ کرده اند و یکی از فقهاء ثلاثه بصره بوده قتاده و علی بن زید و اشعث حدانی و همه کور نابینا بودند. و چون حسن بصری بمرد بعلی بن زید گفتند بجای وی بنشین و آن بواسطه ظهور فضل وی بود و آنقدر جلالت داشت که مجالست وی جز

ایمان مردم نمیکردند. و آن در بصره برای مرد شیعی کمتر اتفاق افتد در آن اوقات و ذهابی در میزان خود ویرا یاد کرده و هر چه ما از احوال او ذکر کردیم ذکر کرده. و ابن القیسرانی در کتاب خود (الجمع بین رجال الصالحین) ویرا ترجمه نموده و ذکر کرده که مسلم از وی مقرون با ثبات بنانی روایت کرده و اینکه او در جهاد از انس بن مالک شنیده. در سنه ۱۳۱ در گذشت رحمه الله تعالی.

۶۴ - (علی بن صالح) برادر حسن بن صالح است. لختی از فضائل او را در احوال برادرش حسن یاد کردیم و وی چون برادرش از اسلاف شیعه و علماء ایشان است. مسلم در صحیح خود در بیوع بوی احتجاج کرده. علی بن صالح از سلمة بن کهیل روایت کرده و وکیع از وی روایت نمود و آن هر دو نیز شیعه بودند. او و برادرش حسن توأماً تولد شده اند در سنه ۱۰۰ و علی در سنه ۱۵۱ در گذشته رحمه الله تعالی.

۶۵ - (علی بن غراب) ابویحیی الفزازی الکوفی. ابن حبان گفته در تشیع غلو داشت (مؤلف گوید) و بدین واسطه جورجانی گفته اوساقط است. و ابو داور گفته حدیث ویرا ترك نموده اند. ولی ابن معین و دارقطنی توثیقش کرده اند و ابوحاتم گفته بوی باکی نیست. و ابو زرعه گفته او پیش من صدوق است. و احمد بن حنبل گفته او را جز اینکه صدوق بوده درباره وی نمی بینم. و ابن معین گفته بیچاره صدوق است و ذهابی در میزان خود ویرا یاد کرده و از سخنان ائمه جرح و تعدیل آنچه را شنیدی ذکر کرده و برنام وی سق نهاده اشاره بکسانیکه بوی از اصحاب سنن احتجاج کرده اند او از هشام بن عروه و عبید الله بن عمر روایت میکند. و او را ابن سعد در جزء ششم از طمقات خود یاد کرده و گفته از وی اسمعیل بن رجاء

حدیث اعمش را در باره عثمان روایت کرده الخ . وی در اول سنه ۱۸۴ در کوفه در ایام هرون وفات یافته رحمه الله تعالى .

۶۶ - (علی بن قادم) ابوالحسن الخزاعی الکوفی شیخ احمد بن الفرات و یعقوب فسوی و مردمی از طبقه ایشان است از وی شنیده اند و بوی احتجاج کرده اند . ابن سعد در جزء ششم طبقات خود ویرا ذکر کرده و تصریح کرده باینکه وی شدید التشیع بوده (مؤلف گوید) بدینسبب ویرا یحیی تضعیف نموده و اما ابوحاتم گفته که محل او صدق است و ذهبی در میزان یادش کرده و از سخنان علماء در باره وی آنچه را نقل کرده و برنام وی رمزا با داود و ترمذی نهاده که از وی روایت کرده اند . او پیش ایشان از سعید بن ابی عروب و قطر روایت میکند در سنه ۲۱۳ در ایام مأمون در گذشت رحمه الله تعالى .

۶۷ - (علی بن المنذر) الطرائفی شیخ ترمذی و نسائی و ابن صاعد و عبدالرحمن بن ابی حاتم و غیر ایشان از طبقه ایشان از وی اخذ کرده اند و بوی احتجاج نموده اند . ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و برنام وی ت س ق اشاره بکسانیکه از وی حدیث روایت کرده اند از ارباب سنن و نقل کرده از نسائی تصریح باینکه علی بن المنذر شیعی خالص ثقه است و اینکه ابن حاتم گفته صدوق ثقه است و اینکه او از ابن فضیل و ابن عیینه و ولید بن مسلم روایت میکند - پس نسائی گواهی میدهد باینکه وی شیعی خالص است آنگاه بحدیث وی در صحیح احتجاج میکند . پس باید بد گویان ستمکار عبرت بگیرند . ابن المنذر رحمه الله تعالى در سنه ۲۵۶ در گذشت .

۶۸ - (علی ابن هاشم) بن البرید ابوالحسن الکوفی الخزاز العائذی

یکی از مشائخ امام احمد است ویرا ابو داود یاد کرده و گفته نقد متشیع است. و ابن حبان گفته علی بن هاشم در تشیع غلو دارد. و جعفر بن ابان گفته از ابن نمیر شنیدم میگفت علی بن هاشم در تشیع افراط دارد. و بخاری گفته علی بن هاشم و پدر وی غالی بودند در مذهب خود (مؤلف گوید) و از اینست که او را بخاری ترك کرده ولی آن پنج نفر بوی احتجاج کرده اند (یعنی پنج نفر اصحاب صحاح) و ابن معین و غیر او ویرا توثیق کرده اند و ابو داود در اثبات ثقات شمرده و ابوزرعه گفته صدوق است و نسائی گفته در وی باکی نیست و ذهبی در میزان یادش نموده و آنچه از سخنان ایشان در باره وی گفتیم نقل نموده، و خطیب بغدادی در احوال علی بن هاشم از تاریخ خود روایت کرده از محمد بن محمد بن سلیمان الباغندی که گفته علی بن المدینی گفت علی بن هاشم بن البرید صدوق بوده و اظهار تشیع میکرد و از محمد بن علی الاجری روایت کرده که گفت ابو داود را پرسیدم از علی بن هاشم بن البرید پس گفت از وی عیسی بن یونس را پرسیدند گفت خانواده تشیعند در آنجا دروغی نیست و از ابراهیم بن یعقوب جورجانی روایت کرده گفت هاشم بن البرید و پسرش علی بن هاشم در مذهب بد خود غالی بودند آه (مؤلف گوید) با اینهمه آن پنج نفر بعلی بن هاشم احتجاج کرده اند. و حدیث ویرا در نکاح در صحیح مسلم از هشام بن عروه و در استیذان از طلحة بن یحیی بر گیر. از وی در صحیح مسلم ابو معمر اسمعیل بن ابراهیم و عبدالله بن عمر بن ابان روایت کرده اند و نیز از وی احمد بن حنبل و دو پسر ابی شیبہ و مردمی از طبقه ایشان که علی بن هاشم استادشان بود روایت کرده اند. ذهبی گفته که در سنه ۱۸۱ وفات یافته (او گفته) پس شاید او پیشتر از همه مشائخ احمد

وفات یافته باشد آه .

۶۹ - (عمار بن زریق) الکوفی . ویرا سلیمانی از رافضه شمرده چنانچه ذهبی در احوال عمار از میزان بآن تصریح نموده و با وجود رفض وی مسلم و ابو داود و نسائی بوی احتجاج نموده اند . و حدیث ویرا در صحیح مسلم از اعمش و ابواسحق سبیعی و منصور و عبدالله بن عیسی بر گیر . از وی نزد مسلم ابو الجواب و ابوالاحوص سلام و ابواحمد زبیری و یحیی بن آدم روایت کرده اند .

۷۰ - (عمار بن معویه) یا ابن ابی معویه و او را ابن خباب و گاهی ابن صالح گویند الدهنی البجلی الکوفی . ابو معویه کنیت داشت و در راه آل محمد صلوات الله علیه و آله آزارش نموده اند حتی اینکه بشر بن مروان پهای پای ویرا در تشیع برید و او شیخ هر دو فغان و شعبه و شریک و ابار بود از وی اخذ کرده اند و بوی احتجاج نموده اند . و ویرا احمد و ابن معین و ابو حاتم و مردم توثیق کرده اند و مسلم و اصحاب سنن اربعه از وی روایت نموده اند و ذهبی ویرا یاد کرده و آنچه ما نقل کردیم از احوال او نقل کرده و در میزان برای وی دو ترجمه بسته و تصریح بتشیع و وثاقت وی نموده و اینکه او ندانسته که کسی درباره او سخنی زده باشد مکر عقیل و اینکه در وی هیچ جای عیبی نیست جز تشیع . و حدیث ویرا در حج از ابی الزبیر از صحیح مسلم بر گیر و در سنه ۱۳۳ در گذشت رحمه الله تعالی .

۷۱ - (عمر بن عبدالله) ابواسحق السبیعی الهمدانی الکوفی الشیعی بنص ابن قتیبه در معارف خود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل و از رؤس محدثین بود که ناصبیان مذاهب ایشان را در فروع و اصول نمی پسندند چرا که بر منوال اهل البیت علیهم السلام سلوک میکردند و پیروی ایشان

در امور دینیّه متعبد بودند و ازین است که جورجانی (چنانچه در ترجمه زبید از میزان است) گروهی از مردم کوفه بودند که مردم مذاهب ایشان را نمی‌پسندیدند که ایشان سرهای محدّثین کوفه بودند مثل ابواسحق و منصور و زبید الیامی و اعمش و غیر ایشان از اقران ایشان که مردم بواسطه صدق زبانهای ایشان در حدیث از ایشان چشم پوشی میکردند و توقف میکردند و قتیکه حدیث را مرسل روایت میکردند (مؤلف گوید) از آنجاهاست که ناصبیان در آن توقف نموده اند از مراسیل ابی اسحق آنستکه عمرو بن اسمعیل همدانی (چنانچه در ترجمه وی است از میزان) روایت کرده از ابی اسحق که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی کسجرة انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرها و الشیعة ورقها یعنی رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم فرموده علی مانند درختی است که من بیخ آنم و علی شاخه آن است و حسن و حسین میوه آنند و شیعه برگ آنند - و مغیره نگفته که اهل کوفه را همان ابواسحق و اعمش شما بهلاکت انداختند مگر بواسطه اینکه آن دو نفر شیعی اخلاص کیش آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم بودند و حافظ بودند آنچه را در سنت وارد شده بود از خصائص ایشان علیه السلام و همانا که هر دو از دریا های علم بودند و بامر خدای تعالی قوام بودند و بهر یک از ایشان اصحاب صحاح سته و غیر ایشان احتجاج نموده اند و حدیث ابواسحق را در هر یک از صحیحین از بر آء بن عازب و زبید بن ارقم و حارثه بن وهب و سلیمان بن سرد و نعمان بن بشیر و عبدالله بن یزید خطمی و عمرو بن میمون بر گیر. از وی در صحیحین شعبه و ثوری و زهیر و نواده وی یوسف بن اسحق بن ابی اسحق روایت کرده اند و ابن خلکان در وفیات گفته در سه سال از خلافت عثمان باقیمانده متولد شده و در سنه ۱۲۷ و گویند

سنه ۱۲۸ و گویند سنه ۱۲۹ وفات یافته و یحیی بن معین و مدائنی گفته اند در سنه ۱۳۲ وفات یافته والله اعلم .

۷۲ - (عوف بن ابی حیلۀ) البصری ابوسهل معروف باعرابی است و اعرابی الاصل نیست ویراذهبی یاد کرده در میزان خود و گفته و او را عوف الصدق میخواندند و گویند اظهار تشیع میکرد و جماعتی ویرا توثیق کرده اند انگاه از جعفر بن سلیمان نقل کرده قول بشیعی بودن او را و از بند او نقل کرده قول بر افضی نبودن او را (مؤلف گوید) ابن قتیبہ در کتاب معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده - از وی روح و هوذه و شعبه و نصر بن شمیل و عثمان بن الہیثم و مردمی از طبقه ایشان اخذ کرده اند . و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بدو احتجاج نموده اند . و حدیث ویرا در صحیح بخاری از حسن و سعید و پسران ابی الحسن بصری و محمد بن سیرین و سیار بن سلامه بر گیر - و حدیث وی در صحیح مسلم از نصر بن شمیل است اما حدیث وی از ابی رجاء عطار دی پس در صحیحین موجود است . در سنه ۱۴۶ در گذشت رحمہ اللہ تعالی .

ف

۷۳ - (الفضل بن دکین) و نام دکین عمرو بن حماد بن زہیر الملائئ الکوفی معروف بابی نعیم است شیخ بخاری است در صحیح وی ، ویرا جماعتی از نقاد اهل علم مثل ابن قتیبہ در معارف از رجال شیعه شمرده اند و ذہبی در میزان خود گفته الفضل بن دکین ابو نعیم حافظ است و حجت جز اینکه اظهار تشیع میکند و نقل کرده کہ ابن جنید ختلی گفته از ابن معین شنیدم میگفت ہر گاہ ابو نعیم کسیرا یاد میکرد و میگفت او نیکو است

و ثنایش میگفت پس او شیعی بوده و هرگاه میگفت فلان مرجئی است پس بدانکه او صاحب سنت است و با کی بوی نیست (ذهبی گفته) که این سخن دلالت دارد بر اینکه یحیی بن معین بمذهب ارجاء متمایل بود (مؤلف گوید) و هم دلالت دارد بر اینکه فضل شیعی سختی بوده و ذهبی (در ترجمه خالد بن مخلد از میزان خود) نقل کرده از جورجانی قول باینکه ابو نعیم کوفی مذهب بود (یعنی تشیع) و بالجمله در شیعی بودن فضل بن دکین شکی نیست. و اصحاب صحاح سته بوی احتجاج نموده اند. و حدیث ویرا در صحیح بخاری از همام بن یحیی و عبدالعزیز بن ابی سلمه و زکریا ابن ابی زائده و هشام الاستوائی و اعمش و مسعر و ثوری و مالک و ابن عیینه و شیبان و زهیر بر گیر. اما حدیث وی در صحیح مسلم از سیف بن ابی سلیمان و اسمعیل بن مسلم و ابی عاصم محمد بن ایوب ثقفی و ابی الغمیس و موسی بن علی و ابی شهاب موسی بن نافع و سفیان و هشام بن سعد و عبدالواحد بن ایمن و اسرائیل است. از وی بخاری بلا واسطه روایت کرده و مسلم از وی بواسطه حجاج بن الشاعر و عبد بن حمید و ابن ابی شیبه و ابی سعید الاشج و ابن نمیر و عبدالله الدارمی و اسحق الحنظلی و زهیر بن حرب روایت کرده. و ولادت وی سنه ۱۳۰ بود و شب سه شنبه سلخ شعبان ۲۱۰ در ایام مغتصم در گذشت و ابن سعد در جزء ششم طبقات گفته که او ثقة مأمون کثیر الحدیث و حجت بود.

۷۴ - (فضیل بن مرزوق) الاغر الراسی الکوفی ابو عبد الرحمن. ذهبی در میزان خود گفته معروف بتشیع بود نقل کرده قول بتوثیق ویرا از سفیان بن عیینه و ابن معین (گفته) که ابن عدی گفته امیدوارم که بوی باکی نباشد آنگاه از هشیم بن جمیل نقل کرده که گفته فضیل بن مرزوق در زهد و فضل از ائمه هدی بوده (مؤلف گوید) مسلم بحدیث وی از شقیق بن

عقبه در صلوة احتجاج کرده و بحديث وی از عدی بن ثابت در زکوة احتجاج کرده . از وی یحیی بن آدم و ابو اسامه نزد مسلم در زکوة روایت کرده اند و از وی در سنن و کیع و یزید و ابونعیم و علی بن جعدو جماعتی از طبقه ایشان روایت کرده اند . و زید بن الحباب در روایت حدیث تا میر ازوی بر وی دروغ بسته . در سنه ۱۵۸ در گذشته .

۷۵ - (فطر بن خلیفه) الحنط الكوفي . عبدالله بن احمد از پدر خود

حال فطر بن خلیفه را پرسید گفت ثقه صالح الحدیث است حدیث وی حدیث مرد باکیاست است جز آنکه او اظهار تشیع میکند . عباس از ابن معین روایت کرده که فطر بن خلیفه ثقه شیعی است . و احمد گفته که فطر پیش یحیی ثقه بوده لیکن خشبی مفرط است (مؤلف گوید) و ازینرو ابوبکر بن عیاش گفت که روایت از فطر بن خلیفه را ترك نکردم مگر بواسطه بدی مذهب او (یعنی هیچ جای عیبی در وی نیست جز آنکه مذهب او مذهب شیعه است) و جوز جانی گفته فطر بن خلیفه منحرف است و جعفر الاحمر از او در مرض وی شنید که میگفت خوشداشتیم که بجای هر موئی در تن من فرشته می بود که خدای تعالی را تسبیح میگفت بواسطه محبت من باهل البیت علیهم السلام . فطر از ابوالطفیل و ابووائل و مجاهد روایت میکند و از وی ابو اسامه و یحیی بن آدم و قبیصه و جماعتی از آن طبقه اخذ کرده اند . احمد و غیر او ویرا توثیق کرده اند و ابوحاتم گفته صالح الحدیث است و نسائی گفته بوی باکی نیست و بار دیگر گفته او ثقه حافظ کیس است . و ابن سعد گفته انشاء الله ثقه است و ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و از احوال او و سخنان اهل علم درباره وی آنچه را ما یاد کردیم نقل کرده و چون ابن قتیبه در معارف خود رجال شیعه را ذکر کرده فطر را از ایشان شمرده و بخاری

در صحیح خود حدیث فطر را از مجاهد روایت کرده. و ثوری پیش بخاری در ادب از فطر روایت کرده. و اصحاب سنن اربعه و غیر ایشان از فطر روایت کرده اند در سنه ۱۵۳ در گذشته.

۷۶ - (مالك بن اسمعيل) بن زياد بن درهم ابو غسانی الکوفی الهندی شیخ و استاد بخاری است در صحیح وی. ابن سعد در صفحه ۲۸۲ از جزء ششم طبقات خود ویرا یاد کرده و آخر چیزیکه از احوال او گفته اینست که ابن غسان ثقه صدوق متشیع شدید التشیع بود. و ذهبی ویرا در میزان یاد کرده بچیزیکه دلالت بر عدالت و جلالت وی دارد و اینکه او مذهب تشیع را از شیخ خود حسن بن صالح اخذ کرده. و اینکه ابن معین گفته در کوفه از ابو غسان محکمتری نیست و اینکه ابو حاتم گفته در کوفه از وی محکم تری ندیدم نه ابو نعیم و نه غیر او. او را فضل و عبادت است و قتیکه باو نگاه میکردم میدیدم که گویا از قبر بیرون شده بروی دو سجاده بود (یعنی بر پیشانی وی دو جا اثر سجده داشت) (مؤلف گوید) بخاری از وی در چند جا از صحیح خود بلا واسطه روایت کرده و از وی مسلم در صحیح بواسطه هرون بن عبد الله حدیثی در حدود روایت کرده. اما مشایخ وی پیش بخاری پس ابن عیینه و عبد العزیز بن ابی سلمة و اسرائیل هستند و بخاری و مسلم از وی از زهیر بن معویة اخذ کرده اند، در کوفه سنه ۲۱۹ در گذشته.

۷۷ - (محمد بن خازم) المعروف بابی معویة الضریر التمیمی الکوفی ذهبی در میزان خود گفته (محمد بن خازم ع) الضریر^۲ ثقه ثبت است سخنی

۱- بخاء معجمه است و کسیکه ابن حازم بخاء مهمله گفته بخلط رفته (مؤلف).

۲- ضریر بضاد معجمه و دور آء مهمله و یاء تحتانیه بوزن امیر بمعنی نایب است و بیمار لاغر و هرچه باو ضرری رسیده هم ضریر گویند و اغلب بمعنی اول اطلاق میشود (مترجم).

درباره وی ندانستم که باعث ضعف او باشد مطلقا حال او در باب کنیه ها بیاید. و در وقتی که در باب کنیه ها یادش کرده گفته ابو معویه ضریر یکی از ائمه اعلام ثقات است تا آنکه گفته که حاکم گفته شیخان (یعنی بخاری و مسلم) بوی احتجاج کرده اند و از وی غلو یعنی غلو در تشیع مشهور شده (مؤلف گوید) اصحاب صحاح سته بوی احتجاج کرده اند و ذهبی بر نام وی ع نهاده اشاره باجماع ایشان بر احتجاج بوی. و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و هشام بن عروه بر گیر. ویرا احادیث دیگری است در صحیح مسلم از جماعتی از اثبات ثقات. علی بن المدینی و محمد بن سلام و یوسف بن عیسی و قتیبه و مسدد در صحیح بخاری از وی روایت کرده اند و در صحیح مسلم سعید واسطی و سعید بن منصور و عمرو الناقد و احمد بن سنان و ابن نمیر و اسحق حنظلی و ابو بکر بن ابی شیبه و ابو کریب و یحیی بن یحیی و زهیر از وی روایت کرده اند. اما موسی الزمن در هر دو صحیح از وی روایت کرده است ابو معویه سنه ۱۱۳ تولد شده و سنه ۱۹۵ در گذشته رحمه الله.

۷۸ - (محمد بن عبدالله) الضبی الطهانی النیشابوری وی ابو عبدالله الحاکم امام الحفاظ والمحدثین و صاحب تصانیفی است که شاید بهزار جزء برسد در سفر علمی خود شهرها رفته و از دوهزار شیخ تقریبا سماع کرده و بزرگان عصر وی مثل صعلوکی و امام ابن فورک و سائر پیشوایان بر خویش مقدمش میداشتند و حق فضل ویرا مراعات مینمودند و حرمت فراوان او میشناختند و در امامت وی ارتیابی نداشتند و هر کس از محدثین اهل سنت بعد از وی آمده اند عیال برویند و او از ابطال شیعه و خدام شریعت است و بمراجعت ترجمه وی بکتاب تذکره الحفاظ ذهبی همه آنها را خواهی

دانست و در میزان هم ویرا ترجمه نموده و گفته امام صدوق است و تصریح کرده بر اینکه وی شیعی مشهور و از ابن طاهر نقل کرده که گفت ابو اسمعیل عبدالله انصاری را پرسیدم از حاکم ابو عبدالله گفت امام در حدیث است و رافضی خبیث و ذہبی . برای وی شقشقه‌هایی^۱ شمرده از آنجمله از قول وی است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ناف بریده و ختنه شده تولد شده است و از آنجمله آنکه علی علیه السلام وصی است ذہبی گفته اما صدق او فی نفسه و معرفت او باین کار امری است مجمع علیه . در ربیع الاول سنه ۳۲۱ تولد شده و در صفر ۴۰۵ در گذشته ۷۹ - (محمد بن عبیدالله) بن ابی رافع المدنی او و پدرش عبیدالله

و برادرانش فضل و عبدالله پسران عبیدالله و جدوی ابورافع و عموهایش رافع و حسن و مغیره و علی و اولاد و احفاد ایشان همگی از گذشتگان صالح شیعه و ایشانرا مؤلفاتی است که دلالت بر رسوخ قدم ایشان در تشیع دارد . و آنرا در مقصد دوم از فصل دوازدهم فصول مهمه خود یاد نمودیم اما این محمد پس از ابن عدی گفته (چنانچه در آخر ترجمه وی از میزان است) او در عداد شیعه کوفه است و آنجا که ذہبی او را ترجمه نموده در میزان خود بر نام وی ت ق نهاده اشاره بکسانیکه از اصحاب سنن از وی روایت کرده اند و ذکر کرده که او از پدرش از جدش روایت میکند و اینکه مندل و علی بن هاشم از وی روایت میکنند (مؤلف گوید) و از وی حبان بن علی و یحیی بن یعلی و غیر ایشان روایت میکنند . و گاهی محمد

۱- شقشقه بکسر هـ روشین و سکون قاف اول و فتح دوم ریه مانند ای است که شتر در وقت مستی از دهان بیرون کند و اطلاق میشود بسخانی که گوینده آن بی‌مبالا باشد و بصدق و کذب آن اعتنا نکند چنانچه در تاج العروس است (مترجم) .

بن عیدالله از برادر خود عبدالله بن عیدالله روایت نموده چنانچه صاحبان تبع میدانند و طبرانی در معجم کبیر خود بالاسناد بمحمد بن عیدالله بن ابی رافع از پدرش از جده روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بعلی علیه السلام فرمود اول من یدخل الجنة انا وانت و الحسن و الحسین و ذرارینا خلفنا و شیعتنا عن ایماننا و وشعائلنا یعنی کسیکه داخل بهشت میشود من و تو و حسن و حسین و اولاد ما پشت سر ما و شیعه ما از راست و چپ ما باشند ا ه

۸۰- (محمد بن فضیل) بن غزوان ابو عبد الرحمن الکوفی ابن قتیبه در کتاب معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده و ابن سعد در ص ۲۷۱ جزء ششم طبقات خود در باره وی گفته او ثقة صدوق کثیر الحدیث شیعی بوده و برخی از ایشان بوی احتجاج نمیکند ا ه و ذهبی در باب کسانی که پیدر شناخته شده اند از اواخر میزان گفته صدوق شیعی است و در محمد ها هم گفته صدوق مشهور است و ذکر کرده که احمد گفته وی حسن الحدیث شیعی است و اینکه ابو داود گفته شیعی سوخته شده است. و اینکه او صاحب حدیث و معرفت بود و اینکه قرآن را بر حمزة خوانده و اینکه او را تصانیفی است و اینکه ویرا ابن معین توثیق و احمد تحسین کرده و نسائی گفته بوی باکی نیست (مؤلف گوید) اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده اند و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از پدر وی فضیل و اعمش و اسمعیل بن ابی خالد و جماعتی از آن طبقه بر گیر. و از وی پیش بخاری محمد بن نمیر و اسحق حنظلی و ابن ابی شیبہ و محمد بن سلام و قتیبه و عمران بن میسر و عمر و بن علی و پیش مسلم عبدالله بن عامر و ابو کریب و محمد بن طریف و اصل بن عبدالاعلی و زهیر و ابوسعید الاشج و محمد بن یزید و محمد

بن المثنی و احمد الوکیعی و عبدالعزیز بن عمر بن ابان روایت کرده اند. در سنه ۱۹۵ و گویند ۹۴ در کوفه در گذشته.^۱

۸۱ - (محمد بن مسلم) الطائفی از مبرزین در اصحاب حضرت ابو عبدالله الصادق علیه السلام بود شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در کتاب رجال شیعه یادش کرده و حسن بن علی بن داود در باب ثقات مختصر خود ویرا یاد کرده. وذهبی از یحیی بن معین و غیره. قول بوثاقت اورا نقل نموده و اینکه قعنبی و یحیی بن یحیی و قتیبه از وی روایت کرده اند و اینکه عبد الرحمن بن مهدی محمد بن مسلم را یاد کرده و گفته کتابهای او صحیح است و اینکه معروف بن واصل گفته سفیان ثوری را دیدم پیش روی محمد بن مسلم الطائفی که از وی مینوشت^۲ (مؤلف گوید) کسیکه ویرا ضعیف شمرده همان بواسطه تشیع ویرا ضعیف شمرده. لیکن تضعیف ایشان ویرا بوی زیانی نرسانده. این حدیث از عمرو بن دینار در وضو در صحیح مسلم موجود است. وازوی (چنانچه درطبقات ابن سعد در ترجمه وی است) وکیع بن الجراح و ابونعیم و معن بن عیسی و غیر ایشان اخذ کرده اند. در سنه ۱۷۷ در گذشته رحمه الله تعالی و درهمین سال همنام وی محمد بن مسلم بن جمار در مدینه فوت شده و ایشان دو نفرند که ابن سعد در جزء پنجم طبقات خود ترجمه نموده.

۸۲ - (محمد بن موسی) بن عبدالله الفطری المدنی. ویرا ذهبی در میزان خود ایراد کرده و نص ابو حاتم را بر تشیع وی نقل نموده و از ترمذی توثیق اورا روایت کرده بر نام وی رمز مسلم و اصحاب سنن نهاده اشاره به

۱ - در رجال ابو علی آورده که از سمعی منقول است که وی در تشیع غلو دارد و وی استاد احمد بن حنبل و اسحق بن را هویه است (مترجم).

۲ - یعنی از وی حدیث یا مسائل شرعی و غیرها اخذ میگردد و مینوشت (مترجم).

احتجاج ایشان بوی و حدیث ویرا در اطعمه از صحیح مسلم که آنرا عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه روایت میکند بر گیر. و ویرا از مقبری و جماعتی از طبقه وی روایت است. و از وی ابن ابی فدیك و ابن مهدی و قتیبه و جماعتی از طبقه ایشان روایت کرده اند.

۸۳ - (معویة بن عمار) الذهبی البجلی الکوفی . در میان اصحاب ما بزرگوار و مقدم بود نزد ایشان و کبیر ایشان عظیم المحل و ثقہ بود و پدر وی عمار پیشوا بود کسیرا که بوی تأسی نماید و مثال بود در ثبات بر مبادی حق مثلی بود که او را خدا برای صبر کنندگان بر رنج در راه او زده . بعضی از طاغیان ستمکار که پی پایهای ویرا در تشیع برید (چنانچه در احوال وی یاد کردیم) پس ترسید و شکسته نشد و سستی نکرد تا از دنیا رفت در حالتی که صابر بود و اجر و مزد از خدای تعالی چشم داشت . و این پسر او معویہ بر طبقه وی بود . و پسر سر پدر وی در وی است . و کسیکه پسر خود شباهت دارد ستم نکرده . صحبت دو امام خود را حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام درک کرده پس از حاملان علوم ایشان بود و ویرا در آن کتاب هاست که روایت کرده اند بما آنها را بالاسناد بسوی او و از اصحاب ما ابن ابی عمیر و غیر او از وی روایت نموده اند . و مسلم و نسائی بوی احتجاج کرده اند و حدیثه او در حج صحیح مسلم از زییر است . و از وی پیش مسلم یحیی بن یحیی و قتیبه روایت کرده اند . ویرا از پدرش عمار و از جماعتی از آن طبقه روایت هائی است که در مسانید اهل سنت موجود است . در سنه ۱۷۵ در گذشته رحمه الله تعالی .

۸۴ - (معروف بن خربوذ) الکوفی ویرا ذهبی در میزان خود ایراد کرده و توصیف نمود باینکه او صدوق شیعی است و بر نام وی رمز

بخاری و مسلم و ابو داود نهاده اشاره بروایت ایشان از وی ذکر کرده که
 او را از ابوالطفیل روایت میکند و گفته که وی قلیل الحدیث است. از وی
 ابو عاصم و ابو داود و عبیدالله بن موسی و دیگران حدیث نموده اند و از
 ابوحاتم نقل کرده که گفت حدیث او نوشتنی است (مؤلف گوید) ابن خلکان
 در وفیات گفته که او از موالی علی بن موسی الرضا علیهما السلام است آنگاه
 لختی او را ثنا گفته و از وی حکایتی نقل کرده که در آن حکایت او گفت (یعنی
 معروف گفته) و بخدایتعالی روی آوردم و آنچه بر آن بودم همه را ترك گفتم مگر
 خدمت مولای من علی بن موسی الرضا علیه السلام را الخ و ابن قتیبه در
 کتاب معارف خود آنجا که رجال شیعه را آورده معروف را از ایشان شمرده
 مسلم به معروف احتجاج کرده و حدیث ویرا در حج صحیح از ابو الطفیل
 بر گیر درسنة ۲۰۰ در بغداد در گذشت و قبر وی معروف و زیارتگاه است
 و سری سقطی از شاگردان وی باشد.

۸۵ - (منصور بن المعتمر) بن عبدالله بن ربیع السلمی الکوفی از
 اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است و ویرا از هر دو بزرگوار
 روایاتی است چنانچه صاحب منتهی المقال فی احوال الرجال بر آن تصریح
 کرده و ابن قتیبه ویرا در معارف خود از رجال شیعه شمرده و جوز جانی
 ویرا از محدثانی شمرده که مردم مذاهب ایشانرا در اصول دین و فروع
 آن نمی پسندند چه ایشان در آنها متعبدند بآنچه از آل محمد صلی الله علیه
 و سلم رسیده آنجا که گفته اشخاصی از اهل کوفه بودند که مردم مذاهب
 ایشانرا نمی پسندند و ایشان سران محدثان کوفه بودند مثل ابو اسحق و

۱ - چنانچه در ترجمه زید الیامی است از میزان. و این کلمه از جوز جانی در احوال زید و اعش
 و ابو اسحق ما ذکر کردیم و بران تعلیقاتی قابل مراجعه نوشته ایم (مؤلف).

منصور و زبید الیامی و غیر ایشان از اقران ایشان که مردم چشم پوشی از ایشان میکردند بواسطه صدق زبانهای ایشان در حدیث النخ (مؤلف گوید) از این راستگویان چه در دل دارند. آیا از تمسک ایشان بثقلین یا از سواری ایشان بکشتی نجات یا از دخول ایشان بشهر علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دروازه آن (باب حطه) یا از پناه بردن ایشان بامان اهل زمین یا از نگهداری ایشان رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم را در عترت او یا از خشوع ایشان خدا را عز و جل و گریه ایشان از ترس او تعالی چنانچه از رفتار ایشان ماثور است حتی اینکه ابن سعد گفته آنجا که ترجمه منصور نموده در صفحه ۲۳۵ جزء ششم طبقات خود که از گریه بسبب ترس خدا تعالی اعمش^۱ شد (او گفته) که پارچه داشت که اشک دیدگان خود بآن خشک مینمود (او گفته) و گمان کرده اند که او شصت سال روزه داشت و شب زنده داری کرد النخ پس آیا چنین کسی بر مردم سنگین و تزد ایشان مذموم باید باشد ولیکن ما بمردمانی مبتلا شده ایم که انصاف ندارند فان الله و انا الیه الراجعون. ابن سعد در ترجمه منصور از حماد بن زید روایت کرده که گفت منصور را بمکه دیدم و گمان میکنم او را که ازینفرقه خشبیه باشد و گمان نمیکنم او را که دروغ میگفته (مؤلف گوید) بیا ببین این استخفاف و شحامل و تحقیر و دشمنی آشکار را از میانه این کلمه بتمام مظاهر و چه سخت است دهشت من تزد اطلاع بر سخن وی (گمان نمیکنم او را که دروغ میگفته) عجب عجب گویا دروغ گفتن از لوازم دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و گویا منصور در راستگویی برخلاف اصل سلوک کرده و گویا ناصبیان برای شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - اعمش بوزن احمر کیست که چشم او کمین و ضعیف و اشکریزان باشد (مترجم)

نامی پیدا نکرده اند که بر ایشان اطلاق کنند جز القاب پست مثل خشبیه و ترابیه و رافضه و مانند آن و گویا ایشان سخن خدایتعالی را نشنیده اند (و لانتابزو باللقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان) و ابن قتیبہ در کتاب معارف خود خشبیه را ذکر کرده و گفته آنها از رافضه اند ابراهیم الاشر که بعید الله بن زیاد بر خورده بود و بیشتر یاران ابراهیم با چوب بودند پس خشبیه نامیده شوند اه (مؤلف گوید) همانا که باین لقب نخواندند ایشانرا مگر برای توهین و استخفاف و بقوت اسلحه ایشان لیکن همین خشبیه چوب های خود گذشتگان نواصب را کشتند یعنی ابن مرجانه و بیخ آن سرکشان و کشتندگان آل محمد صلی الله علیهم و سلم را کردند (و قطع دابر الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین) پس با کی نه باین لقب شریف و نه بلقب ترابیه نسبت بابو تراب نیست بلکه ما را بآن شرف فخر باشد. قلم ما را از مطلب دور نمود پس برگردیم سر مطلب پس میگوئیم همه متفق الکلمه اند بر احتجاج بمنصور و ازینرو اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند با علم بتشیع وی و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از ابو وائل و ابو الضحی و ابراهیم نخعی و غیر ایشان از طبقه آنها برگیر. ازوی پیش هر دو (بخاری و مسلم) شعبه و ثوری و ابن عیینہ و حماد بن زید و غیر ایشان از بزرگان آن طبقه روایت کرده اند. ابن سعد گفته که منصور در آخر سنه ۱۳۲ وفات یافته (گفته) که او تقه و مأمون و کثیر الحدیث و بلند مرتبه بود رحمه الله تعالی.

۸۶ - (المنهال بن عمرو) الکوفی التابعی از مشاهیر شیعه کوفه است و ازینرو ویرا جوزجانی ضعیف شمرده و گفته او بد مذهب است و همچنین ابن حزم درباره وی سخن رانده و یحیی بن سعید او را طعن کرده و احمد

بن حنبل گفته ابو بشر محبوبتر و موثقتر باشد پیش من از منهال. و با وجود علم بتشیع وی و تظاهر وی بآن خصوصاً در ایام مختار در صحت حدیث وی شکی نکرده اند و از وی شعبه و مسعودی و حجاج بن ارطاه و مردمی از آنطبقه ایشان اخذ کرده اند. و ابن معین و احمد عجل و غیر ایشان توثیقش نموده اند. و ذهبی ویرا در میزان یاد کرده و سخنان ایشان را درباره وی نقل کرده و بر نام وی رمز بخاری و مسلم نهاده اشاره بر روایت ایشان از وی. و حدیث ویرا در صحیح بخاری از سعید بن جبیر بر گیر. و از وی در تفسیر صحیح بخاری زید بن ابی انیسه و در انبیاء منصور بن المعتمر روایت کرده اند.

۸۷ - (موسی بن قیس) الحضرمی کثرت ابو محمد دارد عقلی وی را از غالیان در رفض شمرده. و اورا سفیان از ابوبکر و علی پرسید گفت پیش من علی محبوبتر است و موسی روایت میکرد از سلمه بن کهیل از عیاض بن عیاض از مالک بن جعونه که گفت از ام سلمه شنیدم میگفت علی علی الحق فمن تبعه فهو علی الحق و من تركه ترك الحق عهداً معهوداً یعنی علی بر حق است پس هر که پیروی او کند او بر حق باشد و هر که او را ترك کند حق را ترك کرده عهدی است معهود. آنرا ابو نعیم فضل بن رکنی از موسی بن قیس روایت کرده. موسی در فضل اهل البيت عليهم السلام احادیث صحیحه روایت کرده که عقلی را ناخوش آمده پس درباره وی گفته آنچه گفته. اما ابن معین موسی را توثیق کرده و بوی ابو داود و سعید بن منصور در سنن خودشان احتجاج نموده اند و ذهبی در میزان ویرا ترجمه کرده و هر چه ما از آنها نقل کردیم در احوال وی آورده. و حدیث ویرا در سنن از سلمه بن کهیل و حجر بن عنبسته بر گیر. و از وی فضل بن دکین و عبدالله بن موسی و غیر ایشان از موثقین روایت نموده اند. در ایام منصور در گذشت رحمه الله تعالی.

ن

۸۸ - (نفع بن الحارث) ابوداود النخعی الکوفی الهمدانی السیعی عقیلی گفته در رفض غلو داشت و بخاری گفته درباره وی حرف میزنند (بجهت تشیع وی) (مؤلف گوید) از وی سفیان و همام و شریک و طائفه ای از بزرگان آنطبقه اخذ کرده اند و ترمذی در صحیح خود بوی احتجاج کرده و اصحاب مسانید از وی روایت کرده اند. و حدیث ویرا نزد ترمذی و غیر او از انس بن مالک و ابن عباس و عمران بن حصین و زید بن ارقم بر گیر و ذهبی ویرا ترجمه نموده و آنچه ما از حالات وی یاد کردیم یاد کرده .

۸۹ - (نوح بن قیس) بن رباح الحدانی و گویند الطاحی البصری ذهبی ویرا در میزان خود یاد کرده و گفته صالح الحدیث است و گفته احمد و ابن معین توثیقش نموده اند و گفته که ابوداود گفته اظهار تشیع میکند و نسائی گفته بوی باکی نیست و ذهبی برنام وی رمز مسلم و اصحاب سنن نهاده اشاره باینکه او از رجال صحاح ایشان است و او را در اثر به صحیح مسلم حدیثی است که آنرا از ابن عون روایت میکند و هم در لباس صحیح مسلم حدیثی است که از برادر خود خالد بن قیس روایت میکند. از وی نزد مسلم نصر بن علی و نزد غیر مسلم ابوالاشعث و جماعتی از طبقه وی روایت کرده اند. و نوح را از ایوب و عمرو بن مالک جماعتی روایت است .

ه

۹۰ - (هرون بن سعد) العجلی الکوفی ویرا ذهبی یاد کرده و برنام وی رمز مسلم نهاده اشاره باینکه وی از رجال او است آنگاه در وصف او

گفته که فی نفسه صدوق است لکن رافضی پربغض است و عیاض از ابن معین روایت کرده که او گفته هرون بن سعد از غالیان در تشیع است. او را از عبدالرحمن بن ابی سعد الحذری روایت است. و محمد بن ابی حفص عطار و مسعودی و حسن بن حی از وی روایت دارند (مؤلف گوید) حدیثی در صفت دوزخ از صحیح مسلم بیاد دارم که آنرا حسن بن صالح از هرون بن سعد عجلی از سلمان روایت میکند.

۹۱- (هاشم بن البرید) بن زید ابوعلی الکوفی ذهبی یادش کرده و برنام وی رمز ابو داود و نسائی نهاده اشاره باینکه وی از رجال صحیحین ایشان است و از ابن معین و غیر او توثیق و برا نقل کرده با وجود گواهی دادن او بر رافضی بودن وی و از احمد نقل کرده که گفته بوی با کی نیست (مؤلف گوید) هاشم از زید بن علی و مسلم بطن روایت میکنند. و از وی خرببی و پسر وی علی بن هاشم (آنکه او را در باب خودش ذکر نمودیم) و جماعتی از بزرگان روایت میکنند و ابن هاشم از خانواده تشیع است که از آنچه ما در احوال علی بن هاشم صفحه از این کتاب ذکر کرده ایم دانسته میشود.

۹۲- (هبیره بن بریم) الحمیری صاحب علی علیه السلام در دوستی ان حضرت و اختصاص بآنحضرت نظیر حارث باشد. ذهبی در میزان خود یادش کرده و برنام وی رمز اصحاب سنن نهاده اشاره باینکه وی از رجال اسانید ایشان است آنکه از احمد نقل کرده اینکه او گفته با کی بحديث وی نیست و او پیش ما محبوبتر از حارث باشد و ذهبی گفته که ابن خراش گفته ضعیف است و بر کشتگان صفین^۱ جهاز^۲ مینمود و جوزجانی

۱- در حرف عین بعنوان علی بن هاشم شماره ۲۸ (مترجم). ۲- جهاز بمعنی کشتن زخم‌دار است که هنوز نمرده.

گفته که مختاری^۱ بود و در روز جازه^۲ برگشتگان اجهاز مینمود آه. (مؤلف گوید) شهرستانی در ملل ونحل ویرا از رجال شیعه شمرده و این از مسلمات است و حدیث وی از علی علیه السلام در سنن ثابت است که آنرا از وی ابو اسحق و ابو فاخته روایت میکنند.

۹۳ - (هشام بن زیاد) ابوالمقدام البصری شهرستانی در ملل ونحل ویرا از رجال شیعه شمرده و ذهبی او را بنام او در حرف هاء و بکنیت او در باب کنیه ها در میزان خود ذکر کرده و بر عنوان وی در کنیه ها ت ق نهاده اشاره بکسانی که بوی اعتماد نموده اند از اصحاب سنن. و حدیث ویرا در صحیح ترمذی و غیر او از حسن و قرضی برگیر. شیبان بن فروخ و قواریری و دیگران از وی روایت میکنند.

۹۴ - (هشام بن عماد) بن نصیر بن میسرۃ ابولولید و گویند الضفری الدمشقی او شیخ و استاد بخاری است صحیح او، ابن قتیبہ ویرا از رجال شیعه شمرده آنجا که جماعتی از ایشانرا در باب فرق از معارف خود یاد کرده و ذهبی در میزان در وصف او گفته که امام و خطیب و مقری و محدث و عالم دمشق است صدوق و بسیار حدیث است. او را ست چیزیکه انگار کرده میشود (مؤلف گوید) بخاری از وی بلا واسطه در باب کسیکه مهلت دهد تنگدستی را از کتاب بیوع صحیح خود روایت کرده و در جاهای دیگر که از باب تتبع آنها را میدانند. و گمان میکنم از آنجا ها کتاب مغازی و کتاب اشربه و باب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم است

۱ - یعنی از یاران مختار و هواخواهان وی بود.

هشام از یحیی بن حمزه و صدقه بن خالد و عبد الحمید بن ابی العشیرین و غیر ایشان روایت میکند. در میزان گفته که از وی مردم بسیاری حدیث کرده اند که شد رحال بسوی وی نموده اند در قرائت و حدیث و از وی ولید بن مسلم حدیث کرده و وی از شیوخ اوست و او از ابی لهیعه روایت بالا اجازه نموده. عبدان گفته در دنیا مانند وی نبوده و دیگری گفته هشام فصیح و بلیغ و زبان آور کثیر العلم بود (مؤلف گوید) که اعتقاد داشت که الفاظ قرآن آفریده خدایتعالی است مثل غیر وی از شیعه پس باحمد از آن چیزی رسید پس گفت (چنانچه در ترجمه هشام از میزان است) ویرا سبک عقل میدانم خدایش بگشاد. و احمد بر کتابی از (تالیفات) هشام اطلاع یافت که در دیباچه آن گفته الحمد لله الذی تجلی لخلقه بخلقه یعنی سپاس خدائیرا که تجلی فرمود برای آفریدگان بآفریدگان خود پس^۱ بر خاست و نشست و برق و رعدی زد و امر نمود کسانیرا که پشت سر هشام نماز خوانده بودند تا نماز خویش دو باره خوانند با اینکه در سخن هشام از تنزیه خدایتعالی از دیده شدن و تقدیس او تعالی از چگونگی و مکان و بزرگ شمردن آیات او تعالی در آفریدگان چیزی است که بر صاحب دلان پوشیده نیست. پس این سخن وی بر حد قول انکسی است که گفته (و فی کل شیئی له آیه) یعنی و در هر چیزی خداوند تعالی را آیت و نشانه ایست بلکه سخن وی بمراتب عظیمتر و بلیغتر است لیکن علماء مکّه اقران همنند درباره یک دیگر سخنانی بحسب اجتهاد خود میزنند. هشام در سنه ۱۵۳ تولد شده و در آخر محرم سنه ۲۴۵ در گذشته رحمه الله تعالی.

۱ - عرب گرید قام و قد و ارعدوا برق یعنی بر خاست و نشست و برق و رعدی زد کنایت از آنکه درباره وی سخن زشت گفت و تهدید وی نمود (مترجم).

۹۵- (هشتم بن بشیر) بن القاسم بن دینار السلمی الواسطی ابو معویه اصل وی از بلخ است و جدوی قاسم برای تجارت در واسط منزل کرده بود. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده و او شیخ امام احمد بن حنبل و سائر اهل طبقه او است. ذهبی ویرا در میزان یاد کرده بارمز باحتجاج اصحاب صحاح سته بوی وصف او بحافظ نموده و گفته که او یکی از اعلام است. از زهری و حصین بن عبدالرحمن شنیده و از وی یحیی القطان و احمد و یعقوب دورقی و مردم بسیاری روایت نموده اند آه (مؤلف گوید) و حدیث ویرا در هزیک از صحیحین بخاری و مسلم از حمید طویل و اسمعیل بن ابی خالد و ابی اسحق شیبانی و جماعتی برگیر. از وی پیش هر دو (بخاری و مسلم) عمر و ناقد و عمر و بن زراره و سعید بن سلیمان روایت کرده اند. و از وی پیش بخاری و عمر و بن عوف و سعید بن النضر و محمد بن نهران و علی بن المدینی و قتیبه روایت کرده اند، و از وی نزد مسلم احمد بن حنبل و شریح و یعقوب دو رقی و عبدالله بن مطیع و یحیی بن یحیی و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و اسمعیل بن سالم و محمد بن الصباح و داود بن رشید و احمد بن منیع و یحیی بن ایوب و زهیر بن حرب و عثمان بن ابی شیبه و علی بن حجر و یزید بن هرون روایت کرده اند. در بغداد سنه ۱۸۳ در گذشت در ۷۹ سالگی.

و

۹۶- (وکیع بن الجراح) بن ملیح بن عدی الرواسی الکوفی بسفیان پسرش کنیت^۱ دارد از قیس غیلان است. ابن قتیبه در معارف خود ویرا از رجال شیعه شمرده و ابن المدینی در تهذیب خود تصریح کرده که در

۱- یعنی کنیتش ابوسفیان است.

وکیع تشیعی است. و مروان بن معویه شك نداشت در اینکه وکیع رافضی است یحیی بن معین یکبار بر مروان بن معویه داخل شد پس پیش وی لوحی یافت که در او بود فلان چنین است فلان چنین است و از آنجمله این بود که وکیع رافضی است پس ابن معین ویرا گفت وکیع بهتر است از تو. گفت از من. گفت آری. ابن معین گفت اینسخن بوکیع رسید پس گفت همانا که یحیی صاحب^۱ ما است. و از احمد بن حنبل پرسیدند وقتیکه وکیع و عبدالرحمن بن مهدی اختلاف کردند سخن کدامیک را بگیریم پس سخن عبدالرحمن را ترجیح داد بجهة اموری و از جمله آنها اینست که گذشتگان از وی در سلامت هستند (بر خلاف وکیع بن الجراح) (مؤلف گوید) تأیید میکند آنرا آنچه ذهبی ایراد کرده در ترجمه حسن بن صالح که وکیع میگفت حسن بن صالح نزد من پیشواست پس بوی گفتند همانا او بر عثمان رحمت نمی فرستد در پاسخ گفت مگر تو بر حجاج رحمت می فرستی. از آنجائیکه عثمانرا مانند حجاج قرار داد و ذهبی در میزان خود ویرا یاد کرده از حالات وی آنچه شنیدی نقل نمود. اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج نموده اند. و حدیث ویرا در صحیحین بخاری و مسلم از اعمش و ثوری و شعبه و اسمعیل بن ابی خالد و علی بن المبارک بر گیر از وی پیش هر دو اسحق حنظلی و محمد بن نمیر روایت کرده اند. و از وی پیش بخاری عبدالله الحمیدی و محمد بن سلام و یحیی بن جعفر بن اعین و یحیی بن موسی و محمد بن مقاتل روایت کرده اند و از وی پیش مسلم زهیر و ابن ابی شیبه و ابو کریب و ابو سعید ابیح و نصر بن علی و سعید بن ازهر و ابن ابی عمر و علی بن خثرم و عثمان بن ابی شیبه و قتیبه بن سعید

۱ - یعنی از ما است و با ما همراهی دارد.

روایت کرده اند در فید هنگام رجوع از حج در محرم سنه ۱۹۷ در شصت و هشت سالگی در گذشته رحمة الله تعالى .

ی

۹۷- (یحیی بن الجزار) العرنی لکوفی صاحب امیر المؤمنین علیه السلام است ویرا ذهبی در میزان یاد کرده و باحتجاج مسلم و اصحاب سنن بوی رمز کرده و توثیقش نموده و گفته صدوق است. و از حکم بن عتیبه نقل کرده که وی گفته یحیی بن الجزار در تشیع غلو میکرده و ابن سعد در جزء ششم طبقات خود گفته که یحیی بن الجزار اظهار تشیع میکرد و غلو میکرد (یعنی در آنسخن) گفتند ثقه بود و احادیثی داشت آه (مؤلف گوید) در صلوٰه صحیح مسلم ازو حدیثی دیدند که آنرا از علی علیه السلام روایت میکند و حدیثی در ایمان صحیح مسلم نیز که از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت میکند. حکم بن عتیبه و حسن عرنی پیش مسلم و غیر او از وی روایت کرده اند.

۹۸- (یحیی بن سعید) القطان البصری مولی بنی تمیم ابوسعید کنیت دارد محدث عصر خود بود. وی را ابن قتیبه در معارف خود از رجال شیعه شمرده و اصحاب صحاح سته و غیر ایشان بوی احتجاج کرده اند. و حدیث وی در صحیحین بخاری و مسلم از هشام بن عروه و حمید طویل و یحیی بن سعید انصاری و غیر ایشان ثابت است. و از وی پیش هر دو محمد بن المثنی و بن دار روایت کرده اند. و پیش بخاری مسدد و علی بن المدینی و بیان بن عمرو نزد مسلم بن حاتم و محمد بن حاتم و محمد بن خلاد باهلی و ابوکامل فضیل بن حسین مجدیری و محمد بن مقدمی و عبدالله بن هاشم و ابوبکر بن ابوشیبه و عبدالله بن سعید و احمد بن حنبل و یعقوب دورقی و عبدالله قواریری و احمد بن

عبده و عمرو بن علی و عبدالرحمن بن بشر روایت کرده اند در سنه ۱۹۸ در هفتاد و هشت سالگی در گذشت .

۹۹- (یزید بن ابی زیاد) الکوفی ابو عبدالله مولی بنی هاشم ویراذهبی در میزان خود یاد کرده و بروی رمز مسلم و اصحاب سنن اربعه نهاده اشاره بروایت ایشان از وی و از ابن فضیل نقل کرده که گفته یزید بن ابی زیاد از پیشوایان بزرگ شیعه بود . و اعتراف نموده ذهبی باینکه او یکی از علماء مشهور کوفه است و معذک بر او حمله آورده و هر چه توانستند عیب تهیه کرده اند بسبب اینکه او حدیث کرده بسند خود بابو برزه یا ابو برده که گفت ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم پس آواز غنائی شنید که عمرو بن العاص و معاویه تغنی میکردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اللهم ارکسهما فی القتنه رکسا و دعهما الی النار دعا یعنی خدایا آنها را در قتنه بر گردان بر گردانیدنی را سخت بران با آتش سخت راندنی و حدیث ویرا در اطعمه صحیح مسلم از عبدالرحمن بن ابی لیلی بر گیر که سفیان بن عیینه آنها را از وی روایت کرده در سنه یکصد و سی شش در نود سالگی تقریباً در گذشته .

۱۰۰- (ابو عبدالله الجدلی) ویرا ذهبی در کینه ها یاد کرده و بر عنوان وی دت نهاده اشاره باینکه وی از رجال ابو داود ترمذی است در صحیحین ایشان آنگاه ویرا وصف کرده باینکه او شیعی دشمن است و از جوز جانی نقل کرده قول باینکه او علمدار مختار بوده و از احمد توفیق ویرا نقل کرده و شهرستانی در کتاب ملل و نحل ویرا از رجال شیعه شمرده و ابن قتیبه ویرا در معارف خود در غلاة رافضه یاد کرده و حدیث ویرا در صحیحین ترمذی

و ابوداود و سائر مسندهای ششگانه بر گیر . و ابن سعد^۱ در طبقات خود آورده که او شدید التشیع بوده و بزعم جماعتی او بر لشکر نخستین مختار بود پس او را با هشتصد نفر بسوی عبدالله ابن زبیر گسیل داشت تا با آنها کارزار نموده و محمد بن الحنفیه علیه السلام را نگاهداری کند از آنچه ابن الزبیر درباره آنحضرت اراده کرده بود اه و قتیکه ابن الزبیر محمد بن الحنفیه و بنی هاشم را محاصره نموده بود و دورا دور ایشان هیزم فراهم آورده بود تا ایشانرا بسوزاند چه ایشان از بیعت او سر پیچیده بودند . لیکن ابو عبدالله جدلی ایشانرا از این خطر رهانید خدایش از خانواده پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم پاداش نیکو دهد و این آخرین کسی است که خواستیم یاد ایشان کنیم در اینعجاله و ایشان صد مرد دلاورند از مردمان شیعه که حجتهای سنت و محل علوم امت بودند بواسطه ایشان آثار نبویه محفوظ مانده و مدار صحاح سنن و مسانید بر ایشان بود ایشانرا بنامهای خود یاد کردیم و حسب الامر شما نصوص اهل سنت را بر تشیع ایشان و احتجاج بایشانرا آوردیم . و گمان میکنم که معترضین بعد از این اعتراف بخطای خود کنند در زعم خویش که اهل سنت بمردمان شیعه احتجاج نکنند و خواهند دانست که نزد ایشان مدار بر صدق و دیانت است بدون فرق میان سنی و شیعی . و اگر حدیث شیعه مطلقا مردود بودی هر آینه جمله آثار نبویه از میان رفته بودی (چنانچه در ترجمه ابان بن تغلب از میزان خود ذهبی بآن اعتراف کرده) و این مفسده ایست آشکار و شما (خدایتعالی حق شمارا بشما یاری کند) میدانید که در گذشتگان شیعه از کسانی که اهل سنت بایشان احتجاج میکنند غیر از آنچه ما ذکر کردیم باز هم هستند و اینکه ایشان بعدد ۱ - ص ۱۵۹ ج ۶ طبقات و ذکر کرده که نام وی عبده بن عبد بن عبدالله بن ابی یعمراست .

سؤال هشتم

اضعاف اضعاف آنصد نفرند و بسند برترند و بحديث بیشترند و بعلم بسیارترند و بزمان بیشترند و بقدم در تشیع راسخترند همانا که ایشان رجال شیعه‌اند از صحابه رضی الله عنهم اجمعین . و بر اسامی کریمه ایشان در آخر فصول مهمه خود شمارا آگاهانیدیم : و در تابعین هرثقه حافظ ضابط متقن حجت از اثبات شیعه‌اند از کسانی که بایشان احتجاج میشود مانند کسانی که شهید شدند در راه خدا برای یاری امیر المؤمنین علیه السلام در ایام جمل اصغر و جمل اکبر و صفین و نهروان ، و در حجاز و یمن و قتیکه در آنجاها بسربین ارطاة دست بغارت زد. و در فتنه حضرمی که از طرف معویه ببصره فرستاده شده بود و مانند کسانی که روزطف باسید جوانان اهل بهشت علیه السلام شهید شدند و کسانی که بانواده آنحضرت زید شهید شدند و غیر حضرت زید از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کسانی که تن بزیر بار مذلت ننهاده و به طلب رضای خدایتعالی برآمدند و مانند کسانی که صبراً کشته شدند ایشانرا بستم از وطنهای خود آواره کردند و کسانی که از ترس و ضعف بتقیه گرائیدند مثل احنف بن قیس و اصبع بن بناته و یحیی بن یعمر نخستین کسانی که حروف را نقطه زد و خلیل بن احمد مؤسس علم لغت و عروض و معاذ بن مسلم هر آه و اضع علم صرف و امثال ایشان که تفصیل ایشانرا مجلدات بزرگ لازم است . بر کنار از آن کسانی که ناصبیان برایشان بقدرح و جرح حمله آورده‌اند و ضعیفشان شمرده‌اند و بایشان احتجاج نکردند و صداها از حفاظان اثبات و موثقین و اعلام هدایت از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که اهل سنت از یادشان چشم پوشی کرده‌اند لیکن علماء شیعه فهرستها و کتابهای جداگانه برای ذکر احوال ایشان وضع نموده‌اند و از آن ها

یدبضای ایشان در خدمت شریعت حنیفه سمحآء دانسته میشود و کسیکه برحالات ایشان واقف شود میداند که ایشان نمونه صدق و امانت و ورع و زهد و عبادت و اخلاص در خدمت بخدا و برسول او صلی الله علیه و آله و سلم و بکتاب او عزوجل و بائمه مسلمانان علیهم السلام و بعموم ایشان بودند، خدایتعالی ما را ببرکات ایشان و ببرکات شما سوددهاد چه اولی ارحم الرحمن است.

سؤال ۹ بتاريخ ۳ ذی الحجه ۱۳۲۹

- ۱ - عاطفه های جناب مناظر و الطاف ایشان ۴ - تصریح وی باینکه اهل سنت را از اجتماع بثقات شیعه مانعی نیست.
- ۴ - ایمان وی بآیات اهل الیهت ۴ - حیرت وی در جمع نمودن میان آنها و میان آنچه اهل قبله بر آن هستند.

۱ - همانا سوگند بچشمان تو که چشم من از تو نیز هوشتی و تند گیرنده تری ندیده و نه گوش من تند ذهنتر از تو و تیز بین تر از تو نشنیده و نه بگوش شنوایان لهجه نرمتر از تو و نه حجت خوش بیان کننده تر از تو بر نخورده در مراجعات خود چون دریا بجریان آمده و در تمام محاورات دهنها و گوشها و چشمها و دلهارا مالک شده ای. و آفرین بنامه اخیر تو (ذلك الكتاب لا ريب فيه) آن نامه ایست هیچ شکی در آن نیست گردنهای مردان را می بیدچد و باحق سرگمراهی میکوبد.

۲ - برای سنی مانعی باقی نگذاشته از احتجاج نمودن ببرادر شیعی خود در صورتیکه ثبت وثقه باشد. پس رأی تو در اینباب همان حق آشکار است و رای اصحاب اعتراض آزار نمودن و خصومت است، اقوال ایشان درباب

عدم صحت احتجاج بشیعه با افعالشان معارضت و افعالشان در مقام احتجاج با اقوالشان مناقضت دارد. پس قول و فعلشان در یکتاخت نمیتازند و رویك غایتی سیر نمیکنند همدیگر را صدمه زده بسینه همدیگر زنند و بدینسبب حجت ایشان دست بریده و حجت تو سپید دست آمده در این مختصر چیزی آوردنی که لازم است رساله مستقلة ترتیب داده شود که نام آنرا برای تو من (آسناد الشیعة فی اسناد السنه) نهادم و غایت مطلوبه در اینموضوع خواهد شد که طالب را بغیر آن راهی و راغب را اصلی نباشد، و امیدوارم که در عالم اسلامی اصلاح آشکاری بظهور آورد ان شاء الله.

۳ - بومه آیات خدایتعالی ایمان داریم (و آیات خدایتعالی درباره سید ما امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سائر اهل البیت رضی الله عنهم از آنچه ایراد فرمودید بیشتر است).

۴ - نمیدانیم از چه رو اهل قبله از امامان اهل البیت علیهم السلام عدول نموده اند و بمذاهب ایشان در هیچ چیزی از اصول و فروع متعبد نشده اند و در مسائل خلافیه بقول ایشان عمل ننموده اند و نه علماء امت از رای ایشان بحثی کرده اند؛ بلکه در مسائل نظریه با ایشان معارضه مینمودند و با کی بمخالفت با ایشان نداشتند و همیشه عوام امت خلفا عن سلف رجوع بغیر اهل البیت علیهم السلام بدون نکیر مینمودند پس اگر آیات کتاب و صحاح سنت در آنچه شما میگوئید نصوص بودند اهل قبله از علماء اهل البیت علیهم السلام عدول نکردند و بدل ایشان نپسندیدی لکن آنان از کتاب و سنت بیشتر از ثناء بر اهل البیت و وجوب دوستی و احترام ایشان نفهمیده اند و سلف صالح سزاوارتر بصواب و داناتر بمفاد سنت و کتاب هستند (فبهذا هم اقتدة) والسلام س.

جواب ۹ بتاريخ ۵ ذی الحجه ۱۳۲۹

- ۱ - مقابله عواطف بشکر گذاری ۴۰ - خطای جناب مناظر در آنچه نسبت داده بمطلق اهل قبله ۳۰ - همانا که از اهل البیت همان ارباب سیاست امت عدول نموده اند ۴۰ - (با قطع نظر از هر دلیل) اهل البیت از غیر خودشان پس نمی مانند .
- ۵ - کدام محکمه عدلی حکم میکند بگمراهی کسانی که چنگ بدامن ایشان زده اند .

- ۱ - حسن ظن شما را باین قاصر تشکر دارم و خوش بینی شما را نسبت بخود او و مراجعات او تعظیم مینمایم . پس در پیشگاه اینمهربانی خاشع و برای این لطف از روی هیبت و اجلال خاضع .
- ۲ - لکن خواهش دارم که در آنچه نسبت داده اید (از عدول از اهل البیت علیهم السلام را) بمطلق اهل قبله تجدید نظر بفرمائید و بشما تذکر میدهم که نصف اهل قبله (که شیعیان آل محمد باشند) نه عدول نموده اند و نه عدول کننده اند . و هرگز از ائمه اهل البیت علیه السلام در چیزی از اصول و فروع الدین عدول نخواهند کرد و اینکه رای ایشان اینست که تعبد بمذاهب ایشان علیهم السلام از واجبات عینیّه مضیقّه است به حکم کتاب و سنت پس ایشان خدای عزوجل خدایتعالی را بآن عبادت میکنند در هر عصر و مصری و سلف و خلف صالح ایشان بر آن منوال بوده اند و از وقتی که رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم رحلت فرموده تا امروز ما .
- ۳ - و همان ارباب سیاست و اولیاء امور امت در فروع و اصول دین

از اهل البیت علیهم السلام عدول نموداند از وقتی که خلافت را از ایشان عدول دادند و آنرا بانبوت نص آن بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام باختیار قرار دادند چه دیدند که عرب تن در نمیدهند باینکه خلافت در یکخانواده معین باشد. پس نصوص آنرا تاویل کردند و آنرا بانتخاب قرار دادند تا هر طائفه را از طوائف در آن آرزوئی باشد اگر چه بعد از مدتی باشد. پس گاهی اینجا و گاهی آنجا و گاهی جای دیگر شد. و باتمام قوت و نشاط خود بتایید این اصل و برانداختن آنچه با آن مخالف است قیام نمودند. پس اینحال ایشانرا بکناره گیری از مذهب اهل البیت علیهم السلام مضطر ساخته هر چه بر وجوب تعبد با مذهب از کتاب یا سنت دلالت داشت تاویل نمودند و اگر بطواهر ادله سرفروداورده و باهل البیت علیهم السلام رجوع نموده و خاصه و عامه را در فروع و اصول الدین بایشان برگردانده بودندی هر آینه خط رجوع خود را بآن اصل بر خود مقطوع نموده بودندی و هر آینه از بزرگترین داعیان باهل البیت بودندی. و اینمطلب با مقاصد ایشان جمع و با احتیاط و نشاط ایشان در سیاست خود وفق نمیداد. و هر کس که در این امور نیک نظر نماید خواهد دانست که عدول از امامت ائمه اهل البیت علیه السلام در مذهب نیست جز فرع عدول از امامت عامه ایشان بعد از رسولخداى تعالى صلى الله عليه و آله وسلم و اینکه تاویل ادله امامت خاصه ایشان همانا که نبود مگر بعد از تاویل ادله امامت عامه ایشان و اگر این نبود هیچکس از ایشان روگردان نبود.

۴ - نصوص و بینات ایشان علیهم السلام بر کنار نظر کن با قطع نظر از آنها پس آیا در ایشان می بینی (در علم یا عمل یا تقوی) قصوری از امام

اشعری یا ائمه اربعه پس وقتی که در ایشان قصوری نباشد پس بچه جهت غیر ایشان به پیروی سزاوارتر و باطاعت شایسته تر باشند.

۵ - و کدام محکمه باعدالت حکم میکند بگمراهی کسانی که بحبل ایشان معتصمند و بایشان مقتدینند. حاشا که اهل سنت و جماعت باین حکم کنند و سلام بر ایشان باد. ش

سؤال ۱۰ بتاريخ ۷ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ - محکمه های عدل بگمراهی کسانی که باهل البیت علیهم السلام معتصمند حکم نمیفرمایند. ۴ - عمل نمودن بمذاهب ایشان علیهم السلام ابراء ذمت میکنند. ۳ - گاهی گفته میشود که ایشان به پیروی نمودن سزاوار ترند. ۴ - خواهش نمودن نص بر خلافت.

۱ - محکمه های عدل حکم بگمراهی کسانی که بحبل اهل البیت علیهم السلام معتصم و بایشان مقتدینند نمینمایند و درائمه اهل البیت قصوری از سائر ائمه نیست در چیزی از موجبات امامت.

۲ - و عمل نمودن بمذاهب ایشان علیهم السلام مکلفین را مجزی است و ایشان را بری الذمه مینماید مثل عمل نمودن بیکی از مذاهب اربعه. ۳ - بلکه میشود گفت که امامان دوازده گانه شما به پیروی نمودن سزاوارترند از اربعه و غیر آنها زیرا که ائمه اثنی عشر علیهم السلام همه دارای یکمذهبند که آنرا باجماع خود خالص و مقرر فرموده اند بخلاف ائمه اربعه چه در تمام ابواب فقه اختلاف میان ایشان شائع است پس ه وارد آن را احاطه و ضبط نتوان نمود و معلوم است که چیزی را که يك نفر

خالص مینماید برابری ندارد در ضبط با چیزیکه آنرا دوازده امام خالص مینماید و در همه اینمطلب هیچ منصفی را توقف و هیچ متعسف را دستاویزی باقی نمانده بلی نواصب بسا در اسناد مذهب شما بائمه اهل البیت علیهم السلام مناقشه میکنند و بسا باشد که شمارا بعد از این باقامه برهان بر آن تکلیف نمائیم.

۴ - و اکنون خواهش من از شما همان بیان نص صریح بر خلاف امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که از طریق اهل سنت بیارید والسلام س.

مبحث دوم

در امامت عامه است یعنی خلافت (جانشینی) بعد از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

جواب ۱۰ بتاريخ ۹ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱- اشاره بنصوص بطریق اجمال ۳ نص الدار یوم الانذار.

۳- کسانیکه از اهل سنت این نص را روایت

کرده اند.

۱ - کسیکه درست بسیره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تاسیس دولت اسلام و تشریع احکام و تمهید قواعد و وضع قوانین و تنظیم امور آن از جانب حق تعالی پی برده اند علی علیه السلام را وزیر رسول خدای تعالی در امر او معین او بر دشمنان او و محل علم او و وارث حکمت او و ولی عهد او و صاحب امر بعد از او خواهد یافت و کسیکه بر اقوال و افعال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حضور سفر اطلاع پیدا کند نصوص آنحضرت را در اینباب از مبدأ امر تا آخر عمر آن حضرت خواهد یافت.

۲ - و بس است ترا آنچه در مبدأ دعوت اسلامیه اتفاق افتاد قبل از ظهور اسلام بمکه و قتیکه خدایتعالی بر او این آیه فرستاد (و انذر عشیرتک الاقرین) پس ایشانرا در خانه عموی خود دعوت کرد و ایشان آنروز چهل نفر بودند یا یکی زیاد یا یکی کم و در میان ایشان عموهای آنحضرت

ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند. و حدیث در اینخصوص از سنن صحیحہ ماثورہ است و در آخر آن حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ سلم فرمود یابنی عبدالمطلب انی واللہ ما اعلم شابافی العرب جاء قومہ بافضل مما جئکم بہ جئکم بخیر الدنیا و الاخرۃ . و قد امرنی اللہ ان ادعوکم الیہ فایکم یوازرنی علی امری هذا فقال علی و کان احدہم سنا انا یابنی اللہ اکون وزیرک علیہ فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برقبۃ علی و قال ان هذاخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا للہ و اطیعوا مقام القوم یضحکون و یقولون لابی طالب قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع . یعنی ایفرزندان عبدالمطلب همانا سوگند بخدا کہ جوانی در عرب سراغ ندارم کہ آورده باشد برای قوم خود بہتر از آنچه من برای شما آورده ام . خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام . و همانا مرا خدا تعالی امر فرمود کہ شما را بآن دعوت کنم پس کدام یک از شما در این کار وزیر من خواهید شد پس علی علیہ السلام کہ سن آن حضرت از ہمہ کمتر بود عرض کرد ای پیغمبر خدا من ترا بر اینکار وزیر خواہم بود پس حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گردن علی علیہ السلام را گرفته فرمود همانا کہ این برادر و وصی و جانشین من است در میان شما پس ازو شنوائی داشته اطاعت کنید . پس آن مردم برخاستند میخندیدند و بحضرت ابوطالب علیہ السلام می گفتند همانا ترا امر فرمود کہ شنوائی و اطاعت از پسر خود داشته باشی .

۳ - آنرا بہمین الفاظ بسیاری از حافظان آثار نبویہ مثل ابن اسحق

و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویہ و ابونعیم و بیہقی در سنن و دلائل خود و ثعلبی و طبری در دو تفسیر بزرگ خود روایت کردہ اند

و هم آنرا طبری در جزء دوم کتاب تاریخ الامم والملوک^۱ خود روایت کرده و ابن اثیر آنرا در جزء دوم^۲ کامل خود بطریق ارسال مسلمات مرسله ذکر کرده در آنجا که امر خدایتعالی را باظهار دعوت او ذکر کرده . و ابوالفداء در جزء اول تاریخ خود^۳ آنجا که اول کسی را که از مردم اسلام آورده ذکر نموده و آنرا امام ابو جعفر اسکافی معتزلی در کتاب نقض عثمانیه خود نقل و تصریح بصحت آن^۴ نموده و آنرا حلبی در باب پنهان شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب آنحضرت در خانه ارقم^۵ در سیره معروفه خود ایراد نموده و

۱- صفحه ۲۱۷ بطریقهای مختلف . ۲- صفحه ۲۲ . ۳- صفحه ۱۱۶ .

۴- چنانچه در صفحه ۲۶۳ ج ۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید طبع مصراست . اما کتاب نقض عثمانیه پس آن از کتابهایی است که نظیر ندارد و سراوار است که هر بحث کننده از حقایق بآن مراجعت کند و آن در صفحه ۲۵۷ تا ص ۲۸۱ ج ۳ شرح نهج در آخر خطبه قاضیه موجود است .

۵- بصفحه چهارم آن باب یا صفحه ۳۸۱ جزء اول سیره حلبیه رجوع کن . و اندازۀ برای گزاف گوئی ابن تیمیه و تحکیمات او آنها را عصیت مشهوره او باو وحی نموده نیست . و این حدیث را کاتب اجتماعی مصر محمد حسین هیکل ایراد نموده رجوع کن بستون دوم صفحه پنجم ملحقات شماره ۳۷۵۰ جریده (السیاسة) او که در ۱۲ ذی القعدة سنه ۱۳۵۰ صادر شده آنرا آنجا مفصلا خواهی یافت . و هر گاه بستون چهارم ص ۶ ملحقات شماره ۲۱۸۵ سیاسة رجوع کنی می بینی که این حدیث را از مسلم در صحیحش و از احمد در مسندش و از عبدالله بن احمد در زیادات مسند و از ابن حجر هیثمی در جمع الفوائد و از ابن قتیبه در عیون الاخبار و از احمد بن عبدربه در عقد فرید و از عمر بن بحر جا حظ در رساله بنی هاشم و از امام ابواسحاق بعثی در تفسیرش نقل نمود (مؤلف گوید) و این حدیث را جرجس انگلیزی در کتاب خود موسوم به مقاله فی الاسلام نقل کرده و آن ملحد پروستانی که خود را هاشم عربی نام کرده آنرا با عربی ترجمه نموده و این حدیث را در ترجمه آن مقاله طبع ششم صفحه ۷۹ خواهی یافت و بجهت شهرت این حدیث جماعتی از فرنگها در کتابهای فرانسه و انگلیزی و آلمانی خود ذکر کرده اند و آنرا توماس کارلیل در کتاب ابطال خود مختصر کرده .

هم آنها جماعتی از ثقات و نقاد حدیث مثل طحاوی و ضیاء مقدسی در مختاره و سعیدبن منصور در سنن بهمین معنی با تقارب الفاظ روایت کرده اند. و بس است ترا آنچه آنها احمدبن حنبل از حدیث علی علیه السلام در صفحه ۱۱۱ و در صفحه ۱۵۹ از جزء اول مسند خود روایت نمود آنجا رجوع کن و در اول صفحه ۳۳۱ از جزء اول مسند خود هم حدیث جلیلی از ابن عباس روایت کرده که متضمن این نص است در جمله ده خصیصه از آنچه هائیکه علی علیه السلام بر غیر خود امتیاز پیدا کرده و همان حدیث جلیل را نسائی هم از ابن عباس در صفحه ۶ از خصائص علویه خود و حاکم در صفحه ۱۳۲ از جزء سوم صحیح مستدرک خود روایت کرده اند و آنها ذهبی در تلخیص خود روایت کرده و اعتراف بصحت آن نمود و جزء ششم کتاب کنز العمال^۱ را بین که در آنجا تفصیل است و بمتمم کتب الکفر هم مراجعت کن و آن در حاشیه مسند امام احمد چاپ شده پس در حاشیه آن از صفحه ۴۱ تا صفحه ۴۳ از جزء پنجم رجوع کن تفصیل را خواهی یافت و این بس است ما را نیکو دلیل است و السلام. ش

۱- حدیث ۶۰۸ را در صفحه ۳۹۲ رجوع کن می بینی که از ابن جریر منقول است . و حدیث ۶۰۵ در صفحه ۳۹۶ که از مسند احمد و مختاره ضیاء مقدسی و از طحاوی و ابن جریر که حکم بصحت آن کرده منقول است و حدیث ۶۰۶ در صفحه ۳۹۷ که از ابن اسحق و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم و بیهقی در شعب الایمان و در دلائل منقول است . و حدیث ۶۱۰۲ در صفحه ۴۰۱ که از ابن مردویه و حدیث ۶۱۵۵ صفحه ۴۰۸ که از مسند احمد و ابن جریر و مختاره ضیاء مقدسی منقول است و اگر کسی کنز العمال را تتبع نماید در جاهای متفرقه دیگر هم خواهد یافت . اگر صفحه ۲۵۵ ج ۳ شرح نهج ابن ابی الحدید را مراجعه کنی این حدیث را بطوله خواهی یافت .

سؤال ۱۱ بتاريخ ۹ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

تشكيك در سند اين نص

همانا که خصم شما سند اين حديث را معتبر نديدند و در رد آن سخت زباندرازی دارد و بس است شما را که شيخين (بخاری و مسلم) آنرا روايت نکرده اند و همچنين غير شيخين از اصحاب صحاح و گمان ندارم که اين حديث از طريق ثقات اهل سنت وارد شده باشد و نمی بينم که شما هم آنرا از طريق اهل سنت صحيح پنداريد. س

جواب ۱۱ بتاريخ ۱۲ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱- تصحيح اين نص . ۲- چرا از آن اعراض نمودند .

۳- کسيکه ايشان را بشناسند آنرا غريب نشود.

۱- اگر صحت آنرا از طريق اهل سنت اعتبار نمی کردم آنرا در اینجا ایراد نمی کردم باینکه ابن جریر و امام ابو جعفر اسکافی صحت آنرا مرسل ذکر کرده اند مثل ارسال مسلمات^۱. و همانا که جماعی از اعلام محققین حکم بصحت آن نموده اند و بس است ترا در تصحيح آن بنبوت آن از طريق ثقات است که اصحاب صحاح بتمام اریاح بایشان احتجاج نموده اند. صفحه ۱۱۱ جزء اول مسند احمد

۱- حديث ۶۰۴۵ صفحه ۳۹۶ از احاديث كنز ج ۶ رجوع كن خواهی دید که ابن جریر حکم بصحت آن حديث نموده و در منتخب الكنز اوائل حاشیه ۴۳ ج ۵ مسند احمد هم تصحيح ابن جریر اين حديث را ذکر شده. اما ابو جعفر اسکافی که حکم بصحت قطعی آن کرده در کتاب نقض الثمانیه خود رجوع به صفحه ۲۶۳ ج ۳ شرح ההج ابن ابی الحديد طبع مصر کن.

را بین که این حدیث از اسودبن^۱ عامر از شریک^۲ از اعمش^۳ از منهال^۴ از عبادبن^۵ عبدالله اسدی مرفوعاً از علی علیه السلام - و هر یک از سلسله این سند پیش خصم حجت است و همه ایشان از رجال صحاح هستند بلا کلام و قیصرانی ایشان را در کتاب الجمع بین رجال الصحیحین خود ذکر نمود پس چاره نیست از حکم بصحت این حدیث با اینکه در این حدیث طریقهای بسیاری دارند که هم دیگر را تأیید مینمایند.

۲- و اینکه شیخین (بخاری و مسلم) و امثال ایشان آنرا روایت نکرده اند نیست جز برای اینکه دیدند که آن با رأی ایشان در خلافت مصادمت دارد. و اصل علت اعراض اینان از بسیاری از نصوص صحیحیه همین است. ترسیدند که آنها سلاح شیعه شوند پس آنها رد کتمان نمودند در حالتیکه میدانستند - و همانا که بسیاری از شیوخ اهل سنت (عفا الله عنهم) بر همین طریقه بودند که هر چه ازین قبیل بود کتمان میکردند و ایشانرا در کتمان آن مذهبی است معروف که آنرا حافظ ابن حجر در فتح الباری از ایشان نقل کرده. و بخاری برای همین معنی در اواخر کتاب علم از جزء

۱- بخاری و مسلم در صحیحین بوی احتجاج کرده اند و از عبد العزیز بن ابی سلمه نزد بخاری از زهیر بن معویه و حماد بن سلمه نزد مسلم سماع کرده و از وی در صحیح بخاری محمد بن حاتم بن بزیع و در صحیح مسلم هرون بن عبدالله و ناقد و ابن ابی شیبیه و زهیر روایت کرده اند.

۲- مسلم در صحیح خود بوی احتجاج کرده چنانچه در جواب ۸ توضیح داده ایم.

۳- بخاری و مسلم در صحیحین بوی احتجاج کرده اند چنانچه در جواب ۸ توضیح داده ایم.

۴- بخاری بوی احتجاج کرده چنانچه در جواب ۸ توضیح شد.

۵- او عباد بن عبدالله بن الزبیر بن العوام قرشی اسدی است بوی بخاری و مسلم در صحیحین احتجاج کرده اند از اسماء و عائشه دختران ابو بکر سماع کرده و از وی در صحیحین ابن ابی ملیکه و محمد بن جعفر بن الزبیر و هشام عروه روایت کرده اند.

اول صحیح خود بابی منعقد ساخته پس گفته^۱ (باب من خص بالعلم قوما دون قوم).

۳- و کسیکه سریره بخاری را در برابر امیرالمؤمنین و سائر اهل بیت علیهم السلام دریافته و دانسته که قلم وی ازصوص خوش آیندیشان هراس دارد و اینکه مدد وی در بیان خصائص ایشان خشک میشود اعراض ویرا از این حدیث و امثال آن غریب نمیشمارد و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام. ش

سؤال ۱۲ بتاريخ ۱۴ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

- ۱- اعتقاد ورزیدن جناب مناظر بشبوت حدیث . ۴- چون متواتر نیست احتجاج بآن وجهی ندارد .
- ۳- دلالت آن حدیث بر خلافت خاصه .
- ۴- نسخ آن .

۱- در ص ۱۱۱ جزء اول مسند احمد حدیث را موجود و دقت در رجال سند آن نمودم که همه ثقات و اثبات و حجت بودند آنگاه از سایر طریقهای آن تفحص نمودم که همه باهم موافق و همدیگر را تأیید میکنند و بدین واسطه بشبوت آن اعتقاد ورزیدم .

۲- جز اینکه شما در اثبات امامت بحدیث صحیح احتجاج نمی نمائید مگر اینکه متواتر باشد زیرا که امامت پیش شما از اصول دین است . و ممکن نیست که بگوئیم این حدیث بحد تواتر رسیده . در اینصورت احتجاج بآن وجهی ندارد .

الله و میشو گفت که این حدیث فقط دلالت دارد بر اینکه علی علیه السلام خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود در اهل بیت وی بالخصوص . در این صورت نص بر خلافت عامه از کجاست ؟

۴ - و بسا میشود بنسخ حدیث مزبور قائل شد زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد آن اعراض فرمود . و از اینرو مانع صحابه از بیعت خلفاء و ثلاثه راشدین رضی الله عنهم اجمعین نشد .

جواب ۱۲ بتاريخ ۱۵ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱ - وجه احتجاج ما باین حدیث . ۴ - خلافت خاصه باجماع منفی است
۳ - نسخ اینجا محال است

۱ - همانا که اهل سنت در اثبات امامت بهر حدیث صحیحی احتجاج میکنند خواه متواتر باشد خواه متواتر نباشد . پس ما باین حدیث بواسطه صحت آن از طریق خود شان بر ایشان احتجاج میکنیم بجهة الزام ایشان بآنچه خودشانرا بآن ملتزم داشته اند . اما استدلال ما بآن حدیث بر امامت در میان خود همان از برای تواتر آن است از طریق خود چنانچه پوشیده نیست .

۲ - و دعوی اینکه آن فقط دلالت دارد بر اینکه علی علیه السلام خلیفه رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص در اهل بیت آن حضرت مردود است باینکه هر کس قائل باشد باینکه علی علیه السلام خلیفه رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص در اهل بیت آنحضرت قائل باشد بخلافت عامه وی و هر کس نفی خلافت عامه وی کند نفی خلافت خاصه وی کند و قائل بفضل نداریم پس این چه فلسفه ایست که مخالف اجماع مسلمانان است .

۳- و هرچه را فراموش کرده ام قائل شدن بنسخ آن حدیث را فراموش نخواهم کرد که آن محال است عقلا چه آن از قبیل نسخ است قبل از رسیدن زمان ابتلاء چنانچه پوشیده نباشد. باینکه ناسخی در دست نیست اینجا مگر آنچه گمان کرده از اعراض پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد حدیث. و آن مردود است باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن اعراض نفرموده بلکه بعد از آن نصوص متوالی و متواتر بوده که همدیگر را تأیید مینموده اند و بفرض اینکه بعد از آن اصلاً نصی نبوده پس از کجا اعراض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مفاد آن و عدول آن حضرت از مفهوم آن معلوم شده (ان يتبعون الا الظن و ما تهوى النفس و لقد جائهم من ربهم الهدى) پیروی ندارند جز گمان و هوای نفس خود را و همانا که هدایت بایشان از پروردگارشان آمده. والسلام

سؤال ۱۳ بتاريخ ۱۶ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱- اعتقاد وی باین نص. ۴- طلب وی زیادتى را

۱- ایمان آوردم بکسیکه تاریکیها را بتوروشن کرده و پنهانیهارا بتو آشکار داشته و ترا آیتی از آیات خود قرار داده.

۲- پس مرا از آنها بیشتر عطا کن و بیشتر آفرین خدا برپدري که تو پرورد. والسلام. س

جواب ۱۳ بتاريخ ۱۸ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱- نص صریحی بدهو اندی از فضائل علی علیه السلام که کسی جز او ندارد. ۴- توجیه و استدلال بآن.

بس است ترا پس از حدیث الدار از نصوص آنچه را امام احمد در جزء اول

مسند خود و امام نسائی در خصائص^۱ علویه خود و حاکم در جزء سوم صحیح مستدرک^۲ خود و ذهبی در تلخیص^۳ خود و غیر اینان از اصحاب سنن بطریقیکه بر صحت آن اجماع شده از عمر و بن میمون روایت نموده که گفت من نزد ابن عباس نشسته بودم که شش نفر آمدند و گفتند ای پسر عباس یا با ما بر خیز یا از میان اینان با ما خلوتی کن پس ابن عباس گفت بلکه من باشما بر میخیزم راوی گفت که وی آنوقت مینا بود پیش از آنکه نابینا شود گفت پس شروع کردند بگفتگو پس سخن گفتند و نمیدانم چه گفتند که آمد و جامه خود تکان میداد و میگفت اف و تف در مردی در افتاده اند که ده و اندفضیلت دارد که کسی آنها را جز او ندارد. در مردی در افتاده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره او فرمود لا بعثن رجلاً لا یخزیه الله ابدًا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاشترک لهما من استشرف فقال له این علی فجاء و هو ارمی لایکاد ان یبصر فنفت فی عینه ثم هز الراية ثلاثا فاعطى ها آیه فجاء علی بنت حیّ یعنی هر آینه مردی را برانگیزم که خدا تعالی او را هرگز خوار نمیدارد خدا و رسولش را دوست میدارد و خدا و رسولش ویرا دوست میدارند. پس برای اینسخن کردن راست کرد هر که کردن راست کرد. پس فرمود علی کجا است پس علی آمد و چشمش درد داشت که نمیتوانست درست نگاه کند. پس آب دهان مبارک بر چشم وی مالید. آنگاه رایت را سه بار تکان داد و آنرا بوی داد. پس علی علیه السلام صفیه دختر حی را آورد. قال ابن عباس ثم بعث رسول الله صلی الله و آله وسلم فلاناً بسورة التوبة فبعث علیا خلفه فاخذها منه و قال لا ینذهب

بها رجل هو منى وانا منه . ابن عباس گفت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلان را با سوره توبه فرستاد پس علی را دنبال او فرستاد و آنرا از وی گرفت و فرمود آنرا بنمیرد^۱ (یا نباید ببرد) جز مردیکه او از من است و من از ویم . قال ابن عباس وقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لبسني عمه ايكم یوالینی فی الدنيا و الاخرة قال و علی جالس معه فابوا فقال علی انا اوالیک فی الدنيا و الاخرة قال انت ولی فی الدنيا و الاخرة قال فترکه ثم قال ایکم یوالینی فی الدنيا و الاخرة فابوا و قال علی انا اوالیک فی الدنيا و الاخرة فقال العلی انت ولی فی الدنيا و الاخرة . ابن عباس گفت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به پسر عموهای خود فرمود کدام یک از شما مرا در دنیا و آخرت یاری میکند . و علی علیه السلام با آنحضرت نشسته بود پس ایشان ابا^۲ نمودند و علی علیه السلام عرض کرد من ترا در دنیا و آخرت یاری میکنم آنحضرت فرمود توئی ولی من در دنیا و آخرت ابن عباس گفت پس آنحضرت آنرا گذاشته^۳ آنگاه فرمود کدام یک از شما مرا در دنیا و آخرت یاری میکنند پس ابا کردند و علی علیه السلام عرض کرد من ترا در دنیا و آخرت یاری میکنم پس آنحضرت بعلی علیه السلام فرمود توئی ولی من در دنیا و آخرت . قال ابن عباس و کان علی اول من آمن من الناس بعد خدیجه . ابن عباس گفت و علی علیه السلام اول کسی بود از مردم که بعد از خدیجه ایمان آورد . قال و اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- اگر لایذهب برفع بخوانیم بمعنی نمیرد باشد و اگر لایذهب بجزم بخوانیم بمعنی نباید ببرد باشد (مترجم) . ۲- مراد از ابا نمودن ایشان یا ایست که جواب آنحضرت ندادند یا قبول اینفرمایش نکردند و سرپیچیدند (مترجم) . ۳- یعنی آنرا بحال خود مهمل گذاشت یعنی نشنیده گرفت و دوباره تکرار فرمود گویند ترکه اذا اهمله (مترجم) .

وسلم ثوبه فوضعه علی علی و فاطمه و حسن و حسین و قال انما یرید الله
 لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا . ابن عباس گفت و
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جامه خود را گرفت و بر علی و فاطمه
 و حسن و حسین نهاد و این آیه تلاوت فرمود انما یرید الله الی آخرها یعنی
 خدایتعالی جز این نخواهد که از شما پلیدی دور کند ای اهل بیت و شما
 را پاک کند پاک کردن (یعنی شما را نیکو پاک کند و درست پاک کند از
 هر آلاشی) قال و شری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه و اله
 و سلم ثم نام مکانه و کان المشرکون یرمونه . ابن عباس گفت و علی علیه
 السلام خود را فروخت (یعنی در راه خدا برای جان فشانی حاضر شد) پس
 جامه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم را پوشیده بجای آنحضرت
 خوابید و مشرکان و پرا تیرباران مینمودند . تا اینکه گفته و خرج رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم فی غزوة تبوک و خرج الناس معه فقاك له علی
 اخرج معك؟ فقاك صلی الله علیه و اله و سلم لافبکی علی فقال له رسول الله
 صلی و علیه و اله و سلم اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی
 الا انه لیس بعدی نبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی . و رسول خدای
 صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک بیرون شدند و با آنحضرت مردم
 بیرون رفتند . پس علی علیه السلام بوی عرض کرد با تو بیرون روم آن
 حضرت فرمود نی پس علی علیه السلام بگریه درآمد پس رسول خدای صلی الله
 علیه و آله و سلم بوی فرمود مگر رضا نداری که تو از من بمنزله هرون از
 موسی باشی جز آنکه پس از من پیغمبری نباشد همانا که سزاوار نیست
 که من بروم جز آنکه تو جانشین من باشی و قال له رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم انت ولی کل مؤمن بعدی و مؤمنه و رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم بوی فرمود توئی ولی هر مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از من قال ابن عباس و سد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد جنبا و هو طریقہ لیس له طریق غیره ابن عباس گفت و رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم درهای مسجد را ببست جز در علی را سپس داخل مسجد میشد در حال جنابت و همان راه وی بود ویرا راهی جز آن نبود قال و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کنت مولا فانا مولا علی الحدیث گفت و رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست . الحدیث حاکم بعد از روایت آن گفته این حدیثی است صحیح الاسناد و آنرا شیخین روایت نکرده اند باین سیاق (مؤلف گوید) و آنرا ذهبی در تلخیص خود روایت کرده و گفته صحیح است .

۲- و پوشیده نباشد آنچه در آن است از ادله قاطعه و برهین ساطعه بر اینکه علی علیه السلام ولی عهد آنحضرت و جانشین وی است بعد از وی نمی بینی چگونه ویرا آنحضرت در دنیا و آخرت ولی خویش قرار داده و ویرا بر سائر نزدیکان خود برگزیده و چگونه منزله ویرا منزله هرون از موسی قرار داد و از همه آن منازل جز نبوت را استثنا فرموده و استثناء نبوت دلیل بر عموم است . و تو میدانی که ظاهر ترین منازلیکه هرون از موسی داشت وزارت او امر او را و بستن کمر او باو و شریک بودن او با او در امر او و خلافت او از او و فرض طاعت او بر جمیع امت او بود بدلیل قول حق تعالی (و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشد دبه ادری و اشکره فی امری) و قوله تعالی (اخلفنی فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل

المفسدين) و قوله تعالى (قد اوتيت سؤلک يا موسى) پس علی علیه السلام بحکم این نص خلیفه رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم در قوم وی و وزیر آنحضرت در خانواده وی و شریک آنحضرت در امر وی (برسبیل خلافت از وی نه برسبیل نبوت) و بهترین امت وی و سزاوارترین ایشان بوی در حال حیات و ممات وی و فرض طاعت وی بر ایشان در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم (بواسطه وزارت وی بآنحضرت) مثل فرض طاعت هرون است بر امت موسی در زمان حضرت موسی. و هر کس حدیث منزلت را بشنود همه این منزلتها (که ذکر شد) در ذهن وی متبادر میشود و در اراده آنها از این حدیث ارتیاب و شکی برای وی روی ندهد. و همانا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر را آشکار فرمود بگفته خود: انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی یعنی همانا که سزاوار نیست که من بروم جز آنکه تو خلیفه من باشی و این نص صریح است در بودن وی جانشین آنحضرت بلکه نص جلی است در اینکه هرگاه آنحضرت میرفت و ویرا جانشین خود قرار نمیداد کاری کرده بود که نباید میکرد. و این نیست مگر آنکه آنحضرت از حق تعالی مامور باستخلاف وی بود چنانچه ثابت شده در تفسیر قول او تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و هر کس در فرمایش حق تعالی در این آیه فما بلغت رسالته نیگو تا مل کند آنگاه در فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی بدقت نظر نماید خواهد یافت که هر دو متوجه بیک مقصودند چنانچه پوشیده نیست. و فراموش ننما فرمایش آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در این حدیث انت ولی کل مؤمن بعدی زیرا که او نص است در اینکه او ولی الامر و والی آن و قائم مقام آن

حضرت است در آن چنانچه کمیت رحمه الله گفته :

ونعم ولی الامر بعد ولیه ومنتج التقوی و نعم المؤدب
یعنی و خوب ولی الامر است او (علی علیه السلام) بعد از ولی آن (حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم) و خوب محل طلب و پرهیز کار است و
خوب ادب کفنده است و السلام . ش

سؤال ۱۴ بتاریخ ۱۸ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

تشکیک در سند حدیث منزلت

حدیث منزلت صحیح است و مستفیض لکن مدقق آمدی (و او محل
الفعول است در علم اصول) در اسناد های آن شك نموده و در طرق آن
ارتیاب ورزیده و بسا باشد که برای وی خصمان شما متشبه شوند پس بچه
برایشان غلبه خواهید کرد و السلام . س

جواب ۱۴ بتاریخ ۱۹ ذی الحجه سنه ۱۳۱۹

- ۱- حدیث منزلت از ثابترین آثار است . ۲- قرآنی که بآن
حکم میکنند . ۳- راویان آن از اهل سنت .
۴- سبب تشکیک آمدی :

۱- آمدی در این تشکیک بر خود ظلم کرده زیرا که حدیث منزلت
از صحیحترین سنن و ثابترین آثار است .

۲ - در صحت سند آن در دل هیچکس شک عارض نشده که در ثبوت
آن سخنی راند حتی اینکه ذهبی با آن تعنت که دارد در تلخیص مستدرک تصریح^۱
بصحت آن کرده و ابن حجر هیثمی با آن صواعق جنگی آن حدیث را در شبهه

۱- در جواب ۱۳ تصریح ویرا بصحت آن شنیدی .

دوازدهم صواعق ذکر نموده و از ائمه حدیث که بجز برایشان اعتمادی نباشد قول بصحت آنرا نقل نموده پس با نجا رجوع کن^۱ و هرگاه نه این بود که این حدیث بمثابه از ثبوت بود آنرا بخاری در کتاب خود روایت نمی کرد زیرا که.

۳ - و معویه که پیشوای گروه یاعی بود و با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی میکرد و میجنگید و بر منابر مسلمانان ویرا لعنت مینمود و مسلمانان را امر بلعنت وی میکرد لیکن (با این بیشرمی وی در عداوت آنحضرت) حدیث منزلت را انکار نکرد و با سعد بن ابی وقاص در آن مکابره نمود و وقتی که ویرا گفت (در حدیثی که آنرا مسلم^۲ روایت کرده) چه باز داشته ترا از این که سب ابو تراب کنی پس گفت (سعد بن ابی وقاص) اما من تا وقتی که بیاد آورم سه چیز را که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنها را بوی فرمود هرگز ویرا سب نکنم که هر آینه یکی از آنها نزد من محبوب تر است از شتران سرخ مو سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقوله له وقد خلفه فی بعض مغازیه اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبوة بعدی الحدیث. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که بدو میگفت و قتیکه او را در بعضی از غزوات خود بجا گذاشت مگر راضی نمیشوی که نو از من باشی بمنزله هرون از موسی مگر آن که بعد از من نبوتی نیست^۳ الحدیث پس معویه گرفته و محزون شد و از او داشتن سعد بلعنت آنحضرت دست برداشت. علاوه بر اینها همه اینکه خود معویه

۱ - ص ۲۹ صواعق ۲ - در باب فضائل علی علیه السلام اول ص ۳۲۴ ج ۲ صحیح مسلم.

۳ - و آنرا حاکم نیز در اول ص ۱۰۹ ج ۳ مستدرک روایت کرده و حکم بصحت آن بر شرط شیخین نموده و آنرا ذهبی در تلخیص ایراد نموده و اعتراف بصحت آن بر شرط مسلم نموده.

حدیث منزلت را روایت کرده. ابن حجر در صواعق خود گفته که احمد روایت کرده که مردی که از معویه مسئله پرسید گفت آنرا از علی پیرس که او دانا تر است آنمرد گفت جواب تو در آن محبوب تر است نزد من از جواب علی معویه گفت بدسخنی گفتی کراهت رجلاکان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعززه بالعلم غرا ولقد قال له همانا کراهت داشتی از کسیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را تلقین علم میکرد و بعلم او را بار آورد و همانا که بدو فرمود انت سنی بمنزلة هرون من موسى الا انه لابی بعدی تو از من بمنزلة هرون از موسی مگر آنکه پس از من پیغمبری نباشد و کان عمر اذا اشکل علیه شیئی اخذ منه و هروقت که عمر را مشکلی پیش میآمد از وی میگرفت یعنی از وی میآموخت تا آخر کلام وی و بالجمله حدیث منزلت از چیز هائی است که در ثبوت آن شکی نیست باجماع مسلمانان باختلاف ایشان در مذاهب و مشارب.

۳ - و این حدیث را صاحب الجمع بین الصحاح سته و صاحب الجمع بین الصحیحین روایت کرده اند و آن در باب عرفه تبوک از صحیح بخاری و در باب فضائل علی از صحیح مسلم و در باب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم از سنن ابن ماجه و در باب مناقب علی از مستدرک حاکم موجود است و آنرا امام احمد بن حنبل در مسند خود از حدیث سعد بطرق بسیاری بسوی او روایت کرده و هم آنرا در مسند از حدیث ابن عباس و أسماء بنت عمیس و ابو سعید خدری و معویه بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از صحابه روایت کرده. و آنرا طبرانی از حدیث اسماء بنت عمیس و ام سلمة و جیش بن خبادة و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن ثمره و زید بن ارقم و

برآبن عازب و علی بن ابی طالب^۱ و غیر ایشان روایت کرده . و آنرا بزرا^۲ در مسند خود و ترمزی^۳ در صحیح خود از حدیث ابو سعید خدری روایت کرده . و آنرا ابن عبدالبر در احوال علی علیه السلام از استیعاب ایراد نموده آنگاه گفته (باین عبارت) و ان از ثابترین آثار و صحیحترین آنها است که آنرا سعد بن ابی وقاص از پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم روایت کرده (گفته) و طرق حدیث سعد در آن بسی زیاد است که آنرا ابن ابی خثیمه و غیر او روایت کرده (گفته) و آنرا ابن عباس و ابو سعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبدالله و جماعتی که ذکر ایشان بطول انجامد روایت کرده اند (اینکلام ابن عبدالبر است) و هر کس از محدثان و اهل سیر و اخبار که متعرض غزوہ نبوک شده اند این حدیث را نقل کرده و هر کس از اهل معاجم در رجال از متقدمان و متاخران باختلاف مشارب و مذاهب ایشان که علی علیه السلام را ترجمه کرده این حدیث را نقل کرده و از ائمه حدیث هر کس در مناقب اهل البیت و فضائل صحابه کتابی نوشته مثل احمد بن حنبل و غیر او از کسانی که پیش از او بودند یا بعد از او آمده اند این حدیث را روایت کرده و آن از احادیث مسلم است در هر طبقه این امت .

- ۴ - پس اعتباری بتشکیک آمدی در سند آن نباشد زیرا که وی دستی در علم حدیث ندارد و حکم وی در معرفت اساتید و طرق حکم عوام است که حدیث را نمیفهمند و همان بحر او در علم اصول ویرا در اینورطه انداخته
-
- ۱ - حدیث اول از چهل حدیث فصل ۲ باب ۹ ص ۷۲ صواعق - و سیوطی در تاریخ الخلفاء در احوال علی علیه السلام ذکر کرده که طبرانی این حدیث را از همه اینان روایت کرده و اسماء بنت عیس را زیاد کرده ۲ - چنانچه سیوطی در تاریخ الخلفاء در احوال علی علیه السلام ص ۶۵ تصریح نموده ۳ - چنانچه حدیث ۲۵۰۴ از احادیث کنز در ص ۱۵۲ ج ۶ دلالت دارد.

چه بمقتضای اصول آنرا نص صریح دیده که تخلص از آن ممکن نیست مگر بشکیک درسند آن بگمان اینکه این امکان دارد و هیئات هیئات که امکان داشته باشد والسلام ش .

سؤال ۱۵ بتاريخ ۲۰ ذی الحجه سنه ۱۳۲۹

۱ - تصدیق آنچه گفتیم درسند حدیث ۴ - شکیک در عموم آن
۳ - شك در حجیت آن .

۱ - هر چه در ثبوت آن حدیث (یعنی حدیث منزلت) ذکر فرموده اید حق است و شکی در آن نیست مطلقاً . و آمدی در آن لغزیده لغزستی که دلالت دارد بر دور بودن از علم حدیث و اهل آن و ما ترا بیاد کردن رای وی بحرکت آوردیم و واداشتیم ترا بتوضیح واضحات و آن گناهی است که از تو میخواستیم که از آن بگذری و توسل او را گذشت نمودنی .
۲ - و همانا که بمن رسیده که غیر آمدی از خصمان شما گمان میکنند که در حدیث منزلت عمومی نیست و اینکه آن خاص است در مورد خود و استدلال بسباق حدیث و سبب آن نموده زیرا که جز این نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بعلی علیه السلام وقتی فرمود که ویرا در مدینه در غزوه تبوک بجای خویش گذاشت پس امام رضی الله عنه بانحضرت عرض کرد اتخلفنی فی النساء و الصبیان آیا مرا در میان زنان و کودکان میگذاری فقال صلی الله علیه و آله و سلم اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لانی بعدی پس آنحضرت فرمود مگر راضی نمی شوی که باشی از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه هیچ پیغمبری پس از من نیست و گویا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اراده فرموده بودن او را از وی بمنزله هرون از موسی از آنجائیکه ویرا در میان قوم بجای

خود گذاشت در وقت توجه خود بطور پس مقصود این میشود تو از من در ایام غزوه تبوك بمنزله هرونی از موسی در ایام غیبت وی در مناجات پروردگار خود .

۳ - و بسا گفته باشند که این حدیث اگر چه عام باشد هم حجت نباشد چه آن مخصوص است و هر عامی که مخصوص شده باشد در باقی حجت نیست والسلام . س .

جواب ۱۵ بتاريخ ۲۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ - اهل ضاد (یعنی عرب) حکم بهام بودن این حدیث میکنند .

۲ - رد قول باختصاص آن ۳ - ابطال قول بعدم حجیت آن .

۱ - ما جواب قول ایشانرا بعدم عام بودن حدیث باهل لسان و

عرف عربی واگذار میشویم و تو حجت عرب هستی که مدافع و منازع نداری پس آیا اعتقاد میکنی که امت تو (اهل ضاد) شکی در عموم منزلت از این حدیث داشته باشند . کلا و حاشا که مثل تو در عموم اسم جنس مضاف و شمول او بر تمام مصادیقش داشته باشد . پس اگر من بگویم بشما انصاف خود را دادم آیا انصاف من مختص ببعض امور نه ببعض دیگر خواهد بود یا اینکه عام و شامل جمیع مصادیق آن خواهد بود . معاذ الله که آنرا غیر عام بدانم یا اینکه از آن جز استغراق متبادر باشد . و اگر خلیفه مسلمانان یکی از اولیای امور خود بگوید که من ولایت خود را بر مردم یا منزلت خود را از ایشان یا منصب خود را در ایشان یا ملک خود را برای توقرار دادم پس آیا در ذهن غیر از عموم متبادر میشود و آیا مدعی تخصیص ببعض شئون دون بعض جز مخالف و یا وده سرا شمرده خواهد شد . و اگر او (خلیفه مسلمانان) یکی از وزراء خود بگوید ترا در ایام من منزلت عمر است

در ایام ابو بکر مگر اینکه تو صحابی نیستی آیا این سخن بنظر عرف خاص است ببعض منازل یا عام است. سوگند بخدایتعالی اعتقاد نمیکنم که تو آنرا عام ندانی و شک ندارم در اینکه تو قائلی بعموم منزلت در قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انت منی بمنزلة هرون من موسى بقیاس بر نظائر آن در عرف و لغت و خصوصاً بعد از استثناء نبوت زیرا که آنرا استثناء نص در عموم قرار میدهد. و عرب بدر خانه تو است ایشانرا از آن پرسش کن.

۲- اما اینکه خصم گفته که حدیث بمورد خود خاص است پس از دو وجه مردود است (وجه اول) اینکه حدیث فی نفسه عام است چنانچه دانستی. پس مورد آن (اگر مسلم داریم که خاص باشد) آنرا از عموم بیرون نیارد زیرا که مورد تخصیص وارد نمیکند چنانچه در محل خود مقرر شده مگر نمی بینی که اگر جنبی را دیدی که آیه الکرسی را مثلاً مس نمود پس باو بگوئی نباید آیات قرآن را محدث مس نماید. آیا اینسخن خاص بمورد خود است یا عام و شامل جمیع آیات قرآن است و از برای هر محدثی است گمان نمیکنم احدی از آن بفهمد که آن خاص است بمس همان جنب بخصوصه آیه الکرسی را بخصوصها و اگر مریضی طبیبی را ببیند خرما میخورد پس ویرا از خوردن شیرینی نهی فرمود آیا این نهی در نظر عرف بمورد خود خاص است یا عام و شامل همه مصادیق شیرینی است. بخدای سوگند که کسیکه قائل باشد بخاس بودن آن بمورد خود همانا که از اصول

۱- اینکلام اشارت است بقول کسانی وقتیکه باسیبویه در مسئله زنبوریه در محضر یحیی بن خالد برمکی مباحثه نمودند پس کسانی گفت هذه العرب یابک و اینقصه را ابن هشام در معنی ایراد کرده آنها رجوع شود (مترجم).

برکنار و از قواعد لغت دور افتاده و از فهم عرفی دور و از عالم ما بتمامه اجنبی باشد. همچنین است کسیکه قائل بتخصیص عموم در حدیث منزلت بمورد خود یعنی غزوه تبوك باشد. اصلا فرقی میان آنها نیست.

(وجه دوم) اینکه موارد این حدیث منحصر باستخلاف علی علیه السلام بر مدینه در غزوه تبوك نیست تا خصم بتخصیص آن بآن متشبث شود. و احادیث صحیحه متواتره ما از ائمه عتره طاهره ورود آنرا در موارد دیگر اثبات مینماید بحث کنندگان بآنها رجوع نمایند و سنن اهل سنت هم به آن گواهی میدهد چنانچه ارباب تتبع میدانند پس قول معترض باینکه سیاق حدیث دال است بر تخصیص آن بغزوه تبوك از چیزهاییکه هیچ وجهی ندارند درینصورت چنانچه پوشیده نیست.

۳ - اما قول ایشان که عام مخصوص در باقی حجت نیست پس غلطی است واضح و خطائی است فاضح. و آیا بآن در مثل حدیث ما قائل میشود مگر کسیکه بی تأمل در امور داخل شود و بیراه رود مثل کسیکه بر شتری شبکور در شب تاریکی سوار باشد نعوذ بالله فی الجهل والحمد لله علی العافیه. همانا که تخصیص عام آنرا از حجت در باقی بیرون نکند و قتیکه مخصص مجمل نباشد خصوصاً و قتیکه متصل باشد چنانچه در حدیث ما است زیرا که هر گاه آقائی به بنده خود بگوید امروز هر کس بزیرات من آید او را اکرام کن مگر زید را آنگاه آن بنده اکرام غیر زید را از کسانی که بزیرات آقای وی آمدند ترك کند (یعنی فقط همان زید را اکرام کند و دیگران را اکرام نکند) در عرف عاصی شمرده شود و عقلا ویرا بلامت کنند و حکم کنند بروی باستحقاق مذمت و عقوبت باندازه آنچه این نافرمانی مستوجب آن است عقلا یا شرعاً. و هیچکس از اهل عرف بعذری

کوش ندهد اگر بتخصیص اینعام عذر آورد بلکه عذروی نزد ایشان بدتر از گناه وی خواهد بود و این نیست مگر بر این ظهور عام (بعد از تخصیص آن) در باقی چنانچه پوشیده نیست و تو میدانی که سیرت مسلمین و غیر ایشان مستمر است باحتجاج بعمومات مخصه بالانکیر و خلف و سلف صحابه و تابعین ایشان بالاحسان و تابعین تابعین ایشان تا کنون بر آن رفته اند و خصوصاً ائمه اهل البیت علیهم السلام و سائر ائمه مسلمانان و این از چیز هائیکه در آن شکی نیست و اگر این حجت نبودی هر آینه باب علم باحکام شرعیه فرعیه از ادله تفضیله آنها بر ائمه اربعه و غیر ایشان از مجتهدین مسدود شدی زیرا که آسیاب علم باحکام شرعیه بر عمل بعمومات چرخ میزند و هیچ عامی نیست مگر آنکه تخصیص یافته پس همینکه عمومات ساقط شوند باب علم بسته خواهد شد نعوذ بالله . والسلام ش

سؤال ۱۶ بتاريخ ۲۲ ذی الحجه ۱۳۲۹

باز خواست موارد اینحدیث

دلیلی که ورود اینحدیث را در غیر تبوک ثابت کند نیاوردید و چقدر اشتیاق دارم که بر سائر موارد نیکوی آن اطلاع یابم پس چه شود که بر مناهل آن وارد سازی و السلام س .

جواب ۱۶ بتاريخ ۲۴ ذی الحجه ۱۳۲۹

- ۱ - از موارد آن دیدن ام سلمه است . ۲ - قضیه دختر حمزه است . ۳ - تکیه زدن او بر علی علیه السلام . ۴ - مؤاخات نخستین
- ۵ - مؤاخات دوم . ۶ - سد ابواب

۱ - مناهل جمع منهل است و آن محل آبخوردن است در راه (مترجم) .

۷- حضرت پیغمبر صلی الله

و آله و سلم علی و هرون علیهما
السلام را بصورت فرقدین مینماید .

۱- از جمله موارد آن روزی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم^۱ با ام سلیم^۲ مکالمه فرمود که یکی از اهل سوابق و خرد بوده و مکاتبی نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه سابقه و اخلاص و نصیحت و حسن امتحان خود داشت و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بدیدن او میرفت و باوی در خانه وی مکالمه میفرمود پس روزی از روزها بوی فرمود یا ام سلیم ان علیا لحمه من لحمی و دمه من

۱- وی دختر ملحان بن خالد انصاریه است و خواهر حرام بن ملحان پدر و برادرش در برابر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند و این زن (ام سلیم) خطی و افزار فضل و عقل داشت . و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی روایت نموده و از وی پسر وی انس و ابن عباس بن وزید بن ثابت و ابوسلمه ابن عبدالرحمن و دیگران روایت نموده اند . از اهل سوابق شمرده میشود و از دعوت کنندگان باسلام است . در جاهلیت زن مالک بن النضر بود و از وی انس بن مالک را آورده همینکه اسلام را خدایتعالی آورد در سابقین بود و شوهر خود مالک را بسوی خدا و رسول علیه السلام دعوت کرد پس وی از قبول اسلام ابا کرد پس ام سلیم از وی کناره گرفت و حشمگین بشام شد پس در حال کفر بمرد و پسرش انس را نصیحت نمود و ادار بخدمت نمودن به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم ساخت در سن ده سالگی و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهه اکرام این زن قبولش فرمود و اشراف عرب و یرا خواستگاری نمودند و میگفت من شوهر نکم تا انس بالغ نشود و بجای مردان نشیند پس انس همگفت خدایتعالی مادر مرا جزای خیر دهد مرا خوش بار آورد . و ابوطلحه انصاری بدست وی مسلمان شد و قتیکه و یرا خواستگاری کرد در حال کفر پس و یرا بشوهری قبول نکرد مگر اینکه مسلمان شود پس بدعوت وی مسلمانان گرفت و مهر وی اسلام او شد ابوطلحه را از وی فرزندی شد پس بیمار شد و درگذشت پس وی گفت کسی با ابوطلحه خبر مرگ او پیش از من ندهد همینکه آمد و از پسر جو باشد گفت از هر و قتیکه بیشتر آرام گرفته است . پس طعام آورد و شام خورد آنگاه خود را زینت داده خوشبوی ساخته باوی خوابید و کار ساخت همینکه صبح شد گفت از خدایتعالی اجر (بقیه در ذیل صفحه ۱۹۱)

دمی و هومنی بمنزله هرون من موسی ا ه یعنی ای ام سلیم همانا که علی گوشت وی از گوشت من و خون وی از خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی انتهی و شاید بر تو پوشیده نماید که این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابتدائی بود چیزی سبب آن نشده بود جز تبلیغ و نصیحت برای خدایتعالی در بیان منزلت ولی عهد خود و قائم مقام خود پس از خودش پس ممکن نیست که مخصص بغروه تبوك باشد .

۲ - و مثل آنست حدیثیکه در قضیه دختر حمزه وارد شده و قتیکه در وی علی و جعفر علیهما السلام وزید نزاع کردند پس رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت منی بمنزله هرون الحدیث یعنی یا علی تواز من بمنزله هرون هسقی الحدیث .

۳ - و مثل آنست حدیثی که وارد است روزیکه ابوبکر و عمر و

(بقیه از ذیل صفحه ۱۹۰)

مصیبت پسر بخواه . پس ابوطلحه قصه وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز نهاد حضرت فرمود خدایتعالی شما دو نفر را در این شب برکت دهد . ام سلیم گفت که آنحضرت درباره من آنقدر دعا فرمود که از آن پیش نخواهم و همان شب نطفه عبدالله بن ابی طلحه در وی بسته شد و خدایتعالی در او یعنی عبدالله بن ابی طلحه برکت داد و او پدر اسحق بن عبدالله بن ابی طلحه فقیه و برادران وی است و ایشان ده نفر بودند همه از حاملان علم . و ام سلیم با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغزا میرفت و خنجرى با خود داشت که هر کس از مشرکین نزدیک وی آمدی شکم وی بآن پاره میکرد . و نیکوترین زنان بود در جانشانی در راه اسلام و من زنی جز وی نمی شناسم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه بدیدن وی رفتی و تحفه برای آنحضرت می آورد و صاحب بصیرت بعترت آنحضرت و صاحب معرفت بحق ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بود .

۲ - این حدیث (یعنی حدیث ام سلیم) حدیث ۳۵۵۴ باشد از احادیث کثیر ص ۱۵۴ جزء ۶ و هم در منتخب کثر موجود است رجوع کن بسطر اخیر ص ۳۱ حاشیه جزو پنجم مسند احمد که آنرا بلفظه خواهی دید .

۱ - آنرا امام نسائی در ص ۱۹ خصائص علویه روایت نموده .

ابو عبیده بن الجراح نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و آن حضرت تکیه بر علی علیه السلام داده بود پس حضرت دست بر شانه آنحضرت زد آنگاه فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی الحدیث^۱ یعنی یا علی تو نخستین کسی که ایمان آورده و نخستین کسی که اسلام آورده و تو از من بمنزله هرونی از موسی الحدیث.

۴ - و احادیث وارده روز مواخات نخستین که در مکه قبل از هجرت اتفاق افتاده و وقتی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میان مهاجرین بالخصوص برادری انداخت.

۵ - و روز مؤاخات دوم که در مدینه بعد از هجرت به پنجماه اتفاق افتاد و قتی که آنحضرت میان مهاجرین و انصار برادری انداخت و در ایندوبار علی علیه السلام را آنحضرت برای خود اختیار میکند و او را از میان ایشان برادر قرار میدهد^۲ برای تفضیل او بر غیر او و باو میفرماید انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابنی بعدی یعنی تو از من بمنزله هرونی از موسی جز آنکه هیچ پیغمبری پس از من نیاید و اخبار در اینباب از طریق عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین متواتر است و بس است مرا آنچه از طریق غیر

۱ - آنرا حسن بن بدرو حاکم در باب کتبه ها و شیرازی در القاب و ابن نجار روایت کرده اند و آن حدیث ۶۰۲۹ و ۶۰۳۲ باشد از احادیث کثیره ص ۳۹۵ ج ۲ - ابن عبد البر در استیعاب در ترجمه علی علیه السلام گفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم میان مهاجرین برادری انداخت و آنگاه میان مهاجرین و انصار و در هر بار علی علیه السلام فرمود انت اخي فی الدنیا و الاخرة (گفت) و برادری میان او و خود انداخت (مؤلف گوید) تفصیل آن در کتب سیر و اخبار است پس تفصیل مواخات اولی را در ص ۲۶ ج ۲ سیره حلبیه و مواخات دوم را در آنجزء ص ۱۲۰ ملاحظه کن تا تفضیل علی علیه السلام را برادری پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در هر دوبار بر دیگران دریابی . و در سیره دحلانیه است آنچه در سیر حلبیه است و آنجا تصریح کرده که مواخات دوم بعد از هجرت به پنجاه بوده .

ایشان در مؤاخات اولی آمده حدیث زید بن ابی عوفی که آنرا امام احمد بن حنبل در کتاب مناقب علی علیه السلام و ابن عساکر در تاریخ خود^۱ و بغوی و طبرانی در معجمهای خود و باوردی در معرفت و ابن عدی^۲ و غیر ایشان روایت کرده اند و حدیث طولانی است و مشتمل است بر کیفیت مواخات و آخر الحدیث بلفظه اینست فقال علی یا رسول الله لقد ذهب روحی و انقطع ظهري حين رأيتك فعلت باصحابك ما فعلت غیری فان كان هذا من سخط علی فلك العتبی و الکرامة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الذی بعثنی بالحق ما اخرتك الالنفسی و انت منی بمنزلة هرون من موسی غیرانه لانبی بعدی انت اخي و وارثی قال و ما ارث منك قال ما ورث الانبیاء قبلی کتاب ربهم و سنة نبیهم و انت معی فی قصری فی الجنة مع فاطمة ابنتی و انت اخي و رفیقی ثم تلا صلی الله علیه و آله وسلم اخوانا علی سرر متقابلین المتحایین فی الله ينظر بعضهم الی بعض یعنی علی علیه السلام عرض کرد با رسول الله همانا که روانم رفت و کرم برید و قتیکه دیدم بایاران خود کردی آنچه کردی جز من پس اینکار اگر از راه خشم است بر من پس تراست رضا و کرامت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سوگند بآنکه مرا براسی مبعوث فرمود که من ترا آخر قرار ندادم مگر برای خودم و تو از من بمنزله هرونی از موسی جز آنکه پس از من هیچ پیغمبری نیاید و تو برادر

۱ - آنرا جماعتی از ثقات از احمد و ابن عساکر نقل کرده اند از آنجمله متقی هندی است حدیث ۹۱۸ ص ۴۰ ج ۵ کنز ویرا مراجعه کن و هم در صفحه ۳۹۰ ج ۶ کنز حدیث ۵۹۷۲ در اینجا آنرا از احمد در کتاب مناقب علی علیه السلام نقل کرده

۲ - آنرا جماعتی از ثقات اثبات از هر یک از این پیشوایان نقل کرده اند از آنجمله متقی هندی در اول ص ۴۱ ج ۵ کنز العمال حدیث ۹۱۹ نقل نموده .

و وارث من باشی عرض کرد من از تو چه ارث میبرم فرمود آنچه پیغمبران
بیش از من ارث گذاشته اند کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان را و تو
با من در قصر میباشی در بهشت با فاطمه دخترم و توئی برادر و رفیق من
آنگاه حضرت این آیه تلاوت فرمود اخوانا علی سرر متقابلین یعنی برادران
که بر سریرها و روبروی هم هستند و محض رضای خدا با هم دوستند همدیگر
را نظر میکنند. و بس است ترا از آنچه ترا در مواخات دویم آمده آنچه آن
را طبرانی در کبیر از ابن عباس از حدیثی که در آن وارد شده اینکه رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام فرمود اغضب علی حین
اخیت بین المهاجرین والانصار و لم اواخ بینک و بین احد منهم اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی الحدیث^۱ یعنی

۱ - آنرا متقی هندی در کنز العمال و در منتخب آن نقل کرده رجوع کن بآخر حاشیه ص
۳۱ ج ۵ مسند احمد . مخفی نماناد که در فرمایش آنحضرت اغضبت علی چه مؤاست و ملاطفت
و محبت پدرا نه است بر فرزندانار کننده بر پدر مهربان خود . اگر بگوئی چگونه علی علیه السلام در
تاخیر خود در مرتبه دویم بشک افتاد با اینکه در مرتبه اول بشک افتاده و آنگاه او را معلوم شد
که ویرا آنحضرت برای خود در آخر انداخته و چرا مرتبه دوم را بر اول قیاس نکرد میگوئیم که دویمی را
بر اولی قیاس نتوان کرد چه مرتبه اولی خاصه مهاجرین بود پس قیاس مانع . مواخات پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم باعلی علیه السلام نبود بخلاف مواخات دویم چه آن میان مهاجرین و انصار بود
برادر مهاجر در مرتبه دویم همان انصاری و برادر انصاری همان مهاجر خواهد بود و چونکه
نبی و وصی صلی الله علیهما و آلهما و سلم هر دو مهاجر بودند و قیاس مقتضی آن بود که در
این مرتبه باهم برادر نباشند پس علی علیه السلام گمان کرد که برادر وی انصاری باشد بر
قیاس بر غیر خود و همینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میان وی و کسی از انصار
برادری نینداخت دلشک شد لیکن خدای تعالی و رسول اوصی الله علیه و آله و سلم نخواستند
جز اظهار فضیلت او را پس او و حضرت رسول خدا صلی الله علیهما و آلهما و سلم در این مرتبه
نیز باهم برادر شدند بر خلاف قیاس مطرد در آنروز میان مهاجرین و انصار .

آیا توازن دلتنگ شدی و قتیکه من میان مهاجرین و انصار برادری انداختم
مگر راضی نمیشوی که از من بمنزله هرون از موسی باشی جز آنکه نیست
پیغمبری پس از من. الحدیث

۶- ومثل آنست احادیثیکه ارادست در روز سد ابواب غیر از باب علی
علیه السلام و بس است ترا حدیث جابر بن^۱ عبد الله گفت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انه یحل لك فی المسجد ما یحل
لی و انك منی بمنزلة هرون من الموسی الا انه لا نبی بعدی یعنی علی همانا
که روا باشد ترا در مسجد آنچه مرا رواست و همانا که تو از من بمنزله
هرونی از موسی جز آنکه پس از من پیغمبری نیست و از حدیقه بن اسید غفاری^۲
مروی است که گفت قام النبی صلی الله علیه و آله و سلم (یوم سد الابواب)
خطیبا و قال ان رجالا لا یجدون فی انفسهم شیئا ان اسكنت علی فی المسجد
و اخرجتهم و الله ما اخرجتهم و اسكنته بل الله اخرجهم و اسكنه ان الله
عز و جل اوحی الی موسی و اخیه ان تبوء القومکما بمصر بیوتا و اجعلوا
بیوتکم قبله و اقیموا الصاوة الی ان قال وان علیا منی بمنزلة هرون من
موسی و هو اخي و لا یحل لاحد ان ینکح فیہ النساء الا هو الحدیث
یعنی روز بستن درهای مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
برخاست و خطبه خواند و فرمود همانا که مردانی کمی دلتنگ شده اند از این
که من علی را در مسجد جا دادم و ایشانرا بیرون کردم بخدای سوگند که
من ایشانرا بیرون نکرده ام و او را جا نداده ام بلکه خدایتعالی ایشانرا
۱- چنانچه در آخر باب ۹ بتایع الموده از کتاب فضائل اهل البیت تألیف اخطب خوارزم
نقل شده . ۲- چنانچه در باب ۱۷ بتایع الموده است .

بیرون کرده و او را جا داده. همانا که خداوند عز و جل بموسی و برادرش وحی فرمود که برای قوم خود در مصر خانهها مهیا سازید و خانههای خود را قبله قرار دهید و نماز بر پای بدارید تا آنکه فرموده همانا که علی از من بمنزله هرون است از موسی و او برادر من است و روا نباشد کسیرا که در آن با زنان مباشرت کنند جز او الحدیث و چقدر این مورد را نظائری است که آنها را در این عجاله نمیتوان شمرد لیکن همین قدر کافی است برای آنچه اراده کردیم از تزییف قول باینکه حدیث منزلت مخصص بمورد خود است که غزوه تبوک باشد. دیگر این قول با تعدد موارد حدیث چه وزنی دارد کیسکه بسیره نبویه المامی داشته باشد در یابد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و علی هرون علیهما السلام را تصویر میفرمود مثل فرقدین بربك اندازه که هیچکدام از همدیگر در هیچ چیزی امتیاز ندارند و این از قرائنی است که دلالت دارند بر عموم منزلت در این حدیث باینکه عموم منزلت همان متبادر است از لفظ حدیث باقطع نظر از قرائن چنانچه آنرا بیان کردیم والسلام ش.

سؤال ۱۷ بتاريخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۹

چه وقت علی و هرون را مثل فرقدین تصویر فرمود؟

حقیقت سخن شما که آنحضرت علی و هرون علیهما السلام را مثل فرقدین بربك میزان تصویر میفرموده معلوم نشد و چه وقت کرده است این کار را؟

جواب ۱۷ بتاريخ ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۹

۱- روز شبر و شبیر و مشبر ۲- روز مواخاة ۳- روز سد ابواب در سیره حضرت پیغمبر تفحص نما که دریابی که آنحضرت علی و هرون

علیهما السلام را تصویر فرموده مانند فرقدین در آسمان و مانند دو چشم در رخسار که هیچکدام از ایشان از آندیکر در امت خود امتیاز ندارند در چیزی.

۱ - آیا نمی‌بینی که آنحضرت ابا نمودند از اینکه نامهای اولاد علی علیه السلام باشد جز مانند نامهای اولاد هرون پس ایشانرا احسن و حسین و محسنانامید و فرمود^۱ من ایشانرا همان بنامهای اولاد هرون نام نهادم شبر و شیر و مشبر مقصود آنحضرت ازین تأکید مشابَهت است میان ایندو هرون و تعمیم دادن شباهت میان ایشان در جمیع منازل و شؤون.

۲ - و برای همین مقصود علی را برادر خود خواند و او را بر غیر او بدان سبب اختیار فرمود تا عموم شبه را میان منازل ایندو هرون از دو برادر شان ثابت بدارد و بجهت حرص بر اینکه آنجا کسی میان آندو تفرقه نیندازد. همانا که آنحضرت دوبار میان اصحاب خود برادری انداخت چنانچه شنیدی پس ابوبکر و عمر در بار نخستین برادر شدند و عثمان و عبد الرحمن بن عوف برادر شدند و دو بار دویم ابو بکر و خارجه بن زید برادر شدند و عمر و عتبان بن مالک برادر شدند. اما علی علیه السلام در

۱ - در آنچه آنرا اهل حدیث بطریق صحیح از سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند - در ص ۱۶۵ و ۱۶۷ ج ۳ مستدرک رجوع کن که حدیث را در آنباب صریح و بشرط شیخین در بابی و آنرا امام احمد نیز از حدیث علی علیه السلام ص ۹۸ ج ۱ مستند خود روایت کرده. و آنرا ابن عبدالبر در ترجمه حسن سبط علیه السلام از استیعاب روایت کرده و آنرا حتی ذهبی بآن تعصب قبیح خودش و ظهور انحرافش از هرون این امت و شبر و شیر آن با تسلیم صحت آن حدیث در تلخیص خود روایت کرده. بغوی در معجم خود و عبدالغنی در ایضاح (چنانچه در ص ۱۱۵ صواعق محرقه) از سلمان مثل آنرا روایت کرده و همچنین ابن عساکر.

هر دو برادر رسولخداى صلى الله عليه وآله و سلم بود چنانچه دانستی و مقام ما تنگ است از استقصاء آنچه در آن باب آمده و از نصوص ثابتۀ بطریق صحیحۀ آنها از ابن عباس و ابن عمر و زید بن ارقم و زید بن ابی اوفی و انس بن مالک و خدیفة بن الیمان و محذوج بن یزید و عمر بن الخطاب و برآء بن غارب و علی بن ابی طالب و غیر ایشان و همانا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی فرمود انت اخی فی الدنیا و الاخرة یعنی تو برادر من باشی در دنیا و آخر (و در جواب ده) شنیدی فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و وقتی که دست بگردن علی علیه السلام انداخته بود ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا یعنی همانا که این برادر و وصی و جانشین من است میان شما پس سخن وی بشنوید و اطاعت کنید و روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب خود برآمد و رخسار مبارکش برافروخته بود پس عبدالرحمن بن عوف از وی پرسید (یعنی سبب خوشحالی را پرسید) پس فرمود فرمود بشارۀ اتنتی من ربی فی اخی و ابن عمی و ابنتی بان الله زوج علیا من فاطمة الحدیث یعنی بشارتی است که از طرف پروردگار من در باره برادر و پسرعم من و درباره دختر من بمن آمده باینکه خدایتعالی علی را بفاطمه تزویج فرمود الحدیث . و وقتی که حضرت سیدالنساء را به همسرش سید عترة علیهما السلام زفاف کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

۱. آنرا حاکم درس ۱۴ ج ۳ مستدرک از ابن عمر بدو طریق صحیح بشرط شیخین روایت کرده و ذهبی آنرا در تلخیص خود روایت کرده با تسلیم صحت آن و آنرا ترمذی هم روایت کرده چنانچه ابن حجر در صواعق ازوی نقل کرده رجوع کن ص ۷۳ صواعق حدیث ۷ فصل ۲ باب ۹ صواعق . و آنرا کسانیکه متعرض حدیث مواخات شده اند از اهل سیر و اخبار مرسلات ذکر کرده اند مثل ارسال مسلمات .

۲- آنرا ابو بکر خوارزمی روایت کرده (چنانچه در صفحه ۱۰۳ صواعق است)

و آله وسلم فرمود یا ام ایمن ادعی الی اخي ام ایمن برادر من را برای من بخوان پس ام ایمن عرض کرد وی برادر تو باشد و دختر بوی میدهی فرمود آری ای ام ایمن پس علی علیه السلام را خواند و آنحضرت آمد^۱ الحدیث و چقدر بوی اشاره کرده و فرمود هذا اخي و ابن عمی و صهری و ابو ولدی^۲ یعنی این برادر و پسر عم و داماد و پدر فرزندان من است. و باری با وی صحبت داشت و فرمود بوی انت اخي و صاحبی^۳ یعنی تو برادر و یار منی و بار دیگر با وی صحبت داشت و فرمود انت اخي و صاحبی و رفیقی فی الجنة^۴ یعنی تو برادر و یار و رفیق منی در بهشت، و روزی بوی خطاب فرمود در قضیه که میان وی و برادرش جعفر و زبیدن حارثه واقع شده بود پس بوی فرمود و اما انت یا علی فاخی و ابو ولدی و منی و الی یعنی و اما تو یا علی پس برادر و پدر فرزندان منی و از منی و بسوی منی الحدیث و روزی بوی وصیت کرد و فرمود انت اخي و وزیر منی و تنجز موعدی و تبری ذمتی الحدیث^۵ یعنی تو برادر و وزیر منی و ام مرا ادا و

۱- آنرا حاکم در ص ۱۵۹ ج ۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص خود با تسلیم صحت آن روایت کرده اند. و ابن حجر در باب ۱۱ صواعق خود نقل کرده و هرکس زفاف حضرت زهرا علیه السلام را ذکر کرده بدون استثناء.

۲- شیرازی آنرا در القاب و ابن الخار از ابن عمر روایت کرده. و متقی هندی آنرا در کنز خود و منتخب کنز که در حاشیه مسند چاپ شده نقل کرده در سطر دوم حاشیه ص ۳۲ ج ۵ رجوع کن.

۳- آنرا ابن عبد البر در استیعاب در ترجمه علی علیه السلام از ابن عباس روایت کرده.

۴- آنرا خطیب روایت کرده و آن حدیث ۶۱۰۵ باشد از احادیث کنز ج ۶ ص ۴۰۲.

۵- آنرا حاکم در ص ۲۱۷ ج ۳ مستدرک بسند صحیح بشرط مسلم روایت کرده و ذهبی در تلخیص خود بهمین شرط بر صحت آن اعتراف نمود.

۶- آنرا طبرانی در کبیر از ابن عمر روایت کرده و متقی در کنز خود نقل نمود. رجوع به منتخب کن حاشیه ص ۳۲ ج ۵ مسند.

وعدۀ مرا وفا و ذمت مرا برأی میکنی الحدیث و چون وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم (پدر و مادر من بقرانش) در رسید فرمود که ادعوا الی اخی فدعوا علیا فقال ادن منی فدنا منه و اسنده الیه فلم یزل كذلك و هو یكلمه حتی فاضت نفسه فاصابه الزکیه بعض رقیقه صلی الله علیه و آله و سلم یعنی برادر مرا بخوانید پس علی علیه السلام را خواندند پس فرمود نزدیک من شو پس نزدیک وی شد و آنحضرت را تکیه بخود داد پس همچنین بماند و با وی بصحبت کردن مشغول بود تا رواش پرواز نمود و قدری از آب دهان مبارکش صلی الله علیه و آله و سلم بوی رسید^۱ و فرمود که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله الحدیث^۲ یعنی بر دروازه بهشت نوشته شده لا اله الا الله محمد فرستاده خداست علی برادر فرستاده خداست الحدیث. و خدایتعالی (درشبیکه علی بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آلهما و سلم درمکه در وقت هجرت خوابید) بجبرائیل و میکائیل وحی فرمود که من میان شما برادری انداخته ام و عمر یکی از شما را درازتر از عمر آندیگر قرار داده ام پس کدام یک از شما حیات برادر خود را بر حیات خود ترجیح میدهید پس هر دو حیات خویش خواستند پس بآندو حقتعالی وحی فرمود که چرا مانند علی بن ابی طالب نشدید میان او و محمد صلی الله علیه و آله و سلم برادری انداختم پس بجای وی خوابید که خود را قربان وی سازد و حیات ویرا

۱- آنرا ابن سعد در ص ۵۱ قسم دوم ج ۲ طبقات روایت کرده و آن در ص ۵۵ ج ۴ کنز العمال است . ۲- آنرا طبرانی در اوسط و خطیب در متفق و مغترق روایت کرده اند و صاحب کنز العمال آنرا نقل کرده رجوع بمقتضی آن کن حاشیه ص ۳۵ ج ۵ مسند احمد و آنرا در ص ۴۶ از ابن عباس عا کر نقل کرده .

بر حیات خود ترجیح دهد. پس بزمین فرود آمده او را از دشمنانش نگهداری کنند پس فرود آمدند و جبرائیل بالای سر او میکائیل زیر پای او قرار گرفتند و جبرائیل ندا در داد که زه زه ای پسر ابوطالب مثل تو کیست که خدایتعالی بتو با فرشتگان مفاخرت فرماید و در این باب خدایتعالی این آیه فرستاد^۱ (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) الحدیث.

و علی علیه السلام همی فرمود انا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الا کبر لا یقولها بعدی الا کاذب^۲ یعنی من بنده خدا و برادر رسول اویم و من صدیق اکبرم نگوید آنرا پس از من مگر دروغگو. و فرمود والله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه فمن احق به منی^۳ یعنی سوگند بخدای که هر آینه من برادر ولی و پسر عم و وارث علم اویم پس که سزاوارتر باو باشد از من. و روز شوری بعثمان و عبدالرحمن و سعد و زبیر فرمود انشدکم الله هل فیکم احداخی رسول الله ینینه و ینینه اذا اخی بین المسلمین غیری قالوا اللهم لا یعنی شما را بخدا سوگند میدهم آیا میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان خود و او برادری انداخته باشد

۱- آنرا اصحاب سنن در مسند های خود روایت کرده اند و امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه در سوره بقره ص ۱۸۹ ج ۲ تفسیر کبیر خود باختصار ذکر کرده.

۲- آنرا نسائی در خصائص علویه و حاکم در اول ص ۱۱۲ ج ۳ مستدرک و ابن ابی شیبہ و ابن ابی عاصم در سنت و ابو نعیم در معرفت روایت کرده اند و متقی هندی در کنز العمال و در منتخب آن نقل کرده آنرا رجوع کن در حاشیه ص ۴۰ جزء مسند احمد.

۳- رجوع کن بصفحه ۱۲۶ جزء ۳ مستدرک و آنرا ذهبی در تلخیص خود روایت کرده با تسلیم صحت آن.

۴- ابن عبدالبر آنرا در استیعاب در ترجمه علی علیه السلام و جماعتی از ثقات روایت کرده اند

و قتی که میان مسلمانان برادری انداخت جز من گفتند نه بخدا . و وقتی که علی علیه السلام روز بدر در برابر ولید بر آمد ولید بوی گفت تو کیستی علی علیه السلام فرمود انا عبدالله و اخو رسوله الحدیث^۱ یعنی منم بنده خدا و برادر رسول او الحدیث . و علی علیه السلام از عمر در روزگار خلافتش پرسید پس^۲ بوی فرمود مرا خبر ده اگر گروهی از بنی اسرائیل پیش تو بیایند و یکی از آنان بتو بگوید من پسر عم موسی هستم آیا او را نرد تو مزیتی بر همراهان او باشد گفت آری آنحضرت فرمود فانا والله اخو رسول الله و ابن عمه یعنی من سوگند بخدا برادر رسول خدا و پسر عم اویم پس عمر ردای خود را در آورده پهن نموده و گفت سوگند بخدای تعالی که نشیمن تو جز بر روی آن نخواهد بود تا از هم جدا شویم پس آنحضرت بر آن نشسته بود و عمر در برابر وی بود تا از هم جدا شدند - بجهت فروتنی برای برادر رسول خدا و پسر عم وی صلی الله علیهما و آلهما و سلم .

۳- قلم ما را از مطلب دور کرد پس میگوئیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود بیستن در های صحابه از مسجد بجهت پاکیزه داشتن آن از جنب و جنابت ولیکن در علی علیه السلام را باقی گذاشت و از جانب حقتعالی مباح فرمود بوی که در مسجد جنابت کند چنانچه ابن هرون علیه السلام را مباح بود پس این ما را دلیل بر عموم مشابعت باشد میان این دو هرون علیهما السلام . ابن عباس گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در های مسجد را بیست جز در علی پس وی در

۱- آخر ابن سعد در غزوه بدر در کتاب طبقات ص ۵۱ قسم اول جز ۲ روایت کرده .

۲- آنرا دارقطنی روایت کرده چنانچه در صواعق ابن حجر در مقصد ۵ از مقاصد آیه مودت فی القربی باب ۱۱ صواعق ص ۱۰۷ مذکور است .

حال جنابت داخل مسجد میشد و همان را وی بود و او را راهی جز آن نبود^۱. الحدیث: و از حدیث^۲ صحیحی هم بر شرط شیخین است که عمر بن الخطاب گفته همانا که علی سه چیز داده شده که هر آینه یکی از آنها مرد باشد محبوبتر است نزد من از شتران سرخمو. زن او فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سکناى او در مسجد با رسول خدا که او را روا باشد آنچه آنحضرت را در آن روا باشد و رایت روز خیر و روزی سعد بن مالک بعض خصائص علی علیه السلام را ذکر نمود (هم در حدیث صحیح است) پس گفت^۳ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عموی خود عباس و غیر او را از مسجد بیرون کرد پس عباس بوی عرض کرد ما را بیرون میکنی و علی را سکنی میدهی پس آنحضرت فرمود ما انا اخر جتکم و اسکنه ولكن الله اخر جکم و اسکنه یعنی نه من شما را بیرون نمودم و او را سکنی دادم و لیکن خدایتعالی شما را بیرون کرده و او را سکنی داد. و زید بن^۴ ارقم گفت چند نفر از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم را در هائی بودند که در مسجد باز میشدند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله - این حدیث طویلی است که در آن ده خصیصه از خصائص علی علیه السلام باشد و آنرا در جواب ۱۳ نقل نمودیم ۲۰ - آن در ص ۱۲۵ ج ۳ مستدرک موجود است و آنرا ابوالعلی (چنانچه در فصل ۳ باب ۹ صواعق است) روایت کرده صواعق ص ۷۶ و بهمین معنی بالفاظ قریبه آنرا احمد بن حنبل از حدیث عبدالله بن عمر ص ۲۶ ج ۲ مسند خود روایت کرده و آنرا جماعتی از ثقات با سائید مختلفه از عمر و از پسر وی عبدالله روایت کرده اند ۳۰ - چنانچه در اول ص ۱۱۷ ج ۳ مستدرک است و این حدیث از سنن صحیح است که جماعتی از ثقات اهل سنت و معتبرین ایشان روایت کرده اند ۴۰ - از احادیثی است که از زید بن ارقم آنرا امام احمد در ص ۳۶۹ ج ۴ مسند روایت کرده و آنرا ضیاء نیز روایت کرده چنانچه در کنز العمال و منتخب آن است رجوع کن بآن در منتخب در حاشیه ص ۲۹ ج ۵ مسند.

و آله وسلم فرمود سد و اهذه الابواب الابواب علی یعنی ایندرها را ببندید مگر در علی را پس مردم را در اینباب گفتگو کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برپای برخاست و حمد و ثنای حق تعالی نمود آنگاه فرمود اما بعد فانی امرت اسد هذه الابواب الابواب علی فقال فيه قائلکم و انی

والله ماسددت شیئا ولا فتحتہ ولكنی امرت بشئی فاتبته یعنی اما بعد پس من مامور شدم بیستن این درها مگر در علی پس گوینده شما در آن باب سخن راند و همانا بخدای سوگند که من چیزی نبستم و نه بگشودم و لیکن به چیزی مامور شدم و آنرا انجام دادم . و طبرانی^۱ در کبیر از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنروز برپای خاست و فرمود ما انا اخر جتکم من قبل نفسی ولا انا ترکتہ ولكن الله اخر جکم و ترکہ

انما انا عبد مأمور ما امرت به فعلت ان اتبع الا ما یوحی الی یعنی من از پیش خود شما را بیرون نکردم و نه او را بگذاشتم ولیکن خدایتعالی شما را بیرون کرد و او را بگذاشت من فقط مأموری هستم آنچه بآن مامور شدم بجا آوردم . پیروی نمیکنم جز بآنچه بمن وحی میشود . و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی لایحل لاحد ان یجنب فی المسجد غیری وغیرک یعنی یا علی روا نباشد کسی را که در مسجد جنب شود غیر از من و تو . و از سعد بن ابی وقاص و برآء بن عازب و ابن عباس و ابن عمر و خذیفه بن اسید غفاری روایت شده که همه ایشان گفتند خرج^۲

۱ - آنرا متقی هند آزاد در آخر حاشیه صفحه سابقه (ص ۲۹ ج ۵ مستند) نقل فرموده .
 ۲ - آنرا ترمذی در صحیح خود روایت کرد و متقی هندی آنرا در منتخب خود در همان ص ۲۹ ج ۵ مستند نقل از او کرده . و آنرا بزار از سعد نقل کرده چنانچه در حدیث ۱۳ فصل ۲ باب ۹ صواعق ابن حجر است ص ۷۳ . ۳ - آنرا از همه ایشان علی بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف باین المغازلی در کتاب مناقب خود بطرق مختلفه روایت کرده . و آنرا ثقه متبع بلخی در باب ۱۷ منایع خود نقل کرده .

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى المسجد فقال ان الله اوحى الى نبيه موسى ان ابن لي مسجدا طاهرا لا يسكنه الا انت و هرون وان الله اوحى الى ان ابني مسجدا طاهرا لا يسكنه الا انا و اخي علي يعني رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بمسجد برآمد و فرمود همانا که خدايتعالی به پيغمبر خود موسی وحی نمود که برای من مسجدی پاک بسازد که در آنجا جز تو و هرون سکنی نکنند و همانا که خدايتعالی بمن وحی فرمود که مسجدی پاک بسازم که در آنجا جز من و برادرم علی سکنی نکنند. و این کتاب ما گنجایش استیفای آنچه در این باب آمده از ابن عباس و ابوسعید خدری و زیدبن ارقم و یکمردی خثعمی از صحابه و اسماء بنت عمیس و ام سلمه و خدیفه بن آسیه و سعد بن ابی وقاص و برآء بن عازب و علی بن ابی طالب و عمر و عبدالله بن عمر و ابوذر و ابو الطفیل و بریدة الاسلامی و ابو رافع غلام رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم و جابر بن عبدالله و غیر ایشان و از جمله ادعیه ماثوره حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم اللهم ان اخي موسى سألک فقال رب اشرح لی صدري یستر لی امری و احلل عقدة من لساني یفقهوا قولي اجعل لی وزیر من اهلی هرون اخي اشد به ارزی و اشر که فی امرن فاوحیت الیه سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا اللهم و انی عبدک و رسولک محمد فاشرح لی صدري و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخي^۱ الحديث یعنی بار خدایا برادر من موسی از تو درخواست نموده و گفت پروردگارا سینه مرا بگشای و امر مرا آسان کن برای من و گره از زبان باز کن تاسخن

۱ - آنرا امام ابو اسحق ثعلبی از ابوذر غفاری در تفسیر آیه مبارکه انما ولیکم الله ورسوله در سوره مائده در تفسیر کبیر خود روایت کرده و مثل آنرا متبوع بلخی از مسند امام احمد نقل کرده.

مرا بفهمند و وزیری از خانواده من برای من قرار بده هرون برادر مرا .
 کمر مرا باو ببرند و ویرا در کار من انباز کن پس باو وحی فرمودی
 بازویت را ببرادرت خواهم بست و برای شما تسلطی قرار خواهم داد . بار
 خدایا من بنده و فرستاده تو محمدم پس سینه مرا بگشای و کار مرا آسان
 کن برای من و وزیری از خانواده من برای من قرار داده علی برادر مرا
 الحدیث . و مثل آن است آنچه آنرا بزار روایت کرده که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم دست علی علیه السلام را گرفته و فرمود آن موسی سأل
ربه ان یطهر مسجد بهرون و انی سالت ربی ان یطهر مسجدی بک لعلی
 همانا که از موسی پروردگار خود درخواست کرد که مسجد ویرا بهرون
 پاکیزه سازد و همانا که من از پروردگار خود درخواست کرده ام که مسجد
 مرا بتویا پاکیزه سازد انگاه بابو بکری پیام داد که در خود ببرند پس استرجاع
 نموده گفت سمعا و طاعة آنگاه بعمر پیغام داد و آنگاه بعباس همان سان
 پیغام داد آنگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ما انا سددت
ابو ابکم و فتحت باب علی و لکن الله فتح بابہ و سد ابو ابکم ' آه یعنی نه من
 درهای شما را بستم و در علی را گشودم و لیکن خدایتعالی در او را باز کرد
 و درهای شما را بست . و همینقدر برای مقصود ما که تشبیه علی بهرون
 علیهما السلام باشد در جمیع منزلها و شئون کافی است و السلام .

سؤال ۱۸ بتاريخ ۲۷ ذی الحجه ۱۳۲۹

خواهش نمودن بقیه نصوص

آفرین بر تو چه قدر واضح است آیات تو و بزرگ است و چه قدر
 براهین تو فصیح و با دلالت است پس زود باش و زود باش و بیار بقیه نصوص

متوالیه متواتره آشکارا و ترا است فضل والسلام . س

جواب ۱۸ بتاريخ ۲۹ ذی الحجه ۱۳۲۹

- ۱- حدیث ابن عباس. ۲- حدیث عمران. ۳- حدیث بریده.
- ۴- حدیث خصایص عشر. ۵- حدیث علی. ۶- حدیث وهب. ۷- حدیث ابن ابی عاصم.

۱- بس است ترا از آن نصوص آنچه آنرا ابوداود طیاسی (چنانچه در استیعاب در احوال علی علیه السلام مذکور است) روایت کرده با اسناد با ابن عباس که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابی طالب فرمود: انت ولی کل مؤمن بعدی یعنی تو ولی هر مؤمنی بعد از من.

۲- و مثل آن است آنچه از عمران بن حصین بصحت پیوسته که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکری فرستادند و علی بن ابیطالب علیه السلام را برایشان امیر قرار دادند پس کنیزکی ازخمس برای خویش برگزید پس مردم را اینکار از وی ناخوش آمد و چهار نفر از آنان با هم همدستان شدند که شکایت آنحضرت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برند پس همینکه آمدند یکی از آن چهار نفر برپای برخاسته

۱- آنرا ابوداود و غیره از اصحاب سنن از ابی عوانه و صاحب بن عبد الله یسکری از ابی بلج یحیی بن سلیم فزاری از عمرو بن میمون اووی از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده اند و رجال این سند همه حجت‌هایند و بهر يك از ایشان بخاری و مسلم در صحیح خود احتجاج نموده اند مگر یحیی بن مسلم که از وی روایت نکرده اند لکن ائمه جرح و تعدیل بوثاقت او تصریح کرده اند و اینکه از کسانی بود که ذکر خدایتعالی را بسیار مینمود. و ذهنی در میزان توثیق او از ابن معین و نسائی و دارقطنی و محدثین سعد و ابو حاتم و غیر ایشان نقل نمود.

عرض کرد یا رسول الله ندیدی که علی چنین و چنان کرد پس آنحضرت از وی روی بگردانید پس دومی برخاست و مثل آن گفت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی روی بگردانید و سومی برخاست و مثل یاران خود گفت پس آنحضرت از وی روی بگردانید و چهارمی برخاست و مثل آن گفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان رو آورد و غضب در چهره آنحضرت دیده میشد پس فرمود ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هر ولی کل مؤمن بعدی^۱ یعنی چه میخواهید از علی

همانا که علی از منست و من از ویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من .

۳ - و همچنین است حدیث بریده و عین عبارت آن در ص ۳۵۶

جزء پنجم مسند احمد این است که گفت بعث رسول الله صلی علیه و آله

و سلم بعثین الی الیمین علی احدهما علی بن ابی طالب و علی الاخره خالد

بن الولید فقال اذا التقیتم فعلی علی الناس^۲ و ان افترقتما فکل واحد منکم

۱- جماعتی از اصحاب سنن آنرا روایت کرده اند مثل امام نسائی در خصائص علویه خود و احمد بن حنبل از حدیث عمران ص ۴۳۸ ج ۴ مسند خود . و حاکم ص ۱۱۱ ج ۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص مستدرک با تسلیم آن بر شرط مسلم . و ابن ابی شیبہ و ابن جریر چنانچه متقی هندی در اول ص ۴۰۰ ج ۶ اکسز العمال از آندو نفر نقل و حکم بصحت آن کرده . و ترمذی با سند قوی آنرا عسقلانی در ترجمه علی علیه السلام در اصابه خود ذکر کرده و آنرا علامه معتزله در ص ۵۰ ج ۲ شرح نهج نقل کرده و گفته که آنرا ابو عبد الله احمد در مسند خود مکرر روایت کرده و هم در کتاب فضائل علی علیه السلام آنرا روایت کرده و آنرا اکثر محدثین روایت نموده اند . ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی را بر سر علی علیه السلام امیر قرار نداد در مدت حیات خود بلکه وی را بر غیر خود امارت بود . و در هر جنگ آنحضرت حامل لوای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود بخلاف غیر او زیرا که ابوبکر و عمر در لشکر اسامه و زبیر قوای او بودند در موته باجماع اهل اخبار (بقیه در صفحه ۲۰۸)

علی جنده قال فلقینا بنی زبیده من اهل الیمین فاقتلنا فظهر المسلمون علی
المشرکین فقاتلنا المقاتلة و سبنا الذریه فاصطفی علی امرأة من السبى لنفسه
قال بريدة فكتب معی خالد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخبره
بذلك فلما اتیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم دفعت الکتاب فقری علیه
فرایت الغضب فی وجهه فقلت یا رسول الله هذا مکان العائذ بعشتی مع رجل
وامرتنی ان اطیعه ففعلت ما ارسلت به فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم لاتقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی وانه منی و انا منه
و هو ولیکم بعدی اه یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو لشکر
بسوی یمین کسبل داشت که بریکی علی بن ابی طالب امیر بود و بر دیگری
خالد بن الولید پس فرمود هرگاه باهم برخوردید علی بر مردم امیر باشد و
اگر از هم دور افتادید هر یک از شما بر لشکر خود امیر باشد گفت پس
ما به نبی زبیده از اهل یمین برخوردیم پس باهم جنگیدیم و مسلمانان
بربت پرستان غالب شدند پس با جنگجویان جنگیدیم و زنان را اسیر نمودیم
پس علی علیه السلام زنیرا از اسیران برای خود برگزید. بریده گفت پس خالد
بر دست من نامه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نوشت و آنحضرت را
بآن خبر داد همینکه بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد نامه

(بقیه از صفحه ۲۰۸)

و هر دو را خود آنحضرت در آن لشکر قرار داد. و هم ابو بکر و عمر را لشکر عمرو بن
العاص در غزوہ ذات السلاس قرار داد و آن دونفر را در آن غزوہ با امیر خود عمرو بن
العاص قضیه ایست که آنرا حاکم در ص ۴۳ ج ۳ مستدرک روایت کرده و ذهبی در تلخیص
مستدرک آنرا ایراد کرده و تصریح بصحت آن نموده اما علی علیه السلام بس هیچگاه مامور
و نه تابع غیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حین بعثت تا روز وفات آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده.

را بوی دادم پس آنر بر آنحضرت خواندند پس غضب در چهره مبارکش مشاهده نمودم عرض کردم یا رسول الله پناه بتو آرم مرا بامردی کسایل داشتی و امر فرمودی که فرمائش برم پس بجا آوردم آنچه من بآن فرستاده شدم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدگوئی علی ممکن که او از من است و من از اویم و او ولی شما است بعد از من.^۱ و عبارت آن نزد نسائی در ص ۱۷ خصایص علویه او اینست لا یتغضن یا بریده لی علیا فان علیا منی و انا منه و هو ولیکم بعدی یعنی دشمن مدارای بریده علی را برای خاطر من زیرا که علی از منست و من از اویم و او ولی شما است بعد از من. و عبارت آن نزد ابن جریر اینست^۲ قال بریده و اذ النبی قد احر وجهه فان علیا فحاله

۱ - اینست آنچه آنرا احمد ص ۳۵۶ از طریق عبدالله بن بریده از پدرش روایت کرده و در ص ۳۴۷ ج ۵ خود آنرا از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده روایت کرده که گفت با علی علیه السلام در غزوه یمن بودم پس از وی درشتی دیدم پس همینکه نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم شدم از علی بدگوئی کردم پس دیدم که چهره رسول خدای از علی بدگوئی کردم پس دیدم که چهره رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بر می گردد پس فرمود یا بریده الست اولی با المومنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من کنت مولا اه یعنی ای بریده مگر من سزاوارتر بمومنان از خودشان نیستم عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود هر کس را من مولا یم علی مولا ی او است. و آن را حاکم در ص ۱۱۰ مستدرک ج ۳ روایت کرده و هم آنرا جماعتی از اهل حدیث روایت کرده اند و آن چنانچه می بینی صریح در مطلوب است زیرا که مقدمه داشتن قول آنحضرت الست اولی با المومنین من انفسهم قرینه است بر اینکه مراد بمولا در این حدیث همان اولی باشد کما لایخفی و نظیر این حدیث آن است که آنرا جماعتی از اهل حدیث مثل امام احمد در آخر ص ۴۸۳ ج ۳ مسند خود از عمرو بن شاس اسلمی که از اصحاب حدیثیه است روایت کرده که گفت یا علی علیه السلام بسوی یمن بیرون شدم پس در این سفر آنحضرت با من دوستی کرد حتی در نهاد خود بروی خشمگین شدم همینکه برگشتیم در مسجد اظهار شکایت (بقیه در صفحه ۲۱۱)

من کنت فان علیا ولیه قال فذهب الذی فی نفسی علیه فقلت لا اذکره
بسوء بریده گفت که پیغمبر چهره مبارکش سرخ شده پس فرمود هر کس
را من ولی باشم علی ولی او باشد گفت پس از آن رفت از من آنچه بروی
در دل داشتم و گفتم او را بیدی یاد نکنم. و طبرانی این حدیث را بر وجه
تفضیل روایت کرده و در روایت او آمده که بریده همینکه از یمن آمد و
بمسجد در آمد جمعی را بر در حجره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
دید پس بر خواستند و بر وی سلام کردند و از وی پرسیدند که چه خبر
داری گفت خیر باشد خدایتعالی فتح نصیب مسلمانان فرمود گفتند سبب
آمدن تو چه باشد گفت کنیزکی را علی علیه السلام از خنس گرفته پس من
آدمم که حضرت پیغمبر را بآن خبر بدهم گفتند خبرش ده. خبرش ده.
که علی علیه السلام از چشم پیغمبر بیفتد. و حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم سخن ایشانرا میشنید. پس آنحضرت غضب آلود برآمد و فرمود
ما بال اقوام ینتقصون علیا من انقص علیا فقد ابغضنا و من فارق علیا فقد فا
رقنا ان علیا من و انا منه خلق من طینتی و انا خلقت من طینة ابراهیم

(بقیه از صفحه ۲۱۰)

از وی کردم تا برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید پس صبحگاهی داخل مسجد شدم
و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از اصحاب خود بود همینکه مرا
دیدار کرد چشمهای مبارکش بر من خیره کرد همینکه نشستم آنحضرت فرمود یا عمر و واقعاً
اذیتی سوگند بخدا ای عمرو که مرا آرزوی عیش کرد پناه می برم بخدا از اینکه ترا
بیازارم یا رسول الله فرمود بلی من اذی علیا فقد اذانی یعنی بلی هر کس علی را بیازارد مرا آزرده
باشد (۲) از جمله آن چیزهایی که آنها را که آنها را از وی متقی هندی در ص ۳۹۸ ج ۶ کنز العمال
نقل نمود و دوم آنرا در منتخب کنز از وی نقل کرده

و انا افضل من ابراهيم^۱ ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم یا بریده اما^۲
 علمت ان لعلی اکثر من الجاریة التي اخذ و انه ولیکم بعدی^۳. یعنی چه
 باشد مردمی را که بدگویی علی میکنند. هر که علی را دشمن بدارد همانا که
 مراد دشمن داشته و هر که از علی کناره گیرد همانا که از من کناره گرفته. همانا که
 علی از منست و من از اویم از طینت من آفریده شد و من از طینت ابراهیم آفریده
 شده ام و من از ابراهیم برترم تخمه ایست بعضی از آن از بعضی است و خدایتعالی
 شنو و داناست. ای بریده مگر نمیدانی که علی را از کنیز کی که گرفته بیشتر بهره
 باشد و اینکه او ولی شما است بعد از من. و این حدیث از احادیثی است که
 شکی در صدور آن نیست و طرق آن بیریده بسیار است و همه معتبرند.

۴ - و مثل آن است آنچه آنرا حاکم از ابن عباس روایت کرده از

۱ - چونکه خبر داد که علی از طینت آنحضرت خلق شده و بحکم ضرورت آنحضرت افضل
 ما است از علی پس قول آنحضرت که من از طینت ابراهیم خلق شده ام موهم برتری ابراهیم
 از آنحضرت بود و این هم با واقع مخالف بود تصریح فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم افضل است از ابراهیم تا دفع این توهم مخالف با حقیقت شده باشد.
 ۲ - این حدیث را ابن حجر از طبرانی نقل کرده صواعق ص ۱۰۳ مقصد ۲ آیه ۱۴ باب ۱۱.
 لیکن همینکه بقول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اما علمت ان لعلی اکثر من الجاریة رسید قلمس
 ایستاده و نفس وی نافرمانی وی کرده گفته که الی آخر الحدیث. و این از امثال وی شگفت
 نباشد و سپاس خدائرا که ما را عافیت بخشیده.

۳ - دروانه ولیکم بعدی دو وجه جایز است فتح همزه آنه که عطف بر آن لعلی باشد پس معنی
 این شود مگر نمیدانی که علی را از کنیز کی که گرفته بیشتر بهره باشد و اینکه او ولی شما است
 بعد از من چنانچه ترجمه نموده ام و کسر همزه آنه و درین صورت عطف صورت نبیند و جمله استیفاء
 باشد و معنی چنین شود و همانا که او ولی شما است بعد از من ولیکن وجه اول ابلغ است
 چه عطف مقتضی اینست که تبلیغ ولایت علی علیه السلام از آنحضرت سابقاً شده بود و گوشتزد
 صحابه شده بود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بریده را آنکار میفرماید یعنی
 چونکه ولایت علی علیه السلام را بر خود که از مؤمنان هستی میدانی پس چرا بر علی اعتراض
 میکنی و شکایت او را بنزد من رو میداری چه آنحضرت را بر تو ولایت باشد و اعتراض بر ولی
 و صاحب اختیار جایز نباشد خاصه که جانب حق تعالی و رسول او ولایت او ثابت باشد (مترجم)

حدیث جلیلی^۱ که در آن ده خصیصه برای علی علیه السلام ذکر فرموده پس گفته که بوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انت ولی کل مؤمن بعدی یعنی تو ولی هر مؤمنی بعد از من .

۵ - و همچنین است قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که در آن آمده یا علی سالت الله فیک خمساً فاعطانی اربعا و منعی واحده الی ان قال و اعطانی انک ولی المؤمنین بعدی^۲ یعنی یا علما . از خدایتعالی در باره تو پنج چیز خواسته ام پس چهار چیزم داد و یکی باز داشت تا اینکه فرمود و بمن داد که تو بعد از من ولی مؤمنان باشی .

۶ - و مثل آنست آنچه آنرا ابن سکن از وهب بن حمزه (چنانچه در اصابه در ترجمه و هب است) روایت کرده که گفت باعلی علیه السلام بسفر رفتم پس از وی درشتی دیدم پس گفتم هرآینه اگر برگشتم البته شکایت او کنم پس برگشتم و با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر علی در میان آورده از وی بدگوئی کردم پس آنحضرت فرمود لا تقولن هذا العلی فانه ولیکم بعدی یعنی در باره علی این مگو زیرا که او بعد از من ولی شما باشد . و آنرا طبرانی در کبیر از وهب روایت کرده جز آنکه فرمود لا تقل هذا العلی فهو ولی الناس بکم بعدی^۳ یعنی در باره علی این مگو زیرا که او سزاوارترین مردم است بشما بعد از من . و ابن ابی عاصم از علی

۱ - آنرا حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۳۴ و ذهبی در تلخیص آن با اعتراف بصحت آن و نسائی در صغری ص ۳۳۱ ج ۱ مستند خود روایت نموده اند و ما آنرا در جواب ۱۳ بهمین لفظ ایراد نمودیم .

۲ - این حدیث حدیث ۶۰۴۸ باشد از احادیث کثر ص ۳۹۶ ج ۶ .

۳ - این حدیث ۲۵۷۹ باشد از احادیث کثر ص ۱۵۵ ج ۶ .

علیه السلام مرفوعاً روایت کرده ^۱ (که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده) السَّابِقُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ مَنْ كُنْتَ وَلِيَهُ فَهُوَ وَلِيَهُ يَعْنِي أَيَّا مِنْ سِزَاوَارِ تَرَبُّؤُمُنَّ مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَقَوْلِهِ بَلَىٰ فَرَمُودِ هَرَكِه مِنْ وَلِيِ اْوَلِيْمِ پَسِ اْوَلِيِ اْوِ اسْتِ وَ صَحَّاحِ مَا دَرِ اِنْخِصْصِ اَزَائِمِه عِثَرِ طَاهِرِه صَلَوَاتِ اللهِ وَسَلَامِه عَلِيْهِمْ مَتَوَاتِرِ اسْتِ وَ هِمِنْقِدَرِ بَرَايِ مَقْصُودِ مَا كَافِيِ اسْتِ بَا اَيْنَكِه آيَهْ وَلايْتِ دَرِ كِتَابِ خَدَايْتَعَالِيِ تَايِيْدِ مِيْنَمَايِدِ كَقَوْلِهِ مَارَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالسَّلَامُ .

سؤال ۱۹ بتاريخ ۲۹ ذی الحجه ۱۳۲۹

ولی مشترك لفظی است پس نص کجا است .

لفظ ولی مشترك است میان نصیر و صدیق و محب و داماد و تابع و همعهد و همسایه و هر کسیکه کار کسی را در دست داشته باشد آنکس ولی او است . پس شاید معنی احادیثیکه آنها را ایراد نمود این باشد که علی علیه السلام یا ویر یا صدیق یا محب شما است بعد از من پس نصیكه كه ادعا مینمائید در کجا است . س

جواب ۱۹ بتاريخ ۳۰ ذی الحجه ۱۳۲۹

۱ - بیان مراد از ولی .

۲ - قرآنی که بر اراده آن دلالت دارند .

۱ - شما در ضمن معانی ولی ذکر فرمودید که هر کسیکه کار کسی را در دست داشته باشد آنکس ولی او است و همان است مقصود از ولی در آن احادیث و آن متبادر است از آن در وقت شنیدن آنها نظیر قول ما ولی شخص

۱ - آنرا متقی هندی در کنز ج ۶ ص ۳۹۷ نقل نموده .

قاصر پدر او و جد پدری او پس از آن وصی یکی از آن دو نفر پس از آن حاکم شرعی است چه معنی آن اینست که ایشان کسانی هستند که امرانشخص قاصر در دست ایشان است و در کارهای او تصرف دارند.

۲ - و قرائنی که بر اراده این معنی از لفظ ولی در آن احادیث دلالت دارند بر خردمندان دور است که پنهان باشد زیرا که قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هو لیکم بعدی^۱ یعنی و او ولی شما است بعد از من ظاهر است که در انحصار این ولایت بر او و در او و این موجب تعیین آن معنی است که ما گفتیم و با اراده غیر آن معنی سازگار نباشد زیرا که نصرت و محبت و صداقت و مانند آنها بر کسی انحصار ندارد و مؤمنین و مؤمنات اولیای یکدیگرند و چه امتیاز و مزیتی را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در این احادیث برای برادر و ولی خود خواسته در صورتیکه معنی ولی غیر از آنچه ما گفتیم باشد و چه امر پنهانی در این احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اظهار فرموده در صورتیکه مراد آنحضرت از لفظ ولی معنی یاور یا دوست یا مانند آنها باشد. و حاشا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتوضیح و اضحات و بیان بدیهیات اتمام فرماید. همانا که حکمت بالغه و عصمت و اجبه و نبوت خاتمه آنحضرت بسی برگزیده است از آنچه گمان میبرند. با آنکه آن احادیث صریحند در اینکه آن ولایت همان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای علی علیه السلام ثابت باشد و این نیز موجب تعیین آن معنی است که گفتیم و راست نیاید با اراده معنی یاور و دوست و غیر اینها چه شکی نیست در اتصاف علی علیه السلام

۱ - زیرا که معنی فرمایش آنحضرت و هو لیکم همان او نه غیر او ولی شما است بعد از من.

بیاری مسلمانان و محبت و صداقت او بایشان از وقتی که در دامن نبوت نشو و نما یافت و بازویش در بغل رسالت نیرومند شد تا وقتی که از دنیا رفت . پس نصرت و محبت و صداقت آنحضرت بمسلمانان مقصود در زمان بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نباشد چنانچه پوشیده نیست .

و بس است ترا از قرائن بر تعیین آنمعنی که گفتیم آنچه آنرا امام احمد در ص ۳۴۷ جزو پنجم مسند خود بطریق صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس از بریده روایت کرده که گفت باعلی علیه السلام بعزای یمن بودم پس از وی در شقی دیدم همینکه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم ذکر علی علیه السلام بمیان آورده و از وی بدگوئی نمودم پس دیدم چهره مبارك حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متغیر میشود پس فرمود ای بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى اه یعنی آیا من سزاوارتر بمؤمنین از خودشان نیستم گفتم بلی یا رسول الله فرمود هر که من مولای او باشم علی مولای اوست . و آنرا حاکم دوص ۱۱۰ از جزء سوم مستدرک روایت کرده و حکم بصحت آن بشرط مسلم نموده . و هم آنرا ذهبی در تلخیص آن روایت و اعتراف بصحت آن بشرط مسلم نموده و تو میدانی آنچه را که در تقدیم قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم است از دلالت بر آنچه ما ذکر کردیم و کسیکه در آن احادیث و آنچه بآنها تعلق دارد درست تأمل کند شکى در گفته ما نخواهد آورد . والحمد لله .

سؤال ۲۰ بتاريخ ۳۰ ذی الحجه ۱۳۲۹

خواهش نمودن بیان آیه ولایت را

گواهی میدهم که ثابت القدم و صادق الجملة هستی . در مبارزت چنان

سختی که همسران با آن تاب ندارند و در جنگ بقات نیارند. پس من از جمله یقین کنندگان بدلال آن احادیثم آنچه شما میگوئید و هرگاه وجوب حمل فعل صحابه بر صحت نبود بحکم شما فرود آمده بودم لکن بر گرداندن این احادیث از ظاهر آنها از چیزهایی است که چاره ندارد بجهت اقتداء بسلف صالح رضی الله عنهم اجمعین؛

اما آن آیه محکمه که گمان فرموده اید (در آخر جواب ۱۸) که آن تایید فرمایش شما را در معنی این احادیث میکند پس ما را بآن آگاه نفرمودید. پس آن آیه تلاوت بفرومائید تا در آن تدبری نمائیم ان شاء الله تعالی والسلام

جواب ۲۰ بتاريخ ۲ محرم ۱۳۳۰

۱ - آیه ولایت و نزول آن در باره علی علیه السلام
۲ - ادله نزول آن ۳ - توجیه
استدلال بآن.

۱ - آری تلاوت میکنم آنرا بر شما. آیه محکمه ایست از آیات الله عزوجل در فرقان عظیمش همانا که آن قول خدا تعالی است در سوره مانده (انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کعون ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم

۱ - از اینجا است که در عرف اهل سوریا لفظ متوالی بر شیعه اطلاق شده زیرا که او خدا تعالی را و رسول او را و مؤمنانی را که این آیه درباره ایشان فرود آمده ولی خود قرار داد و در کتاب اقرب الموارد مذکور است که متوالی مفرد متاوله است و ایشان شیعه اند بآن نامیده شده اند زیرا که ایشان علی و اهل بیت را ولی خود قرار داده اند (مؤلف) و همچنین فاضل معروف نویسنده معلوف یسوعی آنرا در منجد ذکر نمود (مترجم).

الغالبون یعنی همانا که ولی شما همان خدایتعالی است و رسول او است و کسانی هستند ایمان آورده اند آنانکه نماز بر پای میدارند و زکوة میدهند در حال رکوع و هر کس خدایتعالی را و رسول او را و کسانی که ایمان آورده اند ولی خود قرار دهد پس حزب خدایتعالی ایشان غلبه کنندگان باشند. چه هیچ شکی نیست در نزول این آیه در باره علی علیه السلام وقتی که انگشتر خود را در نماز در حال رکوع تصدق فرمود،

۲ - واحادیث صحیحہ (در نزول آن در باره علی علیه السلام وقتی که تصدق فرمود انگشتر خود را در حال رکوع در نماز) از ائمه عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین متواتر است و بس است ترا از آنچه در این خصوص از طریق غیر ایشان منصوص است حدیث ابن سلام مرعافو تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس مراجعه کن و صحیح نسائی یا در تفسیر سوره مائده کتاب الجمع بین الصحاح الستہ و مثل آن است حدیث ابن عباس و حدیث علی علیه السلام که نیز هر دو مرفوعند پس حدیث ابن عباس را در تفسیر این آیه در کتاب اسباب النزول امام واحدی مراجعه بفرما و آنرا خطیب^۱ در متفق روایت نموده و حدیث علی علیه السلام را در مسند ابن مردویه و مسند ابی الشیخ مراجعه کن و اگر خواهی آنرا در کنز العمال^۲ مراجعه کن با آنکه نزول آن در باره علی علیه السلام از آنچیزهائی است که بر آن مفسران اجماع نموده اند و این اجماعشان را جماعتی از اعلام اهل سنت مثل امام قوشجی در مبحث امامت

۱ - و آن حدیث ۵۹۹۱ باشد از احادیث کنز الغزال ج ۶ ص ۳۹۱ و آنرا در منتخب کنز هم ایراد نموده رجوع کن در حاشیه ص ۳۸ ج ۶ مسند احمد ۲ - و آن حدیث ۶۱۳۷ باشد از احادیث کنز ص ۴۰۵ ج ۶ .

شرح تجرید نقل نموده اند . و در باب ۱۸ غایة المرام ۲۴ حدیث از طریق اهل سنت در نزول این آیه در آنچه ما گفتیم ذکر شده است . و هرگاه رعایت اختصار و بودن این مطلب مثل آفتاب در نیمروز نبودی هر آینه آنچه در این باب از اخبار صحیح و وارد شده است مستوفی ذکر مینمودیم ولیکن آنها از چیزهایی هستند که در آنها شک نیست و الحمد لله با وجود این ما جواب خود را از آنچه در آن از حدیث جمهور آورده خانی نمیگذاریم و اکتفا میکنیم بآنچه در تفسیر امام ابی اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الینسابوری الثعلبی^۱ است پس میگوئیم وقتی که در تفسیر بزرگ خود باین آیه رسیده باسناد از ابوذر غفاری روایت کرده که گفت بایندو گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و کر نه کر شوند و آن حضرت را دیدم بایندو چشم و کر نه کور شوند که میفرمود علی قائد البرة و قائل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله علی سردار نیکو کرداران و کشنده کافران است منصور کسی است که او را نصرت کرده و مخذول کسی است که از وی کناره گرفته همانا که من ار روزی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذاردم پس سائلی سؤال کرد در مسجد پس کسی بوی چیزی نداد و علی علیه السلام در رکوع بود پس او را بانگشت کوچک اشاره فرمود و بآن انگشت هر میکرد پس سائل رو بآن حضرت آورد تا انگشت از انگشتش بر گرفت سپس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدرگاه الهی رو بتضرع و دعاء نمود عرض کرد اللهم ان احی موسی سئلک قال

۱ - در سنه ۴۳۷ وفات یافته ویرا ابن خلکان در وفیات خود یاد کرده و گفته وی او حد زمان خود بود در علم تفسیر و تفسیر بزرگی را که بر غیر آن از تفاسیر فائق آمده تصنیف نمود تا اینکه گفته و ویرا عبد الغافر بن اسمعیل فارسی در کتاب سیاق نسابور یاد کرده و بروی ثنا گفته و گفته او صحیح النقل و موثق است .

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی و زیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسجک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنابصیرا) فلو حیت الیه (قد اوتیت سؤلک یا موسی) اللهم وانی عبدک و نبیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی و زیرا من امری اهلی علیا اشدد به ظهری یعنی بارخدا یا برادرم موسی از تو درخواست کرد (گفت پروردگارا سینه مرا بگشای و کار مرا آسان کن و گره از زبان من باز کن تا سخن من بفهمند و از کسان من وزیری برای من قرار بده هرون برادر مرا کمر من بوی بریند و ویرا در کار من شریک کن تا تسبیح تو بسیار کنیم و ذکر تو بسیار گوئیم همانا که تو بحال ما بینائی) پس باو وحی فرمودی که خواسته تو بتو داده شد (بارخدا یا من هم بنده و پیغمبر تو ام پس سینه من بگشای و کارم آسان کن و از کسان من وزیری برای من قرار ده علی را بوی کمرم بریند، ابوذر گفت سوگند بخدای تعالی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن خود را هنوز تمام نکرده بود که جبرئیل امین بروی فرمود آمد با این آیه (انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون و من یتول الله و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون) ۳- و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری نماید) میدانی که لفظ

ولی در اینجا همان بمعنی اولی بتصرف است چنانچه در قول ما بفلان ولی القاصر است یعنی فلانکس ولی شخص عاجز است، و همانا که اهل لغت تصریح کرده اند باینکه هر کس امر دیگری را در دست دارد او ولی آنکس است. پس معنی آیه آن میشود که همانا کسیکه کارهای شما در دست او

۱- ماده ولی را در صحاح یا از مختار صحاح یا غیر آنها از کتب لغت مراجعه کن.

است سزاوارتر است بآنها همانا که او خدایتعالی و رسول او و علی است زیرا که او است که اینصفتها در او مجتمع شده اند ایمان و نماز گذاری و زکوة دادن در حال رکوع و در باره او این آیه نازل شده . و همانا که خدایتعالی در آن آیه ولایت را برای خود و پیغمبر خود و ولی خود بر يك نسق ثابت نموده و ولایت خدای عزوجل عموم دارد پس ولایت بنی و ولی صلی الله علیهما و الهما وسلم مثل آن و براسلوب آن باشد . و روا نباشد که ولی اینجا بمعنی یاور و دوست و مانند آنها باشد چه برای اینحصر وجهی باقی نمانده چنانچه پوشیده نیست . و گمان میکلم که این مطلب از جمله واضحات باشد . والحمد لله رب العالمین ش

سؤال ۲۱ بتاريخ ۳ محرم ۱۳۳۰

لفظ الذین امنوا برای جمع است چگونه بر مفرد اطلاق شده .
گاه است در معارضه با شما گفته شود که لفظ الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کعون حقیقت در جمع است پس چگونه بر امام کرم الله وجهه اطلاق شده و حال آنکه او مفرد است . و اگر چنین گفته شود جواب چیست س

جواب ۲۱ بتاريخ ۴ محرم ۱۳۳۰

- ۱ - عرب از مفرد بلفظ جمع تعبیر میکنند ۴. شواهد بران ۳ - آنچه امام طبرسی ذکر کرده . ۴ - آنچه زمخشری ذکر کرده . ۵ - آنچه خود ذکر کرده ام .
- ۱ - جواب . عرب از مفرد بلفظ جمع تعبیر کنند از برای نکته که مستوجب آن است .
- ۲ - و شاید بر آن قول خدایتعالی در سوره آل عمران (الذین قال

لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالو احسبنا الله و نعم الوكيل) يعنى آنكه مردم بايشان گفتند كه مردم براى شما گرد آمده اند پس برسيد از ايشان پس اين سخن ايمان شانرا افزود و گفتند بس است ما را خداى تعالى و او نيكو و كيل است و باجماع مفسرين و محدثين و اهل اخبار كه گوينده آن سخن تنها همان نعيم بن مسعود اشجعي بود پس خداى تعالى بروى لفظ ناس اطلاق فرمود و آن از براى جماعت باشد بجهت تعظيم شان كسانيه بسخن او گوش ندادند و بقتنه او انگيزى اعتنا نکردند و ابوسفیان بوى ده شتر داده بود كه مسلمانانرا در كار سست كند و از مشركين بترساند . پس بجا آورد و از جمله چيزهائيكه آنرور گفت اين بود الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم . پس اكثر مسلمانان را بواسطه فتنه انگيزى او خروج ناپسند آمد . ليكن پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم با هفتاد سوار بيرون شد و سلامت برگشتند پس اين آيه فرود شد بجهت ستودن هفتاد نفر يكه با آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم بيرون شدند و بقتنه انگيزى آنكه سخنان فتنه انگيز گفت اعتنا نکردند و در اطلاق لفظ ناس بر مفرد در اينجا نكته شريفه است زيرا كه ثنا بر هفتاد نفر يكه يا پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم بيرون شدند بواسطه آن ابلغ است از اينكه هر گاه مي فرمود الذين قال لهم رجل ان الناس قد جمعوا لكم يعنى كسانيكه يك نفر مردى بايشان گفت كه مردم براى شما گرد آمده اند چنانچه پوشيده نماند و از براى اين آيه در كتاب و سنت و كلام عرب نظائرى است خداى تعالى فرمود يا ايها الذين امنوا اذكروا نعمه الله عليكم اذ هم قوم ان يبسطو اليكم ايديهم فكف ايديهم عنكم يعنى اى كسانيكه ايمان آورده ايد ياد كنيد نعمت خداى تعالى را بر خود هنگاميكه مردمى خواستند كه دستهاى خود

بسوی شما دراز کنند پس دستها ایشانرا از شما باز داشت و کسیکه بسوی ایشان دست دراز نمود همان یکنفر بود از بنی محارب که ویرا غورث میگفتند و گویند که او عمرو جحاش بود از بنی النضیر که شمشیر برهنه کرد و تکانش داد و خواست که بآن حضرت ر^ه و لخدای صلی الله علیه و آله و سلم را بزند پس خدایتعالی ویرا از آن بازداشت در قضیه که آنرا محدثین و اهل اخبار و مفسرین روایت کرده اند و ابن هشام آنرا در غزوه ذات الرقاع در جزء سوم سیره خود ایراد نموده و همانا که خدایتعالی بر همان یکنفر اطلاق نموده لفظ قوم را و حال آنکه او مفرد است و قوم جماعترا بود بجهة تعظیم نعمت خدایتعالی بر ایشان در سلامتی پیغمبرشان صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاق فرمود در آیه مباهله لفظ ابناء و نساء و انفس را (و حال آنکه آنها حقیقت در عمومند) بر حسنین و فاطمه و علی صلوات الله علیهم اجمعین بالخصوص باجماع و یکقول برای تعظیم شأن ایشان علیهم السلام و نظائر آن احصا و استقصا نشوند و این از ادله بر جواز اطلاق لفظ جماعت بر مفرد باشد و قتیکه نکته بیانیه اقتضا آن نماید.

۳ - و امام طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر این آیه ذکر نموده که نکته در اطلاق لفظ جمع بر امیر المؤمنین علیه السلام تفخیم و تعظیم آنحضرت باشد و آن از اینجاست که اهل لغت بلفظ جمع از واحد بر سبیل تعظیم تعبیر کنند (گفته) و آن در کلام ایشان مشهور تر از آن است که محتاج باستدلال بران باشد.

۴ - و زمخشری در کشاف خود نکته دیگر ذکر کرده آنجا که گفته اگر کوئی چسان صحیح باشد که آن^ف علی رضی الله عنه باشد و حال آنکه لفظ لفظ جماعت است گویم بلفظ جمع آورده شده اگر چه

سبب در آن یکمرد بود تا مردم بمثل کار او رغبت کنند و بمثل بهره وی برسند و تا تبینه کرده باشد بر اینکه سجدیه مؤمن باید باین اندازه باشد از حرص بر نیکوئی و احسان و تفقه فقرآء حتی اگر ایشان کاری پیش آید که تاخیر پذیر نباشد و ایشان در نمار باشند آنرا بتأخیر نیندازند تا از آن فارغ شوند. اه

۵- (مؤلف گوید) نزد من و در آن نکته لطیفتر و دقیقتر باشد و آن اینست که عبارت جمع آورده نه عبارت مفرد بجهة اظهار رحمتی ار حق تعالی بر بسیاری از مردم چه دشمنان علی علیه السلام و دشمنان بنی هاشم و سائر منافقین و اهل حسد و تنافس طاقت شنیدن آنرا بصیغه مفرد نداشتند زیرا که آنوقت برایشان طمع در تدلیس و راهی در تقلیل باقی نمی ماند پس بواسطه نومیذی ایشان چیزی از ایشان سر میزد که باید از عواقب آن بر اسلام ترسید پس آیه مبارکه بصیغه جمع آمد با اینکه برای مفرد است تا از فساد ایشان جلوگیری شده باشد آنگاه نصوص متواتره بعد از آن (از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم) در مقامات متعدده بعمل آمد و امر ولایت را تدریجاً تدریجاً در میان ایشان منتشر فرمود تا اینکه خدایتعالی دین را کامل و نعمت را تمام فرمود تا در رفتار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عادت حکیمان باشد در تبلیغ بمردم آنچه برایشان سخت باشد. و هرگاه آیه مبارکه عبارت مختصه بمفرد بودی^۱ هر آینه انگشتان خود در گوشهای خود کردند و خود را بجامه های خود پوشیدندی و اصرار بر

۱- اصل عبارت از آیه مبارکه که در سوره نوح علیه السلام اقتباس شده و مراد از انگشت در گوش کردن آن است که نشنوند آیات فضل علی علیه السلام را و خود را بجامه پوشیدن کایه از اینست که آنحضرت را نبینند از شدت بغض و عداوتی که داشتند (مترجم).

کفر کردند و تکبر ورزیدند و این حکمت در تمام آنچه قرآن بر حکمت آمده از آیات مبارکه در فضل امیر المومنین و اهل بیت طاهرینش صلوٰة الله علیهم اجمعین جاری است چنانچه پوشیده نیست. و ما این جمله ها را توضیح نموده ایم و شواهد قاطعه و براهین ساطعه بر آنها اقامه نموده ایم در دو کتاب خود (سبیل المومنین و تنزیل الایات) و خدا را سپاس بر هدایت و توفیق والسلام. ش

سؤال ۲۲ بتاريخ ۴ محرم سنه ۱۳۳۰

سیاق دلالت دارد بر اراده معنی محب و مانند ان

آفرین خدای بر پدرت امواج مضطربه شك را از میان برداشتی و شبهه بر طرف و حقیقت آشکار شد و چیزی باقی نمانده جز آنکه میگویند آیه مذکوره در سیاق نهی از اولیا قرار دادن کفار آمده و آیات قبل و بعد شهادت بر آن دارند و این قرینه است بر آنکه مراد از لفظ ولی در آیه مذکوره همان معنی یاور یا دوست یا صدیق یا مانند آنها باشد پس جواب چه باشد، آنرا کرم بفرمائید و السلام. س

جواب ۲۲ بتاريخ ۵ محرم سنه ۱۳۳۰

- ۱- سیاق دلالت بر اراده یاور و مانند آن ندارد.
- ۲- سیاق با ادله همسری نمیتواند.

۱ جواب: این آیه بحکم مشاهده از آیات ماقبل خود که متضمن

نهی از اولیاء قرار دادن کفار هستند جدا باشد و خارج باشد از نظم آنها بسمت ثناء بر امیر المومنین علیه السلام و بیان اهلیت آن حضرت (برای ریاست و امامت) بتهدید نمودن کسانی که مرتد شده اند بیأس و شدت آنحضرت و بیم

دادن ایشان بسطوت وی و این برای آن است که آیه که قبل از این آیه است
 بلا فصل این آیه است (یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
 یتوب الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون
 فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله واسع علیم)
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از دین خود برگردد پس خدایتعالی
 گروهی آورد که ایشان را دوست میدارد و ایشان خدای تعالی را دوست میدارند نزد
 مؤمنین ذلت و خواری دارند و عزت بر کافران دارند و جهاد در راه خدایتعالی میکنند
 و ترسی از ملامت ملامت کننده ندارند این فضل خدایتعالی است میدهد آنرا بهر که
 خواسته باشد و خدایتعالی فراخ عطا چنانچه ابوالفتوح ترجمه کرده ج ۲ صفحه
 ۱۷۴ و داناست. این آیه مختص است با میرالمومنین علیه السلام و بیم دهند
 بیأس و شدت آنحضرت و اصحاب آنحضرت است چنانچه امیرالمومنین علیه السلام

۱- نظر فرمایش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود ان تنهوا
 معشر قریش حتی یبعث الله علیکم رجلا امتحن الله قلبه للایمان یضرب اعناقکم و انتم
 مجنونون عنه اجفاله الغنم یعنی ای گروه قریش دست برنمیدارید تا اینکه خدایتعالی بر شما برانگیزد مردی را که خدایتعالی
 دل او را برای ایمان امتحان فرموده میزند گردنهای شما را و شما از وی بگریزید مثل گریختن
 گوسفندان. پس ابو بکر گفت او منم یا رسول الله فرمود نی عمر گفت او منم یا رسول الله فرمود نی و لکن
 او پینه زنده کفش است راوی گفت که آنوقت در دست علی علیه السلام کفشی بود که آنرا برای حضرت
 رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پینه می زد. آنرا بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده اند و آن
 حدیث ۶۱۰ ج ۶ ک ۳۹۳. و مثل آن فرمایش آنحضرت است صلی علیه و اله و سلم
 که فرمود ان منکم رجلا یقاتل الناس علی تاویل القرآن کما قوتلتم علی تنزیله یعنی همانا که مردی
 از شما با مردم بر تاویل قرآن قتال میکند چنانچه با شما بر تنزیل آن قتال شد. پس ابو بکر گفت
 او منم و عمر گفت او منم حضرت فرمود نی و لکن پینه زنده کفش است در جهره پس علی علیه السلام
 بیرون شد و در دست وی کفش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که آنرا پینه می زد.
 آنرا امام احمد بن جعفر از حدیث ابی سعید در مسند خود روایت کرده و آنرا حاکم در مستدرک خود
 و ابوالعلی در مسند و جماعی از اصحاب سنن روایت و آنرا متقی هندی در ص ۱۵۵ ج ۶ کنز نقل از ایشان
 نمود.

در روز جمل بآن تصریح فرموده و هم حضرت باقر و حضرت صادق بآن تصریح فرموده اند. و ثعلبی آنرا در تفسیر خود ذکر کرده و صاحب مجمع البیان آنرا از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده و اجماع شیعه بر آن است. و در آن حدیث صحاح متواتره از ائمه عترت طاهره صلی الله علیهم اجمعین و مسلم روایت کرده اند پس در این صورت آیه ولایت بعد از اشاره بولایت آنحضرت و وجوب امامت وی وارد شده و نص در این آیه توضیح آن اشارت و شرح ایماء سابق بامارت آنحضرت باشد. پس چگونه میتوان گفت بعد ازین که این آیه در سیاق نهی از اولیای قرار دادن کفار وارد شده.

۲- باینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ائمه عترت خود را بمنزله قرآن قرار داده و خبر داده که آن دو تا از هم جدا نشوند پس ایشان هم ترازوی قرآنند و ایشان شناخته میشود صواب (از خطا) و احتجاج ایشان باین آیه بتواتر رسیده و تفسیر ولی در آن بآنچه ما گفته ایم از ایشان نبوت رسیده. پس وزنی برای سیاق کلام نباشد در صورتیکه معارضه آن مسلم باشد بواسطه نصوص ایشان. زیرا که همه مسلمین اتفاق دارند بر ترجیح آمدن ادله بر سیاق. پس همینکه تعارض میان سیاق و دلیل حاصل شود سیاق را ترک نموده گردن بحکم دلیل بنهند. و سر آن نداشتن وثوق به نزول آن آیه در این صورت در آن سیاق است زیرا که باجماع است ترتیب کتاب عزیز در جمع آوری موافق با ترتیب آق در نزول نبوده. و در قرآن بسیاری از آیات وارده بر خلاف آنچه میزی است که سیاق مقتضی آن است مثل آیه التعلیه که منتظم است در سیاق زنان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم با نبوت نص بر اختصاص به پنجتن اهل کساء صلی الله علیهم و آلهم و سلم و بالجمله حمل ۱- و ظاهر شد چه وزنی باشد در صورتیکه معارضه بانص داشته باشد.

نمودن این آیه بر آنچه مخالف است با سیاق آن نه مغل با عجاز و نه مضر ببلانغت است پس گناهی بسوی آن رفتن نیست و قتیکه ادله قاطعه بر آن فائز باشد والسلام . س

سؤال ۲۳ بتاريخ ۶ محرم سنه ۱۳۳۰

پناه بردن بتاویل بر حمل نمودن کار گذشتگان
بر صحت از چیزهائی است که چاره پذیر نیست

اگر خلافت خلفاء راشدین که بصحت آن قطع حاصل شده نبودی چاره نداشتیم از اینکه برای شما بگرائیم و در فهم این آیه و مانند آن بر حکم شما فرود آئیم لکن شك نمودن در صحت خلافت ایشان راهی ندارد پس در اینصورت پناه بردن بتاویل لابد منته است بجهت حمل نمودن عمل ایشان و کسانی که با ایشان بیعت نموده اند بر صحت و السلام . س

جواب ۲۳ بتاريخ ۶ محرم سنه ۱۳۳۰

۱ - حمل نمودن سلف بر صحت مستلزم نیست .

۲ - تاویل متعذر است .

همانا که خلافت خلفاء ثلاثه همان جای بحث است و محل کلام پس معارضه نمودن ادله بآن مصادره (بمطلوب) است .

۱ - با اینکه نمودن حمل ایشان و حمل نمودن کسانی که با ایشان بیعت کرده اند بر صحت مستلزم تاویل ادله نیست زیرا که شمارا معذور داشتن ایشان کافی است از تاویل چنانچه آنرا در وقت اقتضاء مقام توضیح خواهیم داد .

۲ - دور باشد تاویل در آنچه ما بر تو خوانده ایم از نصوص و در آنچه نخوانده ایم مثل نص غدیر و نصوص وصیت خصوصاً بعد از تأیید نمودن آنها با حدیث متضافه که هم دیگر را تأیید میکنید که بخودی خود از

نصوص صریحه کوتاهی ندارند و هر کس با آنها بانصاف تأمل کند آنها را بتمنهائی دلائل قاطعه و براهین ساطعه (برحق) خواهد یافت والسلام. ش

سؤال ۲۴ بتاريخ ۷ محرم سنه ۱۳۳۰

کاش ما را بآن سننیکه مؤید نصوص هستند آگاه میساختی و چرا سخنان در پی همدیگر گفته نشدند از آنجائیکه سخن بریدی. س

جواب ۲۴ بتاريخ ۸ محرم سنه ۱۳۳۰

چهل حدیث از سنن مؤیده نصوص.

بس است ترا از سنن مؤیده، نصوص چهل حدیث

۱- قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم در حالتیکه بازوی علی علیه السلام را گرفته بود هذا امام البرره قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله یعنی این پیشوای نکوکاران و تأمل فاجران است منصور کسی است که او یاری نمود و مخذول کسی است دست از یاری او کشیده آنگاه آواز خود بآن کشیده داشت آنرا حاکم از حدیث جابر روایت کرد در ص ۱۲۹ در جزو سوم صحیح مستدرک خود آنگاه گفته صحیح الاسناد است و بخاری و مسلم آنرا روایت نکرده اند.

۲- قول آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم اوحی الی فی علی ثلاث انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد العز المحجلین یعنی در باره علی علیه السلام بمن سه چیز وحی شده اینکه او مهمتر مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و سردار سفیدپیشانیان سفید دست و پایان است (از نور وضوء در روز قیامت) آنرا حاکم در اول ص ۱۳۸ جزو سوم مستدرک^۲ روایت کرده آنگاه گفته این

۱- این حدیث ۲۵۲۷ باشد از احادیث کنز ص ۱۵۳ ج ۶ و آنرا ثعلبی در تفسیر آیه ولایت در تفسیر کبیر خود از حدیث ابی ذر روایت کرده ۲- و آنرا باوردی و ابن قانع و ابونعیم و بزار روایت کرده و آن حدیث ۲۶۲۸ باشد از احادیث کنز ص ۱۵۷ ج ۶.

حدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند .

۳- قول آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم اوحی فی علی انه سید المسلمین و ولی المتقین^۱ .

یعنی درباره علی علیه السلام بمن و حی شده که او مهتر مسلمانان و ولی پرهیز کاران و سردار پیشانی و دست و پا سفیدان است . آنرا ابن سنجار و غیر او از اصحاب سنن روایت کرده اند .

۴- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بعلی علیه السلام مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین یعنی مرحبا بمهتر مسلمانان و پیشوای پرهیز کاران . آنرا ابو نعیم در حلیه^۲ الاولیاء روایت کرده .

۵- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم اول من یدخل من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد العز المحجلین یعنی اول کسی که از این در داخل شود پیشوای پرهیز کاران و مهتر مسلمانان و سرور دین و خاتم اوصیاء و سردار پیشانی و دست و پا سفیدان است . پس علی علیه السلام داخل شد پس آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بسوی وی شادمان برخاست و دست بگردن وی نمود و عرق پیشانی وی میگرفت و بوی میفرمود انت تودی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی^۳ یعنی تو از من (وام من) ادا میکنی و آواز مرا بایشان میشنوانی و برای ایشان آشکار میکنی آنچه در آن بعد از من اختلاف نموده اند .

۱- و آن حدیث ۲۶۳۰ باشد از احادیث کثر ج ۶ ص ۱۵۷ .

۲- و آن خبر یازدهم است از اخباریکه ابن ابی الحدید در ص ۴۵۰ ج ۲ شرح نهج ایراد

نموده و حدیث ۲۶۲۷ باشد از احادیث کثر ص ۱۵۷ ج ۶ .

۳- آنرا ابو نعیم در حلیه خود از انس روایت کرده و ابن ابی الحدید آنرا مفصلاً در ص ۴۵۰ ج ۲ شرح نهج خبره نقل کرده .

۶ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم ان الله عهدالی فی علی انه رایة الهدی و امام اولیائی و نور من طاعنی و هو الکلمة التي الزمتها المتقین الحدیث یعنی همانا که خدایتعالی درباره علی علیه السلام بمن گوشزد فرمود که او رایت هدایت و پیشوای اولیای من و نور کسیکه فرمانبرداری من کند و او کلمه ایست که آنرا پر هیز کاران الزام نموده ام الحدیث و تومی بینی که این شش حدیث خصوص صریحه اند در امامت و لزوم اطاعت آنحضرت علیه السلام.

۷ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم در حالتیکه بسوی علی علیه السلام بدست مبارک اشاره فرمودان هذا اول من امن بی و اول من یصافحنی يوم القيمة و هذا الصديق الاکبر و هذا فاروق هذا لامه یفرق بین الحق و الباطل و هذا یعسوب المؤمنین^۲ الحدیث یعنی همانا این کسیست که بمن ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت بامن مصافحه میکند و این صديق اکبر است و این فاروق این امت است که میان حق و باطل جدائی اندازد و این سرور مؤمنین است الحدیث

۸ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرائیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عز و جل^۳ یعنی ای گروه

۱ - آنرا ابونعیم در حلیه خود از حدیث ابورزه اسلمی و انس بن مالک روایت کرده و آنرا علامه معتزلی ص ۴۴۹ ج ۲ شرح نهج خبر ۳ در همان صفحه نقل نموده .

۲ - آنرا طبرانی در کبیر از حدیث سلمان و ابوذر و بیهقی در سنن خود و ابن عدی در کامل از حدیث حذیفه روایت کرده اند . و آن حدیث ۲۶۰۸ باشد از احادیث کثر ص ۱۵۶ ج ۶ .

۳ - آنرا طبرانی در کبیر روایت کرده و آن حدیث ۲۶۲۵ باشد از احادیث ص ۱۵۷ ج ۶ و آن خبر دهم است از شرح نهج ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۵۰ پس بین چگونه (بقیه در ذیل صفحه ۲۳۲)

انصار همانا که شمارا دلالت می‌کنم بچیزی که اگر بآن تمسک بجوئید هرگز گمراه نشوید. این علی است. پس او را بدوستی من دوست بدارید و بکرامت من و برا کرامی بدارید زیرا که جبرائیل علیه السلام فرمود از جانب حق تعالی بدانچه بشما گفتم امر نمود.

۹ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انامدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب^۱ یعنی من شهر علمم و علی علیه السلام دروازه آن است پس هر که دانش خواهد نزد دروازه آید.

(بقیه از ذیل صفحه ۲۳۱)

گمراه نشدن ایشانرا مشروط بتمسک بعلی علیه السلام فرمود پس مفهوم آن دلالت کند بر گمراهی کسیکه بوی متمسک نشده و بین امر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانجماعت که ویرا بهمان مجتبی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را محبت دارند محبت داشته باشند و بهمان اکرامیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکرام میکنند ویرا اکرام کنند و این نیست مگر برای آنکه وی ولی عهد آنحضرت و صاحب امر است بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم. و هرگاه تامل کنی بفرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل مرا بر آنچه بشما گفتم از جانب خدا تعالی امر فرموده حقیقت برای تو آشکار شود. ۱ - آنرا طبرانی در کبیر از ابن عباس روایت کرده چنانچه در ص ۱۰۷ جامع صغیر سبوطی است و آنرا حاکم در مناقب علی علیه السلام ص ۲۲۶ ج ۳ صحیح مستدرک خود بدو سند صحیح که یکی از آنها از ابن عباس است از دو طریق صحیح و اندیگر از جابر بن عبدالله انصاری است و بر صحت طرکان ادله قاطعه اقامه نموده. و امام احمد بن محمود بن الصدیق المغربي نزیل قاهره کتاب جامعی جدا گانه بجهة اثبات صحت این حدیث تالیف فرموده اودر مطبعه اسلامیه از هر مصر سنه ۱۳۵۴ هـ . طبع شده. پس شایسته باشد که ارباب بحث بران کتاب اطلاع یابند چه در آن علم بسیار است. و نواصب را در طعن بر این حدیث که چون وسائل سائر برزبانهای خاصه و عامه دائر است و زنی و قدری نباشد و ما در طعن اینان تامل کردیم آنرا تحکم و بیانصافی محض یافتیم. حجتی جز بیشمری در تعصب نیاورده اند چنانچه حافظ صلاح الدین علائی بآن تصریح فرموده آنجا قول بطلان این حدیث را از ذهبی و غیر او نقل نموده پس فرمود ولم یاتوا فی ذلك بعله قاضیه سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر یعنی هیچ علتی که سبب قدح در این حدیث سود نیاورده اند جز ادعای وضع از روی زور بدون دلیل.

۱۰ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انادار الحکمة وعلی بابها^۱ یعنی من خانه حکمتم وعلی علیه السلام دروازه آن است .

۱۱ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی باب علمی ومبین من بعدی لامتی ما رسلت به حبه ایمان وبغضبه نفاق^۲ الحدیث یعنی علی دروازه علم من است و پس از من آشکار کننده است آنچه را من بآئ فرستاده شده ام دوستی با او ایمان ودشمنی با او نفاق است الحدیث .

۱۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعلی علیه السلام انت تبین لامتی ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی تو برای امت من آشکار میکنی آنچه در آن بعد از من اختلاف نموده اند . آنرا حاکم در ص ۱۲۲ جز و سوم مستدرک^۳ از حدیث انس روایت نموده آنگاه گفته این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و شیخین آنرا روایت نکرده اند اه (مؤلف گوید) هر که در این حدیث و امثال آن تدبر و تفکر نماید خواهد دانست که علی علیه السلام از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمنزله حضرت رسول است از خدایتعالی زیرا که خدای تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید وما نزلنا علیک الكتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه وهدی ورحمة لقوم یؤمنون یعنی وما قرآن را بر تو نازل نفرمودیم جز برای اینکه آشکار سازی برای ایشان آنچه را در

۱ - آنجا ترمذی در صحیح خود و ابن جریر روایت کرده اند و جماعتی از اعلام از آن دو نفر نقل کرده اند مثل متقی هندی در ج ۶ کنز خود ص ۴۰۱ و گفته است که ابن جریر گفت این خبری است که سند آن صحیح است نهج و آنرا جلال الدین سیوطی در حرف همزه از جامع الجوامع و جامع صغیر از ترمذی نقل کرده مراجعه کن ج ۱ جامع صغیر راص ۱۷۰ .

۲ - آنرا دبلی از حدیث ابوذر روایت کرده چنانچه در ص ۱۵۶ ج ۶ کنز العمال است .

۳ - وهم آنرا دبلی از انس روایت کرده چنانچه در ص ۱۵۶ کنز العمال ج ۶

آن اختلاف نموده اند و بجهة هدايت و رحمت برای گروهی که ایمان آوردند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعلی علیه السلام میفرماید تو آشکار میکنی برای امت آنچه را در آن بعد از من اختلاف نموده اند.

۱۳ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم (از جمله چیزهاییکه ابن السامک از ابوبکر مرفوعاً روایت کرده) علی منی بمنزلة من ربي یعنی علی از من بمنزله من است از پروردگار من .

۱۴ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم (از جمله چیزهاییکه آنرا دار قطنی در افراد از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده) علی بن ابی طالب باب حطه من دخل منه کان مؤمناً و من خرج منه کان کافراً^۲ یعنی علی بن ابی طالب دروازه حطه است هر کس از آن داخل شد مؤمن باشد و هر کس از آن خارج شد کافر باشد.

۱۵ - فرمایش آنحضرت روز عرفات در حجة الوداع علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی^۳ یعنی علی از من است و من از علی

۱ - آنرا ابن حجر نقل نموده در مقصد پنجم از مقاصد آیه چهاردهم از آیاتی که آنرا در باب ۱۱ صواعق ایراد نموده ص ۱۰۶.

۲ - این حدیث ۲۵۲۸ باشد از احادیث کثر ص ۱۵۳ ج ۶. ۲ - آنرا ابن ماجه در باب فضائل صحابه ص ۹۲ در جزء اول سنن خود و ترمذی و نسائی در صحیح خودشان روایت نموده اند و آن حدیث ۲۵۳۱ باشد از احادیث کثر ج ۶ ص ۱۵۳. و آنرا امام احمد در ج ۴ مسند خود ص ۱۶۴ از حدیث حبشی بن غباده بطرق متعدده که همه صحیح هستند روایت کرده همین بس که آنرا از یحیی بن آدم از اسرائیل بن یونس از جرد وی ابی اسحق سبیعی از حبشی روایت کرده و هر یک از ایشان نزد شیخین بخاری و مسلم هستند و در صحیحین بایشان احتجاج نموده اند. و کسیکه باین حدیث در مسند احمد مراجعت کند میداند که صدور آن در حجة الوداع بوده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس از آن درین دار فانی چندان بخی نموده اند. و آنحضرت پیش از آن ابوبکر را باده آیه از سوره برائت فرستاده بودند که آنرا براهل مکه (بقیه در ذیل صفحه ۲۳۵)

هستم و از من کسی جز خودم یا علی ادا نخواهد کرد همانا که اینسخن رسولست کریم دارای قوت و صاحب مکانت و منزله نزد صاحب عرش و مطاع و صاحب امانت در آنجا و صاحب شما دیوانه نیست و از هوا سخن نمیگوید آن نیست مگر و حی که وحی کرده میشود. پس بکجا میروید و چه میگوئید در این سنن صحیح و نصوص صریحه و تو هرگاه در اینعهد درست تأمل نمائی و نیک نظر کنی در حکمت اعلام و اعلان آن در حج اکبر علی رؤس الاشهاد حقیقت بو اضحترین صورتی برای تو ظاهر میشود و اگر بلفظ آن نظر کنی چه اندازه کم است و بمعنای آن که چه اندازه بزرگ و پردالات است بسیار بزرگ شماری آنرا زیرا که جمع نموده و حفظ کرده و تعمیم داده (با اختصار آن) و استقصاء نموده. برای هیچکس جز علی علیه السلام اهلیت ادای چیزی از چیزها را باقی نگذاشته، و عجبی نباشد زیرا که او نبی جز وصی او ادا نکند و بجای وی جز خلیفه و ولی او ننشید و سپاس خدائیرا که ما را باین راهنمایی فرموده و هرگاه راهنمایی خدایتعالی نبودی هدایت نیافته بودیم.

۱۶ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من اطاعنی فقد

اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی یعنی هر که مرا اطاعت کند خدایتعالی را اطاعت کرده و هر که نافرمانی من کند نا فرمانی خدای تعالی کرده و هر که علی را

(بقیه از ذیل صفحه ۲۳۴)

قرائت نماید. پس علی علیه السلام را پیش خواندند (چنانکه امام احمد آرد در ج ۱ مستند خود روایت نموده ص ۱۵۱) پس بوی دستور دادند که خود را بابو بکر برساند و هرجا بوی رسید نامه را از وی بستاند و خودش آنرا باهل مکه قرائت نماید.

اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی علی کند نافرمانی من کرده - آنرا حاکم در ج ۳ مستدرک ص ۱۲۱ و ذهبی در همان صفحه از تلخیص خود روایت کرده اند . و تصریح بصحت آن بشرط شیخین نموده اند .

۱۷ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا علی من فارقی فقد فارق الله و من فارقك فقد فارقی یعنی یا علی هر که از من مفارقت کند از خدایتعالی مفارقت نموده و هر که از تو مفارقت کند از من مفارقت نموده آنرا حاکم در جزو سوم صحیح خود ص ۱۲۴ روایت نموده و گفته صحیح الاسناد است و شیخین آنرا روایت نکرده اند .

۱۸ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ام سلمه من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده . آنرا حاکم در اول ص ۱۲۱ جزو سوم مستدرک روایت کرده و حکم بصحت آن بشرط شیخین نموده و ذهبی آنرا در تلخیص خود ایراد نموده و تصریح بصحت آن نموده و آنرا احمد در جزء ششم مسند خود ص ۳۲۳ از حدیث ام سلمه و نسائی در ص ۱۷ خصائص علویه و جماعتی از حافظان آثار روایت نموده اند . و مثل آن فرمایش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عمرو بن شاس^۱ من اذی علیا فقد اذانی یعنی هر که علی را

۱ - پس بحجفه بوی رسید و نامه از وی بستاند (گفته) و ابو بکر بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و عرض کرد یا رسول الله آیا چیزی در باره من نازل شده حضرت فرمودند نی ولیکن جبرئیل نزد من آمد و فرمود ان یودی عنک الا انت اورجل منك یعنی هرگز ادا نمیکند کسی از تو مگر خودت یا کسی که از تو باشد آه و در حدیث دیگر آمده (که آنرا احمد در جزء اول مسند ص ۱۵۰ از علی علیه السلام روایت کرده) که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (بقیه در ذیل صفحه بعد ۲۳۷)

آزار دهد مرا آزار داده.

۱۹ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته. آنرا حاکم روایت نموده و حکم بصحت آن بشرط شیخین کرده ص ۱۳۰ جزء سوم مستدرک و ذهبی آنرا در تلخیص آورده و اعتراف بصحت آن بهمان شرط نموده. و مثل آن فرمایش حضرت علی علیه السلام است 'والذی فلق الحبه وبر النسمه انه لعهد النبی الامی صلی الله علیه و آله و سلم لایحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق یعنی سو گند با نکسیکه در زیر زمین دانه شکافته و انسان آفریده همانا که این عهد حصرت پیغمبر امی است صلی الله

(بقیه از ذیل صفحه ۲۳۶)

و آله وسلم و فیکه ویرا برانت فرستاد بوی فرمود لابد ان اذهب بها انا او تذهب بها انت یعنی ناچار آنرا یا من خود ببرم یا آنرا تو خود ببری علی علیه السلام عرض کرد حالا که چاره نیست من خود آنرا ببرم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند فانطلق فان الله یشیت لسانک و یهدی قلبک الحدیث یعنی برو که خدا یتعالی زبان ترا ثابت میدارد و دل ترا هدایت میفرماید الحدیث.

حدیث عمرو بن شاس در تعلیقات ما بر جواب ۱۸ گذشت آنرا در تعلیقه ص ۱۸۲ از این ترجمه رجوع کن.

۱ - آنرا مسلم در کتاب ایمان ج ۱ ص ۴۶ صحیح خود روایت کرده و ابن عبد البر مضمون آنرا در استیعاب از جماعتی از صحابه در ترجمه علی علیه السلام روایت کرده و در جواب ۱۸ حدیث بریده گذشت آنرا مراجعه کن و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی خدا یا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر او را دشمن دارد بنوا تر رسیده چنانچه بآن صاحب فتاوی حایثه در رساله خود که موسوم است بالصلاات الفاخره فی الاحادیث المتواتره اعتراف نموده.

علیه و آله و سلم که مرا جز مؤمن دوست ندارد و مرا جز منافق دشمن ندارد.

۲۰ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا علی انت سیدی فی الدنیا و سیدی فی الآخرة حبیبک حبیبی و حبیبی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و الولی لمن ابغضک بعدی یعنی یا علی تو سیدی در دنیا و سیدی در آخرت دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدایتعالی است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدایتعالی است و ای برکسیکه ترا بعد از من دشمن بدارد. آنرا حاکم در جزء سوم مستدرک ص ۱۲۸ روایت کرده و حکم بصحت آن نموده بر شرط شیخین^۱.

۱ - آنرا از طریق از ابوالاثر روایت کرده از عبدالرزاق از معمر از زهری از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس روایت کرده هر يك از اینان حجئت و بدینسبب حاکم بعد از ایراد آن گفته صحیح است بر شرط شیخین گفت و ابوالاثر باجماع ایشان ثقة باشد و هرگاه ثقة بعدی منفرد باشد پس آنحدیث بناء باصل ایشان صحیح باشد. آنگاه گفته از ابو عبدالله قرشی شنیدم میگفت از احمد بن یحیی حلوانی شنیدم میگفت وقتیکه ابوالاثر از صنعاته وارد شد و با اهل بغداد اینحدیث را مذاکره نمود یحیی بن معین آنرا انکار کرده. پس وقتیکه روز جلوس وی شد در آخر مجلس گفت کجا است این کذاب نیشابوری که از عبدالله الرزاق اینحدیث را ذکر میکند. پس ابوالاثر برخواست و گفت آنکس منم پس یحیی بن معین از گفتگو و برخاستن وی بختید او را نزدیک خود آورد آنگاه بوی گفت چگونه عبدالرزاق ترا اینحدیث گفت و بغیر تو آنرا نگفت. جواب داد که ای ابو زکریا همانا که من که بصعنا شدم عبدالرزاق غائب بود و در قریه خود که از آنجا دور بود رفته بود پس من با اینکه بیمار بودم بسوی او شدم همینکه بدو رسیدم از من امر خودشان را جوابا شد من هم باو خبر دادم و از وی نوشتم (یعنی احادیثیکه از وی می شنیدم نوشتم) و با او بصعنا آمدم وقتیکه او را وداع کردم گفت حق تو بر من واجب شد بتو حدیثی بگویم که آنرا غیر تو از من نشنیده پس بخدا سوگند که مرا اینحدیث گفت بزبان. پس یحیی بن معین ویرا تصدیق نموده از وی عذر خواهی نمود. اما ذهبی در تلخیص اعتراف بوثاقت راویان این حدیث عموما نموده و بر و ثاقت ابو الاثر بخصوصه تصریح نموده و با اینهمه در صحت (بقیه در ذیل صفحه ۲۳۹)

۲۱ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم یا علی طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک یعنی یا علی خوشا بحال کسیکه ترا دوست بدارد و در باره تو راست گوید و وای بر کسیکه ترا دشمن بدارد و در باره تو دروغ گوید. آنرا حاکم در جزء سوم مستدرک ص ۱۳۵ روایت کرده آنگاه گفته این حدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند.

۲۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله و سلم من اراد ان یحیی حیاتی و یموت میتی ویسکن جنة الخلد الی و عدنی ربی فلیتول علی بن ابی طالب فانه لن یخرجکم من بعدی ولن یدخلکم فی ضلالة^۱ یعنی هر که میخواهد مثل زندگانی من زندگانی کند و مثل مردن من بمیرد و در جنة الخلد بماند و در روزگار من بمن وعده فرمود ساکن شود پس پیروی علی بن ابی طالب علیهم السلام کند زیرا که هرگز او شما را از هدایت بیرون و در گمراهی داخل ننماید.

۲۳ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اوصی من آمن بی و صدقنی بولاية علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد (بقیه از ذیل صفحه قبل ۲۳۸)

حدیث تشکیک نموده لیکن چیزی که اسباب قبح در حدیث باشد نیاورده جز زور لغتن شرم آور اما پنهان شدن عبدالرزاق پس نبود جز از ترس تعدی ستمکاران چنانچه سعید بن جبیر ترسید و قتیقه مالک بن دینار از وی پرسید که حامل رایت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بود پس یعنی نظر کرده گفت گویا که تو آسوده خاطری مالک گفت که من خشمناک شدم و برادران وی از قراشکایت او کردم (یعنی از اهل قرائت) پس عذر خواهی نمودند که او از حجاج میترسد که بگوید که حامل آن علی بن ابی طالب علیهما السلام بود. آنرا حاکم در ج ۳ مستدرک ص ۱۳۷ روایت کرده آنگاه گفته این حدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند.

۱- این حدیث را در اول ص ۳۶ این ترجمه ذکر کرده ایم.

تولی الله ومن احبه فقد احبني ومن احبني فقد احب الله ومن ابغضه فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله عز وجل^۱ یعنی وصیت میکنم هر کسی را که بمن ایمان آورده و مرا تصدیق نموده بولایت علی بن ابی طالب علیهم السلام پس هر که او را پیروی کند مرا پیروی کرده و هر که مرا پیروی کند خدایتعالی را پیروی کرده و هر که ویرا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته خدایتعالی را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن داشته خدایتعالی را دشمن داشته .

۲۴ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن غرسها ربی فلیتول علیا من بعدی و لیوال وایه و لیقتد باهل بیتی من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمنی فویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین فیهم صلتی لا انا لهم شفاعتی . یعنی هر که را شادمان کنید اینکه زندگی کنید مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من . و ساکن شود در جنت عدنیکه آنرا پروردگار من غرس نموده پس باید پیروی کند علی را بعد از من و باید دوست دارد دوست او را و باید اقتدا نماید باهل بیت من بعد از من زیرا که ایشان عترت منند از طینت من خلق شده اند و فهم و علم من روزی ایشان شده پس وای بر کسانیکه فضل ایشانرا تکذیب کنند از امت من و صله مرا در باره ایشان قطع کنند خدای تعالی ایشانرا بشفاعت من نرساند .

۲۵ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان

۱ - این حدیث را هم در ص ۳۶ این ترجمه ذکر نموده ایم رجوع کن بتعلیقاتی که برای این حدیث و بر حدیثی که قبل از وی است در صفحه مذکوره مراجعه کن .

یحیی حیاتی و یموت میتی و یدخل الجنة التي وعدني ربي وهي جنة الخلد فليقول عليا وذريته من بعده فانهم لن يخرجوا كم من باب هدى ولن يدخلوا كم باب ضلالة یعنی هر که دوست دارد اینکه زندگانی کند مثل زندگانی من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود در بهشتی که بمن پروردگار من وعده فرموده و ان جنة الخلد است پس علی و ذریه او را پس از او پیروی کند زیرا که ایشان هر گز شمار از در هدایت بیرون و بر در گمراهی شمار ادا داخل ننمایند.

۲۶- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا عمار اذاریت علیا قد سلك وادیا و سلك الناس وادیا غیره فاسلك مع علی و دع الناس انه لن يدلك علی ردی ولن يخرجك^۱ من هدی یعنی ای عمار همینکه ببینی که علی برای می رود و مردم براه دیگری میروند پس با علی باش و مردم را بگذار همانا که او ترا هرگز در هلاکت نبرد و از هدایت بیرون نکند.

۲۷- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ابی بکر کفی و کف علی فی العدل سواء^۲ یعنی دست من و دست علی در عدالت یکسان است

۲۸- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة اما ترصین ان الله عز وجل اطلع الى اهل الارض فاختر ارجلین احدهما ابوك والاخر بعلک^۳ یعنی ای فاطمه مگر تو راضی نیستی که خدای عز و جل باهل زمین سرکشی فرمود دو نفر برگزید یکی از آندو پدر تو است و آند دیگری شوهر تست.

-
- ۱- رجوع کن بتعلیقات ما بر این حدیث و حدیث پیشتر ازین در جواب ۵
 - ۲- آنرا دلیلی از عمار و ابویوب روایت کرده چنانکه در اول ص ۱۵۶ ج ۶ کز است
 - ۳- این حدیث ۲۵۳۹ ج ۶ کز است ص ۵۳
 - ۱- آنرا حاکم درج ۳ صحیح مستدرک خود ص ۱۲۹ و بسیاری از اصحاب سنن روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده اند

۲۹ - فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی یعنی من یم دهندام و علی هدایت کنند است و بتو یا علی هدایت یافتگان هدایت یابند.

۳۰ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا علی لایحل لاحدان یجنب فی المسجد غیر می و غیرک^۲ یعنی یا علی هیچکس را روا نباشد که در مسجد معنوب شود جز من و تو. و مثل آن است حدیث طبرانی از ام سلمه و حدیث بزار از سعد از حضرت رسول خدا صلی علیه وآله وسلم لایحل لاحدان یجنب فی هذا المسجد الا انا^۳ او علی یعنی روا نباشد هیچکس را که در این مسجد معنوب شود مگر من و علی

۳۱ - فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم انا و هذا یعنی علیا حجة علی امتی یوم القیمه یعنی من و این یعنی علی علیه السلام حجت هستیم بر امت من روز قیامت. آنرا خطیب^۴ از حدیث انس روایت کرد (نمیدانم) به چه سبب ابوالحسین علیه السلام مثل حضرت پیغمبر صلی علیه وآله وسلم حجت میشود اگر نه این بود که او ولی عهد آنحضرت صلی علیه وآله وسلم و صاحب امر بعد از وی بود.

۳۲ - فرمایش آنحضرت صلی علیه وآله وسلم مکتوب علی باب الجنة

- دلیلی آنرا از حدیث ابن عباس روایت نموده و آن حدیث ۲۶۳۱ ج ۶ کتوز است

ص ۱۵۷.

۲ - رجوع کن بتعلیقات ما بر این حدیث در جواب ۱۷ ص و نیک تأمل کن در احادیث که آنجا آنها را ایراد کرده ایم.

۳ - آنرا این حجر در صواعق خود آورده در حدیث ۱۳ چهل حدیث که در باب ۹ ذکر کرده.

۴ - و آن حدیث ۲۶۳۲ ج ۶ کتوز است ص ۱۵۷.

لااله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله یعنی برادر بهشت نوشته شده
لااله الا الله محمد فرستاده خدا تعالی است علی برادر رسوا خدا است.

۳۳ - فرمایش آنحضرت صلی علیه و اله وسلم مکتوب علی ساق العرش
لااله الا الله محمد رسول الله ایدیه بعلی و نصرته بعلی یعنی بر ساق عرش نوشته
شده لااله الا الله محمد رسول الله او را بعلی تقویت کردم و او را بعلی نصرت
دادم.

۳۴ - فرمایش آنحضرت صلی علیه و اله وسلم من اراد ان ينظر الى
نوح في عزمه والى آدم في علمه والى ابراهيم في حلمه^۱ و الى موسى
في فطنته و الى عيسى في زهده فلينظر الى علي بن ابي طالب يعني هر که
میخواهد نظر کند بنوح در عزم وی و بآدم در علم وی و بابراهم در حلم
وی و بموسی در زیرکی وی و بعیسی در زهد وی پس باید بعلی بن ابیطالب
نظر کند، آنرا بییهقی در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند خود^۲

۱ - آنرا طبرانی در اوسط و خطیب در متفق و مفترق روایت کرده چنانچه در اول ص
۱۵۹ ج ۶ کنز العمال است و ما آنرا در جواب ۳۴ ص ۱۳۱ آورده ایم و بر آن تعلیقه نوشته ایم که
ارباب بحث و تشع را سودمند باشد.

۲ - آنرا طبرانی در کبیر و ابن عساکر از ابوالحمره مرفوعاً روایت کرده اند چنانچه
در ص ۵۸ ج ۶ گزاست.

۳ - حلم بکسر حاء مهمله و سکون لام و میم در آخر بمعنی بردباری و عقل هر دو
آمده ولی معنی عقل مناسبتر است اینجا (مترجم).

۴ - و آنرا ابن ابی الحدید از بیهقی و احمد بن حنبل نقل کرده در خبر چهارم از اخباری
که آنها را در ص ۴۴۹ ج ۲ شرح نهج آورده - و آنرا امام رازی در معنی آیه مباهله در ج ۲ تفسیر
کبیر خود ص ۲۸۸ آورده و آنرا مثل ارسال مسلمات مرسل ذکر کرده که در نزد موافق و مخالف
موافق است. و آنرا ابن بطه از حدیث ابن عباس روایت کرد چنانچه در ص ۳۴ کتاب فتح الملك
العلی بصحت حدیث باب مدینه العلم علی تالیف امام احمد بن محمد بن صدیق الحسنی المغربی
نزیل قاهره است - و از کسانی که اعتراف نموده باینکه علی علیه السلام جامع اسرار انبیاء است
شیخ العرفه محیی الدین العربی است در آنجیزه های که از وی عارف شعرانی در بحث ۳۲ کتاب یواقیت
و جواهر خود نقل کرده ص ۱۷۲.

روایت کرده اند.

۳۵ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا علی ان فیک من عیسی مثلاً بغضته الیهود حتی بهتوا امه و احبه النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي لیس بها^۱ الحدیث یعنی یا علی همانا که در تو شباهتی است از عیسی بهود ویرا دشمن داشتند تا اندازه که بمادر وی بهتان زدند و نصاری ویرا دوست داشتند تا اندازه که ویرا بجائی بردند که جای او نبود الحدیث.

۳۶ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم السبق ثلاثه السابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی صاحب یاسین و السابق الی محمد علی بن ابی طالب^۲ یعنی سبقت گیرندگان سه نفرند سبقت گیرنده سوی موسی یوشع بن نون است و سبقت گیرنده سوی عیسی صاحب یاسین است و سبقت گیرنده سوی محمد صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است.

۳۷ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الصدیقون ثلاثه حبیب النجار مومن آل یاسین قال یا قوم اتبعوا المرسلین و حزقیل مومن آل فرعون قال اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و علی بن ابی طالب و هو افضلهم^۳ یعنی صدیقان سه نفرند حبیب نجار مومن آل یاسین که گفت یا قوم اتبعوا المرسلین (ایگروه پیروی فرستاده شدگان کنید) و حزقیل مومن

۱ - آنرا حاکم در ص ۱۲۲ ج ۳ مستدرک روایت کرده .

۲ - آنرا طبرانی و ابن مردویه از ابن عباس و دیلمی از عائشه روایت کرده اند و آن از احادیث منقطعه است .

۳ - آنرا ابونعیم و ابن عساکر از ابولیلی و ابن النجار از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده اند . رجوع کن حدیث ۳۰ و ۳۱ را از پهل حدیث که ابن حجر آنرا در فصل دوم باب ۹ صواعق خود ص ۷۴ و ص ۷۵ آورده .

آل فرعون که گفت اتقبلون رجلا ان يقول ربی الله (آیا میکشید مردی را بجهت اینکه میگوید پروردگار من خدا است) و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است.

۳۸- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعلی علیه السلام ان الامة ستعذبك بعدی وانت تعيش علی ملتى وتقتل علی سنتى من احبك احببى و من ابغضك ابغضنى وان هذه ستعذب من هذا یعنی لحيته من راسه^۱ یعنی همانا که امت پس از من با تو حذر خواهند کرد و تو بر ملت من زندگانی کنی و بر سنت من کشته شوی هر که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که ترا دشمنی بدارد مرا دشمن داشته و همانا که این ازین خضاب خواهد یعنی ریش وی ازسروی و ازعالی علیه السلام مروی است اینکه او فرمود ان مما عهد الی النبى ان الامة ستعذربى^۲ بعده یعنی از چیزهائی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمن پیشتر خبر داده اینست که امت پس از وی با من حذر خواهند کرد. و از ابن عباس مروی است گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعلی فرموده اما انك ستلقى بعدی جهدا قال فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینك همانا که تو بعد از من دوچار مشقتی خواهی شد عرض کرد در سلامت دین من فرمود در سلامت دین تو.

۳۹- فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ان منكم من یقاتل

۱. آنرا حاکم درص ۱۴۷ ج ۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص آن روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده اند

۲- این حدیث و حدیث بعد از آنرا که حدیث ابن عباس است حاکم درص ۱۴۰ ج ۲ مستدرک و ذهبی در تلخیص روایت کرده اند و هر دو تصریح بصحت آنها نموده اند بشرط شیخین.

علی تاویل القرآن کما قانات علی تنزیله فاستشرف لها القوم و فیهم ابوبکر و عمر قال ابوبکر انا هو قال لا قال عمر انا هو قال لا ولكن خاصف النعل یعنی علیا قال ابو سعید الحذری فاتیئنا فبشرناه فلم یرفع به راسه کانه قد کان سمعه من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم^۱ یعنی همانا که از میان شما کسی بر تاویل قرآن قتال خواهد کرد چنانچه من بر تنزیل آن قتال نمودم پس مردم گردنها کشیدند و در میان ایشان ابوبکر و عمر هم بودند ابوبکر گفت آنکس منم فرمودنی عمر گفت آنکس منم فرمودنی ولیکن پینه زننده کفش است مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله علیهما و آلهما و سلم بود ابو سعید حذری گفت پس ما پیش علی شدیم ویرا بشارت دادیم پس سر خود بآن بلند نکرد گویا که آراوی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و مثل آن حدیث است ابوایوب انصاری در خلافت عمر^۲ و قتیکه گفت امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب را بقتال پیمان شکنان و ستمکاران و از دین بیرون شدگان امر فرمود و حدیث عمار بن یاسر^۳ و قتیکه گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی سنقاتک الفئة الباغیه و انت علی

۱ - آنرا حاکم در آخر ص ۱۲۲ ج ۳ مستدرک و ذمبی در تلخیص روایت کرده اند و هر دو حکم بصحت آن بر شرط شیخین نموده اند و آنرا شیخین روایت نکرده اند و هم آنرا امام احمد از حدیث ابی سعید در ص ۸۲ و ص ۳۳ ج ۳ مستدرک خود و بیهقی در شعب الاثران و سعید بن منصور در سنن خود و ابو نعیم در حلیه خود و ابویعلی در سنن روایت کرده اند و آن حدیث ۲۵۸۵ باشد از ج ۶ کنز ص ۱۵۵ ۲ - آنرا حاکم از وی یعنی از عمر بدو طریق روایت کرده در ص ۱۳۹ و ۱۴۰ ج ۳ مستدرک ۳ - آنرا ابن عساکر روایت کرده و آن حدیث ۲۵۸۸ باشد ج ۶ کنز ص ۱۵۵ .

الحق فمن لم ينصرک يومئذ فليس منی یعنی یا علی گروه ستمکاران با تو جنگ خواهند کرد و تو بر حقی پس هر که ترا آنروز یاری نکند از من نیست و حدیث ابوذر^۱ وقتی که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده والذی نفسی بیده ان فیکم لرجلا یقاتل الناس بعدی علی تاویل القرآن کما قاتلت المشرکین^۲ علی تنزیله یعنی سو گند بآن خدائیکه جانم بدست او است که در میان شما مردی باشد که با مردم بر تاویل قرآن جنگ میکند بعد از من چنانچه من با مشرکین بر تنزیل آن جنگ نمودم و حدیث محدبن عبیدالله ابن ابی رافع از پدرش از جدش ابورافع که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا ابارافع سیکون بعدی قوم یقاتلون علیا حق علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فیلسانه فمن لم یستطع فبقبله^۳ الحدیث یعنی ای ابورافع بعد از من گروهی با علی جنگ خواهند کرد که بر خدای تعالی جهاد ایشان لازم است پس هر که نتواند با ایشان بدست جهاد کند باید بزبان خود جهاد کند و هر که نتواند بزبان باید بدل خود جهاد کند الحدیث^۴ و حدیث اخضر انصاری که گفت حضرت رسول خدا

۱ - آنرا دیلمی روایت کرده چنانچه در ص ۱۵۵ ج ۶ کنز است (مؤلف).

۲ - تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قتال حضرت امیر علیه السلام را با مردم آنزمان بقتال با خود مشرکین اگر کسی نیکو تامل کند اشاره است اینکه کسانی که با علی علیه السلام جنگیده اند حکم مشرکین دارند و فی الحقیقه از دیره اسلام خارج باشند و رمزی است بدست موجه قال حضرت علی علیه السلام با آنها و درین شکفتی نیست چنانچه حق تعالی میفرماید وما یرمن ا کثرهم بالله الا وهم مشرکون (مترجم)

۳ - آنرا طبرانی در کبیر روایت کرده چنانچه در آخر ص ۱۵۵ ج ۶ کنز است.

۴ - او پس ابوالاخضرست ویرا ابن المسکن ذکر کرده و این حدیث را از وی از طریق حاث بن حصیره از جابر جعفی از حضرت ابرار از حضرت سجاد علیهما السلام از اخضر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده و این مسکن گفته او در میان صحابه مشهور نیست و در اسناد حدیثی وی نظر است همه اینها را عقلانی در اصابه در ترجمه اخضر ذکر کرده و دارقطنی این حدیث را در افراد ذکر کرده و گفته جابر جعفی بان منفرد است و او را قاضی است.

صلی الله علیه وآله وسلم فرموده انا اقاتل علی تنزیل القرآن وعلی یقاتل علی تأویلہ یعنی من برتنزیل قرآن جنک میکنم وعلی برتاویل آن جنک میکند. فرمایش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اخصمک بالنبوة فلا نبوة بعدی و تخصم الناس بسبع انت اولهم ایمانا بالله و اوفاهم بعهدالله و اقومهم بامرالله و اقسمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم فی القضية و اعظمهم عندالله مزية یعنی^۱ یاعلی من برتو بواسطه نبوت غلبه دارم چه پس از من نبوتی نباشد و تو بر مردم بهفت چیز غلبه داری تو نخستین ایشانی بایمان بخدایتعالی و وفا کننده ترین ایشانی بییمان خدایتعالی و قائمترین ایشانی بامر خدایتعالی و قسمت کننده ترین ایشانی بالسویة در رعیت و با بصیرت ترین ایشانی در حکم نمودن میان خصمین و بزرگترین ایشانی نزد خدایتعالی بفضیلت اه و از ابوسعید خدری مروی است که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده یا علی لك سبع خصال لایحاجک فیها احداث اول المؤمنین بالله و اوفاهم بعهدالله و اقومهم بامرالله و ارفاههم بالرعیة و اعلمهم بالقضية و اعظمهم مزية یعنی یاعلی ترا هفت حاصلت است که در آنها با تو کسی مجادلت نتوان کرد تو اول ایمان آورندگان بخدائی و وفا کننده ترین ایشانی بییمان خدایتعالی و قائمترین ایشانی بامر خدایتعالی و مهربانترین ایشانی بر رعیت و داناترین ایشانی در حکم نمودن میان خصمین و بزرگترین ایشانی بفضیلت اه با آنچه هائیکه مقام گنجایش استقصاء آنها را ندارد از امثال احادیث متضافرة متناصرة که رویهم رفته دلالت بر یکمعنی دارند که علی دوم حضرت رسول خدا است

۱- آنرا ابو نعیم در حلیة الاولیا از حدیث میعاد و حدیثی را که بعد از این است یعنی حدیث ابوسعید روایت کرده و هر دو حدیث در ص ۱۵۶ کتب موجودند.

صلی الله علیه و آله و سلم در این امت و او را بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ریاست بود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بود پس آنها از احادیث متواتره اند در معنی خود اگر چه لفظ آنها متواتره نباشد و بس است ترا حجت بالغه آنها والسلام . ش

سؤال ۲۵ بتاريخ ۱۱ محرم سنه ۱۳۳۰

۱. اعتراف بفضائل علی علیه السلام . ۲. فضائل

او مستلزم خلیفه بودن او بتعیین حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست . .

۱ - امام ابو عبدالله احمد بن حنبل فرمود برای هیچکس از اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از فضائل نیامده آنچه برای علی بن ابی طالب آمده^۱ و ابن عباس فرموده و در نیامده از کتاب خدا تعالی در باره کسی آنچه در باره علی فرود آمده^۲ . و بار دیگر فرموده^۳ در باره علی علیه السلام سه صد آیه از کتاب خدا تعالی فرود آمده . و بار سوم^۴ فرموده خدا تعالی یا ایها الذین امنوا فرو نفرستاده مگر اینکه علی علیه السلام امیر و شریف آن باشد و همانا که خدا تعالی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در بسیار جا از کتاب عزیز خود عتاب فرموده و علی را جز نیکوئی یاد نفرموده . و عبدالله بن عباس^۵ بن ابی ربه فرموده آنچه بخواهی علی در

۱ - آنرا حاکم در ص ۱۰۷ صحیح مستدرک روایت کرده و ذهبی در تلخیص خود آنرا تعقیب نموده . ۲ - آنرا ابن عساکر و جماعتی از اصحاب سنن روایت کرده اند . ۳ - آنرا ابن عساکر نیز روایت کرده . ۴ - آنرا طبرانی و ابن ابی حاتم و جماعتی از اصحاب سنن روایت کرده اند و ابن حجر آنرا و سه حدیث که قبل از آن است در فصل ۳ باب ۹ ص ۷۶ صواعق خود نقل کرده .

۵ - آنرا اهل اخبار و اصحاب سنن از ابن عباس نقل کرده اند و در صفحه ۷۶ صواعق موجود است .

علم ضرر قاطع داشت و او را پیشی بود در اسلام و دامادی از رسولخداى
تعالی صلی الله علیه و آله و سلم و فقه در سنت و دلاوری در جنگ و سخاوت
در مال. و امام احمد بن حنبل^۱ را پرسیدند که در باره علی و معویه
چگوئی فرمود علی را دشمنان زیاد بود پس دشمنان بسی کنجکاوى کردند
که عیبى بوی بیندند نیافتند پس نزد کسی آمدند که با وی محاربت و مقاتلت
کرده بود پس بیحد ستایش او کردند که آزاری بوی رسانند **اه و قاضی**
اسمعیل^۲ و نسائی و ابوعلی نیشابوری و غیر ایشان گفته اند که در حق هیچیک
از صحابه با سؤادهای نیکو نیامده آنچه در حق علی علیه السلام آمده.

۲ - و این از چیزهایی که سخنی در آن نیست و همانا که سخن
در این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را بخصوصه
جانشین خود قرار داده و این احادیث نصوص آشکار در آن باب نیست و فقط
از خصائص امام (علی علیه السلام) و فضائل آنحضرت را ارقام گنجایش
ندارد. و ما اعتقاد داریم که آنحضرت کرم الله وجهه اهل آنفضائل و برتر
از آنها است و از شماضعاف اضعاف آنچه ذکر کرده اید فوت شده و گاه
است که آنها اهلیت آنحضرت را برای امامت برسانند و لکن ترشح آن
حضرت برای امامت غیر از تعیین آنحضرت است برای آن چنانچه میدانید
والسلام س.

جواب ۲۵ بتاريخ ۱۳ محرم ۱۳۳۰

وجه استدلال بخصائص آنحضرت علیه السلام بر امامت وی

همانا کسیکه مانند شما (تیز فکر دورانندیش و دانا به موارد و مصادر

۱ - سلفی در طواریات آنرا روایت کرده و آنرا این حجر در ص ۷۶ صواعق نقل کرده .

۲ - چنانچه آن از ایشان است و این حجر آنرا در فصل ۲ باب ۹ صواعق خود ص ۷۲
نقل کرده .

کلام و بابصیرت بمرام و مقصود آن و مسبتصر بحضرت رسول خدایتعالی صلی الله علیه و سلم و حکمت بالغه آنحضرت و خاتمیت پیغمبری آنحضرت و قدر شناس آنحضرت در کردار و گفتار وی و اینکه آنحضرت از هوای نفس سخن نگوید باشد مقاصد آن احادیث از وی فوت نشود و لوازم آنها عرفاً و عقلاً بروی پوشیده نماند و نباشد بر تو مخفی بماند (و حال آنکه تو از اثبات^۱ و اسناد عربیت هستی) اینکه آن احادیث علی علیه السلام را چنان منزلت های بلندی داده که باوجود آنها بر خدایتعالی و پیغمبران او روا نباشد که آنها را بجز بخلفا و امناء دین و اهل آن بدهند پس هرگاه آن احادیث بر خلافت دلالت بالمطابقه نداشته باشد پس البته از آن کاشف است و لامحاله بدلالات التزامیه دلالت دارد و آن لزوم در آن بمعنی اخص آشکار است. و حاشا که مهتر پیغمبران آنمزلهای بلند را بکسی جز بوسی خود پس از خود و ولی عهد خود بدهد. با اینکه هر کس غوررسی بسائر احادیث مختصه بعلی علیه السلام و رسیدگی بآنها از روی فکر و انصاف نماید تمامت آنها را (مگر کمی از آنها) خواهد یافت که بامامت وی اشارت دارد و بر آن دلالت بالمطابقه دارد مثل نصوص^۲ سابقه و یا بدلالات التزام مثل احادیثیکه بیشتر (در جواب ۲۴) ذکر کردیم و مثل فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مع القرآن و القرآن مع علی ان یفترقا حتی یرأد علی الحوض^۳

۱ - اثبات بفتح همزه جمع ثبت بفتح تین و اسناد هم بفتح همزه جمع سند بفتح تین و هر دو بمعنی حجت است. ۲ - در جواب ۱۰ و ۱۳ و ۲۰ ذکر شده اند.

۳ - آنرا حاکم در ص ۱۲۴ ج ۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص در همان صفحه روایت کرده اند و هر دو بصحت آن تصریح نموده اند و آن از احادیث مستفیضه است و کیست آنکه جاهل باشد ببودن علی علیه السلام باقرآن و قرآن با وی بعد از احادیث صحیحہ ثقلین (کتاب و عترت) پس واقف شد بر آنچه آنرا ما در (جواب ۴) آورده ایم و حق امام عترت و بزرگ ایشان را بشناس که کسی دفع آن نتواند و منازعه نتواند.

یعنی علی با قرآن و قرآن با علی است هرگز از هم جدا نشوند تا بر من وارد بر حوض نشوند و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی منی بمنزلة راسی من بدنی^۱ یعنی علی از من بمنزله سر من است از تن من و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عبدالرحمن بن عوف والذی نفسی بیده لتقیمون الصلوة و لتؤتن الزکوة اولابعن الیکم رجلا منی اوکنفسی الحدیث و آخره فاخذ بید علی فقال هو هذا یعنی سوگند بآنکه جانم در دست او است یا باید نماز را بر پا دارید و زکوة را بدهید یا اینکه برانگیزم بسوی شما مردی را که از من است یا مثل خود من است الحدیث و در آخر آن است که گرفت دست علی را و گفت این همان مرد است. با آنچه بشمار نیاید از امثال این احادیث. و اینفائده ایست بزرگ که ملتفت میسازم بسوی آن هر غواص حقائق و کشاف غوامض را که دقت در بحث میکند بجهة خود بخودی و پیروی نمیکند مگر آنچه میفهمد از لوازم این احادیث مقدسه با قطع نظر از میل شخصی والسلام ش.

سؤال ۲۶ بتاريخ ۱۴ محرم ۱۳۳۰

معارضه ادله بمثل آنها

بسا باشد که خصمان شما با شما معارضه کنند با حدیثی که در فضائل خلفاء ثلاثه راشدین وارد شده و با آنچه در فضائل اهل سوابق از مهاجرین و انصار آمده پس چه میگوئید؟

۱ - آنرا خطیب از حدیث برآء و دیلمی از حدیث ابن عباس روایت کرده و ابن حجر آنرا در حدیث ۳۵ چهل حدیث که در فصل ۲ باب ۹ صواعق خود ص ۷۵ نقل کرده .

جواب ۲۶ بتاريخ ۱۵ محرم ۱۳۳۰

دفع دعوی معارضه

ما تصدیق داریم فضائل اهل سوابق از مهاجرین و انصار راضی الله عنهم و رضوانه و فضائل ایشان بشمار و استقصاء نیاید و بس است ایشانرا آنچه در آن باب از آیات قرآن و احادیث صحیحہ آمده و مادر وقت تتبع آنها در آنها تدبیر و تفکر نمودیم (و چنانچه خدایتعالی میداند) ما آنها را معارض بانصوص علی علیه السلام و نه صالح برای معارضه چیزی از سائر خصائص آنحضرت نیافتیم. آری. مخالفین با بروایت احادیثی در فضائل متفرد هستند که نزد ما آنها ثابت نشده اند. پس معارضه نمودن ایشان با ما بآن احادیث صادره ایست که از غیر کسیکه ما مکابره و تحکم است انتظار نمیرود زیرا که ما نمیتوانیم بهیچوجه آنها را معتبر بدانیم هر چند نزد خصم معتبر باشند، مگر نمی بینی که ما با مخالفین خود آنچه ما بروایت آن متفردیم معارضه نمیکنیم و حجت نمی آریم برایشان مگر با آنچه از طریق خودشان آمده مثل حدیث غدیر و مانند آن. با اینکه ما تتبع نموده ایم آنچه را بآن متفرد شده اند لذا از احادیث فضائل پس نیافتیم در آن چیزی از معارضه و نه هیچ دلالتی بر خلاف و ازیر و است که هیچکس در خلافت خلفاء ثلاثه بآن استناد ننمود و السلام ش.

سؤال ۲۷ بتاريخ ۱۶ محرم ۱۳۳۰

خواستاری حدیث غدیر

مکرراً حدیث غدیر را یاد فرموده اید پس حدیث آنرا از طریق اهل سنت بر خوانید که در آن تدبیر و تفکر کنیم و السلام س.

جواب ۲۷ بتاريخ ۱۸ محرم ۱۳۳۰

شده ۱ از شد زور غدیر

طبرانی و غیر او بسندیکه در صحت آن اجماع^۲ دارند از زید بن ارقم روایت کرده که گفت خطب رسول الله بغدیر خم تحت شجرات فقال ایها الناس یوشک ان ادعی فاجیب^۳ وانی مسئول^۴ و انکم مسئولون فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انک قد بلغت وجاهدت و نصحت فجزاک الله خیر فقال: ایس تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله و ان جنه حق و ان ناره حق و ان الموت حق و ان البعث حق بعد الموت و ان الساعة آتیة

۱- شده ریزه های طلاست که از معدن آن چیده شود و مروارید کوچک و مهره ایست که در رشته جواهر میان آنها کنند که فاصله میان آنها باشد (مترجم). ۲- جماعتی از اعلام بصحت آن تصریح کرده اند حتی ابن حجر و فقیه آنرا از طبرانی و غیر او در اثناء شبهه ۱۱ در فصل ۵ باب اول صواعق نقل کرده ص ۲۵ اعتراف بصحت آن نموده. ۳- آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم از ایشان و لا خبر از مرگ خویش دادند بجهت تنبیه بر آنکه وقت مستوجب تبلیغ عهدی است و مقتضی اعلان تعیین جانشین اوست بعد از وی و اینکه نمیتواند آنرا بتأخیر اندازد چه میترسد که اجل او را فرا رسد قبل از آنکه پایه این امر مهم را محکم نماید که محکم نمودن آن لازم است و امت او را از اتمام آن بی نیاز نیست. ۴- چونکه تعیین آنحضرت برادر خود را صلی الله علیه و اله وسلم بخلاف برادر باب تنافس و حسد و کینه و نفاق گران بود آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم (پیش از آنکه آنرا بزرگان آورند) خواستند که از آن گروه معذرتی خواسته باشند بجهت تالیف قلوب ایشان و بجهت ترس از مضرت گفتار و کردارشان پس فرمود وانی مسؤل یعنی من مسئولم تا بدانند که آنحضرت باین کار مامور و از آن مسئول است و راهی بترک آن ندارد. و امام واحدی در کتاب اسباب النزول خود با سناد یابی سعید خدای روایت کرده که گفت این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا لیک من ربک روز غدیر نازل شد در باره علی این اسی طالب.

۵- شاید آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم بقول خود و انکم مسئولون یعنی شما مسئولید اشاره فرموده باشد. بآنچه آنرا دلمی و غیره (چنانچه در صواعق و غیر آن است) از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فرمود و قفوههم انهم مسئولون عن ولایة علی یعنی ایشان را نگاهدارید چه ایشان از ولایت علی مسئولند و امام واحدی گفته انهم مسئولون عن ولایة علی و اهل البیت یعنی ایشان از ولایت علی و اهل البیت مسئولند. پس غرض از فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم و انکم مسئولون تهدید کسانیست که با ولی و وصی وی مخالفت کنند.

لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور قالوا بلى شهد بذلك قال اللهم اشهد . ثم قال يا ايها الناس ان الله مولاى و انا مولى المؤمنين و انا اولى من انفسهم^۲ فمن كنت مولا فلهذا مولا يعنى عليا اللهم و ال من والا و عباد من عاداه . ثم قال يا ايها الناس انى فرطكم و انكم واردون على الحوض حوض اعرض مما بين بصرى الى صنعاء فيه عدد النجوم قد حان من فضا و انى سائلكم حين تردون على عن الثقلين كيف تخلفونى فيهما الثقل الاكبر كتاب الله عز و جل سبب طرفه بيد الله تعالى و طرفه بايديكم فاستمسكوا به لاتنصاوا ولا تبدلوا و عترتى اهل بيتى فانه قد نبأنى اللطيف الخبير انهما لمن نقيضيا حتى يردا على الحوض^۳ اه . يعنى حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم در غدیر خم زیر درختان خطبه خواندند و فرمودند ای مردم نزدیک است که مرا بخوانند و من اجابت کنم (يعنى اجل موعود در رسد) و همانا که من مسئولم و شما مسئولید پس شما چه خواهید گفت . گفتند ما گواهی

۱ - هر کس در این خطبه نیک تأمل نماید میداند که غرض اینست که ولایت علی علیه السلام از اصول دین است چنانچه امامیه برانند از آنجائیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولاً از ایشان از شهادتین سؤال فرمود پس روز قیامت و زنده شدن مردم بعد از مردن آنسگاه تعقیب آن مذکور ولایت فرمود تا معلوم شود که ولایت برحد آن اموری است که ایشانرا از آنها سؤال فرمود و ایشان بآنها اقرار نمودند و این مطلب بر کسیکه عارف با سالیب کلام و معانی آن است از او باب دانش آشکار است .

۲ - فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انا اولی قرینه لفظیه است براینکه مراد از مولى همان اولی است پس معنی این میشود که خدایتعالی - سزاوار تر است بمن از خودم و من - سزاوار ترم بمومنین از خودشان و کسیکه من باو - سزاوار ترم از خود او پس علی علیه السلام به او سزاوار تر باشد از خودش .

۳ - این لفظ حدیث است نزد طبرانی و ابن جریر و حکیم ترمذی از زید بن ارقم و آن را ابن حجر از طبرانی و غیر او بهمین لفظیکه شنیدی نقل کرده و صحت آنرا از مسلمات شمرده رجوع کن بصفحه ۲۵ صواعق .

میدهم که تو تبلیغ فرمودی و مجاهدت نمودی و پند دادی پس خدایت پاداش نیکی داد پس فرمود آ یا شهادت نمیدهید که لا اله الا الله و اینکه محمد بنده و فرستاده او است و اینکه بهشت او حق است و اینکه دوزخ او حق است و اینکه مرگ حق است و زنده شدن بعد از مرگ حق است و اینکه رستخیز خواهد آمد و در آن شکی نیست و اینکه خدایتعالی زنده میکند کسان را که در گورند. گفتند آری بآن گواهی میدهم فرمود خداوندان تو گواه باش. آنگاه فرمود ای مردم همانا که خدایتعالی مولای من است و من مولای مؤمنانم و من سزاوارترم بایشان از خودشان پس هر کس که من مولای اویم این یعنی علی علیه السلام مولای او است بار خدا یادوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد آنگاه فرمود ای مردم من پیشرو شمایم و شما بر من برحوض وارد خواهید شد حوضیکه بهتر از آنچه میانه بصری (ب) تا صنعاء (ج) است در آن قدهائی از نقره بشماره ستارگان باشد و من از شما وقتی که بر من وارد میشوید از ثقلین یعنی از این دو چیز نفیس خواهم پرسید چگونه پس از من با ایشان رفتار خواهید کرد ثقل اکبر خدای عزوجل است ریسمانی است که طرفی یعنی بدست خدایتعالی و طرف دیگر آن بدست شما است پس بدو چنگ زنید و گمراه مشوید و تبدیل مکنید و عترت من (ب) بصری بضم مآء موحد و سکون صاد مهمله و فتح رآء مهمله و الف مقصوره بر دو موضع اطلاق کنند یکی در شام است که از اعمال دمشق باشد و یکی در عراق عرب است که از قرای بغداد نزدیک عکبر باشد (ج) صنعاء بفتح صاد مهمله و سکون نون و فتح عین مهمله و الف محدود هم بر دو موضع اطلاق شود یکی صنعاء بمن است و یکی صنعاء شام باشد و ظاهراً در اینجا صنعاء بمن و بصری شام باشد چنانکه سید حمیری بآن در قصیده عیبه اشاره نمود حوض لما بین صفالی الی ایله ارض الشام او اوسع چه آیه بفتح همره و یا خط و یا شهری از نواحی شام است بر ساحل قزم (مترجم)

که اهل بیت منند زیرا که خداوند لطیف خیر بمن خبر داده که این دو هرگز از میان نروند تا برحوض بر من وارد شوند و حاکم در مناقب علی علیه السلام از مستدرک خود از زید بن ارقم^۱ بدو طریق که حکم بصحت آنها بر شرط شیخین نموده روایت کرده که گفت لما رجع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال کانی دعیبت فاجبت وانی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیها فانهما لن یفترقا حتی یراد علی الحوض ثم قال ان الله عزوجل مولای و انا مولی کل مؤمن ثم اخذید علی فقال من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ذکر الحدیث بطوله یعنی و فتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از حجة الوداع برگشتند و در غدیر خم فرود آمدند پس فرمودند تا زیر درختان را جاروب زدند پس فرمود گویا مرا خواندند و من اجابت نمودم (یعنی گویا اجل من نزدیک شده) و همانا من . میان شما دو چیز نفیس گذاشته ام یکی از آنها از آن دیگر بزرگتر است کتاب خدایتعالی و عترت من پس به بینید چگونه پس از من با آندو رفتار خواهید کرد زیرا که آنها از هم جدا نخواهند شد تا بر من برحوض وارد شوند آنگاه فرمود همانا که خدای عزوجل مولای من است و من مولای هر مؤمنم آنگاه دست علی را گرفته فرمود هر که من مولای اویم پس این ولی او است بارخدا یا دوست بدار هر که او را دوست میدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن میدارد حدیث رابطوله ذکر نموده و ذهبی آنها را در تلخیص تعقیب نکرده و هم حاکم آنرا در باب ذکر زید بن ارقم^۲ در مستدرک خود روایت نموده و تصریح بصحت آن نموده و

ذهبی (با آن تشدد و تعصب خود) تصریح بآن نمود در آن باب از تلخیص خود. پس مراجعه کن و امام احمد از حدیث زید بن ارقم^۱ روایت کرده که گفت ترانا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بواد یقال له وادی خم فامر بالصلوة فصلاها بهجیر قال فخطبنا و ظلل لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بشبوب علی شجرة سمره من الشمس فقال الستم تعلمون اولستم تشهدون انی اولى بكل مومن من نفسه قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلى مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه یعنی باحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدره فرود آمدیم که آنرا وادی خم میگویند پس امر بنماز فرمود پس نماز را در شدت گرما بجا آورد پس بر ما خطبه خواند پس سایه بانی از آفتاب از جامه برد رخت سمره برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده پس فرمود آیا نمیدانید آیا گواهی نمیدهید که من بهر مؤمنی از خود اوسزاوارترم گفتند آری فرمود پس هر که من مولای اویم پس علی مولای او است بارخدا یا دوست بدار هر که او را دوست می دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن میدارد اه. و نسائی از زید بن ارقم^۲ روایت کرده که گفت لما دفع لنبی صلی الله علیه و آله وسلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقم من ثم قال کانى دعیت فاجبت و انى تارك فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظر و اکیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حق یردا علی الحوض ثم قال ان الله مولای و انا ولی کل مؤمن ثم انه اخذ بید علی فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد

۱ - ج ۴ مستند احمد ص ۳۷۱.

۳ - خصائص علویه ص ۲۱ در ذکر فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و الله و سلم من کنت ولیه فهذا ولیه .

من عاده قال ابو الطفيل فقلت لزيد سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم فقال وانه ما كان في الدوحات احدا الا راه بعينه وسمعه باذنيه اه
 يعنى چون حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم از حجة الوداع کوچ
 نمودند و بغدير خم فرود آمدند امر فرمودند تا زير درختان را جاروب زدند
 آنگاه فرمودند گويا مرا خواندند من اجابت نمودم و همانا كه من ميان
 شما دو چيز نفيس ميگذارم يكي از آندو از آنديكگر بزرگتر است كتاب
 خدا و عترت اهل بيت خود را پس بيميد چگونه پس از من با آنها رفتار
 خواهيد نمود زيرا كه آندو از هم جدا نخواهند شد تا بر من بر حوض
 وارد شوند آنگاه فرمود همانا كه خداي تعالي مولاي من است و من ولي
 هر مؤمنم آنگاه دست على را گرفت و فرمود هر كه من ولي اويم اين
 ولي او است خدايا دوست بدار هر كه او را دوست بدارد و دشمن بدار هر
 كه او را دشمن بدارد. ابو الطفيل گفت پس بزيد گفتم آنرا از حضرت
 رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنيدى گفت زير درختان كسى نبود مگر
 اينكه او را بچشمهاى خود ديده و بگوشهاى خود شنيده اه و اين حديث را

۱ - سوال ابو الطفيل ظاهر است در تعجب وى از اين امت كه اين امر وا (يعنى خلافت
 را) از على عليه السلام برگردانيدند با آنچه روايت ميكنند آنرا از پيغمبرشان در حق وى روز
 غدير و گويا كه او شك كرده است در صحت آنچه روايت ميكنند در آن باب پس بزيد گفت و تقيه
 روايت او را شنيداز وى آيا آنرا توا از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنيدى از زوى
 استغراب و استعجاب و حيرت و شك پس زيد بوى جواب داد كه كسى در زير درختان نبود مگر
 آنكه او را بچشم خود ديده و بگوش خود از زوى شنيد آنوقت براى ابو الطفيل ملامت شد كه اينكار چنان است
 كه كبت عليه الرحمه فرمود و يوم الدوح دوح غدير خم ابان له الخلافه لواطعاً ولكن الرجال
 نيايوها فلم او مثلها خطر اميماً ولم او مثل ذلك اليوم يوماً ولم او مثله حقاً اضيعاً يعنى روز درختان
 درختان غدير خم حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خلافت او را آشكار فرمود ايكاش
 اطاعتش ميكردند و لكن مردم آنرا خريد و فروش كردند پس نديدم مثل خلافت شرف فروخته شده و نديدم
 مثل آنرو و زوى را نديدم مثل او (يعنى مثل حق على عليه السلام) حق را كه ضايع گرديده شده باشد.

مسلم^۱ در باب فضائل علی علیه السلام در صحیح خود بطریق متعدده از زید بن ارقم روایت کرده لیکن او را مختصر کرده (و چنین میکنند). و امام احمد از حدیث براء بن عازب^۲ بدو طریق روایت کرده که گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فنزلنا بغدير خم فنودی فینا الصلوة جامعة و کسح لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحت شجرتين فصلى الظهر و اخذ بيد علی فقال الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال فاخذ بيد علی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه قال فلقیه عمر بعد ذلك فقال له هنيئاً لك يا ابن ابی طالب اصبحت و امسيت مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و بغدير خم فرود آمديم پس نداداده شد که بنماز جماعت حاضر شوند و برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیر درخت جاربوب کردند پس نماز پیشین گذاشت و دست علی را گرفت و فرمود مگر نمیدانید که من بمؤمنان از خودشان سزاوارترم گفتند آری فرمود مگر نمی دانید که من بهر مؤمنی از خود او سزاوارترم گفتند آری پس دست علی را گرفت پس فرمود هر که من مولای اویم علی مولای او است خداوند دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد (براء بن عازب) گفت پس عمر بوی برخورد بدو گفت گوارا باد ترا ای پور ابو طالب مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه شدی.

و نسائی^۳ از عائشه بنت سعد روایت کرد که گفت از پدرم شنیدم

۱- ص ۳۲۵ ج ۲ - ۲ - ج ۴ مستدر احمد ص ۲۸۱

۲- درص ۴ از خصائص علویه در باب ذکر منزلة علی علیه السلام از خدا تعالی و درص ۲۵ در باب ترغیب در موالات آن حضرت و ترهیب از معادات آن حضرت علیه السلام .

میگفت که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم روز حجه دست علی را گرفته بود و خطبه خواند پس حمد و ثنای الهی گفت آنگاه فرمود ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یا رسول الله ثم دفع ید علی فقال هذا ولیی و یؤدی عنی دینی و انما مالی من والاه و معادی من عاداه یعنی ای مردم همانا که من ولی شمایم گفتند راست گفتی یا رسول الله آنگاه دست علی را بلند کرد پس فرمود این ولی من است و وام مرا ادا میکند و من دوست آنکسم که او را دوست میدارد و دشمن آنکسم که او را دشمن میدارد. و هم از سعد^۱ روایت کرده که گفت کنا مع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فلما بلغ غدیر خم وقف للناس ثم ردمن تبعه و لحق من تخلف فلما اجتمع الناس الیه قال ایها الناس من ولیکم قالوا الله و رسوله ثم اخذ ید علی فاقامه ثم قال من کان الله و رسوله و لیه فهذا ولیه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه یعنی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم همینکه بغدیر خم رسید توقف فرمود پس برگردانید کسانی را که از آنجا گذشته بودند و کسانی که مانده بودند رسیدند همینکه مردم جمع شدند فرمود ای مردم ولی شما کیست گفتند خدایتعالی و رسول او آنگاه دست علی گرفته ویرا بپایداشت آنگاه فرمود هر که خدایتعالی و رسول او ولی او است پس اینکس ولی او است خداوند او را دوست بدار کسیرا که او را دوست بدار و دشمن بدار کسیرا که او را دشمن بدارد. و نصوص در اینخصوص بسیار است که احاطه و ضبط آن نتوان کرد و آنها نصوص صریحه اند باینکه او ولی عهد آنحضرت و صاحب الامر بعد از اوست صلی الله علیهما و آلهما و سلم چنانچه فضل بن العباس بن ابی لهب گفته^۲.

۱ - آنرا سانی ص ۲۵ خصائص علویه روایت نموده. ۲ - از جمله ایاتی که فضل بن العباس گفته در جواب ولید بن عقبه بن ابی معیط آنرا محمد بن محمود را فی مقدمه شرح هاشمیات ص ۸ ذکر کرده.

و كان ولي العهد بعد محمد علي وفي كل المواطن صاحبه
يعنى على عليه السلام بعد از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله و
سلم ولي عهد بود و در هر مورد همراه وی بود.

سؤال ۲۸ بتاريخ ۱۹ محرم ۱۳۳۰

چه وجه دارد احتجاج با این حدیث با اینکه متواتر نیست
شیعه اتفاق دارند بر اعتبار تواتر در آنچه‌هایی که با آنها احتجاج
بر امامت میکنند زیرا که آن از اصول دین ایشان است پس چه وجه
دارد احتجاج شما بخدمت غدیر با اینکه آن نزد اهل سنت متواتر نیست
اگر چه از طریق صحیحه ایشان ثابت است.

جواب ۲۸ بتاريخ ۲۲ محرم ۱۳۳۰

- ۱- نواامیس طبعه حکم بتواتر نص غدیر میکنند ۴- عنایت
خدایتعالی بآن ۳- عنایت حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله
و آله و سلم ۴- عنایت حضرت امیر المومنین علیه
السلام ۵- عنایت حضرت حسین علیه السلام
۶- عنایت حضرت ائمه نهگانه علیه السلام
۷- عنایت شیعه ۸- تواتر آن از
طریق جمهور

بس است ترا آنچه بتو گفتیم در این نزدیکی (جواب ۱۲) از
وجوه احتجاج.

۱- با اینکه تواتر حدیث غدیر از چیزهایی که بآن نواامیسی که
خدایتعالی طبیعت را بر آن آفریده حکم میکنند مثل هر امر واقعه تاریخیه
بزرگی که بزرگ امتی بآن قیام میفرماید پس آنرا بمنظر و مسمع هزاران
مردمان که از امت وی از جاهای متفرق مجتمع شده اند بمعرض وقوع

میاورد تا خبر آنرا از وی بکسانیکه بعد از ایشان میآیند برسانند خصوصاً هرگاه آن واقعه بعد از وی محل توجه و عنایت باشد بالنسبه بکسان وی و دوستان ایشان در هر طبقه تا اینکه بنشر و آشکار ساختن آن بنهایت درجه برسند. پس آیا ممکن است که خبر آن واقعه (در چنین حالی) از اخبار آحاد باشد. کلاً (ممکن نیست) بلکه لابد منتشر خواهد شد مثل انتشار صبح تا حاشیه بیابان و دریا را بگیرد و لن نجد لسنة الله تحویلاً (یعنی و هرگز برای سنت حق تعالی تغییری نخواهی یافت)

۲ - همانا که حدیث غدیر محل عنایت و توجه خدایتعالی بوده چه آنرا به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وسلم وحی فرمود و در باره آن فرو فرستاد قرآنیکه آنرا مسلمانان در اوقات شب و روز میخوانند و در خاوات و جلوات خود و اوراد و نمازهای خود و روی منبرهای خود و بالای منارهای خود تلاوت میکنند (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس) یعنی ای رسول

۱ - ما را در نزول این آیه بولایت علی علیه السلام روز غدیر سخنی نیست و اخبار ما در این خصوص از ائمه عترت طاهره علیه السلام متواتر است. و بس است ترا از طریق غیر ایشان آنچه آنرا امام واحدی در تفسیر این آیه از سوره مائده در کتاب اسباب الزول خود ص ۱۵۰ روایت کرده از دو طریق معتبر از عطیه از ابی سعید خدری که گفت این آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک روز غدیر خم در باره علی ابن ابی طالب علیه السلام فرود آمده (و الف گوید) و آن همان است که آنرا حافظ ابو نعیم در کتاب نزول قرآن خود بدو سند روایت کرده یکی از ابی سعید و دیگری از ابو ارفع و آنرا امام ابراهیم بن محمد جوینی شافعی در کتاب فوائد خود روایت کرده بطریق متعدده از ابو هریره و آنرا امام ابواسحق نعانی در معنی این آیه در تفسیر کبیر خود بدو سند معتبر روایت کرده و از جمله چیزهاییکه گواهی بصحت آن میدهد اینست که قبل از نزول این آیه نماز برپا بود زکوة مفروض و صوم مشروع و احکام حج و بین و حلال و حرام آشکارا و شریعت برقرار و احکام شریعت تمام بود پس غر از ولایت عهد پنه بود که این همه تاکید را از جانب حق تعالی مستوجب بود و مقتضی اینگونه ترغیب و تحریص بر ابلاغ آن بود که شبیه بتهدید بود. و چه امری بود غر از خلافت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در تبلیغ آن از فتنه میترسید و محتاج بود بادای آن بنگهداری از آزار مردم.

برسان آنچه را بسوی تو از پروردگار تو فرو فرستاده شده و اگر نکندی رسالت خدای تعالی را نرسانده باشی و خدایتعالی ترا از مردم نگهداری میکند پس همینکه در آنروز تبلیغ رسالت فرمود بتعیین نمودن خود علی علیه السلام را بامامت و وصیت نمودن وی باو بخلافت خدایتعالی بروی این آیه نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً یعنی امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما دین پسندیدم. زهزه (اینفضل حق تعالی است بهر کس که خواهد میدهد) هر کس باین آیتها نظر کند باین عنایتها اقرار و اعتراف نماید.

و چون عنایت حق تعالی باین نحو باشد پس عجیبی نیست که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین عنایتی ظاهر شود که شد. زیرا که چون اجل آنحضرت نزدیک شد و خبر مرگش را بوی دادند عزم نمود (بفرمان خدایتعالی) بر اینکه بولایت علی علیه السلام در حج اکبر علی رؤس الاشهادنا بلند فرماید و اکتفا نفرمود بنص خانه روزاندار بمکه و نه بغیر آن از نصوص متوالیه و بعضی از آنها گوشزد توشده پس قبل از موسم اعلان فرمود که امثال آنحضرت حج خواهند فرمود

۱ - صحاح ما از طریق عترت طاهره و علیه السلام در نزول این آیه ما آنچه گفتیم متواتر است پس شکی در آن نباشد اگر چه بخاوی روایت کرده که این آیه روز عرفه نازل شده (و اهل خانه بهتر میدانند).

(ب) این حدیث روزی است که در اول پشت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقباء خود را دعوت فرموده که مخالف و موالف در تفسیر آیه و اندز عشیرتک الا قویسن ذکر کرده و در آن روز علی علیه السلام را بخلافت معرفی و پخویشاوندان ابر فرمود که اطاعت وی کنند پس حاضران بخنده در آمدند و بابوطالب علیه السلام گفتند که ترا امر نموده که اطاعت پسر خود کنی و این حدیث در جواب دهم بتفصیل گذشت.

حج وداع را پس مردم بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از هر طرفی رسیدند و از مدینه^۱ باصدهزار نفر تقریباً یا بیشتر بیرون شدند پس در روز موقف بعرفات در میان مردم بصدای بلند فرمود علی منی و انامن علی ولا یؤدی عنی الاانا اوعلی^۲ یعنی علی از من است و من از علی هستم و کسی از من نمیرساند جز من یا علی و همینکه از آنجا با آن هزاران مردم کوچ فرمود و بوادی خم رسید و حضرت روح امین از جانب پروردگار عالمیان بایه تبلیغ فرود آمد همانجا بار افکند تا باز ماندگان مردم باو رسیدند و رفتگان برگشتند پس همینکه مردم گرد آمدند نماز بجماعت بجا آورد آنگاه بامر حقتعالی خطبه خواندند و ولایت علی علیه السلام بنص آشکار فرمود که برخی از آنرا شنیدی و آنچه نشنیدی صحیحتر و صریحتر است با اینکه در آنچه شنیدی کفایت است و آنرا هر که آروز با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود از آنحضرت برگرفت و آنان بیشتر از صدهزار نفر بودند از شهر های متفرق. پس سنت خدایتعالی در خلقت که آنرا تبدیل و تغییری نیست مقتضی توانر آن باشد هر چند مواعی باشد که جلوگیری از نقل آن نماید با آنکه ائمه اهل البیت علیهم السلام را راههایی است که حکمت را در نشرو اشاعت آن جلوه میدهد.

۱ - سید احمد زینی دحلان در باب حجة الوداع در کتاب سیره نبویه خود گفته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه نود هزار و گویند یکصد و بیست و چهار هزار نفر و گویند بیشتر از آن بیرون آمدند (گفته) که این عدد بوده که با آنحضرت بیرون آمدند و اما کسانی که با آنحضرت حج نموده اند بیشتر باشد تا آخر کلام وی و از این سخن معلوم میشود که کسانی که با آن حضرت کوچ کردند زیاده بر یکصد هزار نفر بودند و همه ایشان بدایستان غدیر حاضر بودند.

۲ - این حدیث را در جواب ۴۸ ص ۱۵۳ آورده ایم در حدیث ۱۵ رجوع کن و ما را اینجا در اصل کتاب و در حاشیه سخنی است که سزاوار است که محققان به آن واقف شوند. (مؤلف)

۴- و پس است تورا از آن جمله آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود بآن قیام فرمود و قتی که مردم را در رجب جمع نمود پس فرمود سو گند میدهم هر مرد مسلمانی را که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز غدیر خم شنیده که میفرمود آنچه را فرمود که بر پای شود و گواهی دهد بآنچه شنیده و بر نخیزد مگر کسی که آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بدو چشم خود دیده و آنسخن را بگوشهای خود شنیده پس سی تن صحابی که دوازده تن میان ایشان بدری بودند برخواستند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست و برا گرفته بمردم فرمود اتعلمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم قالوا انعم قال صلی الله علیه و آله و سلم من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه الحديث یعنی آیا میدانید که من سزاوارترم بمؤمنان از خود ایشان گفتند آری فرمود هر که من مولای اویم این مولای او است خداوندان دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد الحديث و تو میدانی که موافقت نمودن سی تن صحابی باهم بر دروغ گفتن از آنچیزهائی است که عقل از آن امتناع دارد پس حصول ثواب بمجرد شهادت ایشان در اینصورت قطعی است و این حدیث را هر که از آنجماعت در رجبه بود برگرفت و پس از تفرق ایشان در شهرها منتشر ساختند و خوب منتشر شد و مخفی نماند که روز رجبه در ایام خلافت امیرا المؤمنین علیه السلام بود و خلافت آنحضرت در سنه سی و پنج بود و روز غدیر در حجة الوداع سنه ۱۰ بوده پس میان ایندو روز لا اقل بیست و پنج سال باشد و در خلال این مدت طاعون سخت و جنگهای فتوحات و غزوات در عهد خلفاء ثلاثه اتفاق افتاد و خود طول این مدت و جنگها و غارتها و طاعون

سخت آن البته قسمت عمده از کسانی که روز غدیر را درک کرده بودند از پیرمردان و میانه سالان و جوانان صحابه که سارعت سوی دیدار خدایتعالی و دیدار رسول او صلی الله علیه و آله وسلم در جهاد داشتند از میان برده بود حتی اینکه زنده نمانده بود از ایشان مگر کمی و کسانی که هم زنده بودند در اطراف زمین پراکنده بودند زیرا که از ایشان در حبه حاضر نبودند مگر کسانی که با امیرالمومنین علیه السلام در عراق بودند از مردان نه زنان و با وجود این سی تن از صحابه که میان ایشان دوازده تن بدری بودند برخاستند پس گواهی بحديث غدیر که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم دادند و بسا کسانی که ایشانرا دشمنی آنحضرت علیه السلام نگذاشت که بادای شهادت واجبه برخیزند مثل انس بن مالک^۱ و غیر او پس نفرین حضرت امیرالمومنین علیه السلام بایشان گرا شد و هرگاه برای آنحضرت فراهم شده بود که کسانی را که زنده بودند از صحابه آنروز جمع میفرمود و همان سوگند روز حبه بایشان داده بودی هر آینه چندین برابر سی نفر برای آنحضرت گواهی میدادند. پس چه گمان میکنی هرگاه برای آنحضرت علیه السلام این مناشدت در حجاز قبل از آنکه بروز

۱ - وقتیکه آنحضرت علی علیه السلام بار فرمود چرا تو با اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر نخیزی که گواهی دهی به آنچه آنروز آنرا شنیدی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب گفت یا امیرالمومنین من زیاد شده و فراموش کرده ام پس حضرت علی علیه السلام فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تعالی ترا بهیسی مبتلا کند که آن را عمامه نبوشاند پس انس از جای برخاست تاروی ویراپیسی سفید کرد پس از آن همیگفت مرا نفرین بنده صالح در گرفت اه (مؤلف گوید) این منقبتی است مشهور که آنرا امام ابن قتیبه دینوی ذکر کرده آنجا که در کتاب معارف خود انس را در ضمن اهل عاهات آخر ص ۱۹۴ ذکر نموده و گواهی بر صحت آن میدهد آنچه را امام احمد در آخر ص ۱۱۹ ج ۱ مسند خود روایت نموده آنجا که گفته پس برخاستند مگر سه تن که برخاستند و نفرین آن حضرت علیه السلام ایشانرا گیرا شد.

غدير اين مدت بگذرد دست داده بود پس در اين حقيقت ثابتۀ محكمه نيكو
 تامل كن كه آنرا قوی دليل بر تواتر حديث غدير خواهي يافت و بس
 است ترا از آنچه هائيكه در روز رجبۀ از سنن وارد شده و آنچه آنرا امام
 احمد از حديث زيد بن ارقم در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند خود از
 ابوالطفيل روايت كرده قال جمع على الناس في الرحبة ثم قال لهم انشد الله
 كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يوم غدير خم
 ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس (قال) وقال ابو نعيم فقام ناس كثير فشهدوا
 حين اخذه بيده فقال للناس اتعلمون اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا
 نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد
 من عاداه قال ابوالطفيل فخرجت وكان في نفسي شيئا (اي من عدم عمل جمهور
 الامه بهذا الحديث) فلقيت زيد بن ارقم فقلت له اني سمعت عليا يقول كذا
 وكذا قال زيد فما تنكر قد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 ذلك اه يعني ابوالطفيل گفت كه علي عليه السلام مردم را در رجبۀ جمع
 فرمود آنگاه بایشان فرمود سوگند ميدهم هر مرد مسلمان را كه روز غدير
 خم از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شنیده باشد كه ميگفت
 آنچه را شنیده اين كه بر خيزد. پس سي تن از مردم برخاستند (گفت
 كه ابو نعيم گفته مردم بسياري برخواستند) پس گواهي دادند كه وقتيكه
 آنحضرت ويرا بدست خود گرفت بمردم فرمود آيا ميدانيد كه من سزاوارترم
 بمؤمنان از خودشان گفتند آري يا رسول الله فرمود هر كه من مولاي
 او باشم اين مولاي او است خدايا دوست بدار هر كه او را دوست بدارد
 و دشمن بدار هر كه او را دشمن بدارد. ابوالطفيل گفت پس بيرون شدم و
 گوياء در دلم چيزي بود (يعني از عمل نكردن عموم امت باين حديث) پس

بهزید بن ارقم بر خوردم و باو گفتم که از علی علیه السلام شنیدم که چنین و چنان میگفت زید گفت پس انکار چه میکنی همانا که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آسخن را در باره او فرموده (مؤلف گوید) و قتیکه شهادت زید و سخن علی علیه السلام را آن روز در این موضوع بگواهی سی تن ضمیمه کنی مجموع ناقلین این حدیث و آن روز سی دو نفر صحابی باشند. و امام احمد از حدیث علی علیه السلام در ص ۱۱۹ جزء اول مسند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت علی علیه السلام را در رجب دیدم که مردم را سوگند میداد و میفرمود انشد الله من سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول يوم غدیر خم من كنت مولاه فعلي مولاه لما قام فشهدوا ولا يقيم الا من قد راه قال عبدالرحمن فقام اثنا عشر بدريا كاني انظر الى احدهم فقالوا نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول يوم غدیر خم است اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجی امهاتهم قتلنا بلی یا رسول الله قال فمن كنت مولاه فعلي مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه ا ه یعنی سوگند میدهم کسی را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد که روز غدیر خم میفرموده هر که من مولای اویم علی مولای او است که بر خیزد و گواهی دهد و بر نخیزد مگر کسیکه آنحضرت را دیده باشد. عبدالرحمن گفت پس دوازده تن بدری بروا هستند گویا که من بیکی از ایشان نگاه میکنم پس گفتند گواهی میدهم که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که روز غدیر خم میفرمود آیا من بمؤمنان سزاوارتر از خودشان نیستم و زنان من مادر های ایشان نیستند پس گفتم بلی یا رسول الله فرمود پس هر که من مولای اویم علی مولای او است خدایا دوست بدار هر که او را

دوست میدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد. و از طریق دیگر که امام احمد آنرا در آخر صفحه مذکوره روایت کرد فرمود اللهم وال من و الاله و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله قال فقاموا الاثلاثه لم يقوموا فدعا عليهم فاصاتهم دعوته یعنی خداوندا دوست بدارد هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و یاری کن هر که او را یاری میکند و یاری مکن هر که او را یاری نکند گفت پس برخاستند مگر سه تن که برخاستند پس آنحضرت علیه السلام بر آنها نفرین فرمود و نفرین آنحضرت بایشان گیرا شد - و توچون علی علیه السلام و زیدبن ارقم را بدوازده تن که در حدیث ذکر شده اند ضمیمه کنی بدریان آنروز چهارده تن شوند چنانچه پوشیده نیست و کسیکه تتبع کند احادیثی را که در منا شدت رجه وارد شده حکمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام را در نشر و اذاعت حدیث غدیر خواهد دانست:

۵ - و حضرت سیدالشهداء ابو عبدالحسین علیه السلام را در عهد معویه موقفی است که در آن حق آشکار شد مثل موقف حضرت امیرالمومنین علیه السلام در رجه و قتیکه مردم را جمع فرمود در ایام موسم حج بعرفات پس بزرگواری جد و پدر و مادر و برادر خود را بیان فرمود پس هیچ شنونده بمانند آن بیان از صاحب بلاغت و حکمتی نشنیده که گوشها و چشمها و دلها را در تصرف در آورد و همه فضائل ایشان را جمع فرمود و در دلهای مردم بنهاد که نیکو حفظ آن کنند و هرگز از میان نرود و تتبع فرمود و استقصا نمود و چیزی فرو نگذاشت و حق روز غدیر را ادا فرمود و حساب آنرا و فنامود پس اینموقف بزرگ را مکرمتی بود در اشتها حدیث غدیر و انتشار آن.

۶ - و امامان نهگانه را از فرزندان میامین آنحضرت راهبائی است (در نشر این حدیث و اشتهاران) که حکمت آنرا بتوتمام حواس مینمایاند هیجدهم ذی الحجه را هر سال عید میگرفتند و برای تهنیت و سرور در آنروز می نشستند بتمام بهجت و خوشحالی در آنروز بروزه و نماز و ابتهال بدعاهاتقرب بخدایتعالی میجستند و مبالغه میفرمودند ببر و احسان بجهت شکرانه آنچه خدایتعالی آنرا بایشان انعام فرمود در مثل آنروز از نص بخلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سپردن امامت بآنحضرت و در آنروز صلۀ ارحام میکردند و توسعه بر عیال مینمودند و به زیارت برادران میرفتند و همسایگان را واری میفرمودند و دوستان خود را بهمه اینها امر میفرمودند .

۷ - بدینسبب روز هیجدهم ذی الحجه در هر سال نزد شیعه در همه اعصار و اعصار عید بود که در آنروز روی بمساجد خود برای نماز نافله و فریضه و تلاوت قرآن مجید و خواندن دعای ماثور بجهت شکر گذاری خدایتعالی برا کمال دین و اتمام نعمت بامامت امیر المؤمنین علیه السلام میآوردند آنگاه بدیدن هم روند باهم پیوندند با خوشحالی و ابتهاج وتقرب جویند بسوی حقتعالی ببر و احسان و خوشحال نمودن ارحام و همسایگان و هر ساله در آنروز زیارت مشهد امیر المؤمنین علیه السلام میروند که زوار آن حضرت کمتر از صد هزار نشوند که بضریح آنحضرت آنروز جمع شوند از هر راه دوری تا عبادت خدایتعالی کرده باشند بآنچه او تعالی را در آنروز امامان

۱ - ابن الاثیر در عده حوادث سنه ۳۵۲ در کامل خود گفته و در اینسال در هجدهم ذی الحجه که بغداد را آیین بندند و در مجلس شرطه آتش افروزند و اظهار فرح نمود و بازارها در شب باز کنند چنانچه در شبهای عید میکردند . ابتکار بجهت خوشی عید غدیر خم کرد و طلبها و بوقها زدند و روز بزرگی بود کامل ج ۸ ص ۱۸۱ .

میامین ایشان عبادت میکردند از روزه و نماز و روبرخدا آوردن و تقرب
جستن باو تعالی بمیراث و صدقات و از آنجا پراکنده نشوند تادورضریح
مقدس بر نیامد و سخنان چندیرا (در زیارت آنحضرت) از بعض امامان
ایشان علیهم السلام منقول است بر آنحضرت برنخوانند که مشتمل است بر
شهادت دادن برای امیر المؤمنین علیه السلام بمواقف کربمه و سوابق
عظیمه وی و رنج کشیدن وی در تأسیس قواعد دین و خدمت حضرت
سیدالنبیین و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر آنچه آنحضرت
علیه السلام را است از خصائص و فضائلیکه از آنجمله جانشین نمودن
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بجای خود پس از خود تعیین
آنحضرت است بولایت عهد در روز غدیر این است کار شیعہ در هر سال
و مستمرا خطباء ایشان در هر عصر و هر شهر ذکر حدیث غدیر را بلند
کنند مسندا و مرسلا و عادت شعراء ایشان قدیما^۱ و حدیثا بر نظم آنحدیث
جاری شده است پس راهی نیست بشك انداختن در تواتر آن از طریق اهل
البیت علیهم السلام و شیعیان ایشان زیرا که دواعی ایشان برای حفظ آن
حدیث بعین لفظ آن و اهتمام ایشان بضبط آن و نگاهداری آن و نشر و
اذاعت آن بمنتهی درجه رسیده و بس است ترا آنچه آنرا می بینی درمضان

۱ .. کمیت گفته و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان الولاية لواطیعا (مولف) کمیت مداح اهل
البیت علیهم السلام بود و در سنه ۱۲۶ هـ در خلافت مروان بن محمد اموی در گذشته (مترجم)
و ابوتام در قصیده راثیه خود گفته و در دیوانش ثبت است و یوم الغدیر استوضح الحق اهله
و بنیاء ما فیها حجاب و لاسر یعنی روز غدیر اهل حق - حق را دریافتند در زمین با وسعتی بی
پرده آقام رسول الله یدعوهم بها لبقربهم عرف و ینآهم نکو انجا حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و اله و سلم بارافکند و ایشان را بآن یعنی ولایت علی علیه السلام میخواند تا نیکوئی ایشان نزدیک و
بدی از ایشان دور شود یمند بضبیعه و یعلم انه ولی و مولا کم فهل لکم خبر بالهای خویش بر
گشادو بایشان اعلام فرمود که او یعنی علی علیه السلام ولی امر و مولی ایشان است پس آیا میدانید

آن از کتب اربعه و غیر آنها از مسندهای شیعه که مشتملند بر اسناد بسیار آنحدیث که بمعصوم میرسند و طرق معننه متصله آن و هر که در آن کتب سیر کند تواتر این حدیث از طرق مستقیمه ایشان بروی جلوه گر خواهد شد.

۸ - بلکه شکی نیست در تواتر آن از طریق اهل سنت بحکم نوامیس طبیعیه چنانچه شنیدی (لا تبدل الخاق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون) و صاحب فتاوی حامدیه بآن تعصب سخت در رساله مختصره خود که موسوم است بصلوات فاخره در احادیث متواتره تصریح بتواتر این حدیث نموده و سیوطی و امثال وی از حفاظ نص بر تواتر آن دارند ببین که محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و بارع مشهور و احمد بن سعید بن عقده و محمد بن احمد بن عثمان ذهبی چه ایشان متصدی طرق آن شده اند پس هر یکی از ایشان کتابی علیحده نوشته اند و ابن جریر آنرا در کتاب خود از هفتاد و پنج طریق و ابن عقده در کتاب خود از یکصد و پنج طریق روایت نموده اند و ذهبی با آن تعصب سخت بسیاری از طرق آنرا تصریح نموده^۲ و در باب شانزدهم غایه المرام هشتاد و نه حدیث در نص غدیر از طریق اهل سنت است با آنکه نه از ترمذی و نه از نسائی و نه از طبرانی و نه از بزار و نه از ابویعلی و نه از بسیاری از کسانی که این حدیث را روایت کرده اند نقل نکرده و سیوطی حدیث را در احوال عالی

۱ - صاحب عامه المرام در اواخر باب ۱۶ ص ۸۹ کتاب مذکور تصریح نمود که ابن جریر حدیث غدیر را بنود پنج طریق روایت کرد در کتاب غایده که آنرا کتاب الولائیة نامیده و اینکه ابن عقده آنرا یکصد و پنج طریق در یک کتاب غایده روایت کرد . امام احمد بن محمد بن الصدیق مغربی تصریح نمود باینکه ذهبی و ابن عقده هر یک کتاب غایده در خصوص حدیث غدیر تألیف نموده اند رجوع کن بخطبه کتاب فتح الملك العلی بصفحه حدیث باب مدینه العلم علی .
۲ - ابن حجر در فصل ۵ باب اول صواعق خود تصریح بآن نمود.

علیه السلام در کتاب تاریخ الخلفاء خود از ترمذی نقل کرده آنگاه گفته و آنرا احمد از علی (علیه السلام) و ابو ایوب انصاری و زید بن ارقم و عمر و ذومر^۱ (گفته) و ابو یعلی از ابوهریره و طبرانی از ابن عمر و مالک بن الحویرث و حبشی بن جناد و جریر و سعد بن ابی وقاص و ابو سعید خدری و انس (گفته) و بزار از ابن عباس و عماره و بریده روایت نموده اند و از چیزهایی که دلالت بر شیوع و اذاعت این حدیث دارد آن است که امام احمد آنرا در مسند خود بدو طریق از زمامج^۲ بن الحرث روایت کرده که گفت جماعتی نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند السلام علیک یا مولانا فرمود شما کیستید عرض کردند ما موالی^۳ تو هستیم یا امیر المومنین فرمود چگونه من مولای شما باشم و حال آنکه شما عرب هستید گفتند ما روز غدیر خم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم میفرمود من کنت مولاه فان هذا مولاه یعنی هر که من مولای اویم این بود مولای او همینکه رفتند از دنبال ایشان رفتم و پرسیدم ایشان که بودند گفتند جماعتی از انصارند که در میان ایشان ابو ایوب انصاری است ا ه . و از چیزهایی که بر تواتر آن دلالت دارد آن است که ابو اسحق ثعلبی در تفسیر سوره معارج در تفسیر بزرگ خود بدو سند معتبر روایت کرده که وقتیکه روز غدیر خم شد حضرت

۱ - مؤلف گوید و هم احمد آنرا از حدیث ابن عباس ص ۱۳۱ در جزء اول مسند خود و از حدیث بر آء ص

۲۸۱ ج ۴ مسند خود روایت نمود .

۲ - مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۹۰ .

۳ - در صدر اسلام کسانی که از غیر عرب داخل در حوزه اسلام میشدند خود را یکی از طوایف عرب می پوشتند و بدو منسوب میداشتند آنکس را می گفتند مولی آل فلان از اینست که حضرت امیر المومنین علیه السلام با این جماعت فرمودند که شما عرب هستید چگونه خود را موالی مینامید و ایشان در جواب آنرا عرض کردند (مترجم) .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندا در داد تا مردم جمع شدند پس دست
 علی علیه السلام بگرفت و فرمود من کنت مولا فعلی مولا یعنی هر که من
 مولای او باشم علی مولای او است پس این مطلب شایع شد و در شهر ها
 رسید و بگوش حارث بن نعمان فهری رسید پس بر شتری بر نشست و نزد
 حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد پس شتر را خوابانید از آن فرود
 آمده گفت یا محمد ما را فرماندادی تا گواهی دهیم باینکه خدائی جز خدایتعالی
 نیست و اینکه تو فرستاده خدائی پس از تو قبول نمودیم و فرماندادی که پنجگانه
 نمازی آوریم پس از تو قبول کردیم و فرماندادی بزکوة پس قبول کردیم و فرمان
 دادی که ماه رمضان را روزه بداریم و قبول کردیم و فرماندادی بحج و قبول
 کردیم آنگاه باین قانع نشده با زوهای پسر عموی خود را بلند کردی و ویرا
 بر ما تفصیل دادی و گفتی من کنت مولا فعلی مولا پس این چیزی است
 از خودت یا از خدا پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فوالله
 الذی لا اله الا هو ان هذا لمن الله عز وجل یعنی سوگند بخدا اینکه خدائی جز او نیست
 که این هراینه از خدای عز و جل است پس حارث پشت کرده بسوی شتر خود
 روان شد و میگفت خداوند اگر آنچه محمد میگوید حق است سنگها از
 آسمان بر ما بیار یا ما را دوچار عذاب دردناک کن . پس بشتر خود نرسیده
 بود خدایتعالی او را بسنگی زد که بر سر او فرود آمد از ته او بیرون شد
 و او را بکشت و خدایتعالی آیه (سأل سائل بعذاب واقع للكافرين
 ليس له دافع من الله ذی المعارج) فرو فرستاده یعنی خواهنده خواست عذاب
 واقع را برای کافران که دفع کننده ندارد از خدای صاحب معارج تمام
 شد حدیث بعین لفظ^۱ و آن آنرا جماعتی از اعلام اهل سنت مانند ارسال
 ۱- آنرا از ثعلبی جماعتی از اعلام اهل سنت مثل علامه شبلی صوری در احوال علی
 علیه السلام در کتاب نور الابصار خود ص ۷۱ نقل نمود.

مسلمات^۱ مرسلاروایت نموده اند والسلامش .

سؤال ۲۹ بتاريخ ۲۵ محرم ۱۳۳۰

۱- تاویل حدیث غدیر . ۴- قرینه بر آن مطلب.

۱ - حمل نمودن افعال صحابه را بر صحت مستوجب تاویل حدیث غدیر است خود را متواتر باشد یا متواتر نباشد و ازین است که اهل سنت میگویند لفظ مولی در معانی متعدده که قرآن مجید بآنها وارد شده استعمال میشود پس گاهی بمعنی اولی یعنی سزاوارتر میباشد مثل خدایتعالی در خطاب کفار (ماواکم النار هی مولاکم) یعنی ارامگاه شما آتش است آن سزاوارتر است بشما . و گاهی بمعنی یاور مثل قول خدایتعالی (ذلک بان الله مولى الذین امنوا وان الکافرین لامولى لهم) یعنی این بدانسبب است که خدایتعالی یاور کسانی است که ایمان آورده اند و اینکه کفران را یاورى نباشد . و بمعنی وارث مثل قول خدایتعالی (ولکل جعلنا موالى مما ترک الوالدان والاقربون) یعنی و از برای هر یک ارث بردگان قرار دهیم از چیزیکه پدر و مادر و خویشاوندان باز گذاشته اند . و بمعنی عصبه^۲ یعنی خویشاوند مثل آن قول خدایتعالی (وانی خفت الموالى و رائى) یعنی همانا که میترسم از خویشاوندان خود که پس از من بمانند و بمعنی صدیق یعنی دوست (یوم لا یغنى مولى عن مولى شیئا) یعنی روزیکه هیچ دوستی

۱ - حاسبی آنرا در اخبار حجة الوداع در سیره حلبیه خود نقل نمود ج ۳ ص ۲۷۴ .

۲ - عصبه باعین و صاده ملتین و بآء مرحد و در آخر بروزن طلبه بمعنی فرزندان خویشاوندان مرد باشد از طرف پدر و در تهذیب آورده که فرد آنرا نشنیده ام و قیاس آن است که مفرد آن غاصب باشد مثل طالب و طلبه و ظالم و ظلمه این بحسب لغت است . و در فرائض عصبه هر کسی که فریضه معاف نداشته باشد او عصبه است اگر چیزی بعد از فرائض بماند او بگیرد رجوع بتاج العروس کنید (مترجم) .

از دوست کفایت نکند و همچنین لفظ مولی بمعنی اولی بتصرف اید مثل قول ما فلان ولی القاصر یعنی فلان اولی بتصرف شخص قاصر است و بمعنی یاور و محبوب . پس شاید معنی حدیث این باشد که هر که من یاور او یا دوست او یا محبوب او باشم علی چنان باشد و این معنی موافق است با کرامت سلف صالح و امامت خلفاء ثلاثه رضی الله عنهم .

۲- و بسا هست که قرار دادند قرینه بر اراده آن معنی این که بعضی از کسانی که با علی علیه السلام در یمن بودند و از آن حضرت در امر الهی سختی دیده بود در باره وی سخن رانده بود و بد گوئی کرده بود و بدان سبب روز غدیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام فرمودند بآنچه قیام فرمودند ثناء بر امام و فضل آنحضرت را آشکار فرمودند بجهت آگاه نمودن بر جلال قدرت وی و رد کردن بر کسانی که بر وی ستم مینمودند و ارشاد باین معنی میکند آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خطاب خود فضل علی علیه السلام را بخصوصه آشکار فرمود که گفت من کنت ولیه فعلی ولیه و فضل اهل البیت را عموماً آشکار فرمود که گفت انسی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس این سخن . مثل وصیت بود امت را بنگهداری^۱ حرمت خود در باره علی بخصوصه و در باره اهل بیت خود عموماً . میگویند و در آن سپردن خلافت بوی نیست و نه دلالت بر امامت و السلام س .

۱- مراد آن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بامت خود وصیت فرمود که حرمت حضرت علی و اهل بیت ویرا نیکو نگهدارند بعد از آنحضرت تا بدین وسیله حرمت خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محفوظ بماند چه واضح است که بی احترامی نسبت بکسان شخص بزرگی بی احترامی بخود او باشد (مترجم).

جواب ۲۹ بتاريخ ۲۷ محرم ۱۳۳۰

۱- تأویل حدیث غدیر ممکن نیست. ۲- قرینه تأویل یاوه و

گمراه نمودن است

۱- من میدانم که دل شما مطمئن نیست بآنچه ذکر فرمودید و نفس شما بآن وثوق ندارد و این که شما حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را بزرگ میشمارید در حکمت بالغه و عصمت واجبه و نبوت خاتمه آنحضرت و این که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مهتر فرزنانگان و خانم پیغمبران است (و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى علمه شدید القوى) یعنی از روی هوا سخن نمیگوید آن نیست جز وحی که بدو القا می شود آموخته است او را کسیکه نیروهای وی سخت است. پس اگر فرزنانگان خارجه از واقعه روز غدیر پیرسند و بگویند که آن روز چرا این هزارها جمعیت را از رفتن باز داشت و برای چه ایشانرا در آن گرما وقت ظهر نگاهداشت و برای چه اهتمام داشت به برگردانیدن کسانی که پیشتر رفته بودند و رسانیدن کسانی که نرسیده بودند و چرا همه را در آن بیابان خشک بی آب و گیاه فرود آورد آنگاه خطابه خواند بر ایشان از جانب خدایتعالی در آنجائی که مردم از آنجا متفرق میشوند تا حاضر بغائب برساند و چه بود مقتضی خبر دادن مرك بایشان در آغاز خطاب خویش و قتی که فرمود نزدیک است که فرستاده پروردگار من نزد من بیاید و من اجابت نمایم و همانا که من مسئول و شما مسئولید و کدام امر بود که از حضرت پیغمبر باز خواست تبلیغ آن کنند و از امت باز خواست فرمانبرداری ایشان در آن کنند و چرا از ایشان پرسید و فرمود که آیا گواهی نمیدهید که خدائی جز خدایتعالی نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بنده و فرستاده او است و اینکه بهشت او حق است و دوزخ او حق است و مرك حق است و زنده شدن بعد از مرك حق است و اینکه روز قیامت خواهد آمد شکی در آن نیست و اینکه خدایتعالی زنده کند کسانی را که در قبرها هستند گفتند بلی گواهی بآن میدهم و برای چه آنوقت فوراً دست علی را گرفت و بلند کرد آنرا حتی اینکه سفیدی زیر بغلهای او پدید شد پس فرمود ای مردم همانا خدایتعالی مولای من است و من مولی المومنین هستم و برای چه کلمه (و انا مولی المومنین) را تفسیر فرمود بقول خود و انا اولی بهم من انفسهم یعنی و من سزاوارترم بایشان از خودشان و برای چه پس از این تفسیر فرمود فمن كنت مولا فلهذا مولا یا من كنت ولیه فلهذا ولیه یعنی هر که من مولای اویم یا ولی اویم این مولای او است یا ولی او است خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و یاری کن هر که او را یاری کند و یاری مکن هر که او را یاری نکند. و چرا او را باین دعاهائیکه لائق نیست آنها را جبرها مان و خلفاء صدق مخصوص فرمود و چرا قبلا از ایشان گواهی گرفت و فرمود آیا من سزاوارتر نیستم بشما از خود شما پس گفتند بلی پس فرمود من كنت مولا فعلى مولا یا من كنت ولیه فعلى ولیه و چرا عترت را با کتاب مقرون نمود و ایشانرا پیشوای خداوندان خود تاروز شمار قرار داد. و این اهتمام عظیم از این پیغمبر حکیم در چه خصوص بود. و آن کدام امر مهمی بود که احتیاج باینهمه مقدمات داشت و آن چه مقصودی بود که میخواست در اینموقف بزرگ انجام بدهد. و چه امری بود که خدای تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مامور تبلیغ آن فرمود و وقتی که او تعالی فرمود (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل

فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس) یعنی ای فرستاده شده برسان آنچه را از پروردگار تو بسوی تو فرود آمده و اگر نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده باشی و خدایتعالی ترا از مردم نگهداری میفرماید. و چه امر مهمی بود که از خدایتعالی مستوجب این تاکید و مقتضی واداشتن تبلیغ آن شده باندازه که شبیه به تهدید است و چه امری بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به تبلیغ آن از ظهور فتنه هراس داشت و محتاج بود بنگهداری خدای تعالی از آزار منافقان بمیان آن (شمارا بیزرگواری خودتان سوگند میدهم که اگر اینهمه از شما سوال کنند) آیا جواب خواهید داد بایشان باینکه مقصود خدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم بیان نصرت علی علیه السلام و دوستی وی بود مسلمانان را و مقصود دیگری نداشتند، نمی بینم که شما این جواب را بپسندید و گمان نمیکنم که مضمون آنرا بر حضرت رب الارباب سبحانه و تعالی وسید حکماء و خاتم الرسل و الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم روا بدارید. و شما بزرگترید از اینکه تجویز بفرمائید بر آن حضرت که همتهای و عزام خود را همگی صرف بیان نمودن چیز آشکاری کند که محتاج بیان نباشد و توضیح امری که بحکم وجدان و عیان واضع است و شکی نیست که شما افعال و اقوال آنحضرت را منزله میدانید از اینکه خرده مندان بآنها استخفاف کنند یا فلاسفه و حکما بآنها تنقید کنند بلکه شکی نیست که شما مکانت قول و فعل آنحضرت را از حکمت و عصمت میدانید و همانا که خدایتعالی فرمود (انه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم بمجنون) همانا که آن سخن فرستاده کریم باینرو است و نزد صاحب عرش مکین و مطاع است و آنجا و امین و صاحب شما دیوانه نیست. پس اهتمام بتوضیح و اضحات و تبیین

آنچه بحکم بدیهیات است نمیکند و برای توضیح اینواضح مقدمات اجنبیه که مربوط بآنها نیست و دخلی بآنها ندارد بچینند. خدایتعالی و رسول اوبالاتر از آن است. و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که آنچه مناسب مقام در آنروز کرم و لائق بافعال و اقوال آنحضرت در روز غدیر است همان تبلیغ عهد و تعین جانشین بعد از خود اوست و قرائن لفظیه و ادله عقلیه ایجاب قطع ثابت جازم میکند باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنروز مقصودی جز تعیین علی علیه السلام بولایت عهد و جانشینی او را بعد از خود نداشت پس آنحدیث با آنقرائن مجفوفه نص جلی است در خلافت علی علیه السلام که قبل تاویل نیست و بصرف آن از این معنی راهی نیست و این مطلب واضح است از برای کسیکه صاحبدل است یا گوش دهد با حضور دل.

۲ - اما قرینه که آنرا گمان کرده اند پس یاوه و راه گم کردن است و استادی در اشتباه کاری و تزیین باطل است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنرا دو بار بیمن فرستاده و نخست سنه هشتم هجرت بود و در آن بار بود که بدگویان بدگویی از وی نمودند و شکایت وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از مراجعت خود بمدینه نمودند پس برایشان بر آشفت حتی اینکه در چهره مبارکش آثار خشم مشاهده کردند و دیگر پیرامون آن نگردیدند و بار دویم سنه دهم هجرت بود و در آن سال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای وی رایت بر سبت و بدست خود دستار بر سر وی بر بست و بوی فرمود برو و رو بهیچ سو مکن پس بر اه شد بار شد و هدایت تا اینکه فرمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را مجری داشت و در حجة الوداع بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و اهلال کرد با آنچه

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهلال فرمود و آنحضرت ویرا در هدی خود شریک فرمود و در این بار بدگوئی در باره وی بدگوئی کرد و نه بدمنشی بوی ستم کرد پس چگونه ممکن است که سبب در این جا باید تأمل کرد این حدیث رد سخنان معترضین یا رد بر کسی باشد چنانچه گمان میکنند - با اینکه مجرد ستم نمودن بر علی علیه السلام ممکن نیست که سبب تناء حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد بان وضعی که فضل او را بر منبری که از جهاز شتران ترتیب داده شده بسود روز خم با و از بلند بر خواند مگر اینکه (العیاذ بالله) در گفتار و کردار و غرائم و هم خود گزافکار باشد . حاشا از قدس حکمت بالغه وی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که خدایتعالی میفرماید (انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تو منون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون تنزیل من رب العالمین) یعنی همانا که آن سخن فرستاده شده کریمی است و آن سخن شاعر نیست بسی کم ایمان آورید و نه سخن گاهی بسی کم پند می پذیرید تنزیل است از جانب پروردگار عالمیان و اگر مجرد بیان فضل وی ورد بر ستمکاران وی بودی هر آینه میفرمود این پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و مهتر خانواده من است پس مرا نیازارید دروی یا مانند آن از سخنانیکه دلالت بر مجرد فضل و جلالت قدر وی کند - با آنکه از لفظ حدیث باذهان متبادر نشود جز آنکه ما گفتیم . پس الفاظ بر آنچه متبادر بافهام است حمل میشود سبب آن هر چه باشد باشد و التفاتی باسباب آن نشود چنانچه پوشیده نباشد . و اما ذکر اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث غدیر پس آن از مؤیدات آن معنی است که ما گفتیم چه ایشانرا مقرون بمحکم کتاب فرمود و پیشوای خردمندان قرار داده فرمود

انی تارك فيکم ما ان تمسکتکم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیته یعنی همانا که من میان شما آن بگذارم که اگر چنک بآن بزنی هرگز گمراه نشوید کتاب خدایتعالی و عترت خود و اهل بیت خود را ، و اینکار برای آن کرد تا امت بدانند که پس از پیغمبرشان مرجعی نیست جز سوی ایندو و محل اعتمادی ندارند جز بر ایندو . و بس است ترا در وجوب پیروی امامان از عترت طاهره مقرون داشتن ایشان بکتاب خدایتعالی که از پیش و پس آن باطل پیرامون آن نگردد . پس چنانکه روا نباشد رجوع به کتابیکه در حکم مخالف کتاب خدایتعالی است روا نباشد رجوع بامامی که مخالفت است در حکم خود با ائمه عترت علیهم السلام و فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انهما لن یفقیضا اولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ایندو از میان نروند یا از هم جدا نشوند تا بر من برب حوض وارد نشوند دلیل است بر اینکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین خالی نماند از امامی از ایشان که او همتر از وی کتاب باشد و هر که نیکو تامل کند در این حدیث دریابد که این حدیث حصر خلافت را در ائمه عترت طاهره علیهم السلام در مد نظر دارد و موید این آنستکه امام احمد هم در مسند خود از زید بن ثابت روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انی تارك فيکم خلیفتین کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض اه یعنی همانا که من میان شما دو خلیفه میگذارم کتاب خدایتعالی که ریسمان کشیده شده است از آسمان تا بر زمین و عترت خود را که اهل بیت منند زیرا که ایندو از هم هرگز جدا نشوند تا بر

من لب حوض وارد نشوند. و این حدیث نص است در خلافت ائمه عترت علیهم السلام و تو میدانی که نص بر وجوب پیروی نمودن عترت نص است بر وجوب پیروی نمودن علی علیه السلام چه آنحضرت سیدعترت و امام ایشان است بنی مدافع و منازع پس حدیث غدیر و امثال آن مشتمل بر نص بر علی علیه السلام است از حیثیکه او امام عترت است که از جانب خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بمنزلت کتاب هستند و هم از حیث بزرگواری شخص خودش و اینکه او است ولی هر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولی او است و السلام ش.

سؤال ۳۰ بتاريخ ۲۸ محرم ۱۳۳۰

۱- حق ظاهر شد ۲- منجز شدن از حق از روی مکر

۱- در گذشتگان و ماندگان کسی را نرم زبانتر و خوش بیانتر از تو نیافته‌ام. و همانا که حق بآنقرائینکه اشاره نمودنی ظاهر شد و پرده شک از رخساره یقین برداشته شد و ما را توفیقی در اینکه مراد از مولی در حدیث غدیر همان اولی است باقی نماند و اگر مراد ناصر یا مانند آن بودی آن خواهنده عذاب واقع را خواهان نمیشد پس رای شما در باب لفظ مولی ثابت و مسلم است.

۲- پس کاش شما قانع میشدید از ما در تفسیر این حدیث به آنچه آنرا جماعتی از علماء مثل امام ابن حجر در صواعق خود و حلبی در سیره خود ذکر کرده اند چه گفته اند. سلمنا که آنحضرت اولی بامامت باشد پس مراد بآمال است و گرنه بایستی که باوجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وی امام باشد و تعرضی در آن در وقت مآل نیست پس گویا

که مراد از آن وقتی است که برای وی بیعت منعقد شود پس در این صورت منافات با مقدم داشتن سه امام بروی ندارد و با اینوجه کرامت سلف صالح رضی الله عنهم اجمعین محفوظ خواهد ماند. س

جواب ۳۰ بتاريخ ۳۰ محرم ۱۳۳۰

باطل ساختن انحراف نمودن از حق از روی مکر

شما از ما خواسته اید (خدایتعالی حق را بشما یاری کند) که ما قانع شویم باینکه مراد از حدیث غدیر این باشد که علی علیه السلام اولی بامامت وقتی باشد که ویرا مسلمانان اختیار کنند و با وی بامامت بیعت کنند پس اولویت وی که منصوص علیها است در روز غدیر مآلاً باشد نه حالا و بعبارة آخری اولویت بالقوه باشد نه بالفعل تا منافات با خلافت امامان سه گانه که بروی تقدم جسته اند نداشته باشد پس ما شما را سوگند به نور حقیقت و عزت عدالت و شرف انصاف و ناموس فضل میدهیم آیا شما باین قانع می توانید بشوید تا ما هم متابعت شما کنیم و براه شما برویم. و آیا رضا میدهید که اینمعنی از شما نقل شود تا بشما نسبت داده شود تا پیروی شما کنیم و بر طریق شما روان شویم. نمی بینیم که شما قانع و راضی شوید و یقین میدانم که شما تعجب میکنید از کسیکه احتمال بدهد اراده این معنی را که نه لفظ حدیث بر آن دلالت دارد و نه کسی این معنی را از حدیث میفهمد و نه جمع میشود با حکمت و بلاغت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نه بافعال بزرگ و اقوال سترک آنحضرت روز غدیر و نه با آن قرائن قطعیه ئی که سابقاً بآنها اشاره نموده ایم و نه با آنچه حارث بن نعمان فهری از حدیث فهمیده بود پس آنحضرت را بر آنمعنی خدایتعالی و رسول

او صلی الله علیه و آله و سلم و همه صحابه باقی گذاشتند و قرار دادند. باینکه اولویت مآلیه با عموم حدیث جمع نمیشود زیرا که مستوجب آن است که علی علیه السلام نه مولای خلفاء ثلاثه و نه مولای هیچیک از مسلمانان که در عصر ایشان بودند باشد چنانچه پوشیده نیست. و این خلاف آنچه می است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بآن حکم فرمود و قتیکه فرمود الست اولی بالمومنین من انفسهم قالوا بلی فقال من کنت مولاه (یعنی هر مؤمنی که من مولای اویم فردا فردا) فعلی مولاه بدون استثناء چنانچه می بینی و همانا که ابوبکر و عمر (قتیکه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند روز غدیر آنچه فرمود) بعلی علیه السلام گفتند امسیت یا ابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی ای پور ابوطالب مولای مرد هر مؤمن و هر زن مؤمنه شدی پس تصریح نمودند که او مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه باشد بر سبیل استغراق جمیع مؤمنین و مؤمنات از شبی که غدیر در آن واقع شد. و عمر را گفتند که کاری که با علی میکنی با هیچیک از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمیکنی گفت همانا که او مولای من است پس تصریح نمود باینکه او مولای وی است و در آنوقت علی علیه السلام را بخلاف اختیار نکرده بودند با وی بخلاف بیعت نکرده بودند پس دلیل باشد بر آنکه او مولای وی و مولای هر مؤمن و مؤمنه است حالا نه مآلاً از وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب حق تعالی روز غدیر این امر را اعلان فرمود. و دو نفر اعرابی نزد عمر بمخاصمه شدند پس قضاوت میان ایشانرا از علی علیه السلام خواهان شد پس یکی یکی از آن دو نفر گفت این میان ما قضاوت کند پس عمر بر جهید و گریبانش بر گرفت و گفت وای بر

تو مگر نمیدانی که این کیست. این مولای من و مولای هر مؤمن است و هر کس او مولای وی نباشد مؤمن نیست و اخبار در این معنی بسیار است و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که اگر فلسفه ابن حجر و اتباع وی در حدیث غدیر تمام باشد هر آینه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم العینا بالله آئروز در همتها و عزیمتهای خود مانند یهوده کار و کسیکه از وی بیشعورانه گفتار و کردار سرزند بود (وحاشا لله) زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را (بناء بر عقیده ایشان) مقصدی در آنموقف هولناک نبود بجز بیان اینکه علی علیه السلام بعد از وجود عقد بیعت بخلاف او اولی بخلاف است. و این معنی است که از بیان آن سفهاء بخنده در آیند چه جای عقلاء امیر المؤمنین علیه السلام را امتیازی بر غیر وی نباشد و هیچیک از مسلمانان را اختصاصی بر دیگری (منابر ایشان) در آن نخواهند بود زیرا که هر کس عقد بیعت برای او موجود شد (نزد ایشان) اولی بخلاف است پس علی علیه السلام و غیر او از سائر صحابه و مسلمانان در این مطلب یکسان باشند. پس ای مسلمانان آنفضیلتی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آئروز خواست که علی علیه السلام را بآن اختصاص دهد نه غیر او را از اهل سوابق (هر گاه فلسفه اینان تمام باشد) چه بوده. اما سخن آنان که اولویت علی علیه السلام بامامت هر گاه مآلیه نبودی هر آینه او با وجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امام بودی پس تمویه عجیب و تضلیل غریب و تغافل است از تعیین نمودن هریک از انبیاء علیهم السلام و خلفاء و پادشاهان و امراء ولی عهد را بعد از خودشان و تجاهل است بآنچه دلالت میکند بر آن حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی یعنی تو از من بمنزلة هرون من موسی جز آنکه

پس از من هیچ پیغمبری نباشد و پشت گوش انداختن است فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث دار روز انداز فاسمعه و اطیعوا یعنی سخن او را بشنوید و اطاعت کنید و مانند آن از احادیث متضافره با آنکه ما را اولویت علی علیه السلام با امامت ممکن نیست حالیه باشد بواسطه وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس ناچار باید بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بلا فصل تا عمل شود بقاعده مقررہ نزد همه یعنی حمل لفظ (در وقت عدم امکان حقیقت) بر نزدیکترین مجازها بآن چنانچه پوشیده نیست. اما احترام سلف صالح پس بدون این تاویل محفوظ باشد چنانچه آن را ما توضیح خواهیم داد اگر مقتضی شد والسلام ش.

سؤال ۳۱ تاریخ صفر ۱۳۳۰

طلب نمودن نصوص وارده از طریق شیعه

در صورتیکه احترام سلف صالح محفوظ بماند پس چه باک از آنچه ایراد نمودید آنرا از احادیثی که اختصاص بامام دارد (یعنی بعلی علیه السلام) خواه حدیث غدیر باشد خواه غیر آن و احتیاج بتاویل آنها نباشد و شاید نزد شما در اینموضوع احادیثی باشد که اهل سنت بآنها آشنا نباشند پس خواهش دارم که آنها را ایراد نفرمائید تا ما هم آنها را دانسته باشیم والسلام ش.

جواب ۳۱ بتاريخ ۲ صفر ۱۳۳۰

چهل نص

بلی نزد ما نصوص هستند که بآنها اهل سنت آشنا نیستند از

احادیث صحیحہ متواترہ از طریق عترت طاهرہ علیہم السلام از آن ها
چهل حدیث بر شما میخوانیم^۱.

۱ - محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی صدوق در کتاب
خود (اکمال الدین و اتمام النعمه) باسناد خود بعد الرحمن بن سمره از
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده از حدیثیکه در آن
آمده یا ابن سمره اذا اختلفت الاهواء و تفرقت الاراء فعليك بعلي بن
ابی طالب فانه امام امتی و خلیفقی علیهم من بعدی یعنی ای پور سمره همینکه
هواها مختلف و رأیها متفرق شد پس بر تو باد بعلي بن ابی طالب که او
پیشوای امت من و خلیفه من پس از من برایشان است.

۲ - هم صدوق در اکمال از ابن عباس روایت کرده که گفت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله تبارك و تعالی
اطلع الى اهل الارض اطلاعة فاخترني منها فجعلني نبیام اطلع الثانية
فاختار عليا فجعله اماما ثم امرني ان اتخذه اخا و لیا وصیا و خلیفه و وزیرا

۱ - ایندور از اینرو اختیار نمودیم که از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و عبدالله بن
عباس و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و ابوسعید خدری و ابوالدرداء و ابوهریره و
انس بن مالک و معاذ بن جبل از طرق کثیر و متنوعه بما روایت نموده اند که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من حفظ علی امتی اربعین حدیثا من امر دنیا و بعث الله
یوم القیمه فی زمره الفقهاء و العلماء و بره ایتی بعث الله فقها عالما و بروایت ابوالدرداء کنت
له یوم القیمه شافعا و شهیدا و بروایت ابن مسعود قیل له ادخل من ای ابواب الجنة شئت و
بروایت ابن عمر کتب فی زمره العلماء و حشر فی زمره الشهداء و بس است ما را در حفظ
اینچهل حدیث و غیر آنها از احادیثی که جوابهای ماهمه بر آنها مشتملند فرمایش آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نضرا الله امرا سمع مقالتي فوعاها فادها كما سمعها یعنی خدایتعالی نضارت
و حسن و جمال ارزانی فرماید کسرا که سخن مرا بشنود و آنرا نگهداری کند و برساند
آنرا بهمان ترتیب که شنیده و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و لیلغ الشاهد منکم
الغائب یعنی باید کسیکه حاضر است بکسیکه غائب است برساند.

الحديث یعنی همانا که خدای تبارک و تعالی باهل زمین سرکشی فرمود پس مرا از آن برگزیده و پیغمبرم قرار داد آنگاه دوباره سرکشی فرمود و علی را برگزید و پیشوایش قرار داد آنگاه بمن امر فرمود که ویرا برادر و ولی و وصی و جانشین و وزیر خود قرار دهم الحديث .

۳ - هم صدوق در اکمال بسند خود بامام جعفر صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حدثنی جبرئیل عن رب العزه جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی و ان محمد اعبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة برحمتی یعنی هر که بداند که خدائی جز من تنهائست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده من است و اینکه علی بن ابی طالب خلیفه من است و این که اماهائیکه از فرزندان او است حجتهای منند ویرا بیست برحمت خودم داخل کنم الحديث .

۴ - هم صدوق در اکمال بسند خود بامام جعفر صادق از پدرش از جدش روایت نموده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الائمة بعدی اثنا عشر اولهم علی و اخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی الحديث یعنی پیشوایان بعد از من دوازده تنند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم است ایشان جانشینان و اوصیای منند الحديث .

۵ - هم صدوق در اکمال بسند خود از اصبع بن بناته روایت کرد که گفت حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام روزی بر ما برآمد و دست وی در دست فرزندش حسن علیه السلام بود و میفرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر ما برآمد و دست آنحضرت این

چنین در دست من بود و میفرمود خیر الخلق بعدی و سیدهم اخی هذا و هو امام کل مسلم و امیر کل مؤمن بعد وفاتی الحدیث یعنی بهترین خلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از من این برادر من است و او پیشوای هر مسلمان و امیر هر مومن است بعد از وفات من الحدیث .

۶ - هم صدوق در اکمال بسند خود از امام رضا از پدرانش مرفوعاً روایت کرد که فرمود من احب ان يتمسك بدینی و یركب سفینه النجاة بعدی فلیقتد بعلی بن ابیطالب فانه وصیی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی وبعد وفاتی الحدیث یعنی هر که بخواهد که بآئین من متمسک باشد و بعد از من بر کشتی نجات سوار باشد پس بعلی بن ابی طالب اقتدا نماید که او وصی و جانشین من است بر امت من در حیات من و بعد از وفات من الحدیث .

۷ - هم صدوق در اکمال باسناد خود با امام رضا از پدرش از پدرانش مرفوعاً از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد از حدیثی که در آن فرمود و انا و علی ابوا هذه الامة من عرفنا فقد عرف الله و من انکرنا فقد انکر الله عزوجل و من علی سبطا امتی و سیدا شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و من ولد الحسن تسعة طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی تاسعهم قائمهم و مهدیهم یعنی و من و علی دو پدر این امتیم هر که ما را بشناسد خدا را شناخته و هر که ما را انکار کند خدای عزوجل را انکار کرده و از علی است دو سبطامت من و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و از فرزندان حسین نه تنند که فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری از من و نافرمانی بایشان نافرمانی بمن است نهمین ایشان قائم و مهدی ایشان باشد .

۸ - هم صدوق در اکمال باسناد با امام حسن عسکری از پدرش از

پدرانش مرفوعاً از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حدیثی در آن فرموده یا ابن مسعود علی بن ابی طالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم الحدیث یعنی ای پور مسعود علی بن ابی طالب امام شماست بعد از من و خلیفه من است بر شما الحدیث .

۹- هم صدوق در اکمال باسناد سلمان روایت کرده که گفت دخت علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فاذا الحسین بن علی علی فخذوه و هو یلثم فاه و یقول انت سید ابن سیدانت امام بن امام اخو امام ابوالائمة وانت حجة الله و ابن حجة و ابو حجة تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم یعنی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم داخل شدم که حسین بن علی علیهما السلام بر زانوی آنحضرت بود و آنحضرت دهان وی میبوسید و میفرمود تو سید پسر سیدی تو امام پسر امام و برادر امام پدر امامانی و تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت های نهگانه از صلب خود هستی که نهم ایشان قائم ایشان است.

۱۰- هم صدوق در اکمال باسناد سلمان نیز از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده از حدیث طویلی که در آن آمده یا فاطمة اما علمت انا اهل بیت اختار الله لنا الاخرة علی الدنیا و ان الله تبارک و تعالی اطلع الی اهل الارض اطلاعة فاخترنی من خلقه ثم اطلع اطلاعة ثانیة اختار زوجك و اوحی الی ان ازوجك ایاه و اتخذہ ولیا و وزیر او ان اجعله خلیفتی فی امتی فابوك خیر الانبیاء و بعلک خیر الاوصیاء و انت اول من یلحق بی الحدیث یعنی ای فاطمه مگر ندانسته که ما خانواده ایم که خدایتعالی آخر ترا برای ما بردنیا اختیار فرموده و همانا که خدای تبارک و تعالی سر کشی باهل زمین فرمود و مرا از خلق خود برگزید آنگاه دو باره سر کشی فرمود شوهر ترا برگزید و بمن وحی فرمود که ترا بوی تزویج کنم و

ویرا ولی و وزیر بر کَیْم و ویرا در امت خود جانشین خود قرار دهم پس پدر تو بهترین پیغمبران است و شوهر تو بهترین اوصیائه است و تو اول کسی که بمن مالحق شوی الحدیث .

۱۱ - هم صدوق در اکمال روایت کرده از حدیث طویلی که در آن ذکر شده اجتماع بیشتر از دویست تن از مهاجرین و انصار در مسجد بعهد عثمان که مذاکره علم و فقه مینمودند و میان خودشان مفاخرت مینمودند و علی علیه السلام خاموش بود پس بدو گفتند یا ابالحسن ترا از سخن گفتن چه باز میدارد پس آنحضرت ایشانرا بادآوری نمود فرمایش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که علی اخی و وزیری و وارثی و صبی و خلیفگی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی یعنی علی برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در امت من و ولی هر مؤمن است بعد از من پس بآن اقرار نمودند برای او الحدیث .

۱۲ - هم صدوق در اکمال از عبدالله بن جعفر و حسن و حسین و عبدالله عباس و عمرو بن ابی سلمه و اسامه بن زید و سلمان و ابوذر و مقداد روایت کرده که همگی گفتند ما از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم میفرمود انا اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم اخی علی اولی بالمؤمنین انفسهم الحدیث یعنی من سزاورترم بمؤمنین از خودشان آنگاه برادرم علی سزاوارتر است بمؤمنین از خودشان .

۱۳ - هم صدوق در اکمال از اصبع بن بناته از ابن عباس روایت کرده که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون الحدیث

یعنی من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک
شدگانیم الحدیث .

۱۴ - هم صدوق در اکمال از عبایه بن ربیع از ابن عباس روایت
کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا سید
النبین و علی سید الوصیین الحدیث یعنی من مهتر پیغمبرانم و علی مهتر
اوصیاء است الحدیث .

۱۵ - هم صدوق در اکمال باسناد بحضرت صادق از پیدراش
علیهم السلام مرفوعا از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت
کرده که فرمود ان الله عزوجل اختارنی من جمیع الانبیاء و اختار منی علیا
و فضله علی جمیل الاوصیاء و اختار من علی الحسن و الحسین و اختار من
الحسین الاوصیاء من ولده ینفون عن الدین تحریف الغالین و اتحل المبطّلین
و تاویل الضالین . یعنی همانا که خدای عزوجل مرا از همه پیغمبران برگزید
و علی را از من برگزید و برابر همه اوصیاء تفضیل داد و از علی حسن و
حسین را برگزید و از حسین اوصیائی را ز فرزندان وی برگزید که تحریف
غالیان و آئین بستن ناراستان و تاویل گمراهان را از دین دور کنند .

۱۶ - هم صدوق در اکمال از علی علیه السلام روایت کرد که
فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الائمة بعدی اثنا
عشر اولهم انت یا علی و اخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یدیه
مشارق الارض و مغاربها یعنی پیشوایان بعد از من دوازده تن باشند که
اولشان یا علی توئی و اخرشان قائمی است که خدای عزوجل بر دست
های وی مشارق و مغارب زمین را بگشاید .

۱ - این حدیث و احادیثیکه قبل از آن است در باب ۲۴ کتاب اکمال الدین ص ۱۴۹ تا
ص ۱۶۷ .

۱۷ - هم صدوق در امالی خود از حضرت صادق از پدرانش مرفوعاً روایت کرده از حدیثیکه در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علی منی و انا من علی خلق من طینتی مبین للناس ما اختلفوا فيه من سنتی و هو امیر المؤمنین وقائد العزالمججلین وخیر الوصین الحدیث یعنی علی از من است و من از علی هستم از طینت من آفریده شده بیان میکند برای مردم آنچه را که در سنت من در آن اختلاف نموده اند و او امیر مومنان و قائد پیشانی و دست و پا سفیدان و بهترین اوصیاء است الحدیث .

۱۸ - هم صدوق در امالی خود بسند خود بعلی علیه السلام مرفوعاً روایت کرده از حدیث طویلی که در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ان علیا امیر المؤمنین بولایة من الله عزوجل عقد ها فوق عرشه و اشهد علی ذلك ملائکته و ان علیا خلیفه الله و حجة الله و انه لامام المسلمین الحدیث یعنی همانا که علی امیر مومنان است بولایتی از جانب خدای عزوجل که آنرا بالای عرش خود بسته و فرشتگان خود را بر آن گواه گرفته و همانا که علی خلیفه خدا و حجت خداست و همان او پیشوای مسلمانان است الحدیث .

۱۹ - هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا علی انت امام المسلمین و امیر المؤمنین وقائد العزالمججلین و حجة الله بعدی و سید الوصیین الحدیث یعنی یا علی تو پیشوای مسلمانان و امیر مومنان و قائد پیشانی و دست و پا سفیدان و حجت خدا بعد از من و سید اوصیائی الحدیث .

۲۰ - هم صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده یا علی انت خلیفتی علی امتی و انت منی کشیت من آدم الحدیث یعنی یا علی تو خلیفه منی بر امت من و تو از من مثل شیئی از آدم الحدیث .

۲۱ - هم صدوق در امالی خود باسناد بابی در روایت کرده که گفت روزی ما نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مسجدش بودیم پس فرمود ازین دروازه مردی بر شما داخل شود که او امیر مومنان و پیشوای مسلمانان باشد در اینحال علی بن ابیطالب بر آمد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استقبالش فرمود آنگاه روی مبارک بما کرد و فرمود هذا امامکم بعدی الحدیث یعنی این امام شما باشد بعد از من الحدیث ^۱ .

۲۲ - هم صدوق در امالی خود از جابر بن عبدالله اصاری روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده علی بن ابی طالب اقدمهم مسلماً و اکثرهم علماً الی ان قال و هو الامام و الخلیفه بعدی یعنی علی بن ابی طالب اسلام وی از ایشان پیشتر و علم وی از ایشان بیشتر است تا آنکه فرمود و او است پیشوا و خلیفه بعد از من .

۲۳ - هم صدوق در امالی خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده معاشر الناس من احسن من الله قیلا ان ربکم جل جلاله امرنی ان اقیم لکم علیا علماً و اما ما و خلیفه و وصیاً و ان اتخذه اخا و وزیرا الحدیث یعنی ای جماعت مردم کیست که از خدا یتعالی در گفتار بهتر باشد همانا که پروردگار شما

۱ - این حدیث را با چهار حدیث قبل از آن سید بحرینی در باب نهم غایة المرام خود از امالی صدوق نقل کرده و آنها طولیند و ما همان محل شاهد را از آنها نقل کردیم و تمام احادیثی که بعد ازین حدیث است همه در باب سیزدهم غایة المرام موجود است .

جل جلاله بمن امر فرموده که علی را برای شی علم و پیشوا و خلیفه و وصی قرار دهم و اینکه او را برادر و وزیر بگیرم الحدیث.

۲۴ - هم صدوق در امالی خود باسناد بابی عیاش روایت کرده که گفت صعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المنبر فخطبت ثم ذکر خطبة وقد جاء فيها و ان ابن عمی علیا هو اخی و وزیری و هو خلیفتی و المبلغ عنی الحدیث یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بر آمد و خطبه خواند آنگاه خطبه آنحضرت را ذکر کرد و در آن خطبه آمده که همانا پسر عم من علی همان او برادر و وزیر من است و او خلیفه من و مبلغ است از من الحدیث.

۲۵ - هم صدوق در امالی خود بسند خود از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل شهر الله ثم ساق الحدیث فی فضل شهر رمضان قال علی فقلت یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر قال الوریع عن محارم الله ثم بکی فقلت یا رسول الله ما بکبیک فقال یا علی ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر الی ان قال یا علی انت وصیی و ابو ولدی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد موتی امرک امری و نهیمک نهی الحدیث یعنی روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند پس فرمود ای مردم همانا که ماه خدا روی آورده آنگاه سوق سخن در فضل ماه رمضان فرمود علی علیه السلام فرمود پس عرض کردم یا رسول الله بهترین اعمال در اینماه چه باشد فرمود پرهیز کاری از محرمات خدا یتعالی آنگاه آنحضرت گریست پس عرض کردم یا رسول الله چه میگیراند ترا فرمود یا علی میگیریم برای آنچه در اینماه از تو روا میدارند تا آنکه فرمود یا علی تو وصی و پدر فرزندان

من و خلیفه منی برامت من در حیات من و بعد از مرگ من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است الحدیث .

۲۶ - هم صدوق در امالی خود از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا علی انت اخي و انت اخوك انا المصطفى للنبوۃ و انت المجتبی للامامة انا صاحب التنزیل و انت صاحب التاویل و انت ابوهذه الامة یا علی انت وصی و خلیفی و وزیر و وارثی و ابولدی الحدیث یعنی یا علی تو برادر من و من برادر توأم من برای پیغمبری برگزیده شده ام و تو برای امامت برگزیده شده ای من صاحب تنزیل و تو صاحب تاویلی و تو پدر این امتی یا علی تو وصی و خلیفه و وزیر و وارث و پدر فرزندان منی الحدیث .

۲۷ - هم صدوق در امالی خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی که در مسجد قبا بود و انصار مجتمع بودند فرمود یا علی انت اخي و انا اخوك و انت وصی و خلیفی و امام امتی بعدی و الی الله من والاك و عادی من عاداك یعنی یا علی تو برادر من و من برادر توأم و تو وصی و خلیفه و پیشوای امت منی بعد از من خدایتعالی دوست دارد هر که ترا دوست دارد و دشمن دارد هر که تو را دشمن بدارد .

۲۸ - هم صدوق در امالی خود حدیث طویلی از ام سلمه روایت کرده که در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابی طالب وصیتی و خلیفی من بعدی و قاضی عدائی و الذائد عن حوضی یعنی ای ام سلمه گوش بدار و گواه باش این علی بن ابی طالب وصی و خلیفه من بعد از من و بجا آورنده وعده های من و دور

کننده است از حوض من

۲۹ - هم صدوق در امالی خود بسند خود از سلمان فارسی روایت کرد که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم میفرمود یا معاشر المهاجرین و الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به ان تضلوا بعدی ابدًا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی اخی و وصیی و وزیر و وارثی و خلیفتی امامکم فاحبوه بحبی و اکر موه بکرامتی فان جبرئیل امرنی ان اقولہ لکم یعنی ای جماعت مهاجرین و انصار آیا شما را راهنمایی کنم بچیزی که اگر بآن تمسک بجوئید هرگز گمراه نشوید گفتند بلی یا رسول الله فرمود این علی برادر و وصی و وزیر و وارث و خلیفه من است پیشرویتان پس او را بدوستی من دوست بدارید و بکرامت من گرامی بدارید زیرا که جبرئیل بمن امر نموده که اینسخن باشما بگویم.

۳۰ - هم صدوق در امالی خود بسند خود بزید بن ارقم روایت کرد که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الا ادلکم علی ما ان تمسکتم به ان تهلكوا و ان تضلوا قال ان امامکم و ولیکم علی بن ابی طالب فوارزوه و ناصحوه و صدقوه فان جبرائیل امرنی بذلك یعنی آیا شما را راهنمایی کنم بچیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز هلاک و گمراه نشوید فرمود همانا امام شما و ولی شما علی بن ابیطالب است پس ویرا یاری کنید و خیرخواهی نمائید و تصدیق کنید زیرا که جبرئیل مرا به آن امر نمود.

۳۱ - هم صدوق در امالی خود بسند خود از ابن عباس روایت کرده از حدیثیکه در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی الحدیث یعنی یا علی تو پیشوای

امت من و جانشین منی بر ایشان بعد از من الحدیث .

۳۲ - هم صدوق در امالی خود از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله تبارک و تعالی اوحی الی انه جاعل من امتی اخا و ارثا و خلیفه و وصیا فقلت یارب من هو فواوحی الی انه امام امتک و حجتی علیها بعدک فقلت یارب من هو فقال ذاک من احبه و یحبنی الی ان قال فی بیانه هو علی بن ابیطالب یعنی همانا که خدای تبارک و تعالی بمن وحی فرمود که از امت من برادر و وارث و جانشین و وصی قرار خواهد داد پس عرض کردم پروردگارا او که باشد پس بمن وحی فرمود که او پیشوای امت تو و حجت من است بر ایشان بعد از تو پس عرض کردم پروردگارا او که باشد فرمود آن کسی است که من او را دوست میدارم و او مرا دوست میدارد تا اینکه در بیان آن فرمود او علی بن ابیطالت است .

۳۳ - هم صدوق در امالی خود از حضرت صادق از پدرانش علیهم السلام مرفوعا روایت کرد که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لما اسری بی الی السماء عهدالی ربی جل جلاله فی علی انه امام المتقین و قائد العزالمحجلین و یعسوب المومنین الحدیث یعنی وقتی که مرا با آسمان عروج دادند پروردگار من جل جلاله با من درباره علی عهد فرمود که او پیشوای پرهیزکاران و قائد پیشانی و دست و پا سفیدان و سر کرده مؤمنان است الحدیث .

۳۴ - هم صدوق در امالی خود بسند خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السلام مرفوعا روایت کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود علی منی و انا من علی قاتل الله من قاتل علیا علی امام الخلفیه بعدی یعنی علی از من است و من از علی هستم خدایتعالی لعنت

کند کسیرا که باعلی جنک کند علی پیشوای خلق است بعد از من :

۳۵ - شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی در امالی خود بسند خود بعمار بن یاسر روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بعلی ان الله زینک بزینة لم یزین العباد بزینة احب الی الله منها زینک بالزهد فی الدنیا فجعلک لانیة منها شیئا ولا ترزأ منک شیئا و هب لک حب المساکین فجعلک ترضی بهم ابتاعا و یرضون بک اماما فطوبی لمن احبک و صدق فیک و وبل لمن ابغضک و کذب علیک الحدیث یعنی همانا که خدایتعالی ترا برینتی زینت داد که زینت نداد بندگانرا بزینتی محبوبتر از آن نزد خدایتعالی . ترا بزه در دنیا زینت داد و ترا چنان کرد که نه تو از دنیا چیزی بگیری و نه دنیا از تو چیزی بگیرد و محبت فقرا بتو بخشید و ترا چنان کرد که ایشانرا اتباع خود بیسندی و ایشان ترا پیشوای خود بیسندند پس خوشا بحال کسیکه ترا دوست بدارد و درباره تو راست گوید وای بحال کسیکه ترا دشمن بدارد و بر تو دروغ گوید الحدیث .

۳۶ - هم شیخ مذکور در امالی خود باسناد بعلی علیه السلام روایت کرده که بر منبر کوفه فرمود ایها الناس انه کان لی من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عشر خصال من احب الی مما طلعت علیه الشمس قال لی صلی الله علیه و آله وسلم یا علی انت اخی فی الدنیا فی الآخرة و انت اقرب الخلائق الی یوم القيامة و منزلک فی الجنة مواجه منزلی و انت الوارث لی و انت الوصى من بعدی فی عاداتی و اسرتی و انت الحافظ لی فی اهلی عند غیبتی و انت الامام لامتی و انت القائم بالقسط فی رعیتی و انت ولی ولی ولی الله و عدوک عدوی و عدو الله یعنی ای مردم همانا که مرا از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ده خصلت بود که آنها محبوبترند نزد من

از آنچه آفتاب بر آن تابیده . آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا علی تو برادر منی در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین خلایقی بمن روز قیامت و منزل تو در بهشت و بروی منزل من است و تو وارث منی و توئی وصی بعد از من در وعدهای من و خانواده من و تو حافظی مرا در اهل من در وقت نبودن من و تو امامی امت مرا و تو قیام کنندی بعدل در رعیت من و تو ولی منی و ولی من ولی خدا است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است .

۳۷ - صدوق در کتاب النصوص علی الائمه باسناد خود بحسن بن علی علی السلام روایت کرده که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود بعلی علیه السلام انت وارث علمی و معدن حکمی و الامام بعدی یعنی تو وارث علم و معدن حکمت منی و امام بعد از من هستی .

۳۸ - هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه بسند خود بعمران بن حصین روایت کرد که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود بعلی علیه السلام و انت الامام و الخلیفه بعدی یعنی تو امام و خلیفه منی بعد از من .

۳۹ - هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه علیه السلام بسند خود بعلی علیه السلام روایت کرد که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت الوسی علی الاموات من اهل بیتی و الخلیفه علی الاحیاء من امتی الحدیث یعنی یا علی توئی وصی بر مردگان اهل بیت من و خلیفه منی بر زندگان امت الحدیث .

۴۰ - هم صدوق در کتاب النصوص علی الائمه بسند خود بحسین بن علی علیه السلام روایت کرد که گفت وقتی که خداوند تعالی آیه و اولوا

لأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله را نازل فرمود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تاویل آنرا پرسیدم فرمود اتم اولوالارحام فاذا مت فابوك على اولی بی و بمکانی فاذا مضى ابوك فاخوك الحسن اولی به فاذا مضى الحسن فانت اولی به الحديث یعنی شما ئید اولوالارحام پس همینکه من مردم پدر تو علی بمن و بجای من سزاوارتر است و همینکه پدر تو مرد برادر تو حسن بوی سزاوارتر است و همین که حسن مرد تو سزاوارتری بوی الحديث .

این است آخر آنچه خواستیم ایراد آنرا در اینعجاله و نسبت آن با آنچه از نصوص باقی مانده نیست مگر نسبت دسته شکوفه بشکوفه و قطره بدریا با اینکه بعضی از آنها کافی است الحمد لله رب العالمین والسلام . ش

سؤال ۳۲ بتاريخ ۳ صفر ۱۳۳۰

- ۱- بنصوص شیعه حجتی نباشد
 - ۲- چرا آنها را غیر ایشان روایت نکرده اند
 - ۳- خواستن مزید نصوص از غیر شیعه
- ۱- حجتی باین نصوص بر اهل سنت نیست چه آنها نزد ایشان ثابت نشده .
- ۲- و چرا آنها را روایت کرده اند اگر ثابت بودندی .
- ۳- پس عطف عنان بفرمائید بذکر بقیه احادیث اهل سنت در اینموضوع ، و السلام .

جواب ۳۲ بتاريخ ۴ صفر ۱۳۳۰

- ۱- ذکر این احادیث بر حسب خواهش بود
 - ۲- حجت ما بر جمهور همان صحاح خودشان است ۳- علت روایت نکردن جمهور صحاح ما را ۴- اشاره بنص وراثت
- ۱- این نصوص را برای آن آوردیم تا شما بآن علم بهمرسانید و شما

خود بذکر آنها راغب شدید .

۲ - و ما را حجت بس است بر شما آنچه را سابقا از صحاح شما ذکر کرده ایم .

۳ - اما روایت نکردن جمهور آن نصوص را پس بواسطه خوی و طبیعتی است که آنرا ما میدانیم از هر کسیکه برای آل محمد عداوت در ضمیر و کینه در دل دارد از حزب فراعنه در صدر اول و پرستندگان ارباب سلطنت و تغلب که در اخفاء فضل اهل البیت علیهم السلام و خاءوش کردن نور ایشان هر گونه قوت و قدرت و جبروت را مبذول داشتند و همه مردم را بر مصادرت مناقب و خصائص ایشان بوعده و وعید واداشتند ، و تجمع نمودند بر اینکار گاهی بدراهم و دنائیز خود و گاهی بوظایف و مناصب خود و گاهی بتازیانه ها و شمشیرهای خود هر که تکذیب آن ها مینمودند نزدیکش میداشتند و هر که تصدیق آنها میکرد دورش می داشتند یا نفی بلدش مینمودند ویرا میکشیدند و تو میدانی نصوص که امامت و عهد و خلافت هر آینه از آنچیز هائیکه که ستمکاران از آنها میترسند که تختگاه ایشانرا خراب و اساس ملک ایشانرا متزلزل نماید پس سالم ماندن انمناقب از این ستم پیشگان و از دوستان ایشان که تقرب بایشان میجستند و رسیدن آنها بما باسایند متعدده و طرق مختلفه آیتی است از آیات صدق و معجزئی است از معجزات حق زیرا که کسانی که حق اهل البیت را گرفتند و مرتبه های ایشانرا که خدایتعالی آنها را بایشان داده بود هر کسی را که متهم بمحبت ایشان علیهم السلام میداشتند بعذاب بد رنجه اش می کردند ، ریشش میتراشیدند و در بازار هایش میگردانیدند آنگاه خوارش میداشتند ز نظر هایش می انداختند و از هر حقی محروم میش میداشتند حتی از عدل

والیان ناامید^۱ و از معاشرت رعیت مایوس میشد. پس همینکه کسی علی علیه السلام را به نیکی یاد میکرد خون او هدر میشد و نعمت بروی وارد میشد و اموالش میبردند و گردش میزدند. چه زبانهائیرا که بفضل آنحضرت نطقی نمودند از دهان بیرون کردند و چشمهائیرا که با احترام بآنحضرت میگریست میل کشیدند و دستهائیرا که اشاره بمنقبت آنحضرت میکرد بریدند و پاهائیرا که بمحبت آنحضرت کام میزداره کردند و چه قدر خانها را بردوستان آنحضرت که سوختند و نخلستانشان را بریدند و بر شاخهای آنها ایشانرا آویختند یا از خانهایشان و طنهایشان ایشانرا بیرون کردند پس بهر طرف پراکنده شدند و در حمله حدیث و حافظان آثار گروهی بودند آن پادشاه ستمکار و حکام ایشانرا غیر از خدا میپرستیدند و بدیشان تقرب میجستند بهر چه از عهده ایشان برمیآید از تصحیف و تحریف و تصحیح و تضعیف چنانچه در زمان خود مشاهده مینمائیم از شیوخ متملق و و علماء وظیفه خوار و قاضیان بد که از همدیگر سبقت میجویند و بدایخواه حکام بواسطه تایید سیاستشان خواه عدل باشد خواه جور خواه صحیح باشد خواه فاسد پس هیچوقت حاکم از ایشان فتوائی که موید حکم وی یا مردن حق خصم وی باشد نمیخواهد مگر اینکه ایشان بدایخواه موافق سیاست وی مبادرت نمایند اگر چه بانصوص کتاب سنت مخالفت و خرق کننده اجماع امت باشد بجهت حرص بر منصب که از عزل آن میترسند یا بجهت طمع بر سیدن آن. چه قدر فرق باشد میان اینان و آنان زیرا که اینان نزد والیان شان قیمتی ندارند. اما آنان پس پادشاهان بآنان بسیار محتاج

۱ - رجوع کن بصفحه ۳۱۵ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که در آنجا بعضی از وقایع که بر اهل البیت و شیعیان ایشان وارد شده در ایشان خواهی یافت و حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در این موضوع کلامی است که نظری بحث کنندگان بآن ملغف میداریم.

بودند زیرا که بقوت آنان با خدایتعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم
میجنگیدند و از نیرو و نزد پادشاهان و والیان صاحبان منزلت عظیمه و شفاعت
مقبوله بودند بدینسبب ایشانرا صولتی و دولتی بود. و بر احادیث صحیحیه
تعصب میورزیدند هر گاه متضمن فضیلت علی یا غیر وی از اهل بیت نبوت
بودی پس بسختی هر چه تمامتر آنها مردود میداشتند و بعنف هر چه تمامتر
آنها ساقط مینمودند و راویان آنها را نسبت بر فرض میدادند (و ناپاک ترین
چیزها نزد ایشان رفض بود) این بود سیره ایشان دوباره احادیث وارده
در شان علی علیه السلام خصوصاً هر گاه شیعه بآن مثبت میداشتند. و این گروه
متزلف را در هر جا خواصی بودند که نامشان بلند مینمودند و از طلاب علم
دنیوی و زاهدان و عابدان و ریاکار و رؤساء و شیوخ عشائر کسانیرا داشتند
که رای ایشانرا ترویج میدادند پس همینکه اینان سخن ایشانرا در رد آن
احادیث صحیحیه میشنیدند سخن ایشانرا حجت میگرفتند و آنرا نزد عامه
مردم و بیخردان رواج میدادند و در هر شهر آنرا منتشر میداشتند و آنرا
اصلی از اصول متبعه در هر عصر قرار میدادند و در آنوقت گروهی هم بودند
از حاملان حدیث که ترك ملجاء مینمودند ایشانرا بر ترك روایت حدیث
مأثور در فضل علی و اهل البیت علیهم السلام و همینکه از این بیچارگان
میر رسیدند از آنچه آندنیاستان میگفتند (در رد سنن صحیحیه مشتمله بر
فرض علی و اهل البیت علیه السلام) میر رسیدند (از سخن گفتن با عامه
بخلاف معتقدات ایشان) اینکه قتنه بسیار سختی بر پا شود پس در جواب
ملجاء میشدند بمعاریض کلام از ترس تجمع آندنیاستان و مروجین
ایشان از خاصه و از تجمع کسانی که از عامه مردم و بیخردان با آنان هم
آواز بودند و ماووک و حکام مردم را بلعن امیر المومنین علیه السلام امر کرده

بودند و برایشان در آفتاب سخت گرفته بودند و وا داشته بودند ایشانرا بیول و لشکریان و بوعد و عید بر تنقیص و ذم آنحضرت و بیدترین شکلی که از آن نفوس مشمئز میشود صوت آنحضرت را برای کودکان در مدرسه ها نقش کرده بودند و سخنانی از آنحضرت گوشزد آنکودکان نموده بودند که گوشها از آن کر میشود. و لعن آنحضرت را بر منابر مسلمانان از سنت های عیدین و جمعه قرار داده بودند پس اگر نه این بودی که نور خدای تعالی خاموش شدنی نیست و فضل اولیای حق پوشیده نماند آن احادیث از طریق فریقین صحیحه صریحه بخلاف آنحضرت بما نرسیدی و نه نصوص در فضل آنحضرت متواتر شدی و همانا سوگند بخدایتعالی که تعجب می کنم از فضل باهریکه خدایتعالی بنده خود و برادر رسول خود علی ابن ابی طالب را بآن اختصاص داده که چگونه نور آن حضرت این پرده های مترا که ظلمات و امواج متلاطمه را دریده و بر عالم مثل آفتاب در وقت ظهر تابیده.

۴ - و بس است ترا (علاوه بر آنچه شنیدنی از ادله قاطعه) نص و رایت

چه آن بتنهایی حجت بالغه است والسلام ش

سؤال ۳۳ بتاريخ ۵ صفر ۱۳۳۰

بخوان بر ما حدیث و رایت را از طریق اهل سنت س.

جواب ۳۳ بتاريخ ۵ صفر ۱۳۳۰

علی وارث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
شک نیست در اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بعلی علیه السلام و از علم حکمت آن ارث بخشید که پیغمبران باوصیاء خودشان ارث دادند حتی اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب^۱ یعنی من شهر علم و علی دروازه آن است پس هر که علم خواهد دربیاید و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا دارالحکمة و علی بابها یعنی من خانه حکمت و علی در آن است و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی باب علمی و مبین من بعدی لامتی ما ارسلت به حبه ایمان و بغضه نفاق الحدیث یعنی علی دروازه علم من است و بیان کننده است بعد از من برای امت من آنچه را که بآن فرستاده شده ام حب او ایمان و بغض او نفاق است الحدیث و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث زید بن ابی اوفی^۲ فرموده و انت اخي و وارثي یعنی و تو برادر و وارث منی عرض کرد از توجه ارث میبرم آنحضرت فرمود ما ورث الانبیاء من قبلی یعنی آنچه پیغمبران پیش از من ارث گذاشتند، و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث بریده^۳ نص فرموده بر اینکه وارث وی علی بن ابی طالب است و بس است ترا حدیث الدار در روز انداز و علی علیه السلام در حیات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و الله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارث علمه فمن احق^۴ به منی یعنی سوگند بخدایتعالی که من بحقیقت برادر

۱ - این حدیث و دو حدیثی که بعد از آن است در جواب ۲۴ در حدیث ۱۱۰ و ۱۰۹ ذکر نموده ایم بانجا رجوع کن و از تعلیق ما در آنجا غفلت موز .

۲ - آنرا در جواب ۱۶ ذکر کرده ایم .

۳ - آنرا در جواب ۳۴ مراجعه کن . ۴ - این کلمه به همین الفاظ از حضرت علی علیه السلام ثابت است و آنرا حاکم در ص ۱۲۶ ج ۳ مستدرک بسند صحیح بر شرح شیخین روایت کرده و ذهبی در تلخیص آن اعتراف بصحت آن کرده .

اویم و ولی و پسر عم و وارث علم اویم پس که سزاوار تر از من بوی باشد.

و یکبار^۱ باو گفتند چگونه از پسر عم خود ارث بردی نه از عم خود پس فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پسران عبدالمطلب را جمع نموده و ایشان گروهی بودند که هر يك جذعه میخورد و فرقی مینوشتند و برای ایشان مدی از طعام ترتیب داد پس خوردند تا سیر شدند و طعام همچنان باقی بود که گویا دست نخورده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای پسران عبدالمطلب همانا که من بسوی شما خصوصاً و بسوی مردم عموماً مبعوث شده‌ام پس کدام يك از شما با من بیعت می کنید بر اینکه برادر و صاحب و وارث من باشد پس هیچيك سوی وی نخواست و من سوی او برخاستم و من کوچکتر از همه انگروه بودم پس فرمود بنشین آنگاه سه بار آن فرمود و هر بار من بر میخاستم بسوی او پس بمن میفرمود بنشین همینکه بار سوم شد دست خود بر دست من زد پس ازینرو وارث پسر عم خود شدم نه وارث عموی خود و از قثم بن العباس پرسیدند (از جمله چیز هایی که حاکم در مستدرک^۲ و ذهبی در تلخیص آن روایت و جزم بصحت آن نموده‌اند) و بدو گفتند چگونه علی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میراث برد و شما نبردید گفت برای

۱ - این حدیث ثابت و مستفیض است ضیاء مقدسی در مختارة و ابن جریر در تہذیب الاثره آنرا روایت کرده‌اند و آن حدیث ۶۱۵۵ کز العمال است ج ۶ ص ۴۰۸ و آنرا نسائی در خصائص علویہ ص ۱۸ روایت کرده و ابن ابی الحدید در اواخر شرح خطبہ قاصصہ ص ۲۵۵ ج ۳ شرح نهج از تاریخ طبری نقل کرده هم رجوع کن به ص ۱۵۹ ج ۱۰ سند امام احمد که این حدیث را در آنجا بالمعنی خواهی یافت.

۲ - ج ۳ ص ۱۲۵ و آنرا ابن ابی شیبہ نیز روایت کرده و آن حدیث ۶۰۸۴ ج ۶ کز العمال ص ۴۰۰ باشد.

آنکه او اول کسی بود از ما که بوی پیوست و چسبندگی وی با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ما سختتر بود (مؤلف گوید) مردم میدانستند که وارث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان علی بود و نه عباس عموی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه غیر او از بنی هاشم و اینمطلب نزد ایشان از مسلمات بود چیزیکه بود سبب انحصار اینوراثت را بعلی علیه السلام نمیدانستند و حال آنکه او پسر عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و عباس نرسید و حال آنکه او عموی آنحضرت بود و نه غیر وی از پسرعموها و سائر ارحام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بدین جهت گاهی از علی علیه السلام و گاهی از قثم سؤال کردند پس جواب ایشان دادند با آنچه شنیدی و این غایت مبلغ علم آن سوال کنندگان بود و گر نه جواب اینست که خدایتعالی باهل زمین سرکشی فرمود و از ایشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و ویرا پیغمبر قرار داد و دوباره سرکشی فرمود و علی را برگزید پس پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم که ویرا وارث و وصی خود بگیرد حاکم (در صفحه ۱۲۵ جزء ۳ مستدرک بعد از آنکه از قثم روایت کرد آنچه را شنیدی) گفته که قاضی القضاة ابو الحسن محمد بن صالح هاشمی مراد حدیث کرد گفت از ابو عمر قاضی شنیدم میگفت از اسمعیل بن اسحق قاضی شنیدم میگفت و قتیکه با و اینسخن قثم را ذکر کردند پس گفت جز این نیست که وارث بنسب یا بولا ارث میبرد خلا فی میان اهل علم نیست که پسرعمو با وجود عمو ارث نمیبرد (گفته) پس ظاهر شد باین اجماع که علی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علم را بارت برد و ایشان نبردند اه (مؤلف گوید) اخبار در اینباب متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره صلوات الله وسلامه علیهم و ما را وصیت و دلائل قویه آن بس است و السلامش

سؤال ۳۴ بتاريخ ۶ صفر ۱۳۳۰

بحث از وصیت

اهل سنت وصیت بعلى عليه السلام را مسلم نمیدارند و بهیچ نصی از نصوص آن قائل نیستند پس بذکر آن ها تفضل فرموده ما را متشکر سازید و السلام س.

جواب ۳۴ بتاريخ ۹ صفر ۱۳۳۰

نصوص وصیت

۱ - نصوص وصیت از ائمه عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم متواتر است، و بس است تر از طریق غیر ایشان آنچه شنیدی در جواب ۱۰ که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و قتی که دست بگردن علی علیه السلام انداخته بود هذا اخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسم عواله و اطیعوا یعنی این برادر و وصی و خلیفه من است میان شما پس سخن وی بشنوید و اطاعت کنید و محمد بن حمید رازی از سلمه الابرش از ابن اسحق از شریک از ابوریعة الایادی از ابن بریده از پدرش بریده از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده لکل نبی وصی و وارث و ان وصی و وارثی علی بن ابیطالب^۱ اه یعنی هر پیغمبر را وصی و وارثی است

۱ - این حدیث را ذهبی در میزان الاعتدال در احوال شریک آورده و آنرا تکذیب نموده و گمان کرده که شریک آنرا روایت نمیکند و گفته که محمد بن حمید رازی ثقة نیست و جواب آن است که امام احمد بن حنبل و امام ابوالقاسم بقوی و امام ابن جریر طبری و امام جرح و تعدیل ابن معین و غیر ایشان از آن طبقه محمد بن حمید را توثیق کرده اند و از وی روایت کرده اند پس او شیخ و معتمد ایشان باشد چنانچه خود ذهبی در ترجمه محمد بن حمید در میزان اعتراف نموده و این مرد از کسانی که متهم برفض یا تشیع باشند نیست و همان ارفاهای ذهبی است پس وجهی برای متهم داشتن وی اوراد در این حدیث نیست.

و بحقیقت وصی و وارث من علی بن ابی طالب است - و طبرانی در کبیر باسناد بسلمان فارسی روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان وصیی و موضع سری و خیر من اترك بعدی ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی همانا که وصی و محل راز من و بهترین کسانی که بعد از خود میگذارم که وعده مرا وفا نماید و وام مرا ادا کند علی بن ابی طالب علیه السلام است . و این نص است در وصی بودن آنحضرت و صریح است در اینکه وی بهترین مردم است بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در آن دلالت التزامیه است بر خلافت و وجوب طاعت او که بر خردمندان پوشیده نیست . و ابو نعیم حافظ در حلیۃ الاولیاء از انس روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا انس اول من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و یعسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد العزالمحجلین یعنی ای انس اول کسی که بر تو از یندر داخل میشود پیشوای پرهیزکاران و مهتر مسلمانان و پادشاه دین و خاتم اوصیاء و پیشرو پیشانی و دست و پا سفدان باشد . انس گفت پس علی علیه السلام آمد و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خوشحالی بسوی وی برخاست و دست بگردن وی انداخت بوی فرمود انت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی تو از من ادا میکنی و آواز مرا بایشان میشنوانی و برای ایشان بیان میکنی آنچه را در آن بعد از من اختلاف کرده اند . و

۱ - این حدیث بلفظ مؤسسه حدیث ۲۵۷۰ باشد از احادیث کنز العمال در آخر ص ۱۵۴ ج ۶ و آنرا در منتخب کنز هم آورده رجوع کن به ص ۳۲ حاشیه ج ۵ مسند احمد (که منتخب کنز در حاشیه مسند احمد چاپ شده) ۲۰ - چنانچه در ج ۲ شرح نهج ص ۵۰ است و آن را در جواب ۲۴ ذکر نموده ایم .

طبرانی در کبیر باسناد بابوایوب انصاری از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرد که فرمود یا فاطمه اما علمت ان الله عزوجل اطاع علی اهل الارض فاختر منهم اباک فبعثه بنیائهم اطاع الثانية فاختر بعلک فابوحنی الی فانکته و اتخذته وصیا^۱ یعنی ای فاطمه مگر ندانسته که خدای عزوجل سرکشی باهل زمین فرمود و از ایشان پدر تو برگزید و ویرا به پیغمبری مبعوث فرمود و بار دوم سرکشی فرمود و شوهر ترا برگزید پس بمن وحی فرمود پس ترا بوی دادم و ویرا وصی قرار دادم . بین که برگزیدن وصی بر نهج برگزیدن بنی باشد و بین چگونه خدایتعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وسلم وحی فرمود که ویرا بدختر خود تزویج نماید و وصی قرار دهد . و بین که آیا خلیفه های پیغمبران پیشین جز اوصیاء ایشان بوده اند . و آیا روا باشد که برگزیده خدایتعالی را از بسندگانش و وصی مهتر پیغمبران حقتعالی را پس و غیر او را بر او پیش بدارند و آیا کسیرا رواست که بروی حکمرانی کند و ویرا از رعایای خود قرار دهد و آیا از روی عقل ممکن است که طاعت آن حاکم واجب باشد بر اینکسی که ویرا خدایتعالی برگزیده چنانچه پیغمبر خود را برگزیده و چگونه میشود که خدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم او را برگزینند و ما غیر از را بر او برگزینیم (و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم) (خدایتعالی میفرماید که هیچ مؤمن و مؤمنه را نرسد که اختیاری در کار خودشان داشته باشند در صورتیکه خدایتعالی بامری حکم فرمود) و روایتها با هم متفق شده اند

۱ - این حدیث ۲۵۴۱ باشد از احادیث کنز العمال ج ۶ ص ۱۵۳ و آنرا در منتخب کنز آورده رجوع کن بحاشیه ص ۳۱ ج ۵ مسند امام احمد .

که اهل نفاق و حسد و تنافس همینکه فهمیدند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاره جگر خود حضرت زهراء را (که همسر مریم و خاتون زنان اهل بهشت است) بعلی علیه السلام خواهد داد بوی حسد ورزیدند و برایشان گران آمد خصوصاً پس از آنکه کسانی که^۲ خواستگاری آنحضرت علیها السلام را کردند و کامیاب نشدند و گفتند این امتیازی است که بواسطه آن فضل علی علیه السلام ظاهر شود و هیچکس بوی بعد از آن نرسد و هیچ طمع کننده در ادراک آن طمع نخواهد کرد پس حيله هابری بدگویی آنحضرت انگیزختند و بعملیاتی پرداختند و نزد حضرت سیدالنساء علیها السلام زنان خود را کسب داشتند که ویرا متنفر سازند از آنجمله بوی گفتند که علی فقیر است و چیزی ندارد ولی بآنحضرت علیها السلام مکر و سوء مقصدشان پوشیده نبود و معذک بآنان چیزی نفرمود تا آنکه آنچه خدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم برای وی خواستند انجام گرفت آنوقت خواست تا از فضل امیرالمومنین علیه السلام ظاهر نماید آنچه

۱ - ابن ابی خاتم از انس روایت کرده که گفت ابوبکر و عمر آمدند و خواستگاری حضرت فاطمه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاموش شدند و چیزی نفرمودند پس هر دو نزد علی علیه السلام شدند و آنحضرت بر خواستگاری واداشتند و آنرا جماعتی از ثقات از ابن ابی حاتم نقل کرده اند مانند ابن حجر در اوائل باب ۱۱ صواعق خود و در آنجا از احمد باسناد از انس همان نحو روایت کرده و ابوداود سجستانی (چنانچه در آیه دوازدهم از آیاتیکه آنرا ابن حجر ارباب ۱۱ صواعق خود آورده) روایت کرد که ابوبکر خواستگاری حضرت فاطمه نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی اعراض فرمود آنگاه عمر خواستگاری نمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعراض فرمود پس هر دو تن نزد علی علیه السلام آمدند و وی را برای خواستگاری بیدار کردند و از علی علیه السلام روایت است که فرمود ابوبکر و عمر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری حضرت فاطمه علیها السلام را کردند آنحضرت با فرمود عمر گفت یا علی توئی برای وی آنرا ابن جریر روایت کرده و حکم بصحت آن نموده و دولابی آنرا در ذریه طاهره روایت کرده و آن حدیث ۶۰۷ باشد از احادیث کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۲ .

را خدایتعالی بواسطه آن دشمنان آنحضرت را رسوا نماید پس عرض کرد
یا رسول الله مرا بفقیری دادی که مالی ندارد پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بیاسخ فرمود آنچه را شنیدی .

و اذا اراد الله نشر فضیلة طوبت اتاح لهما لسان حسود

یعنی وقتی که خدایتعالی خواهد که فضیلتی که پنهان شده انتشار
پیدا کند زبان حسود را برای انتشار آن برگشاید، و خطب در متفق بسند
معتبر از ابن عباس روایت کرد که گفت وقتی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم حضرت فاطمه را بحضرت علی علیه السلام ترویج فرمود
حضرت فاطمه عرض کرد یا رسول الله مرا بفقیری دادی که چیزی ندارد
پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما ترضین ان الله
اختار من اهل الارض رجلین احدهما ابوك و الاخر بعلك^۱ ه یعنی مگر
راضی نیستی همانا که خدایتعالی از اهل زمین دو تن برگزیده یکی پدر
تو است و دیگری شوهر تو . و حاکم در ج ۳ مستدرک ص ۱۲۹ در مناقب
علی علیه السلام از طریق سریق بن یونس از ابی حفص ابار از اعمش از
ابوصالح از ابوهریره روایت کرده که حضرت فاطمه علیها سلام عرض کرد یا
رسول الله مرا بعلی دادی و او فقیر است مالی ندارد حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود یا فاطمة اما ترضین ان الله عزوجل اطلع الی اهل الارض
فاختار رجلین احدهما ابوك و الاخر بعلك یعنی ای فاطمه مگر راضی نیستی
همانا که خدای عزوجل با اهل زمین سرکشی فرمود و دو تن برگزید یکی

۱ - این حدیث بلفظه و سنده حدیث ۵۹۹۲ باشد از احادیث کثر که در فضائل علی علیه السلام
آورده ج ۶ ص ۳۹۱ . و تصریح بحسن سند آن نموده .

از آندو پدرتست و آندیگر شوهر تو^۱ و از ابن عباس روایت شده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما ترضین انی زوجتک اول المسلمین اسلاما و اعلمهم علما و انک سیده نساء امتی کماسادت مریم نساء قومها اما ترضین یا فاطمة ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار منهم رجلین فجعل احدهما اباک والاخر بعلک یعنی مگر راضی نیستی که من ترا باول کس از مسلمانان از حیث اسلام و اعلم ایشان از حیث علم دادم و اینکه مهتر زنان امت منی چنانکه مریم بر زنان قوم خود مهتری داشت مگر راضی نیستی ای فاطمه همانا که خدایتعالی باهل زمین سرکشی فرمود و از ایشان دوتن برگزید یکرا پدر تو و آندیگر را شوهر تو قرار داد و پس از آن هر وقت اندوهی بحضرت سیده النساء علیها السلام میرسید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی نعمت خدایتعالی و رسول ویرا یادآوری میفرمود که ویرا بهترین امت خود داده تا دلداری و تسلی قلب باشد برای آنحضرت علیها السلام از حوادثی که بوی میرسید و بس است ترا گواه براین آنچه را امام احمد در ص ۲۶ جزء پنجم مسند خود از حدیث معقل بن یسار روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه علیها السلام را در مرضیکه بوی عارض شده بود در زمان حیات آنحضرت عیادت فرمود و از وی احوالپرسی نمود عرض کرد سوگند بخدایتعالی که اندوه و دست تنگی من سخت شده و بیماری من طول کشیده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اما ترضین انی زوجتک اقدم امتی مسلما و

۱- این حدیث بلفظه و سنده حدیث ۲۵۴۳ باشد از احادیث کنز العمال ص ۱۵۳ ج ۶ و آنرا از حاکم نقل کرده باسناد بابن عباس و ابی هریرة و از طبرانی خطیب از ابن عباس تنها نقل کرده و در منتخب الکنز آنرا از خطیب در متفق از ابن عباس نقل کرده در جوع کن بصفحه ۳۹ حاشیه ج ۵ مسند احمد و علامه معتزله در ص ۵۱ ج ۲ شرح نهج از مسند امام احمد نقل کرده .

اکثر هم علما و اعظمهم حلما اه یعنی مگر راضی نیستی که ترا بکسی دادم که مسلمانی وی از همه بیشتر و علم وی از همه بیشتر و حلم وی از همه بزرگتر است و اخبار در اینبات مؤید همدیگرند و مراجعات ما با آنها کافی نباشند والسلام ش.

سؤال ۳۵ بتاريخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

حجت منکران وصیت

اهل سنت و جماعت وصیت را منکرند و احتجاج میکنند با آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده از اسود که گفت نزد عائشه رضی الله عنها ذکر کردند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعلی وصیت^۱ کرد گفت که آنرا که گفته بحقیقت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم و ویرامن بسینه خود تکیه داده بودم پس طشت خواست و دست و پایش سست شد و از دیارفت و من نفهمیدم پس چگونه^۲ بعلی وصیت کرد و هم بخاری در صحیح از عائشه روایت کرده از چند طریق که او میگفت مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بین حافنتی و ذافنتی و بارها گفته که مات بین سحری و سحری یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در حالتیکه ویرا بسینه خود تکیه داده بودم

۱ - بخاری این حدیث را در کتاب وصایا ج ۲ صحیح خود ص ۸۳ در باب مرض النبی و وفاته صلی الله علیه و آله و سلم در ج ۳ صحیح خود ص ۶۴ روایت کرد و مسلم در کتاب الوصیه ج ۲ صحیح خود ص ۱۴ روایت نمودند .

۲ - شاید ملتفت باشید که شیخین بخاری و مسلم در این حدیث وصیت حضرت پیغمبر را بعلی صلی الله علیه و آله و سلم بدون قصد روایت کرده اند زیرا که کسانی که آنروز در وصیت حضرت پیغمبر را بعلی صلی الله علیه و آله و سلم در میان آورده بودند از امت بیرون نبودند بلکه یا از «بقیه در صفحه ۳۱۸»

و بسا گفته باشد تزلزل به و راسه علی فخذی^۱ یعنی مرگش رسید در حالتیکه سر آنحضرت بر زانوی من بود. پس هرگاه آنوقت وصیتی بود در آینه بر عائشه پوشیده نمی ماند. و در صحیح مسلم از عائشه روایت شده^۲ که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعد از خود نگذاشت نه در همی و نه دیناری نه گوسفندی نه شتری و نه وصیت بچیزی فرمود و در صحیحین^۳ از طلحه بن مصرف روایت شده که گفت از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وصیت فرمود گفت نه گفتم چگونه به مردم حکم بوصیت فرمود خود ترك آن نموده گفت وصیت بکتاب خدا فرمود. و از آنجائیکه این احادیث صحیحترند از آن احادیثیکه شما آنها را آورده اید بواسطه ثبوت آنها در صحیحین نه آنها در پس این احادیث در تعارض مقدمند و اعتماد بر اینها است والسلام س.

«بقیه از صفحه ۳۱۷»

صحابه یا از تابعیکه جرات داشتند که در حضور امام المؤمنین چیزی که مکروه طبع وی باشد بگویند و مخالفت با سیاست آنهمد باشد بزبان بیاورند. و از اینرو عائشه رضی الله عنها پس از شنیدن این سخن سخت برآشفته که کاشف از آن رد وی است وصیت را بسترین روی. (امام سندی در تملیقه خود بر این حدیث از سنن نسائی ج ۶ ص ۲۴۱ طبع مطبعه مصریه درازهر) گفته که پوشیده نماند که این سخن مانع نیست از این که وصیت قبل از وفات باشد و مقتضی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فجأة فوت شده باشد بحیثیکه از آنحضرت وصیت ممکن نباشد و تصور نشود. پس چگونه شود حال آنکه آنحضرت قبل از مرض خود میدانست که اجل وی نزدیک شده آنگاه چند روزی مریض شد تا آخر کلام وی پس درست در آن تأمل کن که در نهایت منات است.

۳- مات بین حاقنی و ذاقنی و مات بین سحری و نحری در باب مرض النبی و وفاته صلی الله علیه و آله وسلم و نزول به و راسه علی فخذی در باب آخر باتکلم ببعده از باب مذکور بلا فصل در صحیح بخاری موجودند.

۱- صحیح مسلم کتاب الوصیه ما ص ۱۴ ج ۲ صحیح مسلم.

۲- رجوع کن بکتاب الوصایا در هیک از صحیحین که حدیث آنجاست.

جواب ۳۵ بتاريخ ۱۱ صفر ۱۳۳۰

ممکن نیست انکار وصیت

ممکن نیست انکار وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بعلی علیه السلام زیرا که شك نیست در اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی وصیت فرمود (پس^۱ از آنکه علم و حکمت را به وی میراث بخشید) باینکه او را غسل دهد و تجهیز نماید و دفن کند^۲ و دین

۱ - جواب ۳۳ رجوع کن .

۲ - ابن سعد در طبقات خود قسم ۲ ج ۲ ص ۶۱ از علی علیه السلام روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت فرمود که ویرا جز من کسی غسل ندهد . و ابوالشیخ و ابن النجار (چنانچه درص ۵۴ ج ۴ کنز العمال) از علی علیه السلام روایت کرده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت فرمود اذا انامت فغسلنی بسبع قوب یعنی و قتیکه من مردم را بهفت کوزه غسل بده . و ابن سعد درص ۶۳ قسم ۲ ج ۲ طبقات خود از عبدالواجد بن ابی عوانه روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرضیکه در آن از دنیا رفت فرمود یا علی اغسلنی اذامت یعنی یا علی مرا غسل بده و قتیکه من مردم گفت که علی علیه السلام فرمود پس آنحضرت را غسل دادم پس عضوی نمیگرفتم جز آنکه مرا متابعت میکرد . و حاکم درص ۵۹ ج ۳ مستدرک و ذهبی در تلخیص آن روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده اند از علی علیه السلام که گفت غسل دادم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و میخواستم ببینم که از میت چه میشود پس چیزی ندیدم و آنحضرت در حال حیات و ممات خوشبو بود . و این حدیث را سعید بن منصور در سنن و مزوری در جنتایر و ابوداود در مراسیل و ابن منیع و ابن شیه در سنن خویش روایت کرده اند و آن حدیث ۱۰۹۴ باشد از کنز ص ۵۴ ج ۴ و بیهقی در سنن خود از عبدالله بن حارث روایت کرده که علی علیه السلام حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم غسل داد و بر تن آنحضرت پیرمنی بود این حدیث و آن حدیث ۱۱۰۴ باشد از کنز ص ۵۵ ج ۴ و از ابن عباس که گفت علی را چهار خصلت است که غیر او را نباشد او اول کسی است که با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند و او کسی است که رایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر جنگی با او بود و او کسی است که با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صبر نمود روزیکه غیر از وی فرار کردند او کسی است که او را غسل داد و در قبرش داخل نمود . آنرا ابن عبدالبر در ترجمه علی علیه السلام در « بقیه در صفحه ۳۲۰ »

ویرا ادا نماید و وعده ویرا انجام دهد و ذمت^۱ ویرا بری نماید و بمردم

«بقیه از صفحه ۳۱۹»

استعاب و حاکم ص ۱۱۱ ج ۳ مستدرک راویت کرده اند . و از ابو سعید خدری که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت تغسلنی و تؤدی دینی و تواریتی فی حضرتی یعنی یا علی تو مرا غسل میدهی و دین من ادا میکنی و مرا در قبر من پنهان میکنی آنرا دیلمی راویت کرده و آن حدیث ۲۵۸۳ باشد از کنتز ص ۱۵۵ ج ۶ و از عمر از جمله حدیثی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی فرمود و انت غاسلی و دافنتی یعنی تو غسل دهنده و دفن کننده منی این حدیث در ص ۳۹۳ ج ۶ کنز است و در حاشیه ص ۴۵ ج ۵ مسند احمد است . و از علی علیه السلام که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود اعطیت فی علی خمسالم یعطها بنی فی احد قبلی اما الاولی فانه یقضی دینی و یواریتی یعنی در باره علی پنج چیز داده شده ام که هیچ پیغمبری داده نشده در باره کسی قبل از من اما اول آنست که او دین من ادا کند و مرا دفن کند این حدیث در اول ص ۴۰۳ ج ۶ کنز است و همینکه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر تابوت نهادند و خواستند بر آنحضرت نماز کنند علی علیه السلام فرمود کسی بر حضرت رسول خدا امامت نکند او خود امام شما است در زندگی و مردگی پس مردم جوقه جوقه داخل میشدند و بطریق صف بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میکردند بدون پیشنماز . و تکبیر میگفتند و علی علیه السلام در مقابل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بود میگفت سلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بار خدایا ما گواهی میدهیم که آنچه را براو نازل فرمود رسانده و برای امت خود خبر خواهی نمود و در راه خدا جهاد نمود تا اینکه خدای عزوجل دین خود را غالب فرمود و سخن حق تعالی تمام شد بار خدایا ما را از کسانی قرار بده که پیروی کنند آنچه را خدایتعالی بروی نازل فرمود و ما را بعد از وی ثابت قدم بدار و میان ما و اوج جمع کن پس مردم آمین آمین میگفتند تا اینکه مردان آنگاه زنان آنگاه گردگان بروی نماز خواندند . تمام اینرا بهمین لفظ که ما آوردیم ابن سعد در طبقات خود در ذکر غسل حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده . و اول کسیکه بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنروز داخل شدند بنی هاشم بودند آنگاه مهاجرین آنگاه انصار آنگاه مردم . و اول کسیکه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز خواند علی علیه السلام و عباس رضی الله عنه بود بطریق صف و بر وی تکبیر گفتند .

۱ - اخبار در همه اینها از طریق عترت طاهر علیهم السلام متواتر است . و بس است ترا آنچه آنرا طبرانی در کبیر از ابن عمر و ابویعلی در مسند خود از علی علیه السلام راویت کرده اند و (لفظ اول را بود) از حدیثیکه در آن حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت اخی و وزیری تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمتی یعنی یا علی تو برادر منی و وزیر

«بقیه در صفحه ۳۲۱»

بیان کند بعد از وی آنچه را که در آن اختلاف نموده اند از احکام خدا و شرایع او سبحانه و تعالی و نامت وصیت فرمود باینکه او (یعنی

(بقیه از ذیل صفحه ۳۲۰)

مرا ادا و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری میکنی . این حدیث را در ص ۱۵۵ جز ۶ کنز العمال باسناد از ابن عمر خواهی یافت و هم در ص ۴۴ ج ۶ کنز باسناد از علی علیه السلام است و در آنجا از بوسیری نقل کرده که راویان این حدیث ثقات هستند . و این مردویه و دبلمی (چنانچه در ص ۱۵۵ ج ۶ کنز است) از سلمان فارسی روایت کرده اند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی بن ابی طالب بنخر عدتی و یقضی دینی یعنی علی بن ابی طالب وعده مرا وفا و وام مرا ادا مینماید . و بزار چنانچه در ص ۱۵۳ ج ۶ کنز است) از انس مثل آنرا روایت کرده و امام احمد بن حنبل در ص ۱۶۴ ج ۴ مسند خود از جشی بن خباز روایت کرده که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم میفرمود لایقضی دینی الا اننا و علی یعنی وام مرا ادا نمیکند مگر خودم یا علی . و این مردویه (چنانچه در ص ۱۰۴ ج ۶ کبر است) از علی علیه السلام روایت کرد که وقتیکه آیه و انذرو عیشرتک الاقرین نازل شد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی یقضی دینی و یجز بوعدی یعنی علی وام مرا ادا و وعده ها مرا وفا مینماید و از سعد روایت شده که گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز جحفه شنیدم و دست علی را گرفته بود رخطبه خواند و حمد و ثنای الهی گفت آنگاه فرمود ایها الناس انی ولیکم قالوا صدقت یا رسول الله ثم رفع ید علی فقال هذا ولیی و یودی عنی دینی الحدیث یعنی ای مردم من ولی من است و وام مرا از جانب من ادا می نماید الحدیث و آنرا در اواخر جواب ۲۷ شنیدی . و عبدالرزاق در جامع خود از معمر از قتاد روایت کرده که علی علیه السلام از جانب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات آنحضرت چیز هائی ادا فرمود که عامه آنها گمان میکنند که گفت پانصد هزار درهم بود . پس عبدالرزاق گفتند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن باب بعلی علیه السلام وصیت فرموده بود گفت آری شك ندارم که بعلی علیه السلام وصیت فرموده بود اگر آن نبود نمیگذاشتند که وام آنحضرت را ادا کنند . این حدیث را صاحب کنز در ص ۶۰ ج ۶ آورده و آن حدیث ۱۱۷۰ باشد .

۱ - نصوص صریحه موبد هم دیگرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام وصیت فرمود که برای امت بیان نماید آنچه را در آن اختلاف نموده اند بعد از وی و پس است ترا از آنها حدیث ۱۱ و ۱۲ جواب ۳۴ و غیر آنها از احادیثیکه سابقا ذکر کرده ایم و از احادیثیکه بواسطه شهرت آنها یاد نکرده ایم .

علی علیه السلام بعد از وی ولی ایشان است.

و اینکه او برادر وی و پدر فرزندان وی و اینکه او وزیر

۱ - از جواب ۱۸ و ۲۰ و ۲۷ و ۲۸ معلوم میشود.

۲ - موافق میان حضرت بنی و وصی صلی الله علیه و آله وسلم متواتر است در ثبوت آن پس است آنچه در جواب ۱۶ و ۱۷ ذکر نمودیم.

۳ - بودن علی علیه السلام پدر فرزندان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باوجود آن معلوم است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعلی علیه السلام فرموده انتاخی و ابوولدی تقاتل علی سستی تو برادر منی و پدر فرزندان منی بر سنت من جنگ خواهی کرد این حدیث را ابوعلی در مستند خود روایت کرده چنانچه در ص ۴۰۴ ج ۶ کنزاسات و راویان آن ثقات هستند چنانچه بوضیری تصریح بآن نموده و هم آنرا احمد در مناقب روایت کرد چنانچه در آخر فصل ۲ باب ۹ ص ۷۵ صواعق محرقة این حجر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده ارا الله جعل دریه کل بنی فی صلبه و جعل ذریه فی صلب علی یعنی خدایتعالی دریه هر پیغمبر را در صلب خود او قرار داده و ذریه مراد صلب علی قرار داد آنرا طبرانی در کنز از جابر و خطیب در تاریخ خود از ابن عباس روایت کرده و آن حدیث ۲۵۱۰ باشد از کبرج ص ۶۳ ج ۱۵۲ و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کل بنی اشی نبیون الی عصبتهم الاولاد فاطمة فانا ولهم و انا عصبتهم و انا ابوهم یعنی فرزندان هر زنی بخویشاوندان پدری خود نسبت داده شوند مگر فرزندان فاطمه که من ولی و خویشاوند و پدر ایشانم آنرا طبرانی از حضرت زهرا علیها السلام روایت کرده و آن حدیث ۲۲ باشد از احادیث که آنها را ابن حجر در فصل ۲ باب ۱۱ ص ۱۱۲ صواعق خود نقل نموده و طبرانی آنرا از ابن عمر روایت چنانچه در صفحه مذکوره است و حاکم مثل آنرا در ص ۱۶۴ ج ۳ مستدرک روایت کرده از جابر آنگاه گفته این حدیثی است صحیح الاسناد و شیخین آنرا روایت نکرده اند. و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص آن روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و امانات یا علی فاعنی و ابوولدی و منی و الی یعنی اماناتو یا علی برادر و پدر فرزندان منی و از منی و منسوب بمنی. با بسیاری از این نصوص صریحه.

۴ - در وزارت وی از نصوص صریحه است فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انفت منی بمنزله هرون من موسی یعنی توازن بمنزله هرون از موسی چنانچه در جواب ۱۳ توضیح دادیم و غیر آن و هم فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث اندازیم الدار فایکم بوازمی علی اخری هذا فقال علی انا یا رسول الله اکون وزیرک علیه الحدیث یعنی کدام یکی از شما بمن موازرت میکند در این کار من پس علی علیه السلام غرض کرد من وزیر تو بر اینکار باشم الحدیث و آنرا در جواب دهم شنیدی و آفرین خدای بر امام توضیری که در قصیده همزیه خود گفته و وزیر این عمه فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء لم یزده کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه غطاء.

و همراز^۱ و ولی^۲ و وصی^۳ و باب^۴ مدینه علم و باب دار^۵ حکمت او و باب حطه این امت^۶ و امان سفینه نجات^۷ ایشان و این که طاعت وی بر ایشان فرض است مثل طاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمان ویرا بجا نیاموردن مثل بجا نیاموردن فرمان آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم^۸ و اینکه متابعت نمودن از وی مثل متابعت نمودن از آنحضرت و مفارقت^۹ از وی مثل مفارقت از آن حضرت است

۱ - امت اجتماع دارند بر اینکه در کتاب خدا تعالی آیتی است که کسی آن جز علی علیه السلام عمل نکرده و بعد از وی تا روز قیامت کسی عمل نخواهد کرد . همانا که او آیه نجومی است در سوره مجادله که دوستان و دشمنان وی بر آن متفق شده اند و در این باب نصوصی روایت کرده اند و بر شرط شیخین حکم بصحت آنها نموده اند که نیکوکار و بدکار این امت آنها را قبول دارند و پس است ترا از آنها آنچه حاکم آنرا در ص ۸۲ ج ۲ مستدرک و ذهبی در همان صفحه از تلخیص آن روایت کرده اند و تفسیر این آیه را در تفسیر ثعلبی و طبری و سیوطی و زمخشری و رازی و غیر ایشان مراجعه کن و در جواب ۳۷ حدیث ام سلمه و عبدالله بن عمر در سرگوشی نمودن حضرت پیغمبر و علی صلی الله علیه و سلم دو وقت رفات آنحضرت خواهی شنید و سرگوشی هردو وجود مبارک را صلی الله علیه و آله و سلم روز طایف و فرمایش آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آرزو ما انا انتجیته ولیکن الله انتجاه یعنی من با وی سرگوشی نکردم بلکه خدا تعالی با وی سرگوشی نمود و سرگوشی ایشان را در بغض ایام عایشه خواهی مطلع شد .

۲ - پس است ترا در بودن وی ولی آنحضرت فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ابن عباس (چنانچه در جواب ۱۳ گذشت) انت ولی فی الدنیا والاخره یعنی تو ولی منی در دنیا و آخرت با این که این مطلب بضرورت دین اسلام ثابت است پس حاجت با استقصا نباشد .

۳ - پس ترا از نصوص وصیت آنچه را در جواب ۳۴ شنیدی .

۴ - حدیث ۹ جواب ۲۴ رجوع کن بانقیقه ما بران .

۵ - حدیث ۱ جواب ۲۴ رجوع کن .

۶ - بحديث ۱۴ جواب ۲۴ رجوع کن .

۷ - احادیث جواب ۴ حکم بان میکنند .

۸ - بحکم حدیث ۱۶ جواب ۲۴ و غیران .

۹ - بحکم حدیث ۱۷ جواب ۲۴ و غیران .

صلی الله علیه و آله و سلم . و اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم^۱ در مسالمت است با کسیکه با او در مسالمت است و در جنگ است با کسیکه با وی در جنگ است و دوست کسی است که وی را دوست بدارد و دشمن کسی است که وی را دشمن بدارد^۲ و اینکه کسی که او را دوست بدارد خدا و رسولش را دوست دارد و کسیکه او را بدشمن بدارد خدا و رسولش را دشمن دارد^۳ و هر کس موالات او دارد موالات خدا و رسولش داشته و هر کس معادات او دارد معادات خدا و رسولش داشته و هر کس او را آزار کند خدا و رسولش را آزار

۱- امام احمد از حدیث ابو هریره ص ۴۲ ج ۲ مسند خود روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظری علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کرد و فرمود انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من در جنگم با کسیکه با شما در جنگ باشد و در مسالتم با کسیکه با شما در مسالمت باشد . و در حدیث صحیحی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزیکه ایشان را یکساعت پوشانید انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم و عدو لمن عاداهم یعنی من در جنگم با کسیکه با ایشان در جنگ باشد و در مسالتم با کسیکه با ایشان در مسالمت باشد و دشمن آن کس که با ایشان دشمنی نماید آنرا ابن حجر در تفسیر آیه اولی از آیات فصل اهل البیت که در فصل اول باب ۱۱ صواعق آورده نقل نموده و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حرب علی حربی و سلمه مسلمی یعنی جنگ با علی جنگ با من و مسالمت با من مسالمت با من است مستفیض و مشهور است .

۲- رجوع کن بحديث ۲۰ جواب ۲۴ با اینکه فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بتواتر رسیده اللهم وآل من والاه و عاد من عاداه کافی است والحمد لله و در جواب ۱۸ حدیث بریده راشنیدی که من ابغض علیا فقد ابغضنی و من فارق علیا فقد فارقنی و بتواتر پیوسته که انه لا یحبہ الا مؤمن و لا یبغضہ الا منافق انه والله لعهد النبی الامی .

۳- بحکم حدیث ۲۰ و ۲۱ جواب ۲۴ و غیر آنها .

۴- بحکم حدیث ۲۳ جواب ۲۴ و حدیث اللهم وال من والاه و عاد من عاداه کافی است در این باب .

۵- براساس فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عمرو بن شاش من اذی علیا فقد اذی انی که آنرا احمد در ص ۴۸۳ ج ۳ مسند خود و حاکم در ص ۱۲۲ ج ۳ مستدرک و ذهبی در همان صفحه از تلخیص آن با اعتراف بصحت آن و نجاری در تاریخ خود و ابن سعد در طبقات خود و ابن ابی شیبہ در مسند خود و طبرانی در کبیر روایت کرده اند و آن در ص ۴۰۰ ج ۶ کنز وجود است و آنرا در تعلیقات جواب ۱۸ ذکر نموده ایم .

کرده و هر کس او را دشنام دهد خدام و رسولش را دشنام داده^۱ و اینکه او پیشوای نیکوکاران و کشنده فاجران است منظور کسیست که او را یاری کرده و مخدول کسی است که او را یاری نکرده^۲ و اینکه سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران و سرهنک پیشانی و دست و پاسفیدان^۳ است و اینکه او را بیت هدایت و امام دوستان خدا و نور کسی است که فرمانبرداری خدا نموده و کلمه ایست که آنرا خدایتعالی بر پرهیزکاران الزام فرموده^۴ و اینکه او صدیق اکبر و فاروق امت و پادشاه مؤمنان^۵ است و اینکه او بمنزله فرقان عظیم و ذکر حکیم است^۶ و اینکه او از وی صلی الله علیه و آله وسلم بمنزله هرون از موسی^۷ و بمنزله وی از پروردگار وی^۸ و بمنزله سر از تن وی^۹ است و اینکه او مثل خود وی^{۱۰} است و اینکه خدای عزوجل باهل زمین سرکشی فرمود و از آنها آندوتن را بزرگزید^{۱۱} (یعنی محمد و علی صلی الله علیه و آله و سلم را) و بس است ترا عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز عرفات از

- ۱ - بحکم حدیث ۱۸ جواب ۲۴.
- ۲ - بحکم حدیث اول جواب ۲۴ و غیر آن.
- ۳ - رجوع کن به حدیث ۲ و ۳ و ۴ و ۵ جواب ۲۳.
- ۴ - رجوع کن به حدیث ۶ جواب ۲۴.
- ۵ - بحکم حدیث ۷ جواب ۲۴ و غیر آن.
- ۶ - بس است ترا در این باب آنچه در جواب ۴ شنیدی از احادیث صحیحہ ثقلین زیرا که آنها حق را برای صاحب دیده واضح مینماید و در جواب ۲۵ گذشت که علی علیه السلام با قرآن و قرآن با علی است از همدیگر جدا نخواهند شد.
- ۷ - چنانچه جواب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ توضیح آنرا مینماید.
- ۸ - بحکم حدیث ۱۳ جواب ۲۴ و غیر آن.
- ۹ - بحکم حدیثی که آنرا در اواخر جواب ۲۵ ذکر نموده ایم و بر آن تعلیقه نوشته ایم.
- ۱۰ - بحکم آیه مباهله و حدیث این عوف که در آخر جواب ۲۵ ذکر کرده ایم.
- ۱۱ - چنانچه آن صریح احادیثی است که آنها را در جواب ۳۴ ذکر نموده ایم.

حجة الوداع باینکه از جانب وی جز علی کسی^۱ ادا نمیکند با بسیاری از از خصائصیکه لیاقت آنها را ندارد جزوصی و کسیکه اختصاص بمقام پیغمبر دارد پس چگونه و کجاو کی برای دانشمندی میسر میشود که بعد از آنها وصیت حضرت امیر المؤمنین علیه اسلام را منکر شود یا در آن حکا بره کند اگر غرض رانی در میان نباشد. و آیا وصیت غیر از عهد بیعضی از اینکارهاست.

۲ - اما اهل سنت پس کسانی که از ایشان انکار وصیت آنحضرت نموده اند از اینرواست و بس که وصیت باخلافت خلفاء ثلاثه نمیسازد.

۳ - و ایشانرا بر ما حجتی نیست با آنچه بخازی و غیر او از طایفه بن مصرف روایت کرده اند آنجا که گفته که از عبدالله بن اوفی پرسیدم آیا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت نمود گفت نه گفتم چگونه بر مردم وصیت را لازم شمرده و خود ترك فرمود گفت وصیت بکتاب خدا کرده زیرا که اینحدیث نزد ما ثابت نیست با اینکه آن از مقتضیات سیاست و حکومت است و بقطع نظر از همه اینها احادیث صحیحیه عتبرت طاهره در وصیت بتواتر پیوسته پس آنچه معارضه با آن ها دارد باید دور انداخت.

۴ - با اینکه امر وصیت پس از حکم نمودن عقل و وجدان^۲ بآن بی نیاز از برهان باشد.

۱- بحديث ۱۵ جواب ۲۴ رجوع کن باتعلیق ما بران.

۲- عقل بتنهائی محال میشود بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که امر بوصیت نمایند و بر امت خود در آفتاب تکی بگیرد آنگاه خود آنرا در حالیکه خودش بوصیت از امت محتاجتر بود زیرا که پس از خود آنقدر تر که گذاشت که محتاج بقیم بودند و آنقدر یتیمها گذاشت که محتاج بولی بودند که هیچکس را از اهل عالم نبود و جاشقه که این ترک بر بهای خود که عبارتند از شرایع و احکام خدایعالی مهمل بگذارند و معاذ الله که مراد آن وزنا یتیم و یوه خود را که عبارتند (بقیه در صفحه ۳۲۷)

و اذا استطال الشئ قام بنفسه و صفات ضوء الشمس تذهب باطلا
یعنی همینکه چیزی بلندی یافت بخودی خود بایستد و فروغ آفتاب
را هر چند وصف نمائی بیهوده باشد اما آنچه را نجاری از ابن ابی اوفی
روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکتاب خدایتعالی
وصیت فرمود حق است لیکن دمبریده است زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم وصیت بتمسک بثقلین با هم نمود و وصیت فرمود باعتمام
بهر دو ریسمان و امت را بیم دیده که اگر بهر دو تمسک نجویند گمراه
شوند و بایشان خبر داده که این هر دو از همدیگه هرگز جدا نشوند تا روی
بر حوض وارد نشوند و احادیث صحیحیه مادر اینباب از طریق عترة طاهره
متواتر است. و بس است ترا از احادیثیکه از طریق غیر ایشان علیهم
السلام بصحت پیوسته آنچه ما آنرا در جواب چهارم و بیست و هفتم
آورده ایم و السلام ش.

سؤال ۳۶ بتاريخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

اعراض از حدیث ام المومنین و بهترین زنان حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه جهت دارد

چه جهت دارد (خدای تعالی از تو بگذرد) که از ام المومنین و

(بقیه از صفحه ۳۲۶)

از همه اهل زمین در طول و عرض آن بگذارد که در کارهای خودشان بی بصیرت رفتار کنند
و بهو او هوس کار کنند بدون اینکه قیمی بر آنها بگمارد که بواسطه وی برایشان حجت خدای
تعالی تمام شود. باینکه هم وجدان حکم میکند که وصیت بعلی علیه السلام فرمود از آنجائی
که دیدیم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوی وصیت فرمود که بغسل و حنوط و تجهیز
و دفن او بپردازد و او را ادا نماید و ذمت او را بری سازد و بمردم وصیت کرد که علی
بعد از خودش ولی ایشان است و اینکه او و اینکه او چنین و حنان است تا آخر آنچه در اول این
جواب بآن اشاره نمود.

بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اعراض نموده می
و حدیث ویرا پشت سر انداخته و آنرا فراموش شده انگاشته و حال آنکه
سخن وی فصل و حکم وی عدل است و معذالك رأی خود را اظهار بدارید
تا در آن تدبیر نمائیم و السلام من .

جواب ۳۶ بتاريخ ۱۲ صفر ۱۳۳۰

۱ - عایشه بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله و سلم نبود ۲ - بهترین آنان همان

خدیجه بود ۳ - اشاره احمالیه

بعثتی که موجب اعراض از

حدیث عائشه شده

۱ - ام المؤمنین عائشه را فضل و منزلت بجای خود باشد جز آنکه
وی بهترین زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چگونه
بهترین آنان باشد با آنکه از وی بصحت پیوسته و قتیکه گفت حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی خدیجه را یاد فرمود پس من بید
کوتیش شدم و گفتم پیردلی بود چنین و چنان خدایتعالی بتو بهتر از او
عوض داده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما بدلنی الله
منها اخیر القدر امنت بی حین کفر بی الناس و صدقنی حین کذبنی الناس
و اشر کتمنی فی مالها حین حرمنی الناس و رزقنی الله ولدها و حرمنی ولد
غیرها الحدیث یعنی خدایتعالی از وی بهتر بمن عوض نداد همانا که
خدیجه ایمان بمن آورد و قتیکه مردم کافر شدند بمن و تصدیق من نمود

۱ - این حدیث و حدیث بعد از آن از احادیث صحیحه مستفیضه اند و بهمین لفظ که ما آوردیم در
احوال خدیجه کبری در استیعاب موجود است و هر دو حدیث را نجاری و مسلم در صحیحین
خود بلفظیکه نزدیک بآن باشد روایت کرده اند .

وقتیکه مردم تکذیب من نمودند و مرا در مال خود شریک نمود وقتیکه مرا مردم محروم نمودند و خدایتعالی مرا از وی فرزندان داد و محروم نمود مرا از فرزند غیر وی الحدیث - و هم از عائشه روایت شده که گفت کم اتفاق میافتاد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون خانه شود جز آنکه خدیجه را یاد کند و ثناء نیکویش گوید پس روزی از روزها یاد خدیجه فرمود مرا غیرت گرفت و گفتم مگر جز پیره زبی بود و ترا خدایتعالی از وی بهتری بعوض داد پس آنحضرت خشمگین شد حتی اینکه موی پیش سر وی بتکان آمد و فرمود لا والله ما ابدلی الله خیر امنها امنی اذ کفر الناس و صدقتی اذ کذبنی الناس و واستفی فی مالها اذ حرمنی الناس و رزقنی الله منها اولادا اذ حرمنی اولاد النساء الحدیث یعنی نه بخدا مرا خدای تعالی از وی بهتری عوض نداده ایمان بمن آورد وقتیکه مردم کافر شدند و تصدیق می نمود وقتیکه مردم مرا تکذیب نمودند و در مال خود با من مواسات نمود وقتیکه مرا مردم محروم داشتند و مرا خدایتعالی از وی فرزندان روزی کرد وقتیکه مرا از فرزندان زنان محروم داشت الحدیث ؟

۲ - پس افضل زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت خدیجه سلام الله علیها بوده صدیقه این امت و نخستین کسی از این امت است که بخدایتعالی ایمان آورده و بکتاب وی تصدیق نمود و با پیغمبر وی مواسات نموده و با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وحی شده که خدیجه را بشارت دهد بخانه از بهر او در بهشت از مر و ارید مجوف و بر تفضیل وی نص فرموده و فرمود ^۲ افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد

۲ - چنانچه آنرا بخاری در باب غیرت زنان و آنان در اواخر کتاب نکاح ج ۳ ص ۱۷۵ صحیح خود روایت کرده (مؤلف) .

۳ - آنرا امام احمد از ابن عباس ص ۲۹۳ ج ۱ مستند خود و ابوداد و قاسم بن محمد روایت کرده اند چنانچه درس ۳۴ کلمه غراء حضرت مؤلف دام ظلّه ذکر کرده (مترجم) .

و اسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران یعنی بهترین زنان اهل بهشت خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران هستند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده خیر نساء العالمین اربع ثم ذکرهن یعنی بهتر زنان عالمیان چهار تنند آنگاه ایشانرا یاد فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ^۱ حسبك من نساء العالمین مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و اسیه امرأة فرعون یعنی بس است ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آسیه زن فرعون با بسیاری از امثال این نصوص و آنها صحیحترین آثار نبویه و ثابت ترین آنها است ^۲. با اینکه ممکن اینست که گفته شود که عائشه افضل باشد از غیر خدیجه از مادرهای مؤمنان و سنن ماثوره و اخبار مسطوره ابا دارند از تفضیل وی بر آنها چنانچه بر خردمندان پوشیده نیست و بسا بود که عائشه خود را بهتر از دیگر زنهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میپنداشت لکن حضرت رسوا خدا صلی الله علیه و آله و سلم ویرا بر آنحال نمیگذاشت چنانچه اینمطلب با امام المومنین صفیه بنت حنی اففاق افتاد و قتی که حضرت یغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بروی داخل شد و او گریه میکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سبب گریه اش جو یا شد عرض کرد بمن رسیده که عائشه و حفصه بدگوئی من میکنند و میگویند ما از صفیه بهتریم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الا قلت لمن کیف

۱ - آنرا ترمذی درج ۲ جامع خود ص ۴۷۸ در باب فصل خدیجه روایت کرده و گفته اینجانبی

است صحیح (مترجم)

۲ - ما در مطلب دوم کلمه غراء حرد جمله از آن احادیث را آورده ایم هر که استقصاء خواهد بانجا رجوع کند.

تکن خیرا منی و ابی هرون و عمی موسی و زوجی محمد^۱ یعنی چرا در جواب آنان نگفتی که چگونه شما از بهتر باشید و حال آنکه پدر من هرون و عموی من موسی و شوهر من محمد است صلی الله علیه و آله و علیهما و سلم و کسیکه در حرکات ام المؤمنین عائشه در افعال و اقوال وی دقیق شود خواهد دانست که عائشه چنان است که ما در باره وی اعتقاد داریم.

۳ - اما اعراض ما از حدیث وی بجهت آنست که آن حجت نیست و از من تفصیل آنرا میسر والسلام ش.

سؤال ۳۷ تاریخ ۱۳ صفر ۱۳۳۰

در خواست نمودن تفصیل در سبب اعراض
از حدیث عائشه

تو از کسانی هستی که خدعه و خیانتی ندارند و خلاف آنچه در دل دارند ظاهر نمیسازند و بگناهی و تهمتی نسبت داده نمیشوند و من هم بحمد الله تعالی از کسانی هستم که ناسپاس و عیبجوی نیستند و در صدد کنجکاوی از لغزش و نهائیهای مردم نباشند. و حق گم شده من است که در جستجوی آنم پس نمیتوانم که صرف نظر کنم از اینکه از تو تفصیل آن را سؤال نمایم و ترا هم نمیرسد که مرا در بیان آن اجابت فرمائی.

فاصدع بامرک ما علیک غضاضة وابشروقر بذاک منك عیونا

یعنی امر خویش ظاهر ساز که بر تو خواری و نقصی نباشد و خوشحال باش و بآن چشم تو روشن باشد و وسیله من در اینباب بسوی تو

۱ - آنرا ترمذی از طریق کنانه غلام ام المؤمنین صفیه روایت کرده و آنرا ابن عبدالبردر استعاب و ابن حجر در اصابه در ترجمه صفیه شیخ رشید رضا در آخر ص ۵۸۹ ج ۱۲ منار خود و جماعتی از محدثین ذکر کرده اند (مؤلف).

همان آیه قرآن مجید است (ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی الایه) یعنی همانا که کماتیکه کتمان میکنند آنچه را ما نازل فرمودیم از بنیات و هدایت در کتاب آنها را لعنت میکند خدا و لعنت میکند آنها لعنت کنندگان س .

جواب ۳۷ بتاريخ ۱۰ صفر ۱۳۳۰

۱- تفصیل اسباب اعراض از حدیث عائشه ۲ -

عقل حکم بوصیت میکند ۳ - دعوای عائشه

که آنحضرت صلی الله علیه و آله

وسلم در سینه عائشه جان داده

معارضه با احادیث دیگر دارد

قبول نکردی (خدایت تایید فرماید) جز آنکه تفصیل دهم تا اینکه مجبورم نمودی بآن و حال آنکه خود بی نیاز تمامی از آن زیرا که تو میدانی هر چه بسر ما آمد از همین جا است و اینکه همینجا وصیت و نصوص جلیه بر زمین حور شدند و همینجا خمس وارث و نحلّت ببر باد فنا رفت. همینجا فتنه است و همینجا فتنه است^۱ از آنجا که در جنگ امیرالمومنین علیه السلام بشهرها گردید و آن لشکر جرار را در انتزاع ملک و الغاء دولت آنحضرت کشید.

و کان ما کان ممالست اذکره فظن خیر اولا تسئل عن الخبر

یعنی شد آنچه شد از چیزهاییکه آنها را ذکر نمیکنیم پس گمان

نیکو ببر و از خبر جويا میشو. پس احتجاج نمودن بر نفی وصیت بعلى علیه

السلام بجز عائشه (که سخت ترین خصمان آنحضرت است) مصادره ایست که

۱ - بحکم احادیث صحیحہ رجوع کن بصحیح بخاری در باب «سأخأ فی بیوت ارواح النبی صلی الله علیه و آله وسلم من کتاب الجهادوالسیر ص ۱۲۵ ج ۲ که تفصیل آنجا است .

از منصفی انتظار آن نمیرود. و علی علیه السلام همین یکروز از دست وی نداشت (بلکه روزها از دست عائشه داشت) و آیا انکار وصیت کمتر از روز جمل اصغر و روز جمل اکبر نبود که در ایندروز مضر ظاهر و نهان آشکار و کار عائشه در ایندوروز قبل از خروج وی و بعد از خروج وی بر ولی خود و وصی پیغمبر خود متمثل و ظاهر شد تا اینکه خبر مرگ آن حضرت علیه السلام بوی رسید سجده شکر خدایتعالی بجا آورد و این شعر بر خواند.^۲

فالت عصاها واستقر بها النوى كما قر عينا بالاياب المسافر
یعنی پس عصای خود افکند و بخانه خود قرار گرفت و چشمش روشن شد چنانچه مسافر بر جوع بوطن خود روشن شود. و اگر خواهی برای تو از حدیث وی مثلی زنم که بتو معلوم کند که در نهایت دوری

۱ - فتنه جمل اصغر در بصره پنجروز از ربیع الثانی ۳۶ هـ مانده بود قبل از ورود حضرت امیرالمومنین علیه السلام ببصره و فتنه ام المؤمنین عائشه بهمراهی طلحه و زبیر بر بصره هجوم آوردند و عامل آنحضرت عثمان بن حنیف در آنجا بود پس چهل تن از شیعیان حضرت امیرالمومنین در مسجد و هفتاد تن از ایشان در جای دیگر کشتند و عثمان بن حنیف را که از فضلاء صحابه بود اسیر کردند و خواستند او را بکشند پس از خونخواهی برادرش سهل و انصار ترسیدند پس موی ریش و شارب و ابروان و سر و پرا کنندند و تازیانه اش زدند و حبس کردند و از بصره بیرونش کردند و با ایشان حکیم بن جبلة باجماعتی از عشیرت خود عبدالقیس کمک درآمد و او مهمتر ایشان بود و از اهل بصیرت و غیرت و خرد و دانش بود و باوی جماعتی از زبیره همراه شدند پس همچنان در جنگ بودند و دست نکشیدند تا همه یکی یکسر شهید شدند و اشرف پسر حکیم و رعل برادرش باوی شریعت شهادت نوشیدند و بصره را عائشه فتح کرد. آنگاه حضرت علی علیه السلام رسید پس عائشه بالشکر خود در برابر علی علیه السلام برآمد و واقعه جمل اکبر اتفاق افتاد و تفصیل که در واقعه در تاریخ ابن حریر و ابن اثیر و غیر ایشان از کتب سیرو اخبار مسطور است.

۲ - آنرا ثقات اهل اخبار مثل ابوالفرج اصفهانی دو آخر احوال علی علیه السلام در مقاتل الطالیین روایت کرده اند.

و بددلی^۱ بود عایشه گفت همینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین و دردش سخت شد از خانه بیرون آمد و در میان دو تن بسود و پاهایش بزمین کشیده میشد میان عباس بن عبدالمطلب و یکنفر دیگر را وی (که عبیدالله بن عبدالله بن عبید بن مسعود است) گفت بعد از عبدالله بن عباس سخن وی گفتم ابن عباس گفت میدانی که بود آنکسیکه عایشه نام وی نبرد گفتم نه ابن عباس گفت او علی بن ابی طالب بود آنگاه ابن عباس گفت^۲ آن عایشه لانتطیب له نفسا بخیرا ه یعنی همانا که عایشه روانمیدارد برای او هیچ خیری را. (مؤلف گوید) وقتیکه عایشه برای او روانمیدارد هیچ خیر بر او تاب یاد کردن او ندارد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با او و کسی دیگر کاهی بر داشته چگونه راضی میشود که برای او ذکر وصیت کند و حال آنکه همه خیر در آن است و امام احمد در جزء ششم مسند خود ص ۱۱۳ روایت کرده از حدیث عایشه از عطاء بن پسر که گفت مردی نزد عایشه بدگوئی از علی و عمار نمود عایشه گفت اما علی چیزی بگو در باره او نگویم اما عمار پس همانا که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم در باره وی میفرمود لایخیر بین امرین الاختار اشد هما یعنی میان دو کار مخیر نمی شود جز آنکه سختتر از آن دو کار را اختیار مینماید عجب عجب ام المؤمنین از بدگوئی نمودن درباره

۱ - آخر نهجاری در باب مرض النبی صلی الله علیه و آله و سلم و وفاته ص ۶۲ ج ۳ صحیح خود روایت کرده .

۲ - اینکلامه را یعنی آن عایشه لانتطیب له نفسا بخیر بخصوصها بخاری ترک کرده و بما قبل آن از حدیث اکتفا نموده بر حسب عادت خود در اینمورد لیکن بسیاری از اصحاب سنن باسانید صحیح خود آنرا روایت کرده اند و همین بس که این سعد آنرا در ص ۲۹ قسم دوم جزء دوم طبقات خود از احمد بن الحجاج از عبدالله بن مبارک از یونس و معمر از زهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود از ابن عباس روایت کرده و رجال این سند همه حجتها هستند .

عمار میترساند بجهت فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لایخیر
 بین امرین الا اختار اشدّهما و از بدگویی نمودن در باره علی علیه السلام
 نمیترساند و حال آنکه او برادر و ولی و هرون و همراز حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم است و اعلم امت وی است بقضاوت و دروازه
 شهر او و علم همه امت بیشتر و منافق او از همه وافرتر است عجباً گویا
 عائشه منزلت ویرا نزد خدایتعالی و مکانش ویرا در دل حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم و مقام او را در اسلام و رنجهای بزرگ و حسن
 خدمات او را نفهمیده و گویا در حق او از کتاب خدا و سنت حضرت
 پیغمبر او صلی الله علیه و آله وسلم چیزی نشنیده که او را در صف عمار قرار
 دهد و بخدا قسم که فکر من بحقیقت در سخن عائشه حیران مانده که
 گفته (حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم در حالتیکه بسینه
 خود او را تکیه داده بودم و طشت خواست پس دست و یابش سست شد و
 از دنیا رفت پس چگونه بعلی وصیت فرموده) نمیدانم در کدام گوشه از
 سخن او گفتگو کنم و حال آنکه سخن او از گوشه‌های بسیار محل بحث
 است و کاش کسی میفهمید چگونه مرگ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 (پدر و مادرم بقرآنش) در آنجائیکه عائشه وصف کرده دلیل میباشد بر
 اینکه وصیت فرمود پس آیا رای عائشه این بود که وصیت جر در وقت مردن
 صحیح نباشد. هرگز چنین نباشد. ولیکن حجت کسیکه با حقیقت مکابره
 میکند باطل است هر که میخواهد باشد. و حال آنکه خدای عزوجل
 پیغمبر گرامی خود مخاطب ساخته در محکم کتاب پر حکمت خود فرموده
 (کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیه) یعنی بر شما
 واجب شده هرگاه مرگ یکی از شما برسد اگر چیزی بگذارد پس آیا

ام المؤمنین آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم با کتاب خدایتعالی مخالف و از احکام او روگردان می بیند. معاذالله و حاشالله. بلکه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیرو آثار آن و تابع سوره های آن و سبقت گیرنده و بتعبد باو امر و نواهی آن در نهایت تعبد بجمیع آنچه در آن است می بیند و من شك ندارم که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که میفرمود 'ما حق امرء مسلم له شی یوصی فیه ان یتلین الا ووصیته مکتوبه' عنده ا ه مرد مسلمانیکه چیزی دارد که باید در باره آن وصیت نماید حق ندارد که دوشب بگذراند جز آنکه وصیت او نوشته شده نزد او باشد یا مانند آنرا شنیده زیرا که فرمانهای سخت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوصیت نمودن شکی در صدور آنها از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و نه بر آنحضرت و نه بر غیر آنحضرت از پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین روا نباشد که به چیزی امر کنند و خود بآن عمل نکنند یا از چیزی نهی کنند و خود از آن اجتناب نکنند خدایتعالی بسیار برتر است از فرستادن چنین کسی اما آنچه مسلم و غیر او از عائشه روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیناری و درهمی و گوسفندی و شتری بجا نگذاشت و نه چیزی وصیت نمود پس آن مثل سابق آن است. با اینکه روا نباشد که مراد عائشه این باشد که علی التحقیق هیچ چیزی بجا نگذاشته و از هر چیزی دست خالی بوده که بآن وصیت کند بلی از متاع دنیا چیزی که اهل دنیای بجا میگذازند بعد از خود نگذاشت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جهان

۱ - نجاری آنرا در اول کتاب الوصایا یا ص ۸۳ ج ۲ صحیح خود روایت کرده و مسلم آن را در کتاب الوصیه ص ۱۰ ج ۲ صحیح خود روایت کرده.

زاهدترین اهل عالم بود و بتحقیق وقتی که از دنیا رحلت فرمود مشغول -
الذمه^۱ و امی بود و وعدهائی داشت و نزد وی اما تنهائی بود که ایجاب
وصیت میکردند. و از مایملک خود آنقدر گذاشته بود که بادای دین و
وفای وعدهای وی معادل بود و چیزی کمی هم زیاد ماند برای وارث آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدلیل اینکه مطالبه حضرت زهرا صلوات الله
سلامه علیها ارث خود را بصحت پیوسته^۲.

۲ - با اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
خود چیزهائی که ایجاب وصیت میکنند گذاشته که هیچکس از اهل عالم
نگذاشته و همین بس که پس از خود آیین محکم خدایتعالی در ابتداء
فطرت و اول نشأت آن گذاشته و آن محتاج تربوصی باشد از زرو سیم و
خانه و زراعت و چار پایان و همانا که امت همگی یتیمان و بیوکان او
هستند که نهایت احتیاج بوصی او دارند تا بجای او در ولایت امور و
اداره نمودن کارهای دینی و دنیوی ایشان قیام نماید. و بر حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم محال است که دین خدایتعالی را (دراول
نشاء آن) بهواها و اگذار شود یا در حفظ شرایع دین اعتماد بر آنها نماید
بدون وصیتی که کارهای دین و دنیا را بساو بسپارد و نایبیکه (در نیابت عامه)
بر او اعتماد داشته باشد. و حاشا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
یتیمان خود را (که عبارت از همه اهل زمینند در طول و عرض) مثل

۱ - از معمر از قتاده مروی است که علی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات
وی چیزهائی ادا فرمود که عامه آنها را گمان میکنم گفته که پانصد هزار درهم بود این حدیث در
ص ۶۰ ج ۴ کنز العمال است و آن حدیث ۱۱۷۰ باشد.

۲ - چنانچه نجاری آنرا در آخر باب غزوه خیبر در صحیح خود ص ۳۷ ج ۳ و مسلم در باب
قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم لانورث ما ترکناه فهو صدقه در کتاب جهاد ج ۲ ص ۷۲ صحیح
خود روایت کرد.

گوسپندان باران خورده در شب زمستان بی چوپانیکه آنانرا نگهداری کند بگذارد و معاذ الله که وصیتی را که باو وحی شده و امت خود را بآن امر فرموده و در آفتاب برایشان سخت گرفته خود ترك نماید و به آن عمل نفرماید پس عقل گوش بانکار وصیت ندهد هر چند منکر آن بزرگوار باشد و بتحقیق حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای دعوت اسلامی قبل از ظهور دعوت در مکه بعلى علیه السلام وصیت فرمود و قتیکه حقتعالی آیه (و اندز عشیرتک الاقرین) را نازل فرمود چنانچه (در جواب دهم) آن را بیان نمودیم و بعد از آن همیشه وصیت خود را بوی بار بار مکرر میفرمود و تا کید خود بانهدی که بآنها در اینکتاب سابقاً اشارت نمودیم با بسیاری از آنها تا اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال اختصار (پدر و مادرم بقربان) خواست که وصیت خود را بعلى علیه السلام در قید کتابت آورد بجهت تا کید و صایای شفاهی و محکم ساختن بندهای نصوص قولی خود پس فرمود ائتونی اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا یعنی بیائید برای شما نامه بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس باهم نزاع نمودند و با بودن پیغمبر نزاع سزاوار نباشد پس گفتند هجر رسول الله یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هذیان گفت آنوقت بانحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد که بعد از اینسخنانشان اثر برای آن نامه جز فتنه باقی نمانده پس فرمود برخیزید و بهمان وصیت های شفاهی اکتفا فرمود معذک در وقت رحلت خود ایشانرا بسه چیز وصیت فرمود اینکه علی علیه السلام را بر خود امیر قرار دهند و اینکه

۱- آنرا بهمن الفاظ محمد بن اسمعیل الجاری در باب جوائز الوفاء کتاب الجهاد والسير در صحیح خود ص ۱۱۸ ح ۲ و مسلم در صحیح خود و احمد بن حنبل در مسند خود از حدیث ابن عباس و سایر اصحاب سنن و مسانید روایت کرده اند .

مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنند و اینکه بوار دین باندازه که خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توشه میداد توشه بدهند لکن سلطنت و سیاست آنروز بمحدیثین اجازه نداد که از وصیت نخستین دم زنند پس کمان کردند که آنرا فراهموش نموده اند . نجاری در آخر حدیثیکه مشتمل بود بر قول ایشان (هجر رسول الله^۱) یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هذیان گفت باین لفظ گفته و اوصی عند موته ثبالات اخر جو المشرکین من جزیره العرب و اجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزه یعنی ایشانرا دو وقت مردن سه چیز وصیت فرمود مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید و وارد را توشه دهید بهمان اندازه که خودم توشه میدادم آنگاه گفته و نسیت الثالثه یعنی وصیت سومین را فراهموش کردم و هم مسلم در صحیح خود و سائر اصحاب سنن و مسانید چنین گفته اند .

۳ - و اما ادعاء ام المومنین باینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم بجوار زحمت ایزدی پیوست در حالتیکه در سینه وی بود پس معارضه دارد بآنچه ثابت شده که آنحضرت ملحق بر فیک اعلی شد در حالتیکه در سینه برادر و ولی خود علی بن ابی طالب علی علیه السلام بود بحکم احادیث صحیحیه متواتره از ائمه عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و بحکم غیر آنها از اصحاب اهل سنت چنانچه اهل تبع آنها را میدانند و السلام ش .

۱- رجوع کن بباب جوائر الوعد کتاب الجهاد و الدیر ص ۱۱۸ ج ۲ صحیح نجاری .

سؤال ۳۸ بتاريخ ۱۷ صفر ۱۳۳۰

۱- ام المؤمنین در حدیث خود کردن بزیر بار هوای
نفس نمی نهد ۲- حسن و قبح عقلی نیست ۳-
بحث نمودن در آنچه معارضه دارد با
دعوی ام المؤمنین

۱- مجوریکه سخن شما با ام المؤمنین در حدیث صریح وی به
نبودن وصیت بدور آن میچرخد دوا امر است :
یکی آنکه انحراف وی از امام (علی علیه السلام) (چنانچه شما
گمان کرده اید) ابادارد جز اینکه وصیت را بعلی علیه السلام نفسی کند . و
جواب آن اینست که معروف از سیرت ام المؤمنین آنستکه در حدیث خود
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردن بزیر بار هوای نفس نمی نهد و
غرضائی ندارد . پس در اینصورت در آنچه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم نقل میکنند متهم نخواهد بود خواه آن مخصوص دوست وی
یا دشمن وی باشد در نظردی یکسان است ، و حاش الله که غرضهای شخصیه
بروی استیلاء پیدا کند و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
حدیثی برخلاف واقع نقل کنند و غرض خود را برحق برگزیند .

۲- دوم آنکه عقل بتنهایی (بر حسب رعم شما) مانع است از تصدیق
این حدیث زیرا که موادی آن عقلا ممتنع است . چه بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روا نباشد که دین خدای عزوجل را در اول
نشأه ان و بندگان خدا تعالی را در اول فطرت تازه ایشان بگذارد بدون
وصیتیکه امور ایشان را بدو بسپارد و از میانشان رحلت کند . و جواب
ازین مسئله آن است که اینمطلب مبنی است بر ثبوت حسن و قبح عقلی

و اهل سنت بان قائل نیستند زیرا که عقل نزد ایشان حکم بحسن و قبح چیزی اصلاً و مطلقاً نمی کند و حاکم بحسن و قبح در جمیع افعال فقط همان شرع باشد پس آنچه را شرع نیکو شمرد آن نیکو است و آن چه را شرع قبیح شمردن آن قبیح است و هیچ اعتمادی بر عقل در چیزی از آن نباشد بالمره .

۳ - اما آنچه بآن اشارت فرمودید (در آخر جواب ۳۷) از معارضه ام المؤمنین در ادعای خود باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه وی جان داده بیک حدیثی از طریق اهل سنت بر نخورده ایم که باو می معارضه داشته باشد پس اگر نزد شما چیزی هست بر ما تفضل بآن بفرمائید و السلام س .

جواب ۳۸ بتاريخ ۱۹ صفر ۱۳۳۰

- ۱ - غرض رانی ام المؤمنین ۲ - ثبوت حسن و قبح عقلی ۳ - احادیث صحاح که با ادعاء ام المؤمنین معارضه دارند ۴ - مقدم داشتن حدیث ام سلمه بر حدیث وی

۱ - در جواب از امر اول فرموده اید که معروف از سیرت آن سیده (عائشه) آن است که وی تابع هوای نفس نیست و پیرامون اغراض شخصیه نمی گردد . پس رجاء دارم که خود را از بندهای تقلید و هوا آزاد نموده آنگاه اعاده نظر بسیرت آن سیده فرموده از حال وی با کسیکه او را دوست میدارد و با کسیکه او را دشمن میدارد با امعان نظر و فکر بحث و دقت بفرمائید تا هواخواهی وی بروشنترین جلوه های آن بر شما ظاهر شود

و سیرت وی را با عثمان^۱ قولا و فعلا و با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ظاهرأ و باطنأ و رفتار ویرا با مادرهای مؤمنان (زنهای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم) بلکه با خود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراموش نفرمائید که هوا خواهی و غرضرانی موجود است و بس است ترا مثال بر اینکه عائشه محض غرضرانی بهتان اهل دروغ را تایید نمود و قتیکه در باره ماریه خاتون و فرزند وی ابراهیم علیه السلام از روی بهتان و دروغ گفتند آنچه گفتند تا اینکه خدای عزوجل هر دو را (ماریه و ابراهیم علیهم السلام را) از الاثس ظلم و بهتان ایشان (بر دست حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام) تبرئه فرمود محسوسه ملموسه^۲ (ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا) و اگر پیشتر خواهی پس بیاد آور غرضرانی او را و قتیکه^۳ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت همانا که من از تو بوی مغافیر^۴ میشنوم تا حضرت از خوردن غسل از خانه ام المومنین زینب دست بکشد و در صورتیکه چنین مطلب و غرض بی قابلیت روا بدارد عائشه را که از خود حضرت پیغمبر بخود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن بگوید (از روی تلمیس) پس چگونه ما

۱ - رجوع بصفحه ۷۷ ج ۲ شرح نهج علامه معتزله و هم بصفحه ۴ و هم بصفحه ۴۹۷ و ما بعدها از جلد مذکور تا - هوای نفس وی با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با کمال وضوح بر تو ظاهر شود.

۲ - هر کس تفصیل این مطلب را خواسته باشد رجوع بجزء چهارم مستدرک و تلخیص ذہبی در احوال ماریه خاتون نماید .

۳ - صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۳۶ در تفسیر - سوره تحریم و آنجا چند حدیث است از عمر که اندوژن متظاهر بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه و حفصه بودند و آنجا حدیثی طویل در این باب است .

۴ - مغافیر صمغیت که از درخت رمت و شمر و عرق میچکد مثل غسل و بوی ناخوش دارد .

اعتماد بوی نمائیم در نفی وصایت علی علیه السلام و غرضانی ویرا فراموش
 مکن روزیکه اسماء بنت النعمان را برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم عروس میبردند پس بوی گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم را خوش آید از زنی که بر او داخل میشود که آزن بگوید اعوذ
 بالله منك یعنی پناه میبرم بخدا از تو . و غرض عائشه این بود که حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از عیال خود متنفر شود و اینمومنه بیچاره
 از نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیفتد . و گویا که ام المؤمنین
 عائشه مثل اینجدیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای
 غرضانی خود مباح میدانسته هر چند بی قابلیت یا حرام هم باشد . و یک
 دفعه عائشه را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکلیف فرمود که سر
 کشی بیک زن معینی نماید و بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حال
 آزن خبر دهد پس برخلاف آنچه دیده بود (بجهة غرضانی) بآنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد . و ریزی در نزاع خود بآنحضرت پیدر
 محاکمه نمود (بجهة غرضانی و بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت^۲
 عدالت کن پس پدر او را سیدی بروی زد حتی اینکه خون بر جامه وی
 سرازیر شد و باری بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلامیکه بواسطه

۱ - آنرا حاکم در مستدرک ج ۴ ص ۳۷ در ترجمه اسماء و ابن سعد در طبقات ج ۸ ص ۱۰۴
 در ترجمه اسماء روایت کرده اند و آنقضیه مشهور است و صاحب استیعاب و اصابه آنرا نقل
 کرده اند در ترجمه اسماء و آنرا ابن جریر و غیرا هم روایت نموده اند .

۲ - اینقضیه را اصحاب سنن و مسانید روایت کرده اند . رجوع بحديث ۱۰۲۰ کنز ج ۷ ص
 ۱۱۶ بنما و آنرا غزالی درج جزء دوم احباء العلوم باب ۳ کتاب آداب الکاح ص ۳۵
 آورده و هم در باب ۹۴ کتاب مکاشفه القلوب خود آخر ص ۲۳۸ آنرا نقل کرده .

آن خشمناك شد گفت انت الذى تزعم انك بى الله يعنى توئى آنكه اگمان
 میکنی که تو پیغمبر خدائی با بسیاری از امثال این رفتارها و اینکتاب از
 استقصاء آنها تنك میشود و در آنچه آوردیم برای مطلب ما کفایت است
 ۲ - و در جواب از امر دوم فرمودید که اهل سنت بحسن و قبح

عقلی قائل نیستند تا آخر سخنان شما در اینموضوع و من بر شما اینسخن
 روا نمی دارم زیرا که آن شبیه بسخنان سوفسطائیهها است که حقائق
 محسوسه را منکرند چه ما خوبی بعضی از کارها را و ترتب ثناء و ثواب را
 بر عمل نمودن آنکار بواسطه صفت ذاتیه که بآن کار قائم است میدانیم مثل
 احسان و عدل از حیثیکه خودشان احسان و عدلند و هم زشتی بعضی از
 کارها را و ترتب مذمت و عقاب را بر عمل نمودن بانسکار بواسطه صفت
 ذاتیه که بآن کار قائم است میدانیم مثل بد کردن و ستم از حیثیکه خودشان بد
 کردن و ستم هستند و عاقل عیداند که ضرورت عقل حاکم بآن است و جرم
 نمودن عقلاء باین کمتر نباشد از جرم نمودن ایشان باینکه یکی نصف دو تا
 است و بداهت اولیه حاکم است بفرق میان کسیکه همیشه نیکوئی در باره
 تو میکند و میان کسیکه همیشه با تو بدی میکند زیرا که عقل استقلال
 دارد بخوبی کار مرد اولی با تو و استحقاق ثناء و ثواب را از تو و بزشتی کار
 مرد دومی را با تو و استحقاق مذمت و قصاص را از تو . و کسیکه در این
 باب تشکیك مینماید با عقل خویش مکابره دارد و هرگاه حسن و قبح در
 آنچه ذکر نمودیم شرعی بودندی هر آینه منکران شرائع مثل زنا دقه دهریه

۱ - هم آنرا غزالی در دو باب مذکور از دو کتاب مذکور نقل کرده . (وولف) مترجم گوید
 شیخ زین الدین عراقی امام حافظ مشهور متوفی سنه ۸۰۶ در کتاب معنی در تخرج احادیث اعیان
 العلوم گفته که این حدیث را ابو یعلی در مسند خود و ابو الشیخ در کتاب امثال از حدیث غایبه
 روایت کرده .

بحسن و قبح آنها حکم نمی نمودند زیرا که ایشان با اینکه منکر ادیان هستند حکم بخوبی عدل و احسان میکنند و بر آن ثناء و ثواب خود را ترتیب میدهند و شك نمیکنند در بدی ظلم و تعدی و نه در تربیت مذمت و قصاص بر فعل آنها و مستند ایشان در این باب همان عقل است لا غیر. پس دور کن از خود قول کسیرا که مکابره با عقل و وجدان مینماید و انکار میکند چیز را که همه خردمندان بر آنند و حکم میکند بخلاف آنچه بآن حکم میکند فطرت وی که خدایتعالی او را بدان فطرت آفریده زیرا که خدایتعالی در فطرت بندگان خود ادراک بعض حقایق را بعقول ایشان قرار داده چنانچه در فطرت ایشان ادراک را بحواس و مشاعر ایشان قرار داده. پس فطرت ایشان موجب اینست که بعقول خود حسن عدل و مانند آنرا و قبح ظلم و مانند آنرا ادراک کنند چنانچه بقوه ذائقه خود شیرینی انکبین و تلخی علقم را و بقوه شامه خود بوی خوش مشک و بوی بد مردار را و بقوه لامسه خود نرمی نرم و درشتی درشت را درک میکند و بقوه باصره خود میان دو منظره نیکو و زشت و بقوه سامعه خود میان دو آواز آواز نای و آواز خرها تمیز میدهند این فطرت خدایتعالی است (که مردم را برای فطرت آفریده و آفرینش خدای تعالی را تبدیل و تغییری نباشد اینست آئین راست و محکم ولیکن اکثر مردم نمیدانند) و همانا که اشاعره خواستند که در ایمان بشرع و انقیاد به حکم آن مبالغه کنند پس حکم عقل را منکر شدند و گفتند حکمی نباشد جز شرع را از روی غفلت خود از قاعده عقلیه مقررده عقلیه مسطرده (و آن اینست که هر چه بآن عقل حکم کند شرع بآن حکم کند) و ملتفت نشوند که بدین رأی خط بازگشت بر خوشتن بریدند. پس بعد از آنرای برایشان دلیلی بر ثبوت شرع قائم نخواهد شد زیرا که استدلال بر ثبوت شرع بادلّه شرعیه

دوری شود که حجّتی در آن نباشد و هرگاه حکومت عقل نبودی احتیاج بنقل مصادره بودی . بلکه هرگاه عقل نبودی پرستنده خدا را نپرستیدی و نه از همه خلق يك کسی خدا را شناختی و تفصیل کلام در اینمقام موکول است بمحل خود از مؤلفات علماء اعلام ما .

۳ - اما ادعاء ام المؤمنین (عائشه) باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه وی جان سپرد پس صحاح متواتره از طریق عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین با آن معارضه دارد و همین بس ترا که از طریق غیر ایشان هم ابن سعد^۱ روایت کرده باسناد بعلی علیه السلام که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود فرمود ادعوا الی اخی فاتیته فقال ادن منی فدنوت منه فاستندالی فلم یزل مستندا الی و انه لیکلمنی حتی ان بعض ریقہ لیصیبنی ثم نزل برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی برادر مرا برای من بخوانید پس آمدم پس فرمود نزد یک من شو پس نزدیک وی شدم پس بمن تکیه زد پس همانسان بمن تکیه کرده و با من مشغول صحبت بود حتی اینکه پاره از آب دهن مبارکش بمن میرسید آنگاه آن حضرت جان سپرد صلی الله علیه و آله و سلم . و ابو نعیم در حلیه خود و احمد فرضی در نسخه خود و جمعی از اصحاب سنن از علی علیه السلام روایت کردند که گفت علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی حنیذ) الف باب کل باب یفتح الف باب^۲ یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (مراد در وقت جان دادن است) مرا هزار باب از علم آموخت که هر بابی هزار باب بگشاید . و وقتی که از عمر بن الخطاب چیزی را که متعلق باین گونه مطالب

۱ - آنرا ابن اسعد در ص ۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات روایت کرد و آن حدیث ۱۱۰۷ باشد از احادیث کثر ص ۵۵ ج ۴ .

۲ - این حدیث ۶۰۰۹ باشد از احادیث کثر آخر ص ۳۹۲ ج ۲ .

بود می‌پرسیدند چیزی نمی‌گفت جز اینکه می‌گفت سلوا علیا یعنی از علی بپرسید چه اوقائیم باینها بود پس از جابر بن^۱ عبدالله انصاری مروی است که کعب الاحبار از عمر پرسید که آخر چیزی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن تکلم فرمود چه بود عمر گفت از علی بپرس پس کعب از وی پرسید پس علی علیه السلام فرمود که حضرت رسول خدا راضی الله علیه و آله و سلم بسینه خود تکیه دادم پس سر خود بر شانه من نهاد و فرمود الصلوة الصلوة یعنی نماز نماز کعب گفت چنین باشد وصیت آخرین پیغمبران و بآن مأمور شده اند و بر آن محشور شوند. پس کعب گفت یا امیر المؤمنین که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داد پس عمر گفت از علی بپرس پس از وی پرسید فرمود من بودم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غسل میدادم الحدیث و بابن عباس گفتند. خبر ده ما را از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در هنگام جان سپردن سر آنحضرت در دامن کسی بود گفت آری در حالتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسینه علی علیه السلام تکیه داده بود جان سپرد پس بدو گفتند که عروه از عائشه نقل میکند که وی گفته آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان بغل من جان داد پس ابن عباس آنرا انکار نمود و بسائل گفت یا عقل داری. سوگند بخدایتعالی که هر آینه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان سپرد در حالتیکه بسینه علی علیه السلام تکیه داده بود و او بود که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - آنرا بن اسمعدر ص ۵۱ قسم دوم طبقات جزء دوم روایت کرده و آن حدیث ۱۱۰۶ باشد از احادیث کبر ص ۵۵ ج ۴.

غسل داد^۱ الحديث. و ابن سعد بسند خود^۲ بامام ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام روایت کرد که فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان سپرد در حالتیکه سر وی در دامن علی علیه السلام بود (مؤلف گوید) اخبار در این باب از سائر ائمه عترت طاهره صلی الله علیه و آله اجماعین و سلم متواتر است و بسیاری از منحرفین از ایشان هر آینه باین مطلب اعتراف دارند حتی اینکه ابن سعد^۳ بسند خود بشعبی روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رقت در حالتیکه سر آن حضرت در دامن علی علیه السلام بود و آن حضرت را علی علیه السلام غسل داد و امیر المؤمنین علیه السلام این مطلب را علی رؤس الاشهاد در خطبه خود بیان می فرموده^۴ و لقد علم المستحفظون من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لم ارض علی الله ولا علی رسوله ساعة قط و لقد و اسیته بنفسی فی المواطن التي تنکص فیها الابطال و تتاخر فیها الاقدام نجدة اکر منی الله بها و لقد قبض صلی الله علیه و آله و سلم و ان رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفی فامر رتھا علی وجهی و لقد ولت غسله صلی الله علیه و آله و سلم و الملائكة اعوانی فضجت الدار و الافنیة ملاء یهبطو ملاء یخرج و ما فارقت سمعی هنیمة منهم یصلون علیه حتی و اریناه فی ضربحه فمن ذا الحق به منی حیاء میتا یعنی و هر آینه بتحقیق دانسته اند کسانی که

۱ - آنرا ابن سعد در ص ۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات روایت کرده و آن حدیث ۱۱۰۸ باشد از احادیث کثر ص ۵۵ ج ۴ .

۲ - ص ۵۱ قسم دوم جزء دوم طبقات .

۳ - هم در صفحه مذکوره طبقات است .

۴ - در آخر ص ۱۹۶ ج ۲ نهج البلاغه و در ص ۵۶۱ ج ۲ شرح ابن ابی الحدید .

مکلف بودند بحفظ کتاب و سنت از اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ وقتی بر خدا و رسول او رد نکردم (یعنی اندک مخالفتی و توقفی در اطاعت او امر شرع نکردم) و هر آینه بتحقیق با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجان خود مواسات کردم در جاهائیکه پهلوانان در آنجا ها روی برتابند و گاهها سپر و شوند (یعنی تاب پیش رفتن نداشته باشند) بشجاعتیکه خدایتعالی مرا کرامت فرموده و هر آینه بتحقیق که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جان سپرد در حالتیکه سروی بسینه من بود و در مشیت من خون قی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر شد پس آنخون را بروی خود مالیدم و هر آینه بتحقیق من بغسل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرداختم و در آنحال فرشتگان یاور من بودند پس خانه و کردا کردآن بخروش در آمد جماعتی از فرشتگان فرود میآمدند و جماعتی بالا میرفتند و همه ایشان دور نشد از گوش من که نماز میخواندند بر او تا آنحضرت را در قبرش پنهان کردیم پس کیست که بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات و ممات سزاوارتر از من باشد و مانند اینخطبه فرمایش آنحضرت است علیه السلام از سخنی که در وقت دفن حضرت سیده النساء علیهما السلام فرموده که السلام علیک یا رسول الله عنی و عن ابنتک التازلة فی جوارک و السریعة اللحاق بک قل یا رسول الله عن صفیتک صبری و ورق عنها تجلدى الان لى فی التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز فلقد و سدتک فی ملحودة قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک فان الله وانا الیه راجعون الی آخر کلامه یعنی سلام بر تو ای رسول خدا از جانب من و از جانب دختر تو که در جوار تو فرود

آمده و بزودی بتو ملحق شده . یا رسول الله صبر من از دختر گزیده تو تمام شده و تجلد من از وی بسر آمده جز اینکه مرا در تأسی بجدائی سخت تو و مصیبت سنگین توجای تسلی باشد چه هر آینه بتحقیق من ترا در شکاف قبر آرا مانیدم و در میان گلو و سینه من جان سپردی انالله وانا الیه راجعون تا آخر کلام آنحضرت علیه السلام . و بسند^۱ صحیح از ام سلمه روایت شده که گفت سو گندب آنکه سو گند میخورم که هر آینه علی نزدیکترین مردم بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دم واپسین . ما آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم صبح عیادت کردیم و آنحضرت بارها میفرمود جاء علی جاء علی یعنی علی آمد علی آمد پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود گویا تو و برابر ای کاری فرستاده باشی ام سلمه گفت پس بعد از آن علی علیه السلام آمد پس من گمان کردم که آنحضرت را باوی کاری باشد پس از خانه بیرون شدیم و دم در نشستیم ام سلمه گفت که من از همه نزدیکتر بودم پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی خم شد و آهسته آهسته باوی سخن میگفت و سرگوشی مینمود و همانروز هم از دنیا رفت پس علی علیه السلام نزدیکترین مردم بود آنحضرت در دم واپسین . و از عبدالله بن عمرو روایت شده که

۱- این حدیث را حاکم در اول ص ۳۹ ج ۳ مستدرک خود روایت کرده و گفته این حدیث صحیح الاسناد است و آنرا بخاری و مسلم روایت نکرده اند و ذهبی اعتراف بصحت آن نموده چه آن را در تلخیص خود آورده . و آنرا ابن ابی شیبہ در سنن روایت کرده و آن حدیث ۶۰۹۶ باشد از احادیث کثر در آخر ص ۴۰۰ ج ۶ .

۲ - آنرا ابوعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حنبل بن عبدالمغیری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبدالله بن عمرو مرفوعاً روایت کرد . و هم آنرا ابو نعیم در حلیه خود و ابواحمد فرضی در نسخه خود روایت کرده اند چنانچه در ص ۳۹۲ ج ۶ کثر العمال است . و طبرانی در کبیر روایت کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه طائف برخاست و با علی علیه السلام چندی سرگوشی فرمود آنگاه برگشت پس ابوبکر بوی گفت سرگوشی تو با علی امروز بطول انجامید پس

« بقیه در صفحه ۳۵۱ »

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود فرمود ادعوا الی اخی فجاء ابوبکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الی اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ما قال لك قال علمنی الف باب کل باب یفتح الف باب یعنی برای من برادر من را بخوانید پس ابوبکر آمد و از وی رو چرخانید باز فرمود برای من برادر من را بخوانید و عثمان آمد و از وی رو چرخانید آنگاه علی علیه السلام خواندند پس او را بجامه خود پوشانید و براو خم شد همینکه از نزد او بیرون شد بدو گفتند با توجه فرمود گفت من راهزارد (از علم) آموخت که از هر دری هزار در باز شود. و تو میدانی که این موضع همان مناسب حال پیغمبران است و آن موضع (که عائشه گوید در سینه من جان داد) مناسب کسانی است که همصحبی زنان را خوش دارند. و هرگاه چوپانی بمیرد و سرش در میان گلو و سینه یا بر سر زانوی زنش باشد و وصیت در باره کرد آوری و نگهداری کوسفندان خود نکنند هر آینه ضایع کننده و تسویف کننده خواهد بود. خدایتعالی ام المؤمنین را عفو فرماید و از وی

«بقیه از صفحه ۳۵۰»

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما انا اتیجتہ و لکن الله اتجاء یعنی من با وی سرگوشی نکردم لیکن خدایتعالی با وی سرگوشی کرده. این حدیث ۶۰۷۵ باشد از احادیث کثر ص ۳۹۹ ج ۶ و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار با علی علیه السلام خلوت و سرگوشی میفرمود. وقتی عائشه داخل شد که هر دو سرگوشی داشتند پیر گفت یا علی من از نه روز یکروز دارم در این روز هم مرا نمیگذاری ای پسر ابوطالب پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی با چهره گسلگون از روی غضب بر آشفته الحدیث و این حدیث در اول ص ۷۸ ج ۲ شرح هیچ البلاغه این ابی الحدیث است مؤلف و تمام حدیث این است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی با چهره گسلگون از روی غضب بر آشفته و فرمود ارجعی و راعك و الله لا یبغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الا هو خارج من الایمان یعنی واپس برگرد سوگند بخدایتعالی که هیچکس او را دشمن نمیدارد چه از اهل بیت من و چه از مردمان دیگر جز آنکه او از ایمان بیرون رفته باشد. (مترجم).

راضی شود کاش (و قتیکه خواست این فضیلت را از علی دور کند نسبت آنرا
 پیدر خود میداد چه آن بمقام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 سزاوارتر بود از آنچه خود ادعای آن کرد لیکن پدر وی آنروز از کسانی
 بود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک خود ایشانرا
 در لشکر اسامه ترتیب داده بود و اسامه آنوقت در جرف لشکر کشی کرده
 بود. و بهر حال قول باینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دامن
 عائشه وفات نموده جز بخود وی اسناد داده نشده و قول باین که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم (پدر و مادرم بقربانش) در دامن علی علیه السلام
 وفات نموده بعلی علیه السلام و ابن عباس و ام سلمه و عبدالله بن عمرو و شعبی
 و علی بن الحسین و باقی ائمه اهل البیت علیهم السلام اسناد داده شد پس
 این قول از حیث سند بیشتر رجحان دارد و بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم لایقتر باشد.

۴ - و هر گاه با حدیث عائشه معارضه نکند جز حدیث ام سلمه
 تنها هر آینه حدیث ام سلمه مقدم باشد بوجود بسیاری غیر از آنچه ذکر
 کردیم آنهارا والسلام ش.

سؤال ۳۹ بتاريخ ۲۰ صفر ۱۳۳۰

بحث نمودن در علت تقدیم حدیث ام سلمه در وقت تعارض

در تقدیم حدیث ام سلمه بر حدیث عائشه رضی الله عنهما اکتفا
 نمودی بآنچه سابقاً ذکر نمودی حتی این که گمان کردی که آنچه آنرا ذکر
 نکردی از وجوهی که مقتضی تقدیم آن است بیشتر است از آنچه ذکر
 نمودی. پس بیار آنهارا بوجود کثرت آنها و چیزی از آنها فروگذار مفرما
 زیرا که مقام مقام بحث و افادت است والسلام ش.

جواب ۳۹ بتاريخ ۲۲ صفر ۱۳۳۰

علتهائی که اسباب ترجیح حدیث ام سلمه است
علاوه بر آنچه سابقاً ذکر شده

همانا که دل ام سلمه خاتون منحرف از حق نشده بنص فرقان عظیم
و مأمور بتوبه نشده در محکم ذکر حکیم^۱ و نه قرانی فرود آمده بتظاهر وی بر حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نه بر وصی^۲ (علی علیه السلام) تظاهری
نموده و نه خدایتعالی برای یاری پیغمبر خود بر ضد وی مهیا شده و جبرئیل
و صالح المؤمنین و فرشتگان در این باب یاوری بوده اند و نه خدایتعالی ویرا
بطلاق بیم داده و نه ویرا تهدید فرموده باینکه بآنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بدلی^۳ بهتر از وی عطا فرماید و نه زن نوح^۴ و زن لوط را علی نبیا و اله و علیهما
السلام برای وی مثل زده و نه در صدد آن برآمده که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم^۵ حلال خدا را بر خود حرام نماید و نه حضرت

- ۱ - اشاره بقول خدایتعالی است در سوره تحریم که ان تتوبوا الى الله فقد صنعت قلوبكم .
- ۲ - تظاهر عایشه بر وصی بانکار وی وصیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بوی
و بتحامل و ظلم وی بر علی علیه السلام در مدت زندگانی آنحضرت بعد از حضرت پیغمبر صلی الله
علیهما و آلهما و سلم و اما تظاهرویی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مهیا شدن
خدایتعالی برای یاری پیغمبر خود پس مدلول آیه مبارکه و آن تظاهرا علیه فان الله و لاه و جبرئیل
و صالح المؤمنین و الملائکه بعد ذلك مظهر است .
- ۳ - این و ما قبل آن اشاره بقول خدایتعالی است و سی ربه ان طلقک ان یدله ازواج خیرا
متکین الیه .
- ۴ - اشاره بقول خدایتعالی است صرب الله مثلاللذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط الی
آخر السوره .
- ۵ - اشاره بقول خدایتعالی است یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبغی مرضات
ازواجك .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم^۱ در باره وی بر منبر برآمده و خطبه خوانده و اشاره بحجره وی نموده که هیهنا الفتنه هیهنا الفتنه هیهنا الفتنه حیث یطلع قرن الشیطان یعنی فتنه اینجاست فتنه اینجاست فتنه اینجاست آنجا که شاخ شیطان برآید. و نه در آداب^۲ خود بجائی رسید که پای خود را در قبله حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه آنحضرت نماز میخواند دراز کند (بجهة احترام آنحضرت و نمازوی) آنگاه بر ندارد از محل سجده آن حضرت تا آنرا بفشارد همینکه بفشارد آنرا بر دارد همینکه بر خیزد دوباره دراز کند آنرا و چنین بود حال وی و نه درباره عثمان^۳ بدگوئی کرد و نه مردم را بروی شورانید و نه او را بلقب نعل یاد کرد و نه در باره وی گفت اقلو نعلا فقد کفر یعنی بکشید نعل را که کافر شده و نه بیرون شد از خانه^۴ خود که خدایتعالی او را امر فرموده بود که در آن قرار بگیرد و نه

۱ - آنرا نجاری در باب ماجاء فی بیوت ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب جهاد و سیر صحیح خود ص ۱۲۵ ج ۲. و لفظ آن در صحیح مسلم اینست که خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بیت عائشه فقال لراس الکفر من ههنا حیث یطلع قرن الشیطان یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه عایشه بیرون شد و فرمود سر کفر از اینجاست آنجا که شاخ شیطان برآید ص ۵۰۳ ج ۲.

۲ - صحیح نجاری ج ۱ ص ۱۴۳ باب ما یجوز من العمل فی الصلوة.

۳ - بدگفتاری عایشه بعثمان و انکار وی بسیاری از کارهای او را و بلقب بدیاد کردن او و گفتن وی اقلو نعلا فقد کفر از چیزهاییست که هیچ کتابی که در آن آنحوادث ذکر شده خالی نیست و همین بس که در تاریخ ابن حریر و ابن اثیر و غیر ایشان است و جمعی از معاصرین عایشه او را شفاها تو بیخ و سرزنش نمودند. چنانچه شاعری باو گفت فمک البداه و مک الغیر و مک الریاح و مک المطر و انت امرت بقتل الامام و قلت لنا انه قد کفر تا آخر ایاتی که در ص ۸۰ ج ۲ کامل ابن اثیر است.

۴ - آنجا که خدایتعالی فرموده و قرن فی بیوتنک و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولى.

بر شتریکه^۱ عسکر نام داشت سوار شد که از دره سرازیر شود و بر دره بر آید تا اینکه سگهای حواب بروی بانگ زدند^۲ و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را از آن بیم داده بود پس برگردید و دست از کشید آن لشکر جرار که برای جنگ امام علیه السلام گرد آورده بود بر نداشت - پس گفته عایشه که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان گلو و سینه من جان داد معطوف باشد بگفته وی که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای السودان یلعبون فی مسجد بدر قهم و حرا بهم فقال لها انشتمین تنظرین الیهم قالت نعم قالت فاقمنی ورائه و خدی علی خده دونکم و هو بقول یابنی ارفدة (اغواء لهم باللعب لتانس السیده) قالت حتی اذا مللت قال حسبک قلت نعم قال فادهبی یعنی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیاهان را دید که در مسجد وی با سپرها و حربهای خود بازی میکنند پس بوی فرمود میخواهی که آن ها را ببینی گفت آری عائشه گفت پس مرا پشت سر خود واداشت و رخساره من بر رخساره آن حضرت بود (و بجهة اغر آء آنها بازی تا خاتون انس بگیرد و دلخوش شود) میفرمود و دونکم یابنی ارفده

۱ - شتریکه عائشه در روز بصره بر آن سوار بود عسکر نام داشت که آنرا یعلی ابن امیه برای وی آورده بود سخت عظیم الخلقه بود همینکه عائشه آن شتر را دید پسندیده اش شد و همینکه دانست که نام آن عسکر است استرجاع نمود گفت آنرا رد کنند که مرا بآن حاجتی نیست چه بادش آمد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام آنرا برای او برده بود و از سوار شدن آن شتر او را نهی فرموده بود پس جلای آنرا تغییر دادند و باو گفتند بزرگتر و قویتر از آن شتر برای تو به دست آوردیم پس راضی شد و این قضیه را جمعی از اهل اخبار و سیر ذکر کرده اند رجوع کن بمجلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن ابی الحدید ص ۸۰ .

۲ - حدیث در این باب مشهور است و آن از اعلام نبوت و آیات اسلام است و آنرا امام احمد بن حنبل مختصراً حدیث عائشه در مسند خود روایت کرده ج ۶ ص ۵۲ و ص ۹۷ .

عائشه گفت یا اینکه خسته شدم فرمود پس است ترا گفتم آری فرمود برو. و اگر خواهی آن را معطوف دار هم بر قول عائشه که گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر من داخل شد در حالتیکه نزد من دو کنیز بود که سرود بغاث را می سرودند پس آن حضرت بر رختخوات دراز کشید و ابوبکر داخل شد و مرا نهیب زد و گفت نای شیطان نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عائشه گفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ابوبکر رو کرد و فرمود بگذار آند و نفر را الحدیث^۲.

و اگر خواهی آنرا معطوف دار بر قول وی که گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم^۳ با من مسابقت نمود و من بر او سبقت کردم پس چندی گذشت تا فربه شدم باز با من مسابقت فرمود و بر من سبقت گرفت پس فرمود این با من. یا بر قول وی^۴ که گفت با دختران بازی میکردم و همبازیان می آمدند و با من بازی میکردند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنان را بر من داخل میکرد و با من بازی میکردند الحدیث یا بر قول وی که گفت در من هفت خصلت است که در هیچیک از مردم نبود مگر آنچه را که خدایتعالی بمریم دختر عمران داده. فرشته بصورت من فرود آمد و مرا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بحباله نکاح خود در آورد در حالتیکه دوشیزه بودم و کسی از مردم با وی در من شرکت نکرد

۱ - آنرا بخاری در ج ۱ صحیح خود ص ۱۱۶ و مسلم در ج ۱ ص ۳۲۷ صحیح خود و احمد در مسند خود ج ۶ ص ۵۷ روایت کرده اند.

۲ - آنرا نجاری و مسلم و احمد در صفحات سابقه کتاب های خودشان روایت کرده اند.

۳ - آنرا احمد در ج ۶ مسند خود ص ۳۹ روایت کرده.

۴ - آنرا احمد در ج ۶ مسند خود از عائشه ص ۷۵ روایت کرده.

۵ - آنرا ابن ابی شیبہ روایت کرده و آن حدیث ۱۰۱۷ باشد از احادیث کنز ج ۷.

و وقتی که من و او در یک لحاف بودیم وحی باو آمد و من محبوبترین زنان بودم پیش وی و آیاتی از قرآن در باره من فرود آمد که نزدیک بودامت در من هلاک شوند و من جبرئیل علیه السلام را دیدم و هیچ زنی از زنان وی غیر از من ندیده او را و در خانه من قبض روح شد و هیچکس غیر از من و فرشته پرستاری وی نکرده تا آخر آنچه از خصائص خویش شمرده و همه از این قبیل است .

اما ام سلمه پس او را همین بس که موالات ولی خود و وصی پیغمبر خود را برداشت و موصوف بود برأی صائب و عقل درست و آئین محکم و رای دادن وی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روز حدیبیه دلالت دارد بر وفور عقل و صواب رای و بلندی مقام وی رحمت و برکات خداوند تعالی بروی باد و السلام ش .

سؤال ۴۰ بتاريخ ۲۳ صفر ۱۳۳۰

اجماع خلافت صدیق را ثابت مینماید

هرگاه همه آنچه گفتید از عهد و وصیت و نصوص جلیه فرضا مسلم بداریم چه میکنید با اجماع امت بر بیعت صدیق . و اجماع امت حجت قطیعه است بجهة فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لایجتمع امتی علی الخطأ یعنی امت من بر خطا مجتمع نمیشوند و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لایجتمع علی ضلال یعنی بر گمراهی مجتمع نمیشوند پس چه میگویید . س

۱ - امت اتفاق دارند بر اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت کرد در حالتیکه علی علیه السلام پرستاری وی میکرد و ویرا از پهلوی میچرخاند و چگونه درست باشد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فوت شد و او را غیر از عائشه و فرشته پرستاری نکرده پس علی علیه السلام و عباس رض کجا بودند و فاطمه علیه السلام و صفیه و زنان وی و بنی هاشم کجا بودند و چگونه همه ایشان وی را بعائشه تنها بگذارند سپس مخفی نما تا دوزین خصال هفتگانه که ام المومنین عائشه آنرا شمرده هیچیک در مریم علیه السلام نبوده پس وجهی در استثناء عائشه آنها را نباشد .

جواب ۴۰ بتاريخ ۲۵ صفر ۱۳۳۰

اجماعی نیست

میگوئیم که مراد از فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
لا تجتمع امتی علی الخطأ و لا تجتمع علی الضلال همان نفی خطا و گمراهی
است از امری که دران امت مشورت کرده آنرا قرار دهند باختیار و اتفاق
آراء خود و این معنی متبادر از احادیث است، اما امریکه چند نفری از
امت در آن رأی دهند و بر آن قیام کنند و چنان پیش آمد کنند
برای ایشان که اهل حل و عقد را بر آن مجبور سازند پس دلیلی بر صحت
آن نیست و بیعت سقیفه با مشورت واقع نشده و همان خلیفه ثانی و ابوعبیده
و چند نفری با آنها بآن قیام نمودند سپس بر اهل حل و عقد دفعه برآمدند
و مقتضیات وقت با آن مساعدت نموده بمراد خود نائل شدند. و ابوبکر
تصریح مینماید باینکه بیعت وی از روی مشورت و رؤیت نبوده و قتیکه در
اول خلافت خود بمردم خطبه خواند و از ایشان عذر خواهی نموده گفت
ان بیعتی کانت فلتة و قی الله شرها و خشیت الفتنة الخ خطبه یعنی همانا که
بیعت من کار بی اندیشه و تفکر بود که خدایتعالی از شر آن نگهداری فرمود
و من از فتنه ترسیدم الخ خطبه ۱۰ و عمر علی رؤس الاشهاد بآن گواهی میدهد
در خطبه که بر منبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر
خلافت خود روز جمعه بر خواند و این خطبه مشهور آفاق است و نجاری
آنرا در صحیح خود^۱ روایت نموده و محل شاهد بعین الفاظ آن اینست که

۱. آنرا ابوبکر احمدی، عبدالعزیز الجوهری در کتاب سقیفه روایت کرده و ابن ابی الحدید در
ص ۱۳۲ ج ۱ شرح نهج البلاغه نقل کرده.

۲. صحیح بخاری در باب رجم اهللی من الزنا ص ۱۱۹ ج ۴ و آنرا جماعتی از اصحاب سنن و
اخبار روایت کرده اند مثل ابن جریر در حوادث سنه ۱۱ تاریخ خود و ابن ابی الحدید ص ۱۲۲ ج ۱
شرح نهج البلاغه.

گفته ثم انه^۱ بلغنی ان قائلًا منکم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتمة وتمت الاوانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها (الى ان قال) من بايع رجلا من غير مشورة فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تعزة ان يقتلا (قال) وانه تدكان من خبرنا حين توفي الله نبيه صلى الله عليه و آله وسلم ان الانصار خالفونا و اجتمعوا باسرهم في سقيفه بنى ساعدة و خالف عنا على والزبيرو من معهما يعنى همانا که بمن رسیده که گوینده از شما میگوید سو کنند بخدایتعالی هرگاه عمر بمیرد با فلان بیعت کنم . پس مغرور نشود کسی باینکه بگوید بیعت ابوبکر هم کار بی اندیشه و تفکر بود و درست آمد . همانا که آن (یعنی بیعت ابی بکر) چنان بود ولیکن خدایتعالی از شر آن نگهداری فرمود (تا اینکه میگوید) هر کس با مردی بیعت کند پس نباید او بیعت کند و نه آنکسیکه با او بیعت کرده مبادا کشته شوند (گفت) و همانا که حکایت ما و قتیکه خدایتعالی حضرت پیغمبر خود را صلى الله عليه و آله وسلم وفات داد اینستکه انصار با ما مخالفت کردند و همه در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و از میان ما هم علی وزیر و کسانی که با ایندو تن همراه بودند مخالفت نمودند - آنگاه قضیه آنروز را که در سقیفه اتفاق افتاده بود از نزاع

۱ - گوینده آن زبیر است که والله اگر عمر بمیرد با علی بیعت کنم زیرا که بیعت ابوبکر بی اندیشه و تفکر بود و درست آمد پس عمر سخت خشمگین شد و اینخطبه بر خواند . جماعتی از اشراج بخاری باین مطلب تصریح نموده اند از جوع کن شرح قسطلانی ص ۳۵۲ ج ۱۱ که آنرا از بلادری در آن باب نقل نموده و تصریح بصحت سند آن (بر شرط شخبین) نموده .

۲ - حاصل معنای این حدیث چنانچه از تقریر این اثر در نهاییه بر میاید اینستکه بیعت باید از روی مشورت و اتفاق امت باشد و همینکه دو نفری به آن قیام کنند باعث شق عصا و خشم جماعت خواهد شد و ایمن نباشد که هر دو کشته شوند . (مؤلف گوید) بمقتضای عدل در عمری این بود که اینحکم را بر خود و بر یار خود جاری سازد . و قبل از آنکه اینخطبه را بر آید این سخن از وی مشهور شده بود که ان بیعۀ ابی بکر فلتمة و آنرا حافظان اخبار از وی نقل کرده اند مثل ابن ابی الحدید ص ۱۲۳ ج ۱ شرح نهج البلاغه .

و اختلاف و بلند شدن صداها که باعث بود بر ترس بر اسلام حکایت نمود و اینکه عمر در آن حال با ابوبکر بیعت کرد حکایت نمود .

و از جمله معلومات است از اخبار ایشان بحکم ضرورت که هرگز هیچیک از اهل بیت نبوت و رسالت در بیعت حاضر نبودند . و در خانه علی علیه السلام کسّاره گرفته بودند و بایشان سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و فروة بن عمرو بن ودقة الانصاری و برآء بن عازب و خالد بن سعید بن العاص الاموی و جماعتی از امثال ایشان بودند . پس چگونه اجماع تمام باشد با کسّاره گیری همه اینان که در میان ایشان همه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند و حال آنکه ایشان علیهم السلام نسبت بامت بمنزله سرازتن و چشمان از روی باشند گوهر نفیس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و راز دار او و همسنگهای کتاب خدا و ایلمچیان او و کشتیهای نجات امت و دروازه حطه ایشان و امان ایشان از گمراهی در دین و علمهای هدایت ایشان چنانچه سابقاً آنرا اثبات نمودیم با اینکه شأنشان بی نیاز از برهان است پس از آنکه وجدان شاهد آن است . و بخاری و مسلم در صحیح خودشان^۱ و جمعی از ثقات سنن و اخبار کسّاره گیری علی علیه السلام را از بیعت و اینکه حضرت وی صلح نمود تا حضرت سید النساء علیها السلام بپدر بزرگوار خود صلی الله علیه و آله و سلم ملحق شد و آن بعد از بیعت سقیفه بود بششماه و قتیکه آنحضرت از نقطه نظر مصلحت عمومی اسلامی بمقتضای پیش آمدهای آن

۱ - رجوع کن بجواب ۳ تا جواب ۶ که شان اهل البیت علیه السلام را بشناسی .

۲ - در ج ۳ صحیح بخاری او اخر باب غزوة خیبر ص ۳۹ و ج ۲ صحیح مسلم در باب قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکناه فهو صدقة از کتاب جهاد و سیرت ص ۷۲ رجوع کن که مطلب را مفصلاً چنانچه مایاد کرده ایم خواهی یافت .

زمان مجبور صلح و مسالمت شد و حدیث در اینباب بعائشه اسناد داده شده و تصریح کرده در آن که حضرت زهراء علیها السلام از ابوبکر رو گردانید و با وی بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن نگفت تا بدرود اینجهان گفت و اینکه علی علیه السلام نسبت داده بایشان بردن بهره خود را از خلافت و در آن حدیث تصریح بیعت وی با ایشان در وقت صلح نیست و چه اندازه حجت وی بالغ است و قتیکه ابوبکر را مخاطب نموده فرمود .

فان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرك اولى بالنبی و اقرب
و ان كنت بالشوری ملکتم امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب
یعنی اگر بواسطه قرابت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
حجت آوردی و بر خصمان ایشان غالب شدی پس غیر تو سزاوارتر و نزدیکتر
بحضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم است و اگر بواسطه شوری
مالك امور مردم شدی پس چگونه اینکار درست آید و حال آنکه ارباب
مشورت غائب بودند (مترجم گوید) یعنی اگر بقرابت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم استدلال و احتجاج مینمائی پس بنی هاشم بآنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم سزاوارتر و نزدیکترند و اگر بشوری احتجاج میکنی

۱ - ایندویت در نهج البلاغه موجود است و ابن ابی الحدید در تفسیر ایندویت از شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۳۱۹ ذکر کرده که روی سخن با ابوبکر است چه او بانصار در سقیفه محاجه نموده گفت که ما عنتر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تخمی که ترکید و آنحضرت از آن بیرون شده استیم همینکه با وی بیعت کردند بصحت خلافت خود به بیعت مردم احتجاج نمود و اینکه این بیعت بواسطه شوری و رای اهل حل و عقد واقع شده پس علی علیه السلام فرمود اما احتجاج ویرا انصار باینکه تواز تجمن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و از قوم آنحضرت هستی پس غیر تو نزدیکترند بوی بنسبت و اگر احتجاج تو با اختیار و رضای جماعت امت است بتو پس جماعتی از صحابه غایب بودند و در وقت بستن بیعت حاضر نبودند پس چگونه ثابت شود و شیخ محمد عبده بر ایندویت تعلیقه دارد که تفسیر ابن ابی الحدید را متضمن است .

جماعتی از بزرگان صحابه که اهل حل و عقد هستند در اینشوری نبودند بلکه غیر از عمر و ابوعبیده و چند نفری با تو بیعت نکردند پس شوری و اجماعی در میان نبود و لا حول و لا قوة بالله .

حضرت عباس بن عبدالمطلب بر ابوبکر مانند این احتجاج فرمود و قتیکه بابوبکر فرمود در سخنیکه میان ایشان^۱ ردو بدل شد فان كنت بر رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم طلبت فحقنا اخذت و ان كنت بالمؤمنين طلبت فنحن منهم متقدمون فيهم و ان كان هذا الامر انما يجب لك بالمؤمنين فما وجب اذ كنا كارهين يعني اگر بواسطه حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم طلب خلافت کرده پس حق ما را گرفته و اگر بواسطه مؤمنين طلب آن کرده پس ما از مؤمنين هستیم و برایشان تقدم داریم و اگر بواسطه اجماع مؤمنين ترا خلافت واجب شده پس چگونه واجب شده در صورتیکه ما کراهت داشته ایم .

پس کجا اجماع باشد بعد از تصریح عموی حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله و سلم و برادر پدر آنحضرت و تصریح پسر عمو و ولی و برادر آنحضرت و تصریح باقی اهل البيت و کسان آنحضرت صلى الله عليه وآله و سلم . س

سؤال ۴۱ بتاريخ ۲۸ صفر ۱۳۳۰

انقضاء اجماع بعد از نابود شدن نزاع بوده

اهل سنت انکار ندارند که آن بیعت از روی مشورت و رؤیت نبوده و مسلم میدانند که آن فجأة و ارتجالاً بوده و شك ندارند در مخالفت انصار و رو آوردن ایشان بسعد و نه در مخالفت بنی هاشم و دوستانشان از مهاجرین

۱ - آنرا ابن قتیبه در ص ۱۶ کتاب امامت و سیاست خود ذکر کرده .

و انصار و انضمام ایشان بامام علیه السلام لکن ایشان میگویند که امر خلافت بالاخره بر ابی بکر راست آمد و همه کی بامامت وی رضا دادند و خلافت و نزاع بالمره از میان برداشته شد و همه کی متفق شدند بر همراهی حضرت صدیق و خیر خواهی وی در پنهان و آشکار پس در جنگ بودند با کسیکه با وی در جنگ بود و در مسالمت بودند با کسیکه با وی بمسالمت بود و امر و نهی و یرا مجری داشتند و از سخن وی هیچیک از ایشان تخلف نرزد و بدینسان اجماع تمام شد و عقد خلافت صحت پیدا کرده و سپاس خدایتعالی را بر جمع کلمه ایشان پس از تفرق آن و یکدل شدن ایشان بعد از تناقر آن و السلام س .

سؤال ۴۱ بتاريخ ۳۰ صفر ۱۳۳۰

اجماعی منعقد نشده و نزاعی برطرف نشده

اتفاق ایشان بر همراهی صدیق و خیر خواهی برای وی در پنهان و آشکار چیزی است و صحت عقد خلافت برای وی باجماع چیز دیگری است و ایندو چیز باهم عقلا و شرعا تلازم ندارد زیرا که حضرت علی و ائمه معصومین و اولادی علیهم السلام را که در همراهی با ارباب سلطنت اسلامیة مذهبی است معروف و آن همان است که ما بآن خدا را عبادت میکنم و من آنرا برای تو بجهة جواب فرمایش شما ذکر میکنم . و حاصل آن اینست که رای ایشان اینست که امت اسلامیة را بزرگواری نباشد جز بدولتیکه پراکندگی ایشان را جمع و شکاف آنرا اصلاح و حدود ایشانرا حفظ و امور ایشان مراقبت نماید و قیام ایندولت صورت پذیر نباشد جز بر عایای آن که بآن بجان و مال خودشان همراهی کنند پس هرگاه ایندولت در دست صاحب شرعی آن (و اونائب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و

سلم است در حکم خود بنیابت صحیحه) باشد پس او متعین است لا غیر و هر گاه متعذر باشد و غیر او مستولی بر ریاست مسلمانان شود واجب است بر امت همراهی وی در کاریکه عزت و قوت اسلام و نگهداری حدود و حفظ بیضه آن بر آن متوقف است و جائز نیست شق عصای مسلمانان و پراکنده نمودن جماعت ایشان بستیزگی با وی بلکه واجب است بر امت که با وی همان معامله کنند که با خلقای حق باید کرد (اگر چه بنده دست و پا بریده باشد) پس خراج زمین و مقاسمت آنرا و زکوة چارپایان و غیر آنها را باو بدهند و امت را روا باشد ازوبگیرند آنرا به بیع و شرا و سائر اسباب انتقال مثل صلها و هبه ها و مانند آنها بلکه در برائت ذمه کسیکه از آن سلطان متقبل میشود بدادن قبالة باو اشکالی نیست چنانچه هرگاه قبالة را با امام راستی و خلیفه بحق داده باشد اینست مذهب حضرت علی و ائمه طاهرین از اولاد آنحضرت علیهم السلام و همانا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ستكون بعدی ائمة و امور تنکرونها قالو یا رسول الله کیف تا مر من ادرك منا ذلك قال تؤدون الحق الذی علیکم و تسألون الله الذی لکم یعنی پس از من خسود پسندی و کارهاییکه آنها را منکر خواهید شمرد واقع شود عرض کردند یا رسول الله کسیرا که از ما آنرا درک کند بچه امر میفرمائی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حقیکه بر شما است ادا میکنید و حق خود را از خدا یتعالی میخواهید (مترجم

۱ - این در حدیث عبد الله بن مسعود آمده و آنرا نیز مسلم در ص ۱۱۸ ج ۲ صحیح خود و جماعتی از اصحاب صحاح و سنن روایت کرده اند .

۱ - اثره بفتح همزه و ثاء مثله و راء مهمله بر وزن شجرة اسم مصدر است و آن اختصاص دادن انسان است بهترین چیزها را برای خویش و محروم داشتن آن است از غیر خود و لهذا آنرا به خود پسندی ترجمه نمودیم و توضیح دادیم (مترجم) .

گوید مراد آنست که بر شما کسانی مسلط شوند که هر چیز خوب را برای خود می‌پسندند و حقوق شما را برای خویش اخذ میکنند و بر شما ستم روا میدارند و کارهایی که بر خلافت شریعت من است از آنان صادر شود) و ابوذر غفاری رضی الله عنه میفرمود که خلیل من حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت فرموده که بشنوم و اطاعت کنم اگر چه بنده باشد که اطراف بدن او را بریده باشند و سلمه^۱ جعفی عرض کرد ای پیغمبر خدا بما خبرده هرگاه بر ما امیرهایی مسلط شوند که حق خودشان از ما طلب کنند و حقوق ما را ندهند پس بما چه دستور میدهی پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم بشنوید و اطاعت کنید پس همانا که بر ایشان است آنچه بار شده اند و بر شماست آنچه بار شده اید. و در^۲ حدیث حذیفه بن الیمان رضی الله عنه آمده یكون بعدی ائمة لا یهتدون بهدای ولا یستنون بسنتی و سيقوم فیهم رجال قلوبهم قلوب الشیاطین فی جسمان انس. قال حذیفه کیف اصنع یا رسول الله ان ادركت ذلك قال تسمع و تطیع للامیر و ان ضرب ظهرك و اخذ مالك فاسمع له و اطع یعنی بعد از من پیشوایانی بیایند که بطریقه من رفتار و بسنت من عمل نکنند و در میانشان رجالی قیام نمایند که دلهایشان دلهای دیوان باشد در هیکل انسان حذیفه عرض کرد یا رسول الله اگر آنرا درك کنم چه کنم فرمود میشنوی و اطاعت امیر میکنی اگر چه چوبت زنند و مالت بگیرند پس سخن من بشنو و اطاعت کن و مثل آن است فرمایش آن حضرت صلی الله

۱ - آنرا نیز مسلم ازوی درج ۲ صحیح خود روایت کرده و آن از احادیث مستفیضة است .

۲ - هم آنرا مسلم و غیر او روایت کرده اند .

۳ - هم آنرا مسلم در ص ۱۲۰ ج ۲ صحیح خود و سایر اصحاب سنن روایت کرده اند

علیه و آله و سلم در حدیث ام سلمه^۱ استکون امراء علیکم قتعرفون و تنکرون
فمن عرف بری و من انکر سلم قالوا افلا تقاتلهم قال لا ماضوا یعنی امیرانی
بر شما مسلط شوند پس اعمال معروف و منکر از ایشان سرزند پس هر کس
صبر کند بر رأی الذمه باشد و اگر انکار کند بسلامت باشد (مترجم گوید هر اد
آن است که کسیکه از امر بمعروف و نهی از منکر عاجز باشد و نتواند و صبر پیش
گیرد و قلباً از کارهای آنان متاذی باشد از گناه آنان بری و پاک است و بر
او عقابی نیست و اگر کسی در مقام نهی از منکر بر آید در صورتیکه قدرت
بر آن داشته باشد بسلامت باشد دین وی محفوظ خواهد بود) عرض
کردند آیا با آنان مقاتلت نکنیم فرمود نه مادامیکه نماز میخوانند. و احادیث
صحیحیه در این باب متواتر است خصوصاً از طریق عترت طاهره و ازین رو
است که ایشان علیهم السلام صبر نمودند و در چشمشان خاشاک و در کلویشان
استخوان بود بواسطه عمل باین اوامر مقدسه و غیر آنها از آنچیزهاییکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بالخصوص وصیت فرموده
و قتیکه ایشانرا علیهم السلام امر بصبر و شکیبائی بر آزار فرموده تا امت
مجمع باشند و شوکت ایشان محفوظ بماند. پس ایشان علیهم السلام برای
کسانیکه باهمو مسلمانان قیام داشتند در مقام خیرخواهی بر میآمدند در
حالتیکه بواسطه بردن آنان حق ایشان علیهم السلام را تلخکامتر بودند از

۱ - این حدیث را مسلم در ص ۱۲۲ ج ۲ صحیح خود روایت کرد و مراد بفرمایش آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فمن عرف بری آن است که هر کس منکر را بشناسد و بروی مشبه نشود راهی پیدا
شود برای او بیرأت و پاکی از گناه و عقوبت آن باینکه آنرا تغییر دهد بدست یازبان خود و اگر
عاجز شود کراهت و رزد در آنرا بدل (مؤلف). (مترجم گوید) انسب بسباق کلام در این
حدیث آنستکه عرف بمعنی صبر باشد چنانچه فقیر ترجمه کرده ام از عرف یعرف از باب ضرب عرفا بکسر
عین و سکون راء یعنی صبر کرد فهو عارف و عروف و اعترف اعترافاً نیز بهمین معنی آمده
چنانچه در قاموس و شرح آن ذکر شده.

کسیکه علقم خورده باشد) و راههای رشد را برای آنان طلب میکردند (در حالتیکه از استقرار آنان بر تخت ایشان علیهم السلام) دل ایشان متالمتر بود از کسیکه دوچار دم شمشیرها باشد. بجهت اجر آء امر وصیت و وفاء بوعده و قیام نمودن بآنچه واجب است شرعاً و عقلاً از مقدم داشتن امر اہم بر امر مهم (در مقام تعارض). و از اینرو حضرت امیر المومنین علیہ السلام بہر یک از خلفاء ثلاثہ خیر خواہی با خلوص فرمود و در مشورت برای آنان سعی بلیغ فرمود و ہر کس رفتار آنحضرت علیہ السلام را در روزگار ہای خلفاء ثلاثہ تتبع کند میداند کہ آنحضرت علیہ السلام بعد از آنکہ نومید شد از رسیدن بحق خود از خلافت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بلا فصل راہ مواعدت و طریق مسالمت با خلفاء پیش گرفت و با اینکہ تخت خود را (کہ بوی سپردہ شدہ بود) در قبضہ آنان میدید با ایشان در مقام قتال و دفاع برای احراز آن مقام بر نیاید بجهت حفظ امت و احتیاط بر ملت و اہتمام بدین و اختیار نمودن آخرت بر دنیا و بحقیقت کہ ہیچکس چون وی مبتلی نشدہ چہ آنحضرت بدو امر بزرگ دوچار شد. از یکطرف خلافت با آن نصوص و عہود بیک آوازی کہ دل را خون میکند و افغانیکہ جگر را پارہ میکند و برا میخواند کہ بفریادم برس و از طرف دیگر طغیان امواج فتنہ ہا و برا از بہم خوردن جزیرہ العرب و انقلاب عرب و بر افتادن اسلام بیم میدہد و بمنافقین اہل مدینہ کہ بر نفاق خو گردہ اند و سزاوار نرند باینکہ حدود ما انزل اللہ علی رسولہ را ندانند و شوکت آنان بمردن حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قوت یافته بود چہ مثل مسلمانان بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مثل گوسفندان باران خوردہ بود میان کرکان ستمکار و ددان پر آزار و مسیلہ کذاب و طلیحہ بن خویلد دروغگو و سجاح بنت الحارث دجالہ مکارہ

(در محو نمودن اسلام و پامال نمودن مسلمانان) بر یکپا ایستاده بودند و قیصر آن روم و خسروان عجم و غیر آنان در پی فرصت بودند با بسیاری از موادیکه در کینه جوئی از حضرت محمد و آل و اصحاب آنحضرت و به تمام کینه و دشمنی با کلمه اسلام در جوش و خروش بودند. که میخواستند اساس آنرا منهدم سازند و ریشه آن را برکنند. و همانا که آنان در کمال نشاط بودند و کامهای تند بر میداشتند چه میدیدند که (بواسطه رفتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ازین اینجهان بجهان برین) کار بکام آنان شده و هنگام فرصت رسیده پس خواستند تا فرصت بچنگ آورده اینملت بی سر را پیش از آنکه اسلام بقوت و انتظام خود برگردد بر بایند.

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خود را میان ایندو امر واقف دید پس بدیهی است که آنحضرت علیه السلام باید حق خود را قربان زندگی اسلام نماید و مصالح عامه را اختیار فرماید. پس انقطاع آن نزاع و ارتفاع خلاف میان وی و ابوبکر نبود جز بجهة ترسیدن از رسیدن آسیب به بیضه اسلام و شفقت بر حوزة مسلمانان پس آنحضرت خود و همه اهل بیت وی و سائر دوستان وی از مهاجرین و انصار صبر کردند در حالتیکه در چشم خاشاک و در کلو استخوان داشتند. و سخن آنحضرت در مدت زندگانی آن حضرت بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن صریح است و اخبار در اینباب از ائمه عترت طاهره علیهم السلام متواتر است. لیکن سرور انصار سعد بن عبادة با هر دو خلیفه ابوبکر و عمر هرگز طریق مسالمت نهممود و بجماعت ایشان در عیدی و جمعهائی حاضر نشد و با آنان حرکت نمیکرد و اثری برای او امر و نواهی آنان نمیدید تا آنکه در عهد خلیفه ثانی

بحوران ویرا بخدعه و فریب کشتند و گفتند ویرا جنیان کشته اند و ویرا^۱ روز سقیفه و بعد از آن روز کلامی است که ما را حاجت بذر آن نیست و اما اصحاب وی مثل حباب^۲ بن المنذر و غیر او از انصار پس همانا که از روی جبر سر فرود آورده و بجهت قوت آنان طریق مسالمت پیمودند . پس آیا عمل نمودن بمقتضای خوف از شمشیر یا سوزانیدن بآتش^۳ تصدیق بعقد بیعت و مصداق اجماعی میشود که آن مراد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است از فرمایشی که فرموده لا تجتمع امتی علی الخطای یعنی امت من بر خطا اجتماع نمیکنند . فتسوی دهید ما را خدای تعالی اجر تان دهد والسلام ش .

۱ - سعد بن عبادہ وی ابو ثابت است از اهل بیعت عقبه و اهل بدر و غیر آن از مشاهد و سید خزرخ و نقیشان و جواد انصار و رئیسشان بود و کلام وی که بآن اشارت شد کتب سیر و تواریخ بان پر شده است و همین بس که آن را ابن قتیبہ در کتاب الامامة والیاسه و ابن حریر طبری در تاریخ خود و ابن اثیر در کامل خود و ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب السقیفه و غیر ایشان ذکر کرده اند .

۲ - حباب از بزرگان انصار و دلیران ایشان و بدری و احدی دارای مناقب و سابقه ها بود و او است که روز سقیفه گفته انا جذبها المحکک و عذیقها المرجب انا ابوشیل فی عرینة الاسد والله لئن شئت لنعیدنها جزة و او را سخنی است از آن سخر که از ذکر آن اعراض نمودن اولی است .

۳ - تهدید نمودن شان علی علیه السلام را بسوزانیدن بتوان قطعاً ثابت است و همین ترابس که آن را امام ابن قتیبہ در اوائل کتاب امامت و سیاست و امام طبری در دو جادریا حوادث سنه یازدهم هجرت در تاریخ مشهور خود و ابن عبدربه در جزء سوم عقد الفرید و ابوبکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری در کتاب سقیفه (چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ص ۱۳۴ ج ۱ نقل کرده) و مسعودی در مروج الذهب از عروبة بن الزبیر (در مقام اعتذار از برادر خود قتیبه خواست

» بقیه در صفحه ۳۷۰ «

سؤال ۴۲ - بتاریخ ۲ ربیع الاول ۱۳۳۰

آیا جمع بین ثبوت نص و حمل بر صحت عمل صحابه ممکن است

با اینکه اشخاص بصیر و روشنفکر. صحابه را منزّه میدانند در مخالف از ظواهر اوامر و نواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جز پیروی محض از اوامرش در باره آنها چیزی را جائز نمیشمارند پس ممکن نیست نصی را بشنوند و سپس سه بار (در باره خلفاء ثلاثه) در آن نص روگردان شوند و چطور ممکن است با عدول آنها پس از استماع نص باز عملشان را حمل بر صحت نمود تصور نمیکنم. توانید این دو را با هم جمع کنید س.

«بقیه از صفحه ۳۶۹»

خانهای بنی هاشم را که از بیعت وی گناره گیری کردند بسوزاند) ذکر کرده اند و شهرستانی از نظام نقل کرده (و قتیبه طائفه نظامیه را یاد کرده) در ملل و نحل و ابو مخنف کتاب مستقل برای اخبار سقیفه تالیف نموده که آنچه مامجملا ذکر نموده ایم مفصلاً ذکر کرده و همین در شهرت و تواتر آن بس که شاعر نیل حافظ ابرهیم در قصیده عمریه مشهوره خود گفته و قوله لعلی قالها عمر اکرم بسمعها اعظم بملقها حرقت دارك لا بقی عليك بها ان لم تابع وبنت المصطفی فیها ما کان غیر ابی حفص بقائلها امام فارس عدنان و حامیها یعنی و سخیکه عمر آنرا بعلی گفت چه گرامی است شنونده و چه بزرگ است گوینده آن که بوی گفت خانهات را آتش خواهم زد ویر تو رحم نمیکنم اگر بیعت نکنی و حال آنکه دختر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آنخانه بود غیر از ابو حفص (عمر) نمیتوانست اینسخن بگوید در برابر آن یکسوار عدنان و حامی ایشان یعنی غیر از عمر نمیتوانست اینگونه سخن بعلی علیه السلام بگوید اینست رفتارشان با امامیکه اجماع نزد ما حجت نباشد جز آنکه کاشف از رای او نباشد. پس ای اهل انصاف چگونه احتجاج شما بمثل این اجماع راست آید با اینحال.

جواب ۴۲ - بتاريخ ۲ ربيع الاول سنه ۱۳۳۰

۱ - جمع میان ثبوت نص و حملشان بر صحت ۴ - علت دست برداشتن امام علیه السلام از حق خود

۱ - سیره و رفتار بسیاری از صحابه بما معلوم میدارد که ایشان بنصوص وقتی عمل میکردند که محض دین و مخصوص بامور آخرت بودند مثل نص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برروز ماه رمضان نه غیر آن و استقبال قبله در نماز نه غیر آن و نص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عدد نمازهای واجب در روز و شب و عدد رکعات هر يك از آنها و کیفیات آنها و نص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اینکه طواف دور خانه کعبه هفت بار است و مانند اینها از نصوصیکه مخصوص به محض نفع اخروی است .

اما ان نصوصیکه متعلق بسیاست باشد مثل ولایتها و امارتها و تدبیر قواعد دولت و تقریر کارهای مملکت و لشکر کشی پس ایشان عمل کردن بآنها را لازم نمیدانستند بلکه برای افکار خود میدان بحث و مجال نظر و اجتهاد قرار داده بودند پس همینکه در خلاف نص رفعتی برای شخصیت خودشان یا منفعتی برای ریاست خود میدیدند از آن نص عدول مینمودند بآنچه موجب رفعت شأن و منفعت ریاستشان بود و شاید که ایشان رضای حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم تحصیل مینمودند و برگمانشان غالب شده بود که عرب گردن بعلی علیه السلام نخواهند نهاد و نص بر آنحضرت علیه السلام

سر فرو نخواهند آورد زیرا که آنحضرت علیه السلام در راه خدا خونی ایشان بود و بشمشیر خود دراعلاء کلمه الله خون ایشانرا ریخته بود و در یاری حق بایشان آشکارا دشمنی نمود تا امر خدایتعالی بر غم هر گرد نکش کافر هویداشد. پس ایشان اطاعت وی جز بازور نکنند و گردن بزیر بار نص جر با قوت نهند. و هر خونی را که اسلام در ایام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ریخته بود همه را بگردن وی نهادند بر حسب عادت خود در امثال اینمورد زیرا که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عشیره آنحضرت کسی لائق و قابل جز علی علیه السلام نبود که آنخونها را بگردن او بنهند چه عرب خون را بگردن بهترین عشیره و افضل قبیله مینهادند و بحقیقت که علی علیه السلام بی مدافع و منازع بهترین بنی هاشم و افضل ایشان بود در آن و ازینرو عرب در پی آزار رساندن بوی برآمدند و کارها را بروی وارونه نمودند و عداوت وی و ذریه وی را در دل نهان داشتند و بهر نوع حمله بوی آوردند و شد آنچه شد از چیزهایی که در همه جا منتشر شده و مصیبت آن زمین و آسمان را پر کرده.

و نیز عرب از سخت گیری علی علیه السلام بر دشمنان خدا و نکال نعمت وی در باره کسانی که از حدود خدایتعالی تجاوز مینمودند و هتک حرمت شرع روا میداشتند دلتنگ بودند و از امر بمعروف و نهی از منکر وی مرعوب و از عدالت وی در رعیت و مساوات نمودن وی میان مردم در هر قضیه هر اسان بودند. و کسیرا در وی طمع و نزد وی ملایمت و نرمی نبود. پس شخص قوی عزیز نزد وی ضعیف و ذلیل بود تا از وی حق بستاند و شخص ضعیف

و ذلیل نزد وی قوی و عزیز بود تا حق او را بستانند . پس اعراب کی بمانند
 وی کسی از روی طاعت گردن نهند^۱ (و حال آنکه ایشان سخت‌ترین مردمندان
 حیث کفر و نفاق و سزاوارترین مردمند باین حدود ما انزل الله علی رسول
 را ندانند^۲) (و از اهل مدینه کسانی هستند که آنان بر نفاق خو کرده‌اند
 تو نمیدانی ایشانرا و ما میدانیم) و در مدینه منافقانی هستند در پنهانی که
 کوتاهی ندارند در خرابی ایشان .

و نیز قریش و سائر عرب بر علی علیه السلام حسد می‌ورزید بر آنچه
 خدایتعالی از فضل خود بوی ارزانی داشته بود چه وی در علم و عمل (نزد
 خدایتعالی و پیغمبرانش و خردمندان) بمرتبه رسیده بود که اقران از آن باز
 مانده بودند . و از خدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بسوابق
 و خصائص خود منزلتی یافته بود که گردنهای آرزو بآن دراز میشد و
 بجائی رسیده بود که گردنهای طمع از آن بریده میشد . و بدینسبب عقارب
 حسد وی در دلهای منافقان بحر کت در آمدند و بر شکستن عهد وی فاسقان
 و ناکشان و قاسطان و مارقان یکدل و یکجهت شدند و نص حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بروی پشت سر انداخته آن را بکلی
 فراموش نمودند .

فکان ما کان ممالست اذ کره فظن خیر اولاتسئل عن الخبر
 یعنی پس شد آنچه شد از آنچه‌هاییکه آنها را یاد نمیکنم پس گمان نیکو

۱ - ترجمه آیه مبارکه الا عراب اشد کفرا و نفاقاً الا ینه است .

۲ - ترجمه آیه مبارکه و من اهل المدینه مردو علی النفاق آلا ینه است (مترجم) .

برو از حقیقت امر می پرس .

و نیز قریش و سائر عرب باین خیال افتادند که خلافت را در قبائل خود بگردانند و اختصاص باهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ندهند و بر آن طمعهایشان بحرکت در آمد پس نیتهای خود را بر شکستن عهد و عزیمت های خود را بر بریدن آن بند گذاشتند و بر فراموش داشتن نص و اینکه بالمره یاد کرده نشود همدستان شدند و اجماع نمودند بر اینکه خلافت را از روز اول از ولی منصوب علیه آن از جانب پیغمبر شان صلی الله علیه و آله وسلم برگردانند پس آنرا بانتخاب و اختیار قرار دادند تا هر طائفه از طوائف ایشان آرزوی وصول بآن چشمه اگر چه پس از مدتی هم باشد داشته باشند . و اگر کردن بر نص نهاده بودند و علی علی علیه السلام رابع از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقدم داشتندی هر آینه خلافت از عترت طاهره وی صلی الله علیه و آله وسلم و جمعین و سلم باین نرفته بودی چه آنرا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز غدیر و غیر آن بمحکم کتاب خدا یتعالی قهرین نموده بود و ایشانرا پیشوای خردمندان نا روز قیامت قرار داده بود . و عرب حاضر نبودند که بر انحصار خلافت در یک خانواده مخصوص صبر کنند خصوصاً پس از آنکه همه قبائل بآن چشمها تیز کرده بودند و نفوس تمام طوائف ایشان دور آن چرخ میزد .

لقد هزلت حتی بدامن هزالها کلاها و حتی استامها کل مفلس
یعنی اینقدر لاغر شد این شتر که از لاغری گردهای آن پیدا شد و
هر مفلسی از بهای آن پرسید .

و هم هر کس بتاریخ قریش و عرب در صدر اسلام برخورد میداند

که عرب کردن بزیبر بار نبوت هاشمیه ننهادند مگر بعد از آنکه خورد شدند و قوتی در ایشان نماند پس چگونه با اجتماع نبوت و خلافت در بنی هاشم رضا دهند و بحقیقت که امام عمر باین عباس در ضمن کلامیکه میان ایشان دایر بود گفت ان قریباً کرهت ان تجتمع فیکم النبوة و الخلافة فتجحفون علی الناس^۱ یعنی همانا که قریبش نمیسندیدند که در شما نبوت و خلافت جمع شود و بر مردم اجحاف کنید و سلف صالح را میسر نشد که ایشانرا بتعبید بنص مقهور سازند مبدا همینکه با آنان در آویزند بر کردند بکفر و مبدا در آنحال اختلافی بهم رسد که عاقبت آن وخیم باشد. و حال آنکه به موت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفاق ظاهر شده بود و شوکت منافقان بقدر آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم قوت گرفته بود و نفوس اهل کفر طغیان داشت و ارکان دین متزلزل و دلهای مسلمانان از جا کنده شده بود و مثل گوسفندان باران زده در شب زمستان میان گرگان درنده و دندان آزار دهنده بودند و طوائفی از عرب مرتد شده بودند و طوائف دیگری هم می خواستند مرتد شوند چنانچه در جواب چهل و یکم آنرا مفصل ذکر کردیم پس علی علیه السلام در ظروف این احوال ترسید از فتنه مبدا همینکه اراده خود را بگرفتن خلافت آشکار کند فتنه و فساد عاجلاً بالا گیرد و دین از دست برود و حال آنکه دلها چنانچه گفتیم مضطرب و منافقان سرپا بودند و انصار با مهاجرین مخالفت نموده از آنان کناره گرفته و گفتند ما را امیری و شما را امیری باید. پس چشمداشت او بدین اسلام که بآن صدمه نرسد او را و ادار نمود که از طلب خلافت دست کشد و از کارها کناره گیری کند

۱ - آنرا ابن ابی الحدید در ص ۱۰۷ مجلد ۳ شرح نهج در قضیه که سزاوار است که بحث کنندگان بران اطلاع پیدا کنند و هم آنرا ابن الاثیر در آخر احوال عمر ص ۲۴ ج ۳ کامل خود قبل از ذکر قصه شوری ایراد نموده.

چه میدانست که اگر طلب خلافت کند در صورتیکه حال بدین منوال است باعث خطر بامت و هلاک دین خواهد شد: پس دست کشیدن از کار را بجهت اختیار اسلام و تقدیم مصالح عامه و تفضیل آخرت بر دنیا اختیار فرمود:

جز آنکه آنحضرت علیه السلام در خانه خود نشست (و بیعت نکرد تا آنکه ویرامجبورا بیرون کردند) بجهت نگهداری حق خود و تا حجت وی بر کسانی که از وی عدول کردند تمام شود و هرگاه به بیعت شتافته بود حجت وی نا تمام و برهان وی بی فروغ ماندی. لیکن آنحضرت میان نگهداری دین و نگهداری حق خود یعنی امارت مؤمنین جمع نمود. پس اینکار از آنحضرت دلالت دارد بر اصالت رای و سنگینی عقل و وسعه صدر آن بزرگوار و اختیار نمودن مصلحت عامه را بر مصلحت شخصی خود و وقتی که کسی از چنین امر بزرگی گذشت کذب بزرگترین منزلتهای دینی از جانب حق تعالی فائز شود و همانا که فائده آنحضرت علیه السلام در آنکار سودمندترین اند و حال بود بر وی و نافعترین اند و مقصود بود برای وی بواسطه قرب وی بخدایتعالی.

اما خلفاء ثلاثه و دوستان ایشان پس نص بر خلافت علی علیه السلام را تاویل کردند بعلتهائی که آنها را سابقاً یاد کردیم. و عجبی از ایشان در اینباب نباشد بعد از آنچه گوشزد تو ساختیم آنرا و آن تاویل و اجتهادشان است در نصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که متعلق بود به سیاسات و امورات و تدبیر قواعد دولت و تربیت کارهای مملکت. و شاید که ایشان آن نصوص را از امور دنییه اعتبار نمی کردند پس مخالفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان آسان شد و همینکه کارشان منتظم شد احتیاط را در پشت گوش انداختن آن نصوص از دست نداده بر کسانی که یاد آن

میکردند یا اشارتی مینمودند آشکار سختگیری نمودند. و همینکه در حفظ نظام و نشر آئین اسلام و فتح ممالک و استیلاء بر ثروت و قوت موفق شدند و آلودگی بشهوات نفسانیه پیدا نکردند کارشان بالا گرفت و قدرشان بزرگ شد و گمان های مردم در حق ایشان نیکو شد و محبت ایشان در دلها جا گرفت و مردم هم در پشت گوش انداختن آن نص بر طریقه ایشان سلوک نمودند و پس از ایشان بنوامیه آمدند و همی نداشتند جز بر انداختن اهل البیت علیهم السلام و برکنندن ریشه ایشان. و معذلک از نصوص صریحه درسندن صحیحه آنقدر بما رسیده که در آن کفایت است والحمد لله والسلام علیکم. ش

سؤال ۴۳ - بتاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۳۰

خواستن بیان آنمواردیکه ایشان گردن بزیر بار نص ننهادند.

نامه پسین ترا ملاحظه نمودم که معجزه بود در تقریب مطالب مستبعده ما و مدعش بود در تمثیل آنها بآشکارترین مظاهر تصویر آنها پس منزله است آنکه کمانهای برهان را برای تونرم داشته و کلیدهای بیانرا بدست تو سپرده پس بجائی رسیده که وسیله ها بآنجا نرسند و ظفر یافتی بآنچه آرزو ها بدان ظفر نیابند و ما گمان میکردیم که چنگال اسباب بآنچه بدان از نصوص ثقات استشهاد نموده بند نمیشود و اینکه راهی نباشد بآنچه از عهده آن بدلائل محکمه برآمدنی ولی کاش بمواردیکه ایشان بنصوص صریحه کردن زیر بار ننهادند اشارت فرموده بودی تا وجه سداد و سبیل رشاد واضح و مبین میشد. پس ملتمس آنکه تفصیل آنرا بجهة استظهار بذکر سیرت هائوره و تحقیق طریقه ایشان که در کتب اخبار مسطور است ذکر نمائید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. س

جواب ۴۳- بتاریخ ۸ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱- مصیبت روز پنجشنبه ۴- علت عدول نمودن حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه ایشان را بان امر فرموده بود

۱- مواردیکه در آنها متعبد بنص نشدند بیشتر است از اینکه بشمار آید و بس باشد ترا رزیه يوم الخميس چه آن از مشهورترین قضایا و بزرگترین مصیبتهاست. اصحاب صحاح و سائر اهل سنن آنرا روایت کرده اند و اهل سیر و اخبار همه آنرا نقل کرده اند و بس است ترا از آنها آنچه آنرا بخاری^۱ بسند خود از عیبدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود از ابن عباس روایت کرده که گفت لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم هلم اکتب لکم کتاباً لا تضلوا^۲ بعده فقال عمران النبی قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنّا کتاب الله فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من يقول قریوا یکتب لکم النبی کتاباً لن تضلوا بعده و منهم من يقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی قال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوموا فکان ابن عباس يقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بین ان یکتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم و لغطهم . یعنی وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احتضار شد و در آن خانه مردانی بودند که در میان ایشان عمر بن الخطاب بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیارید بنویسم برای شما نامه تا بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت همانا که درد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و

۱- در باب قول المريض برخیزد از من از کتاب مرضی ص ۵ ج ۴ صحیح نجاری .

۲- بحذف نون در حالت جزمی چه آن جواب دوم هلم باشد .

آله و سلم غالب شده و نزد شما قرآن هست ما را کتاب خدا ایتعالی بس باشد پس اهل خانه با هم اختلاف کردند و خصومت ورزیدند بعضی میگفتند نزدیکش برید تا نامه بنویسد که هرگز بعد از آن گمراه نشوید و بعضی سخن عمر را میگفتند همینکه لغو و اختلاف را نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد نمودند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برخیزید پس از آن ابن عباس میگفت همانا همه مصیبت آن شد که میان حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میان نوشتن آنحضرت آن نامه را حایل شد از اختلاف و داد و فریادشان و این حدیث از چیزهایی است که در صحت آن و صدور آن سخنی نیست و آنرا بخاری در چند جا در صحیح خود^۱ و هم مسلم در آخر وصایا^۲ در صحیح خود و احمد از حدیث ابن عباس در مسند خود^۳ و سائر اصحاب سنن و اخبار روایت کرده اند و در آن تصرفانی کرده اند و قتیکه آنرا نقل بمعنی نموده اند زیرا که لفظ ثابت آن اینست که ان النبی یهجری عنی حضرت پیغمبر هذیان میگوید لیکن ایشان ذکر کرده اند که وی گفت ان النبی قد غلب علیه الوجع یعنی همانا که درد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غالب شده بجهت تهذیب عبارت و بجهت اینکه قبح عبارت را کم کرده باشند و دلیل بر این روایتی است که آنرا ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری در کتاب السقیفه^۴ با سند بابن عباس روایت کرده که گفته لما حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - در کتاب العلم ص ۲۲۲ ج ۱ صحیح بخاری و در جاهای دیگر آن که ارباب آن جاها را می دانند .

۲ - ص ۱۴ ج ۲ صحیح مسلم .

۳ - ص ۳۲۵ ج ۱ .

۴ - چنانچه در ص ۲۰ ج ۲ شرح نهج ابن ابی الحدید است .

آله و سلم ائتونی بدواة و صحيفة اكتب لكم كتابا لا تضلون بعده قال فقال
 عمر كلمة معناها ان الوجد قد غلب على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 ثم قال عندنا القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف من في البيت و اختصموا فمن
 قائل قريوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه و آله و سلم و من قائل ما قال
 عمر فلما اكثر واللعط و اللغو و الاختلاف غضب صلى الله عليه و آله و سلم
 فقال قوموا الحديث * يعنى همينكه وفات حضرت رسول خدا صلى الله عليه و
 آله و سلم رسيد و در آنخانه مردانی بودند که در میان ایشان عمر بن
 الخطاب بود حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود دوات و
 کاغذی بیاورید تا نامه نویسم که بعد از آن بگمراهی نیفتید * ابن عباس
 گفت پس عمر سخنی گفت که معنای آن اینست که درد بر حضرت رسول
 خدا صلى الله عليه و آله و سلم غالب شده آنگاه گفت قرآن نزد ما است
 پس است ما را کتاب خدا پس کسانی که در آنخانه بودند اختلاف کردند
 و با هم خصومت ورزیدند پس بعضی گفتند بیارید تا بنویسد حضرت
 پیغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و بعضی سخن عمر را گفتند همينکه
 داد و فریاد نمودند و بیهوده سرائی کردند و اختلاف نمودند آنحضرت
 صلى الله عليه و آله و سلم بغضب در آمده فرمود برخیزید الحديث . بالصراحة
 میبینی که ایشان معارضه عمر را بمعنی نقل کرده اند نه بعین لفظ او و هم
 براین دلالت میکند اینکه ارباب حدیث آنجا که تصریح بنام معارضه کننده
 آنروز نکرده اند همان معارضه را بعین لفظ نقل کرده اند . بخاری در باب
 جوائز الوفد کتاب الجهاد والسير صحیح خود فرموده حدثنا قبيصة حدثنا
 ابن عينية عن سليمان الاحول عن سعيد بن جبير عن ابن عباس انه قال يوم

الخمیس وما یوم الخمیس ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء^۱ فقال اشد برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وجعه یوم الخمیس فقال ائتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا فتننا زعوا ولا ینبغی عند بنی ننازع فقالوا هجر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال صلی الله علیه و آله وسلم دعونی فالذی انافیه خیر مما تدعونی الیه و اوصی عند موته ثبالات اخر اجنوا المشرکین من جزیرة العرب و اجیروا الوفد ببحوما کنت اجیرهم قال ونسیت^۲ الثالثه ۱۵۰ . یعنی حدیث کرد ما را قبیصه که حدیث کرد ما را ابن عثیمه از سلیمان الاحول از سعید بن جبیر از ابن عباس که گفت روز پنجشنبه و چهار روز پنجشنبه آنکاه آتقدیر گریست که سنک ریزها از اشک وی رنگین شدند پس گفت روز پنجشنبه درد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سنگین شد و فرمود کاغذی بیازید تا نامه بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید پس نزاع کردند و نزاع نزد پیغمبری روانی باشد و گفتند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هذیان میگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مرا بگذارید که آنچه من در آنم بهتر است از آنچه مرا بسوی او میخوانید و در وقت مرگ بسه چیز وصیت فرمود . بت پرستان را از جزیره العرب بیرون کنید و وفرا بهمان طریق که من جایزه میدادم جائزه دهید گفت و سومی فراموش کردم ۱۵۱ . و این حدیث را مسلم در آخر کتاب وصیت صحیح خود و احمد از حدیث ابن عباس در مسند خود و سایر محدثین روایت کرده اند . و مسلم در کتاب الوصیه صحیح خود از سعید بن جبیر بطریق دیگر از ابن عباس روایت کرده که گفت یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم جعل نسیل دموعه حتی رؤیت علی خدیبه کانهما نظام اللؤلؤ قال تال رسول الله صلی الله

۱ - سومی نبود جرآن امریکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواست بنویسد آن را بجهه نگهداری ایشان از گمراهی لیکن اهل حدیث را سیاست مضطر نمود که آن را فراموش سازند چنانچه مفتی حنفیه در صورالحاج داود دادا باینمطلب تنبیه فرمود .

عليه وآله و سلم ائتوني بالكشف والداوة اكتب لكم كتابا
 لن تضلوا بعده ابدا فقالوا ان رسول الله يهجرنا هـ . يعني روز پنجشنبه و چه
 روز پنجشنبه آنگاه اشکهای وی بر رخسار گانش بنا کرد بجاری شدن گویا که
 آنها رشته مروارید است گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمودشانه ودوات یا لوح و دوات برای من بیاورید تا برای شما نامه نویسم
 که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس گفتند همانا که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم هذیان میگویدا هـ . و هر کس باطراف این رزیه در
 صحاح نظر کند میداند که اول کسیکه آن روز گفت که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم هذیان گفته همان عمر بوده آنگاه کسانی که از
 حاضرین بر رأی او بودند متابعت وی در این سخن کردند و قول ابن عباس
 را در حدیث اول شنیدی که کسانی که در آن خانه بودند با هم اختلاف و
 خصومت ورزیدند بعضی میگفتند باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم برای شما نامه نویسد که بعد از آن بگمراهی نیفتید و بعضی میگفتند
 آنچه را عمر گفت (یعنی میگفتند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم هذیان گفت) و در روایتی است که آنرا طبرانی در اواسط^۲ از عمر
 روایت کرده که گفت همینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار
 شد فرمود ائتونی بصحيفة ودواة اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده ابدا فقال
 النسوة من وراء السترات اسمعون ما يقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال عمر فقلت انكن صواحبات يوسف اذا مرض رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم عصرتن اعنیکرن و اذا صح رکبتن عنقه قال فقال رسول الله صلی الله

۱- که آنرا بجاری از عبدالله بن عبدالله بن عتب بن مسعود از ابن عباس روایت کرده و هم مسلم
 و غیر او آنرا روایت کرده .

۲- چنانچه در ص ۱۳۸ ج ۳ کنز العمال است .

علیه و آله و سلم دعوه ن فانهن خیر منکم اه . یعنی کاعذی و دواتی بیاورید تا نامه بنویسم که هرگز پس از آن گمراه نشوید . پس زنان از پشت پرده گفتند مگر نمی شنوید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه میگوید . عمر گفت پس من گفتم همانا که شما زنهایی هستید که در زمان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام بودند همینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار میشود چشمهای خود میفشارید و همینکه صحت مییابد برگردن وی سوار میشوید عمر گفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگذارید آنها را که آنها از شما بهترند اه . و تو میبینی که ایشان در این مورد بنص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متعبد نشدند که هرگاه متعبد شده بودندی هر آینه بگمراهی نیفتاده بودند . و کاش اکتفا میکردند بامتثال نمودن و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رد نمیکردند و قتیکه گفتند بس است ما را کتاب خدا حتی اینکه گویا آنحضرت منزلت کتاب خدا را نسبت بایشان نمیداند یا اینکه ایشان داناترند از آنحضرت بخواص کتاب خدایتعالی و فوائد آن و کاش که باینها هم اکتفا نموده آنسخن خود را بروی آنحضرت نمیگفتند که (حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هدیان گفت) و آنحضرت در حال احتضار میان ایشان افتاده بود و چه سخنی بود که بآنسخن آنحضرت را وداع نمودند و گویا که ایشان (وقتیکه این نص را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرا نگرفتند بجهة اکتفا نمودن بکتاب خدایتعالی بر حسب زعم خودشان) آواز بلند کتاب خدایتعالی را در آنا لیل و اطراف نهار در مجالس خود نشنیده بودند که (وما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتھوا یعنی و هر چه رسول خدا شما را داد پس بگیرید آنرا و هر چه

از آن نهی کرد شمارا پیرامون آن مگردید) و گویا که ایشان (و قتیکه نسبت هذیان بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دادند) نخوانده بودند قول حق تعالی که (انه لقول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و ما صاحبکم بمجنون یعنی همانا که آن هر آینه سخن فرستاده شده ایست کریم صاحب قوت و بامکان نزد صاحب عرش که در آنجا مطاع و امین است و صاحب شما دیوانه نیست) و قول حق تعالی را که (انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤمنون و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون یعنی همانا که آن هر آینه سخن فرستاده کریم است و آن نیست سخن شاعری بسیار کم ایمان میآورد و نه سخن کاهنی بسیار کم پند میپذیرد فرستاده شدنی است از پروردگار عالمیان) و قول حق جل و علا که (ماض صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحى علمه شدید القوى یعنی صاحب شما (مراد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم) گمراه نشده و نو میدانشده (یعنی از وعده های حق تعالی) و از روی هوا و هوس سخنی نمیگوید. آن نیست مگر وحی که بوی وحی میشود. که آنرا باو صاحب نیروهای سخت آموخته) با بسیاری از امثال این آیات بینات که در آنها بر عصمت سخن آنحضرت از هذیان نص وارد شده. با اینکه عقل بتنهائی خود در اینباب مستقل است (مترجم گوید) یعنی در اینکه در کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هذیان و امثال او راه ندارد عقل بتنهائی خود حکم میکند و در این حکم مستقل است و محتاج بدلیل و برهان نیست چه اگر هذیان بر آنحضرت روا باشد در حالی از حالات دیگر به فرمایشات آنحضرت اعتمادی نباشد چنانچه براهل خرد پوشیده نیست) لیکن ایشان دانستند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میخواهد که

عهد خلافت و نص آنرا برای علی علیه السلام خصوصاً و برای امامان از عترت خود عموماً مستحکم فرماید پس ایشان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از آن باز داشتند چنانچه خلیفه ثانی بآن اعتراف نموده در سخنی که میان او و ابن عباس دائر شده بود و توقیقه تأمل کنی در فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ائتونی اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده و فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ثقلین انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی خواهی دانست که در این دو حدیث غرض یکی باشد و اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواست که در مرض خود بنویسد برای ایشان تفصیل آنچه را بر ایشان واجب ساخته بود در حدیث ثقلین .

۲ - و علت عدول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن همان سخنی بود که بروی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچ انتظاری زدند و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم ملجأ و مضطر ساخت که از آن عدول فرماید زیرا که پس از آنسخن دیگر اثری برای نوشتن آن نامه نماند جز فتنه و اختلاف بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اینکه آیا در آنچه نوشته العیاذ بالله هذیان گفته یا هذیان نگفته چنانچه در اینباب پیش چشم خود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند و خصومت ورزیدند و بیهوده بسیار گفتند و بسیار داد و فریاد کردند پس آنروز چیزی نتوانست که بکنند جز آنکه فرمود برخیزند چنانچه شنیدی و اگر اصرار میفرمود و آن نامه را مینوشت هر آینه لجاجت میکردند در قول خود که هذیان گفته و پیروانشان در اثبات هذیان آن حضرت

صلی الله علیه و آله و سلم نهایت مبالغه مینمودند و کتابها مینوشتند و طومارها را پر میکردند بررد آن نامه ورد کسیکه بآن نامه احتجاج کند از اینرو حکمت بالغه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا نمود که از آن نامه صرف نظر کند تا که معارضین آنحضرت و دوستانشان بابتی بسوی طعن در نبوت (نعوذ بالله و به نستجیر) نکشایند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دید که علی علیه السلام و دوستان وی مطیع مضمون آن نامه هستند خواه نوشته شود خواه نوشته نشود و غیر ایشان بآن عمل نخواهند کرد و آن را اعتبار نخواهند کرد اگر چه نوشته هم شود پس در اینصورت حکمت ترک آنرا ایجاب می نماید چه اثری برای آن بعد از آن معارضه نبود جز فتنه چنانچه پوشیده نیست و السلام ش.

سؤال ۴۴ - بتاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۳۰

عذر در این مصیبت با مناقشه در آن

شاید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که ایشانرا امر فرمود که دوات و کاغذ حاضر سازند قصد نداشت که چیزی بنویسد و همان از فرمایش خود میخواست ایشانرا امتحان فرماید لا غیر پس خدایتعالی عمر فاروق نه کسی دیگر را از صحابه بآن هدایت فرمود پس ایشانرا از حاضر ساختن دوات و کاغذ بازداشت پس در اینصورت میبایست این ممانعت او را از جمله موافقتهای او با پروردگار او شمرد و از کرامتهای تمر رضی الله عنه خواهد بود. اینچنین جواب داده بعضی از اعلام. لیکن انصاف این است که فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که لافضلوا بعده از آن ابا دارد زیرا که او جواب دویم امر است پس معنی کلام این میشود که اگر دوات و کاغذ آوردید و برای شما آن نامه را نوشتم گمراه نخواهید شد

بعد از آن و پوشیده نیست که خبر دادن چنین چیزی بجهة محض امتحان همان نوعی است از دروغ آشکاری که واجب است که کلام پیغمبران را از آن منزّه داشت خصوصاً در جائیکه ترك احضار دوات و کاغذ اولی باشد از احضار آن ها با اینکه در اینجواب از جهات دیگر هم مناقشه باشد پس ناچار عذر دیگری باید. و حاصل آنچه ممکن است اینکه گفته شود که آن امر امر عزیمت و ایجاب نبود که روا نباشد مراجعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه مراجعت نماید عاصی باشد بلکه امر مشورت بود و ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از این اوامر مراجعت مینمودند خصوصاً عمر که از خود میدانست که در ادراک مصالح موفق بصواب است و از جانب حقتعالی صاحب الهام بود و همانا که مقصود وی تخفیف بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت شفقت بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از زحمتی که بواسطه املاء آن نامه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال مرض و درد وارد میشد پس عمر رضی الله عنه دید که حاضر نکردن دوات و کاغذ سزاوارتر است و بساht که ترسیده باشد از اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزهایی بنویسد که مردم از آن عاجز باشند و بواسطه آن مستوجب عقوبت شوند زیرا که آنوقت آن امور منصوصه باشد که اجتهاد را در آن راه نباشد. و شاید هم از منافقین ترسیده باشد که مبادا در صحت آن نامه مناقشه کنند که در حال مرض بوده و باعث فتنه شود پس گفت کتاب خدایتعالی ما را بس است بواسطه فرمایش حقتعالی (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) یعنی هیچ چیز را در قرآن فروگذار نکرده ایم و فرمایش حقتعالی (الیوم اکملت لکم دینکم) یعنی امروز برای شما آئین شما را بکمال رساندم

و گویا که او رضی الله عنه از گمراه شدن امت ایمن شده بود چه خدایتعالی
بر ایشان دین را کامل و نعمت را تمام نموده بود .

اینست جواب ایشان و آن چنان است که میبینی . زیرا که فرمایش
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لاتضلوا میرساند که امر امر عزیمت
و ایجاب بوده چه سعی نمودن در آنچه موجب ایمنی از گمراهی است
واجب است با قدرت بر آن بدون شك و بد آمدن آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از ایشان و فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بایشان که برخیزید دلیل دیگر است بر اینکه آن امر امر ایجاب بود نه امر
مشورت . اگر بگوئی که هر گاه آن امر واجب بودی هر آینه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بمحض مخالفت نمودن آنان ترك
نکردی چنانچه تبلیغ را بواسطه مخالفت نمودن كفار ترك نفرموده میگوئیم
اینسخن بفرض اینکه تمام باشد میرساند که نوشتن آن نامه بر آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم واجب نبوده و این منافات ندارد با وجوب آوردن
دوات و کاغذ بر ایشان و قتیکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را بآن امر فرمود و بیان نمود که فائده آن ایمنی از گمراهی و دوام
هدایت ایشان است زیرا که اصل در امر و جواب آن بر مأمور است
نه بر امر کننده خصوصاً که فائده آن راجع بمأمور تنها باشد و
محل کلام همان واجب بودن بر ایشان نه بر آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم .

با اینکه ممکن است که بر آن حضرت هم واجب بوده آنگاه بواسطه
نافرمانی آنان و کفتن ایشان که هذیان گفته و جواب از آن حضرت ساقط

شده باشد از آنجائیکه اثری برای آن نامه جز فتنه باقی نمانده بود چنانچه تو افاده فرمودی .

و بسا که بعضی از جانب عمر رضی الله عنه عذر بخواد که وی از آن حدیث نفهمید اینکه آن نامه سبب حفظ هر فردی از افراد امت خواهد شد از گمراهی بحیثیکه هیچ کسی از ایشان اصلاً بعد از آن نامه گمراه نشود و از فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا تضلوا آن فهمیده که همه شما فرد فرد بر گمراهی مجتمع نخواهید شد و گمراهی بعد از نوشته شدن این نامه بهر فردی از افراد شما سرایت ندارد و او رضی الله عنه میدانست که اجتماع ایشان بر گمراهی از چیزهای استکه هرگز نخواهد شد و بدین سبب اثری برای نوشتن آن نامه ندید و گمان کرد که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جز زیادت احتیاط در امر نبوده چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبوب بود بوفور رحمت پس بآنان با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معارضه نمود بنابر اینکه نزد وی امر برای ایجاب نبوده و فقط امر مهربانی و رأفت بوده نه چیز دیگر . اینست همه آنچه گفته شده در باب اعتذار ازین جسارت و کسیکه در این اعتذار نیکو تأمل کند یقین خواهد کرد که از راه صواب دور است زیرا که فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تضلوا میرساند که امر ایجابی بوده چنانچه ذکر نمودیم و بد آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان دلیل است بر اینکه ایشان امر را از امور واجبه رخود ترک کردند پس سزاوار آنست که در جواب گفته شود که این قضیه ایست در واقعه که برخلاف سیرت خود عمل کرده اند مثل لغزش بیجائی که وجه صحت آن را مابتفصیل نمیدانیم و حقتعالی راهنما است سوی راه راست والسلام علیکم س .

جواب ۴۴ - بتاریخ ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۰

ناسره نمودن آن عذر ها

همانا کسیکه دارای فصل الخطاب است هر آینه سزاوار باشد باینکه حق را آشکار سازد و بصواب نطق کند و برخی از وجوه رد آن عذر ها باقی مانده که دوست دارم بر شما عرضه دارم تا حکم در آن ها موکول بشما باشد.

در جواب اول که گفته اند (شاید وقتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا امر فرمود باحضار دوات قصد نداشته که چیزی بنویسد و مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان محض امتحان ایشان بوده نه چیز دیگر) پس میگوئیم (علاوه بر افاده شما) که این واقعه همان در حال احتضار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده پدر و مادرم بقرباناش چنانچه آن صریح حدیث است پس آنوقت نه وقت امتحان بوده بلکه وقت اعذار و انذار و وصیت بهر امر مهم و خیز خواهی تمام برای امت بود و کسیکه در حال احتضار است از شوخی کردن و خوش طبعی نمودن دور و بخود و بمهمات خود و مهمات کسان خود مشغول است خصوصاً که پیغمبر باشد و هرگاه صحت و مدت حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گنجایش امتحان ایشان را نداشته کجا وقت احتضار آن حضرت گنجایش امتحانشان را داشت با اینکه فرمایش آن حضرت (وقتی که زیاد بیهوده سرائی کردند و صدا ها بلند کردند و نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف نمودند) قوموا یعنی برخیزید ظاهر است در برد آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان و هرگاه ممانعت کنندگان بر صواب بودند هر آینه ممانعتشانرا پسندیده داشتی و اظهار دلخوشی بآن

نمودی - و هر کس باطراف اینجدهیث سیر کند خصوصاً بکلام آنان که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هذیان گفته یقین میکند باین که آنان میدانستند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میخواست کاری کند که مکروه طبع آنان بوده و از اینرو اینسخن را بدون هیچ انتظاری بروی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زده بسی بیهوده سرائی کردند و صداها بلند نمودند و با هم اختلاف کردند چنانچه پوشیده نیست و گریه ابن عباس بعد از ذکر اینجدهیث برای اینحادثه و آن را مصیبت شمردن دلیل است بر بطلان اینجواب .

کسانیکه عنذر خواهی نموده اند گفته اند که عمر موقوف بود برای صواب در ادراك مصالح و دارای الهام بود از جانب خدایتعالی و این از چیزهائیستکه در اینمقام بآن نباید گوش داد زیرا که اینسخن این را میرساند که صواب در اینواقعه بجانب عمر بوده نه بجانب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و اینکه الهام وی راستتر بوده از وحیکه حضرت صادق امین صلی الله علیه و آله وسلم بآن نطق فرمود .

و گفته اند که مقصود عمر سبک نمودن بار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به جهت شفقت بر آن حضرت از زحمتیکه بواسطه املائی آن نامه بر آن حضرت میرسید در حال مرض و تو (خدایتعالی حق را بتو یاری کناد) میدانی که در نوشتن آن نامه راحت دل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و خنکی قلب و روشنی چشم و ایمنی بر امت آنسرور از گمراهی بود . با اینکه امر لازم الاطاعة و اراده مقدسه در زمان حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص خود آن حضرت بود و همانا که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم (پدر و مادرم بقربان) (پدر و مادرم بقربان)

احضار دوات و کاغذ را اراده فرمود و بآن امر فرمود پس کسیرا نمی‌رسد که امر بیکه منافی آن است اراده نماید (وما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امر ان یكون لهم الخیرة من امر هم یعنی همینکه خدا و رسول او امر را حکم فرمود هیچ مرد مؤمنی و زن مؤمنه را نمیرسد اینکه ایشانرا اختیاری از امر خودشان باشد) با اینکه مخالفت آنان امر مبارک آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در آن مطلب بزرگ و بیهوده سرائی و صداها بلند نمودن و اختلاف آنان نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سنگینتر و سختتر بود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از املائی آن نامه که امت و پیرا از گمراهی حفظ مینمود. و کسیکه می‌ترسد براو از خستگی که بواسطه املائی آن نامه عارض وی میشود چگونه باوی معارضه میکند و بی محابا بروی وی میگوید که هذیان گفت.

و گفته‌اند که عمر ترک احضار دوات و کاغذ را اولی دید و این از اغرب غرائب و اعجب عجائب و چگونه ترك احضار دوات و کاغذ اولی باشد با امر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باحضار آنها و آیا عمر میدید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچیزی که ترك آن اولی است امر میفرماید. و ازین غریبتر آنست که گفته‌اند بسا میشود که عمر ترسیده باشد از اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیز هائی بنویسد که مردم از آن‌ها عاجز شوند و بترك آن‌ها مستحق عقوبت شوند و چگونه از آن‌ها می‌ترسید با فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لا تضلوا بعده آیا میبینی ایشانرا که عمر را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دانائتر بعواقب و با احتیاطتر و مشفقتر بر امت خود می دانستند. حاشا و کلا.

و گفته اند شاید عمر از منافقان ترسید که در صحت آن نامه قدح کنند چه آن در حال مرض بود پس باعث فتنه شود. و تو (خدایتعالی حق را بتویاری کناد) میدانی که اینمحال است با وجود فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لائضوا چه آن نص است باینکه آن نامه باعث ایمنی است بر ایشان از گمراهی پس چسان ممکن است که بواسطه قدح منافقان باعث فتنه شود. و هرگاه میترسید که منافقان در صحت آن نامه خدشه کنند پس چرا خود او تخم اینخدشه را برای ایشان کاشت و قتیکه معارضا و ممانعت نموده گفت که هذیان گفته.

و اما اینکه در بیان قول عمر گفته اند (حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدایتعالی ما را بس است) اینکه خدایتعالی فرموده ما فرطنا فی الكتاب من شیء یعنی چیزی را در قرآن فرو گذار نکردیم و هم حقتعالی فرموده الیوم اکملت لکم دینکم یعنی امروز دین شما را برای شما کامل نمودم پس آن صحیح نباشد زیرا که این دو آیه مبارکه ایمنی از گمراهی را نمیرساند و نه ضمانت هدایت مردم را دارد. پس چسان ترك سعی در آن نامه باعث اعتماد باین دو آیه روا باشد. و هرگاه وجود قرآن عزیز موجب ایمنی از گمراهی بودی هر آینه در این امت اتفاق نیفتادی از گمراهی و تفرق آنچه امید زوال آن نباشد.

۱ - و خدایتعالی تو حق را یاری فرماید میدانی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مراد من اینست که احکام را بنویسم تا در جواب وی بگویند که کتاب خدایتعالی در فهم آن احکام ما را بس است. و بفرض اینکه مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشتن احکام بوده پس شاید نص بر آنها باعث امن از ضلال بود. پس ترك سعی در آن نص بواسطه اکتفا بقرآن وجهی ندارد. بلکه هرگاه آن نامه را اثری جز مجرد امن از ضلال نبودی هر آینه ترك آن اعراض
 « بقیه در صفحه ۳۹۴ »

و در جواب اخیر گفته اند که عمر از آن حدیث نفهمید که این نامه موجب حفظ هر فرد از امت از گمراهی خواهد شد و همینقدر فهمید که آن سبب عدم اجتماع ایشان بر گمراهی (بعد از نوشته شدن آن) خواهد شد و گفته اند که عمر رضی الله عنه دانسته بود که اجتماع ایشان بر گمراهی از چیزهای ناشدنی است خواه آن نامه نوشته شود یا نوشته نشود و از اینرو آنروز آن معارضه را نمود.

و جواب آن علاوه بر آنچه شما اشارت فرموده اید اینست که عمر به اینقدر از فهم دور نبود تا آنچه همه مردم از این حدیث فهمیده اند بر وی پوشیده بماند زیرا که اهل شهر و بادیه نشینان از این حدیث چنین میفهمند که این نامه اگر نوشته شده بودی هر آینه علت تامه بودی در حفظ هر فرد فرد از گمراهی و همین معنی است که از این حدیث بافهام مردم متبادر است. و عمر بییقین میدانست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر امت خود ترسان نبود از اینکه بر گمراهی اجتماع کنند زیرا که عمر رضی الله عنه فرمایش آن حضرت راضی الله علیه و آله و سلم میشنید که لا یجتمع امتی علی ضلال یعنی امت من بر گمراهی اجتماع نکنند و لا یجتمع علی الخطا یعنی بر خطا اجتماع نکنند و فرمایش آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم

«بقیه از صفحه ۳۹۳»

از آن (بواسطه اعتماد بر اینکه کتاب خدا تعالی جامع هر چیزی است) روان بودی و تو میدانی که امت بمنت مقدسه مضطربند و از آن بکتاب خدا تعالی مستغنی نیستند اگر چه جامع وقایع است زیرا که استنباط از کتاب خدا تعالی هر کس را مقدور نیست و هرگاه کتاب خدا تعالی از بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معنی بودی هر آینه خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمودی که آن را برای مردم بیان فرماید چه حقتعالی فرموده و انزلنا الیک الذکر تبیین للناس ما انزل الیهم یعنی قرآن را بسوی تو نازل فرمودیم تا بیان کنی برای مردم آنچه را بسوی ایشان نازل شده.

سلم لاتزال طائفة من امتی ظاهرين على الحق الحديث يعنى همیشه طایفه
از امت من آشکارا برحق باشند الحديث و فرمایش حقه تعالی را (وعد الله
الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليسخلفنهم في الارض كما استخلف الذين
من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و لبيد لنهم من بعد خوفهم امنا
يعبدوننى لا يشركون بى شيئا يعنى خدايتعالی وعده داده کسانی را که از شما
ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند که هر آینه البته ایشان را در زمین
خلافت دهد چنانچه خلافت داد کسانی را که پیش از ایشان بوده اند و تمکین
دهد برای ایشان آیین ایشان را که برای ایشان پسندیده و ایشان را پس از
ترس ایشان بعوض آن ایمنی عطا فرماید که مرا عبادت کنند و با من
انبار نگیرند و شرك نیارند) با بسیاری از نصوص کتاب و سنت که صریحند
باینکه امت همگی اجتماع بر گمراهی نکنند پس با اینحال معقول نباشد
که در خاطر عمر یا غیر او بگذرد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم در وقتی که دوات و کاغذ طلبید از اجتماع امت خود بر گمراهی ترسان
بوده و آنچه لایق بعمر بود که از حدیث بفهمد همان چیزی بود که متبادر
با ذهن بوده نه آنچه را که صحاح سنت و محکمات قرآن نفی میکنند -
با اینکه بدآ مدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان که از
فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قوموا مستفاد میشود که
آنچه را ترك کرده اند از جمله واجبات برایشان بود و هرگاه معارضت عمر
ناشی از اشتباه وی در فهم حدیث چنانچه گمان کرده اند بودی هر آینه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شبهه او زائلا فرمودی و مراد
خود را برای او بیان فرمودی بلکه هرگاه در وسع حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود که آنان را بآنچه امر فرموده بود بآن اقناع فرماید

هر آینه اختیار نمیرمود اخراج آنان را . و گریستن ابن عباس و جزع وی بزرگترین دلیل است بر آن چه میگویم و انصاف اینست که این مصیبت از چیز هائیمست که نطق عذر از آن تنگ آید و اگر چنانچه ذکر فرموده اید قضیه بودی در واقعه که مثل لغزش بیجائی اتفاق افتاده هر آینه امر آسان بودی . اگر چه بمنهائی تباه کننده روزگار و شکننده کمر باشد فان الله و انالیه راجعون و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم . ش

سؤال ۴۵ - بتاریخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱ - اقرار بناسره بودن آن عذر ها ۲ - خواستار شدن بقیه موارد راه عذر معتذرین را بریدی و راهها را بر ایشان بستی و میان ایشان آنچه میخواستند حائل شدی دیگر جای شبهه در آنچه ذکر نموده نیست و شکی در آنچه اظهار داشتی نیست . پس بر همین منوال برو تا سایر مواردیکه در آن ها نصوص را تأویل نموده اند ذکر فرمائی و السلام س .

جواب ۴۵ - بتاریخ ۱۷ ربیع الاول ۱۳۳۰

لشکر اسامه

اینکه آشکارا بحق دم زدی و از ملامت خلق ترسیدی همانا که تو مردی هستی که برأی و عقل تو استشفای جویند و قدر تو از آن برتر است که حق را بیاطل بیامیزی و محل توازان رفیعتر است که کتمان حق کنی و شأن تو از آن برتر و نفس تو از آن پاکتر و نیکوتر است .
مرا امر فرمودی که (خدایت عزیز بداراد) سایر موارد را که در آن ها رأی خود را بر تعبد باو امر مقدسه مقدم داشته اند عرضه بدارم .

پس بس باشد ترا لشکر اسامة بن زید بن حارثه بعزوه روم و آن آخرین لشکر است در عهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و همانا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآن اهتمام بزرگی فرمود و اصحاب خود را بحاضر شدن برای آن ترغیب و تحریر فرمود آنگاه ایشانرا بنفس مبارک خود تجهیز فرموده تا عزیمتها ایشانرا تیز و همتهایشانرا برانگیزاند پس هیچیک از بزرگان مهاجر و انصار را مثل ابوبکر^۱ و عمر و ابو عبیده و سعد و امثال اینانرا نگذاشت جز اینکه در آن لشکر ایشانرا قرار داد^۲ و آن وقتی بود که چهار شب از ماه صفر سنه یازدهم هجرت باقی مانده بود همینکه فردای آن شب شد اسامه را خواند و فرمود: برو بجائی که پدرت در آنجا کشته شده و آنانرا پامال اسبها کن که من ترا امیر این لشکر قرار دادم پس بامداد بر اهل^۳ اُبنی غزا کن و برایشان آتش بیفکن و شتاب کن

۱ - اهل سیر و اخبار اجماع دارند بر اینکه ابوبکر و عمر در آن لشکر بودند و آنرا در کتابهای خود از مسلمات شمرده اند و این از چیزهایی است که در آن اختلاف ندارند بهر کتابیکه خواهی رجوع کن مثل طبقات ابن سعد و تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و سیره حلبیه و سیره دحلانیه و غیر اینها نایبانی و حلبی در جزء ۳ سیره خود در ذکر این لشکر حکایت ظریفه آورده که ما آنرا بعینه ایراد کنیم گفته: که خلیفه مهدی وقتیکه بیصره آمد آریاس بن معمر را که در ذکاوت باو مثل میزند دید و او کودک بود و پشت سر او چهارصد نفر از علماء و اصحاب طیلسان بودند پس مهدی گفت اف بر این ریشهامگر میان اینان پیرمردی نیست که برایشان مقدم باشد چرا این کودک تازه آنوقت مهدی باو رو کرد و گفت ای جوان چند سال داری در جواب گفت خدایتعالی بقاء امیرالمومنین را درازی دهاد و عمر من عمر اسامة بن زید بن حارثه باشد و وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ویرا امیر لشگری فرمود که در آن ابوبکر و عمر بودند پس مهدی گفت مقدم باش خدایتعالی تر ابرکت دهاد (حلبی گفت) که سن وی هفده سال بود.

۲ - عمر با اسامه میگفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و تو بر من امیر بودی آنرا جماعتی از اعلام مثل حلبی در سیره خود از وی نقل کرده اند.

۳ - ابنی بضم همزه و سکون باء موحده و نون مفتوحة و الف مقصوره ناحیه ایست در بلفا از زمین سور بامیان عقلا و رمله و آن نزدیک موته است که در آنجا زید بن حارثه و حضرت جعفر بن ابی طالب ذوالحیاحین فی الجنه علیه السلام شهید شدند.

در سیر خود که پیشتر از خبرها رسیده باشی پس اگر خدایتعالی ترا بر ایشان ظفر داد پس در میان ایشان کمتر درنگ کن و با خود رهنمایان داشته باش و جاسوسان و طلایه‌کان را با خود مقدم بدار. همینکه روزیست و هشتم صفر شد آغار مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد پس تب و در دس عارضش شد (پدر و مادرم بقر بانش) پس همینکه روزیست و نهم صفر شد و ایشانرا در حرکت سنگین دید بسوی ایشان بیرون شد و ایشانرا بر حرکت ترغیب و تحریر فرمود و لوای اسامه را بدست مبارک خود بست تا حمیت آنان را بحرکت آورد و عزیمت ایشان را تیز فرماید آنگاه فرمود اغزبم الله و فی سبیل الله و قاتل من کفر بالله یعنی بنام خدایتعالی و در راه خدایتعالی غزا و جهاد کن و با کسانی که بخدایتعالی کافر شده اند جنگ کن پس اسامه بالوای بسته شده بیرون شد و آن را بریده داد و در جرف لشکرگاه ساخت آنگاه در آنجا هم تاقل نمودند و حرکت نکردند باینکه آن نصوص صریحه را شنیدند و دیدند در وجوب شتاب نمودن خود مثل فرمایش آن آن حضرت بامداد بر اهل ابنی غزا کن و شتاب کن در حرکت که پیشتر از خبرها رسیده باشی با بسیاری از امثال این اوامر که بآنها در این لشکر عمل نکردند. و گروهی در امارت دادن اسامه طعن کردند چنانچه پیشتر در امارت دادن پدر وی طعن کردند و بسی سخنها گفتند باینکه دیدند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی امارت داد و آن روز بوی فرمود ترا امیر این لشکر قرار دادم و دیدند که در (حال تب) لوای امارت را برای وی بدست مبارک خود بست و با این همه دست از طعن در امارت وی برنداشتند تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طعن آنان

سخت خشمناک گردید^۱ و با سریکه بعصابه بسته بود (پدر و مادرم بقرابانش) بیرون شد و خود را بقطیفه پیچیده بود و در حال تب و نالم و آن روز شنبه بود که ده روز از ماه ربیع الاول گذشته بود قبل از وفات خود (پدر و مادرم بقرابانش بدو روز پس بمنبر بر آمد و حمد و ثنای الهی گفت آنگاه) چنانچه اهل خبر بر نقل آن اجماع نموده اند و اهل علم بر صدور آن اتفاق دارند) فرمود ایها الناس ما مقالہ بلقنی عن بعضکم فی تأمیری اسامة و لئن طعنتهم فی تأمیری اسامة لقد طعنتم فی تأمیری اباہ من قبلہ و ایم الله ان کان لخلیقا بالامارة ان ابنہ من بعدہ لخلیق بها یعنی ای مردم چه سخنی است که از بعض شما بمن رسیده در امارت دادن من اسامه را و اگر در امارت دادن من اسامه را طعنی زدید همانا در امارت دادن پدر ویرانیز طعن زدید و بخدا قسم که وی با امارت سزاوار بود و پسروی بعد از وی بآن سزاوار باشد. آنگاه آنان را بمبادرت بحرکت تحریر و ترغیب فرمود پس بنا کردند بوداع نمودن با وی و در جرف بلشکر گاه خارج میشدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بشتاب نمودن ترغیب و تحریر میفرمود. آنگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود سنگین شد (پدر و مادرم بقرابانش) پس پیوسته میفرمود جهاز و اجیش اسامة انفذوا جیش اسامة ارسلوا بعث اسامة یعنی لشکر اسامه را تجهیز کنید و لشکر اسامه را روانه کنید روانه کنید. مکرر میفرمود و آنان در کار سنگینی میکردند همینکه روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول شد اسامة از لشکر گاه

۱ - هر کس که از اهل حدیث و سیر و اخبار این سریه را نقل کرده طعن آنان را هم در امارت دادن اسامة نقل کرده و اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخت خشمگین شد و بان کیفیت بیرون شد و آن خطبه را که ایراد نمودیم بر خواند رجوع کن سریه اسامة در طبقات ابن سعد و سیره حلبی و دخلانی و غیر آنها از مؤلفات در این موضوع.

خود آمده بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس آنحضرت ویرا بحرکت امر فرمود فرمود اعد علی برکة الله یعنی برو بربرکت خدا یتعالی پس آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم وداع نموده بلشکرگاه خود بیرون شد آنگاه بر گشت و عمر و ابو عبیده با وی بودند وقتی خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم (پدر و مادرم بقریانش) مشغول جان دادن بود پس همانروز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وفات نمود (روحی و ارواح العالمین له الفداء) پس لشکر بالواء بمدینه طیبه برگشتند . آنگاه عزم کردند که فرستادن آن لشکر را بالمره الغاء بدارند و در آفتاب با بویکرسخن راندند و نهایت اصرار نمودند . با اینکه بچشم خود دیدند اهتمام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در روانه نمودن آن و عنایت تامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ارسال آن و نصوص متوالیه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شتاب نمودن آن باندازه که پیشتر از اخبار بمحل مقصود برسد و جدو جهد و سعی نمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اینباب از وقتیکه آنرا بنفس نفیس خود ترتیب داد و با سامه در کار آن سفارش فرمود و لوای ویرا بدست خود بست تا وقتیکه در حال احتضار (پدر و مادرم بقریانش) فرمود برو بربرکت خدا یتعالی چنانچه شنیدی و هرگاه خلیفه (ابوبکر) نبودی همانروز تصمیم گرفته بودند که لشکر را برگردانند و لوای را باز کنند لکن وی از ایشان قبول نکرد . پس همینکه عزم خلیفه را بر فرستادن آن لشکر دیدند عمر بن الخطاب آمد و بزبان انصار از وی درخواست نمود که اسامه را عزل نماید و غیر او را امارت دهد . در صورتیکه هنوز مدتی برنیامده بود که دیده بودند خشم و برآشتن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

سلم را از طعن آنان بر امارت دادن اسامه و بیرون شدن آن حضرت راضی الله علیه و آله سلم از خانه خود در حال تب و الم و سر بسته و خود را پیچیده و مثل کسیکه پایش در بند باشد راه میرفت و پای مبارکش از ضعفیکه داشت قوت نداشت پس بر منبر بر آمده و آه میکشید و متحمل آن آزار میشد پس فرمود ایها الناس ما مقالة بلغتنی عن بعضکم فی تأمیری اسامة و لئن طعنتم فی تأمیری اسامة لقد طعنتم فی تأمیری اباہ من قبلہ و ایم الله ان کان لخلقنا بالامارة و ان ابنہ من بعد لخلق بها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم را بقسم و ان جمله اسمیه آوردند و لام تا کید تا از آنچه آن هستند بر کردند پس از آن برگشتند. لیکن خلیفه قبول نکرد که خواهش آنان را در باره غزل اسامه اجابت کند چنانچه در باره الغاء فرستادن لشکر نیز اجابت نکرد و از جای جست^۱ و ریش عمر برگرفت پس گفت مادر ت بعزایت نشیناد و ترا نداشته باشم ای پسر خطاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بر اینکار نصب فرمود و تو بمن امر میکنی که او را بر اندازم - و وقتی که لشکر را حرکت دادند (و نمیخواستند که اینکار شود) اسامه با سه هزار تن جنگجوی بیرون شد و هزار اسب^۲ داشتند و گروهی از آنان که ایشان را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱ - آنرا حلبی و دحلانی در سیرهای خود نقل کرده اند و ابن جریر در حوادث سنه ۱۱ از تاریخ خود و جماعتی از اصحاب اخبار هم .

۲ - پس اهل ابی را غارت کرد و خانه هایشان را آتش زد و نخلستان را از پای در آورد و عرصات ایشان را بسم ستوران پامال نمود و هر کس کشته شد و هر کس اسیر شد و قاتل پدر خود را هم آروز بقتل رساند و از مسلمان کسی کشته نشد و الحمد لله رب العالمین . و اسامه آروز بسوار اسب پدر خود بود و شعارشان یا منصور امت بود و آن شعار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود روز پدر و از برای سوار دوسهم و از برای پیاده یکهم قرارداد و خودش مثل آن گرفت .

در آن لشکر قرار داده بود از آن لشکر تخلف ورزیدند و حال آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود (چنانچه شهرستانی در مقدمه چهارم کتاب ملل و نحل ذکر نموده) جهاز و اجیش اسامه لعن الله من تخلف عنه یعنی تجهیز لشکر اسامه کنید خدایتعالی لعنت کند کسیرا که از آن تخلف ورزد و تو میدانی که سنگینی نمودنشان در حرکت اولی و تخلف ورزیدنشان از لشکر اخیراً همان بجهت محکم نمودن قواعد سیاست و برپا داشتن ستونهای آن بود ترجیح دادند آنرا بر تعبد بنص چه آن را اولی بمحافظت و احق برعایت دیدند زیرا که فرستادن لشکر نه بشاقل آنان در حرکت و نه تخلف کسانی که از ایشان تخلف از لشکر ورزیده بودند فوت نمیشد - اما خلافت همینکه بغزا میرفتند قبل از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ایشان میرفت - و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم (پدر و مادرم بقربانش) خواست که پایتخت (یعنی مدینه طیبه) از آنان خالی باشد تا کار بعد از وی برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام با آرامی و طمأنینه انجام یابد که وقتیکه برگردند و عهد خلافت مبرم و عقد آن برای علی علیه السلام محکم شده باشد آنان از منازعت و خلافت دورتر باشند و علت اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسامه را که هفده سال^۱ عمر داشت برایشان امارت داد این بود که انجام برخی از ایشان را کشیده باشد و از سر کشی سرکشان ایشان جلوگیری فرموده باشد و تا مین آینده نموده باشد تا اهل تنافس از ایشان نزاع نکنند هرگاه کسیرا بر ایشان امارت دهد چنانچه پوشیده نیست لیکن

۱ - علی الاظهر و گفته اند هجده سال داشت و بعضی گفته اند نوزده سال و بعضی گفته اند بیست سال داشته و کسی نگفته که از بیست سال بیشتر داشته .

آنان بتدبیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پی بردند پس طعن زدند در تاهیر اسامه و ثقل در حرکت باوی نمودند پس در جرف ماندند تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیروردگار خود پیوست پس گاهی همت بر الغاء فرستادن آن لشکر و کشودن لوا و گاهی بعزل اسامه نمودند آنگاه بسیاری از ایشان از لشکر کناره گرفتند چنانچه شنیدی . پس این پنج امر بود در این لشکر که آنان بنصوص آشکار اطاعت نکردند و در امور سیاسیه رأی خود را اختیار نمودند و اجتهاد خود را بر اطاعت نصوص آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح دادند والسلام ش .

سؤال ۴۶- بتاریخ ۱۹ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱- عذر خواستن از طرف ایشان بجهة آنچه از

ایشان در این لشکر ناشی شد ۴- حدیثی در

لعن کسیکه ازین لشکر تخلف ورزیده

وارد نشده

۱- بلی حضرت رسول خدا علیه السلام آنانرا ترغیب بر تعجیل حرکت

در غزوه اسامه نموده بود و امر فرموده بود ایشانرا بشتاب نمودن چنانچه

ذکر نموده و بر آن ها تنك گرفته بود در آنباب حتی اینکه باسامه فرمود

وقتیکه باو امارت داداغز صباحا علی اهل ابنی یعنی غزا کن بر اهل ابنی

بامداد پس ویرا تا شام مهلت نداد و بوی فرمود اسرع السیر یعنی در سیر

خود شتاب کن پس از وی راضی نشد جز بشتاب نمودن لیکن آن حضرت

علیه السلام بعد از آن بلافاصله بیمار شد و سنگین شد باندازه که ترسیدند

بسر او پس دلهای ایشان بمفارقت آن حضرت در آنحال راضی نشد پس در

جرف در نك كردند و منتظر شدند كه حالت آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بکجا منتهی میشود . و این از زیادی شفقت ایشان بود بآنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم و مقصدی در تثاقل خود نداشتند جز انتظار کشیدن یکی از دوکار را یا بهبودی آنحضرت را كه روشنی چشم ایشان در آن بود یا اینکه فائز شوند بتشرف تجهیز آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم و ترتیب کار كسیكه برایشان بعد از آنحضرت والی خواهد شد . پس ایشان در ایندر نك معذور بودند و برایشان گناهی در آن نباشد .

و اما طعن ایشان قبل از وفات حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در تاهیر اسامه با آنكه شنیدند و دیدند آنرا از نصوص قولاً و فعلاً بر تاهیر وی پس نبود از ایشان مكر برای خوردن مالی وی با وجود میان سالها و پیر مردان ایشان و نفوس میان سالان و پیر مردان بر حسب اقتضاء جبلت ابا دارند كه بخورد سالان سرفرو د آرند و بالطبع متنفرند كه حكم جوانان را بپذیرند . پس كراهت ایشان تاهیر و برا چیز تازه نبود و همان بر مقتضای طبع بشری و جبلت آدمیت بود (پس تأمل كن) .

و اما طلب نمودن ایشان غرل اسامه را بعد از وفات حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم پس بعضی از علماء ازان اعتذار نمود باینكه ایشان بسا روا دیدند كه (ابوبكر) صدیق با ایشان موافق باشد بر ترجیح غرل وی بر حسب اقتضاء مصلحت آنرا (بحسب نظر ایشان) و انصاف اینست كه من وجهی نمیتفهمم كه عقل قبول آن كند در طلب نمودن ایشان غرل و برا بعد از خشمناك شدن حضرت پیغمبر از طعن ایشان در تاهیر وی و برون آمدن آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در حال تب و سر بسته و خود را پیچیده و سرزنش آنحضرت آنرا بر منبر در آن خطبه خود كه از وقائع تاریخیه

شائعه است میان ایشان و بهمه جا رسیده . پس وجه معذرت ایشانرا پس از این تفصیل جز خدا تعالی ندارند .

و اما عزم آنان بر الغاء فرستادن لشکر و اصرارشان بر (ابوبکر) صدیق در اینباب با اینکه اهتمام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در انفاذ آن و عنایت تامه آنروز را در تعجیل فرستادن آن و نصوص متوالیه بزرگوار را در آنباب دیده بودند پس همان از روی احتیاط آنان بود بر پایتخت اسلام که مبدا مشرکانیکه در کرد ایشانند بر بایند و قتیکه دیدند که پایتخت قوه ندارد و لشکر از آن دور شده . و برحالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نفاق ظاهر شد و نفوس یهود و نصاری قوت گرفت و طوائفی از عرب مرتد شدند و برخی از دادن زکوة سرکشی کردند پس صحابه باسیدنا (ابوبکر) صدیق در منع اسامه از آن سفر سخن راندند و از قبول آن ابا نمود و گفت سوگند بخدا که مرا مرغان بر بایند محبوبتر است نزد من از اینکه کاری ابتدا کنم قبل از اجراء امر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم . اینست آنچه اصحاب ما از (ابوبکر) صدیق نقل کرده اند و اما غیر او پس معذور است در آنچه در باب برگردانیدن لشکر قصد داشته . زیرا که ایشانرا مقصدی جز احتیاط بر اسلام نبود .

و اما تخلف ابوبکر و عمر و غیر ایشان از لشکر و قتیکه اسامه با آن لشکر روانه شد پس همان بجهت تشید مملکت اسلامی و تأیید دولت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ خلافتیکه آنروز جز بآن دین و اهل دین نگهداری نمیشد بود .

و اما آنچه از شهرستانی در کتاب ملل و نحل نقل فرموده اید پس آنرا مرسل غیر مسند یافته ایم و حلبی و سید و حلانی درسیرهای خود

گفته‌اند که در آن حدیثی اصلا وارد نشده پس اگر تو (خدایعالی ترا سلامت بدارد) از طریق اهل سنت حدیثی در آنخصوص روایت می‌کنی مرا بر آن دلالت بفرما. والسلام.

جواب ۴۶ - بتاریخ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۳۰

۱ - عذر آنان منافات باقول ما ندارد. ۲ - آنچه از

شهرستانی نقل کرده‌ایم در حدیث مسند آمده

۱ - شما (خداوند تعالی شما را سلامت بدارد) مسلم داشتید تا آخر آنانرا در لشکر اسامه از حرکت و سنگینی ایشانرا در حرکت آنهمه مدت در جرف با اینکه مامور بشتاب و تعجیل بودند.

و هم طعن آنانرا در تأمیر اسامه مسلم داشتید باوجودیکه شنیدند و دیدند آن نصوص قولی و فعلی را بر تأمیر وی.

و هم طلب نمودن ایشانرا از ابوبکر عزل ویرا مسلم داشتید بعد از غضب نمودن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از طعن آنان در امارت وی و بیرون آمدن آنسرور بواسطه آن در حال تب و سربسته و خود پیچیده و سرزنش نمودن آن بزرگوار در آنخطبه خود بالای منبر که خود فرمودند که آن از وقایع تاریخی است و در آن خطبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعلان فرموده بود که اسامه اهلیت آن امارت را دارد.

و هم مسلم داشتید طلب نمودن آنانرا از خلیفه ملغی نمودن فرستادن آن لشکر را که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا فرستاده بودند گشودن لوائیرا که بدست مبارک خود بسته بود باوجودیکه اهتمام آنسرور

را در انفاذ آن و عنایت تامه آنحضرترا در تعجیل فرستادن آن و نصوص متوالیه آنبرزگوار را در وجوب آن دیده بودند .

و هم مسلم داشتید تخلف برخی از آنان را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا در لشکر قرار داده بودند و بایشان امر فرموده بود که در زیر فرمان اسامه باشند - همه اینها را مسلم داشتید چنانچه اهل اخبار بر آن نص نموده اند و همه محدثان و حفظه آثار یکقول هستند در صحت آن . و فرمودید که آنان در آنباب معذور بودند . و حاصل فرمایش شما در باب عذر آنان اینست که ایشان در این امور مصلحت اسلام را به حسب انظار خود نه بموجب نصوص نبویه اختیار کردند - و ما در اینمقام بیشتر ازین ادعا نکردیم - و بعبارة آخری موضوع کلام ما فقط در این بود که آیا ایشان در جمیع نصوص متعبد و فرمانبردار بودند یا نه - شما شق اول را و ماشق دوم را اختیار کردیم . پس اعتراف شما اکنون باینکه آنان در این امور متعبد نبودند صحت اختیار ما را ثابت میکند و معذور بودن یا نبودن آنان از موضوع بحث خارج است چنانچه پوشیده نیست . و از آنجائیکه پیش شما ثابت شد که ایشان بر حسب اقتضاء انظار خود مصلحت اسلام را در سریه اسامه بر تعبد بموجب آن نصوص اختیار نمودند پس چرا نمیفرمائید که ایشان در امر خلافت بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مصلحت اسلام را بر حسب اقتضاء انظار خود بر تعبد بنصوص غدیر و امثال آن اختیار نمودند - شما از طعن طاعنین در تائید اسامه عذرخواهی نمودند باینکه طعن آنان بتامیر وی بواسطه خورد سالی او بود با وجودیکه میان آنان میانه سالان و پیر مردان بودند ، و فرمودید که نفوس میانه سالان و پیر مردان بجبلت و طبیعت خود ابا دارند از انقیاد

بجوانان پس چرا همین سخن را بعینه نفرمودید در باب کسانی که بنصوص غدیر که مقتضی تاهیر علی علیه السلام است برمیانه سالان و پیر مردان الی صحابه فرمان نبردند زیرا که ایشان (چنانچه از اخبار ایشان بحکم ضرورت بر می آید) سن آنسور را روزیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت خورد شمردند چنانچه سن اسامه را روزیکه او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن لشکر بر ایشان برگماشت. خلافت کجا و امارت لشکر کجا. پس هرگاه نفوس ایشان بالطبع ابا داشته باشد که فرمانبرداری کنند از جوان دریک لشکری پس سزاوارترند که ابا داشته باشند از فرمانبرداری از جوان در مدت زندگانی خود در تمام کارهای دنیویه و اخرویة - با اینکه آنچه ذکر فرمودید که (نفوس پیر مردان و میانه سالان بالطبع تنفر دارند از فرمانبرداری بجوانان) ممنوع است اگر مراد شما اطلاق در این حکم باشد زیرا که نفوس مومنین از پیر مردان کامل الایمان از طاعت خدا و رسول او در فرمانبرداری جوانان و نه در غیر آن از چیزهای دیگر تنفر ندارند (فلا وربك لا يؤمنون حتی يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت وسلموا تسلیما یعنی سوگند پیرو درگارتو که ایمان نیارند تا ترا در آنچه بر آن نزاع نموده اند حکم قرار ندهند آنگاه در خود از آنچه حکم نمودئی حرجی نیابند و درست قبول کنند و ما انا کم الرسول فخذوه و مانها کم عنه فاتھوا یعنی آنچه را حضرت رسول خدا برای شما می آورد آنرا بگیرد و عمل کنید و از آنچه شما را نهی میکنید اجتناب نمائید)

اما آنکلمه که تعلق باشخاصی دارد که از لشکر اسامه تخلف کرده اند که آنرا شهرستانی مرسل ذکر کرده مثل ارسال مسلمات پس آن در حدیث

مسندی آمده که آنرا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده و من آنرا برای تو بعین لفظ آن نقل میکنم گفته حدیثنا احمد بن اسحق بن صالح عن احمد بن سیار عن سعید بن کثیر الانصاری عن رجاله عن عبدالله بن عبدالرحمن عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرض موته امر اسامة بن زید بن حارثه علی جیش فیه جلة المهاجرین و الانصار منهم ابوبکر وعمر و ابو عبیدة بن الجراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و الزبیر و امره ان یغیر علی موته حیث قتل ابو زید و ان یغزو وادی فلسطین فتناقل اسامة و تناقل الجیش بتناقله و جعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه یشغل و یخف و یوکد القول فی تنفید ذلک البعث حتی قال له اسامة بابی انت و امی اتاذن لی ان امکت ایاما حتی یشفیک الله تعالی فقال اخرج و سر علی بركة الله فقال یارسول الله ان انا خرجت و انت علی هذه الحال خرجت و فی قلبی قرحة فقال سر علی النصر و العافیة فقال یارسول الله انی اکره ان اسائل عنک الکرکان فقال انفذلما امرتک به ثم اغمی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قام اسامة فتجهز للخروج فلما افاق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سأل عن اسامة و البعث فاخبر انهم یتجهزون فجعل یقول انفذوا بعث اسامة لعن الله من تخلف عنه و کر ذلک فخرج اسامة و اللواء علی راسه و الصحابة بین یدیه حتی اذا کان بالجرف نزل و معه ابوبکر و عمر و اکثر المهاجرین و من الانصار اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیرهم من الوجوه فجاءه رسول ام ایمن یقول له ادخل فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یموت فقام من فوره فدخل المدينة و اللواء معه فجاء به حتی ذکره بباب رسول الله و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قدمات فی تلك الساعة انتهى یعنی احمد بن اسحق بن صالح ما را حدیث کرد از احمد بن سیار از سعید بن کثیر انصاری از رجال خود از عبدالله بن عبدالرحمن اینکه

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود اسامه بن زید بن حارثه را امیر کرد بر لشکریکه در آن بزرگان مهاجرین و انصار بودند از جمله آنان ابوبکر و عمر و ابوعبیده بن الجراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و زبیر بودند و امر فرمود بوی که موته را آنجا که پدر وی زید در آن کشته شده بود غارت کنند و در وادی فلسطین عزا کند پس اسامه ثاقل کرد و لشکر هم بتاقل وی ثاقل کردند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود سنگین و سبک میشد و در حرکت دادن آن لشکر تأکید امر میفرمود تا جائیکه اسامه عرض کرد پدر و مادرم بقرابت آیا خستم میفرمائی که چند روزی درنگ نمایم تا خدایت بهبودی بخشد فرمود بیرون شو و با برکت خدایتعالی روبراه شو . عرض کرد یا رسول الله اگر بیرون شوم و ترا در اینحال بگذارم بیرون میشوم و در دل من زخمی باشد . فرمود برو بانصر و عافیت عرض کرد یا رسول الله خوش ندارم که خبر ترا از شترسوران پیرسم . فرمود بجا آور آنچه ترا بآن امر فرمودم آنگاه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اغما عارض شد و اسامه برخاست و ساز سفر راست کرد همینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهوش آمد از اسامه و لشکر پرسش فرمود عرض کردند که ایشان در ساز سفر هستند پس همی فرمود لشکر اسامه را حرکت دهید خدایتعالی لعنت کناد کسیرا که از آن تخلف نماید و آنرا تکرار میفرمود . پس اسامه بیرون شد و لواء بر سر وی بود و صحابه پیش روی وی بودند همینکه به جرف رسید فرود آمد و با وی ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین بودند و از انصار اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از بزرگان بودند پس فرستاده ام ایمن او را در رسید که میگفت داخل شو که حضرت

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میمیرد پس فوراً برخواست و بمدینه آمد و لو آء باوی بود پس آمد و آنرا بدر خانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زد همان وقت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جان سپرد انتهى بعین لفظ او . و آنرا جماعتی از مورخین نقل نموده اند که یکی از آنان علامه معتزلی است در آخر ص ۲۰ و صفحه که بعد از آن است از جلد دوم شرح نهج البلاغه والسلام . ش

سؤال ۴۷ - بتاریخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۳۰

در خواست نمودن باقی موارد را

سخن را در باره سربه اسامه چنانچه در باره رزیه يوم الخميس دراز نمودیم حتی تا صافی از ناصافی آشکار شد و بامداد بر صاحب دیده پیدا شد پس غیر آنها را از موارد دیگر بیان نمائید، والسلام . ش

جواب ۴۷ بتاریخ ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۰

امر فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقتل مارق

بس است ثور از آنچه میخواهی آنچه را که جماعتی از اعلام امت و حفظه پیشوایان روایت نموده اند (و اینکه مینویسم) از لفظ امام احمد بن حنبل است در ص ۱۵ جزو سوم مسندوی از حدیث ابی سعید الحدری که گفت ابوبکر خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد یا رسول الله من بفلان وادی گذر کردم مردی باخشوع و نیکو منظری دیدم که نماز میخواند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود برو سوی او و بکش او را پس ابوبکر بسوی او رفت همینکه او را در آن حال دید خوش نداشت که او را بقتل رساند و نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه

و آلہ وسلم برگشت (ابوسعید) گفت پس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بعمر فرمود برو او را بقتل برسان پس عمر رفت پس او را دید بھمانحالیکہ او را
ابوبکر در آنحال دیدہ بود پس خوش نداشت کہ او را بکشد پس برگشت
و عرض کرد یا رسول اللہ من او را دیدم کہ باحالت خشوع نماز میکند پس
خوشم نیامد کہ او را بقتل رسانم۔ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
یا علی برو و او را بقتل رسان (ابوسعید) گفت کہ علی علیہ السلام رفت و
اور ندید۔ پس علی برگشت و عرض کرد یا رسول اللہ او را ندیدم (ابوسعید)
گفت پس حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ان هذا واصحابه
يقرون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
ثم لا يعودون فيه حتى يعود كسهم في فوقه فاقتلوهم هم شر البريه ا ه یعنی این
مرد و یاران وی قرآن میخوانند و از گلوهایشان تجاوز نکنند بیرون میروند
از دین چنانچہ تیر از صید بیرون رود صاف و بی چیزی از آن آلودہ نشود
آنگاہ بدین برنگردند تا تیر بچلہ کمان برگردد پس ایشانرا بکشید ایشان بد
ترین مردمند و ابوسعید در مسند خود روایت کردہ (چنانچہ در اصابہ این
شجر در ترجمہ ذی الثدیہ است) از انس گفت در عہد حضرت رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مردی بود کہ مارا تعبد و اجتھاد و خوش آمدی و
ما او را بنام وی بحضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یاد کردیم پس
ویرا شناخت پس بصف خودش وصف نمودیم و او را شناخت و در بین
اینکہ ذکر او میکردیم کہ همانمرد پیدا شد عرض کردیم کہ این همان است
فرمود کہ هماناشما مرا از مردی خبر میدہید کہ در روی او زخمی از شیطان
است پس آمد آمد تادر برابر ایشان ایستاد و سلام نداد پس حضرت رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باو فرمود ترا بخدا سوگند میدہم آیا وقتیکہ برابر این

مجلس ایستادی گفتمی در میان این گروه کسی از من برتر و بهتر نیست گفت خدا یا
 آری آنگاه داخل شد که نماز خواند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود کیست که این امر در ابطال رساند ابو بکر عرض کرد که منم پس بر او داخل شد
 و او را دید نماز میخواند پس گفت سبحان الله مردی را بقتل رسانم که نماز میخواند
 پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چه کردی عرض کرد خوش
 نداشتم او را در حال نماز بکشم و حال آنکه تو ما را از کشتن نماز گذاران نهی فرمودئی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کیست که آن مرد را بکشد عمر عرض
 کرد منم پس داخل شد و او را دید که پیشانی خود را نهاده پس عمر گفت که ابو بکر
 از من افضل است پس بیرون شد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود ترا چه شد عرض کرد او را دیدم که پیشانی خود را برای خدا نهاده
 پس خوش نداشتم او را بقتل رسانم . باز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 کیست که آن مرد را بکشد علی علیه السلام عرض کرد منم فرمود توئی اگر
 باو برسی پس بزوی داخل شد و دید که بیرون رفته پس بسوی حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله وسلم برگشت فرمود ترا چه شد عرض کرد دیدم
 بیرون رفته بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لو قتل ما اختلف
 من امتی رجلا ن الحدیث یعنی هرگاه کشته شده بود دوتی از امت من با هم
 اختلاف نمیکردند الحدیث و این حدیث را حافظ محمد بن موسی الشیرازی در
 کتاب خود که از تفسیرهای یعقوب بن سفیان و مقاتل بن سلیمان و یوسف قطان
 و تاسم بن سلام و مقاتل بن حیان و علی بن حرب و سدی و مجاهد و قتاده و
 وکیع و ابن صریح و آنرا جماعتی از ثقات مثل مسلمات مرسل ذکر کرده اند
 مثل امام شهاب الدین احمد معروف بابن عبدربه اندلسی و قتیکه سخن وی
 منتهی باصحاب هواها میشود در جزء اول عقد الفرید و در آخر حکایت این

خود آموخته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودان هذا الاول قرن
يطلع في امي لوقلتتموه ما اختلف بعده اثنان يعني همانا که این نخست شاخی
است که در این امت بر آید اکراد و اگشته بودید و تن بعد از وی با هم اختلاف
نمیگردند همانا بنی اسرائیل افتقرت اثنین و سبعین فرقه و ان هذه الامة ستفرق
ثلاثا و سبعین فرقه کلهافی لنادالافرقه^۱ همانا که بنی اسرائیل هفتاد و دو
فرقه شدند و این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد و همه ایشان در آتش
باشند مگر یکفرقه اه .

و نزدیک است باینقضیه آنچه اصحاب سنن^۲ از حضرت علی علیه السلام
روایت کرده اند که فرموده بود مردمانی از قریش نزد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم آمدند و گفتند یا محمد ما همسایگان و همپیمانان تو ایم و
جمعی از برده کان ما پیش تو آمده اند که رغبتی در دین و فقه ندارند و همانا که
از مزارع و اموال ما گریخته اند آنرا بما برگردان پس بابو بکر فرمود چه
میگوئی عرض کرد راست گفتند چه آنان همسایگان تواند (علی علیه السلام)
فرمود پس چهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تغییر کرد و آنگاه بعمر بفرمود
چه میگوئی عرض کرد راست گفتند چه ایشان همانا همسایگان و همپیمانان
توانند پس چهره حضرت پیغمبر تغییر کرد و فرمود یا معشر قریش والله لیمعنن
الله علیکم رجلا قد امتحن الله قلبه للايمان فیضربکم علی الدین فقال ابو بکر انا
یا رسول الله قال لا قال عمر انا یا رسول الله قال لا ولكنه الذی یحذف النعل و

۱ - فرقه و شیعه (دو لفظ) مترادفند بحساب جمل زیرا که هر یک ۳۸۵ باشد و این از چیز
هایست که عوام آنفرقه بآن فال میزنند .

۲ - مثل امام احمد در اواخر ص ۱۵۵ ج ۱ مسند خود و سعید بن منصور در سنن خود و ابن
جریر در تهذیب الآثار و حکم بصحت آن کرده و آنرا متقی هندی از همه ایشان در ص ۳۹۶ ج ۶ کنز
العمال نقل نموده .

كان قد اعطى عليا نعله يحضفها یعنی ای گروه قریش بخدا قسم که خدایتعالی هر آینه بر انگیزاند بر شما مردیرا که خدایتعالی دل او را امتحان فرموده برای ایمان پس میزند شمارا بر دین پس ابوبکر عرض کرد منم یارسول الله فرمود نی عمر عرض کرد منم یارسول الله فرمود نی ولیکن او کیست که کفش را میدوزد. و بعلی علیه السلام کفش خود را داده بود که بدوزد. والسلام - علیکم ش.

سؤال ۴۸ - بتاريخ ۲۶ ربيع الاول ۱۳۳۰

عذر خواستن از نکشتن آن مارق

شاید آندوتن (ابوبکر و عمر) رضی الله عنهما استحباب قتل ویرا فهمیده باشند از روی حمل نمودن ایشان امر را بر استحباب نه بروجوب و ازینرو ویرا نکشتند یا گمان کرده باشند که قتل وی واجب کفائی است پس آنرا ترك نمودند بجهت اعتماد بر غیر خودشان از صحابه چه در میان صحابه کسی بود که کفایت باو تحقق پیدا کند و وقتیکه برگشتند نمیترسیدند که کار بواسطه فرار او از دست برود زیرا که آندوتن ویرا بقضیه خبر نداده بودند و السلام

جواب ۴۸ - بتاريخ ۲۹ ربيع الاول ۱۳۳۰

رد آنعذر

امر حقیقت در وجوب است پس غیر از وجوب چیزی باذهان از آن متبادر نشود پس حمل نمودن آن بر استحباب درست نباشد چیز بقرینه و قرینه در این مقام بر آن نیست بلکه قرائن اراده معنای حقیقی را که وجوب باشد تا کید مینمایند پس نیک نظر کن در این احادیث که خواهی یافت که امر چنان است که ما گفته ایم و بس است ترا فرمایش آنحضرت صلی الله

علیه وآله ان هذا واصحابه يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين
كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم في فوقه فاقتلوه
هم هم شر البرية وفر ما يشاء حضرت صلى الله عليه وآله وسلم لو قتل ما اختلف
من امتي رجالان زيرا که اين سخن و مانند آن گفته نمیشود مگر در واجب نمودن
قتل او وسخت ترغيب نمودن بر آن .

و اگر اين حدیث را در مسند احمد مراجعه فرمائيد خواهيد يافت که امر بقتل
وی بابو بکر بالخصوص آنگاه بعمر بالخصوص متوجه است پس در اينحال
چگونه وجوب كفائي میشود .

با اينکه احادیث صريح است باينکه آندو تن از قتل وی دست نکشيدند
مگر برای اينکه ناخوش داشتند که ويرا بکشند در آنحال خشوع در نماز نه
از برای چيز ديگر پس خوشدل نشدند بآچه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و
آله وسلم خوشدل بود بآن و ترجيح ندادند امر مبارك ويرا بقتل او . پس اين نقيضه
از جمله شواهد است باينکه ايشان عمل نمودن برای خود را بر تعبد بنص
اختيار مينمودند چنانچه می بينی والسلام ش.

سؤال ۴۹ - بتاريخ ۳۰ ربيع الاول ۱۳۳۰

درخواست نمودن همه موارد را

بقیه موارد را بيان فرمائيد و چیزی از آنها فروگذار نکنيد که
دوباره از شما درخواست کنیم اگر چه بدرازی سخن محتاج باشد و السلام س.

جواب ۴۹ - بتاريخ ۳۰ ربيع الاول ۱۳۳۰

۱ - جمله از آن موارد ۲ - اشاره بموارد ديگر

۱ - بس است ترا از آنها صلح حديبيه و غنائم جنين و فدا گرفتن

از اسیران بدر و امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنحر نمودن بعضی اشتران در غزوه تبوک و قتیکه مبتلا بگرسنگی شدند. و بعضی از کارهای ایشان در روز احد و دره آن و روز ابوهریره و قتیکه صدا بلند کرد بشارت دادن هر کسیکه خدا را با توحید ملاقات کند و روز نماز کردن بر آنما فاق و روز لمز در صدقات و سؤال ایشان با فحش و تاویل دو آیه خمس و زکوة و دو آیه متعین و آیه سه طلاقه و تاویل سنت و آمده در نوافل شهر رمضان از حیث کیفیت و کمیت و سنت ماثوره در کیفیت اذان و کمیت تکبیر در نماز جنازه با چیزهای دیگری که مقام گنجایش بیان آنها را ندارد مثل معارضه در امر حاطب بن بلتعنه و معارضه با فعل حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مقام ابراهیم علیه و علی نبینا و اله صلواته و سلام و مثل اضافه نمودن خانه های جمعی از مسلمانان را بمسجد و مثل حکم نمودن بر اهل یمن بدادن خونهای ابی خراش هذلی و نفی بلد نمودن نصر بن حجاج سلمی را و اقامه حد بر جعد بن سلیم^۱ و وضع خراج بر سواد عراق و کیفیت ترتیب جزیه و قرار دادن شورای بآن ترتیب معلوم و مثل شبگردی نمودن و تجسس در روز نمودن و مثل عول در فراغ با موارد دیگر یکبار احصا نمیشود کرد که در آنها قوت و سطوت و مصالح عامه را اختیار کردند و ما در کتاب خود سبیل المؤمنین^۲ باب واسعی برای آنها منفرداً قرار دادیم ۲ - باینکه اینجا نصوص دیگری است که مخصوص علی و عترت طاهره

۱ - مراجعه بطبقات ابن سعد کن در ترجمه عمر کن که بدون شاهد مدعی بر جعد اقامه حد نموده بواسطه یک ورقه که در آن شعری چند بود و قائل آن معلوم نبود که متضمن نسبت زنا بود

بجعد.

۲ - اگر کتاب سبیل المؤمنین دست شما نرسد بکتاب فصول مهمه رجوع کنید که در آنجا فوائدی هست که در غیر آن یافت نمیشود. و ما در آنجا فصلی علی حده برای تاویل کنندگان آورده ایم و آن فصل هشتم است ص ۴۴ - ۱۳۰ طبع دوم در آنجا تفصیل این موارد است.

علیه وعلیهم الصلوة و السلام است غیر از نصوص خلافت که بانها نیز عمل ننموده اند بلکه بنقیض آن عمل کردند چنانچه ارباب بحث و تحقیق میدانند پس بعد از آنها تاویل ایشان نص خلافت را عجبی نیست و یا نص بر خلافت جز یکی از نصوص است که تأویل کردند و عمل بر ایهای خود را بر تعبیر آن نصوص مقدم داشتند و السلام ش.

سؤال ۵۰ - بتاریخ ۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - اختیار نمودن ایشان مصلحت را در آن موارد

۲ - درخواست نمودن موارد باقیه

۱ - هیچ خردمندی شکی ندارد در حسن مقاصد ایشان و اختیار نمودنشان مصلحت عامه را در همه آنچه از ایشان در انموارد سرزده زیرا که ایشان طلب مینمودند آنچه را که اصلح بحال امت و ار جیح بحال ملت و اقوی برای شوکت اسلام بود پس بر آنان در آنچه کرده اند گناهی نباشد خواه پایند نصوص شده باشند یا تاویل نموده باشند آنها را

۲ - ما شمار اتکلیف کرده بودیم باستقصاء و همه موارد شما ذکر نمودید از آنها آنچه ذکر نمودید باز فرموده اید که در باره امام و عترت وی صلوات الله و سلامه علیه وعلیهم نصوصی هست غیر از نصوص خرافت که گذشتگان ما بآنها عمل ننموده اند . پس کاش آنها را ب تفصیل ایراد و ما را از درخواست نمودن آنها بی نیاز میفرمودید و السلام س.

جواب ۵۰ - بتاریخ ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - خارج شدن مناظره کننده از محل بحث

۲ - بجا آوردن درخواست وی

۱ - جناب شما تصرف ایشانرا در نصوص ماثوره در آنموارد مسلم

داشتید و عرائض ما را لله الحمد تصدیق فرمودید. اما حسن مقاصد ایشان و اختیار ایشان مصلحت عامه را و طلب نمودن ایشان آنچه اصلح بحال امت و ارجح بحال ملت و اقوی برای شوکت بود پس از محل بحث خارج است چنانچه میدانید.

۲ - در سؤال اخیر خواهش نموده‌اید تفصیل آنچه را که به‌علی علیه السلام اختصاص دارد از صحاح منصوصه بروی بغیر امامت از اموریکه بآنها متعبد نشده‌اند بلکه اعتنائی بآنها نکرده‌اند و حال آنکه شما خود پیشوای علم و حدیث هستید در اینزمان که متفرقات آنرا جمع و نهایت در آن رنج برده‌اید پس کیست که گمان برد که تو تفصیل آنرا که ما مجمل گذاشته‌ایم نمیدانی و آن کیست که خود را از تو بمعرفت حقیقت آنچه اشاره بآن نموده‌ایم سزاوارتر بینید و آیا کسی میتواند در علم سنت باتو مجارات و مبارات نماید ولیکن امر چنان است که گفته شده. و کم سائل عن امره و هو عالم یعنی بسا کسیکه دانا است با مری از آن می‌پرسد.

همانا که شما میدانید که بسیاری از صحابه با علی علیه السلام طریق بغض و عداوت می‌پیمودند و از وی دوری کردند و او را آزرده و دشنام دادند و ستم نمودند و با وی در مقام مناصبت و محاربت برآمدند. پس بروی وی و بروی اهل بیت و دوستان وی شمشیرها کشیدند چنانچه بضرورت از اخبار گذشتگان معلوم است و حال آنکه از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله

و من اطاع علیا فقد اطاعنی و من عصی علیا فقد عصانی یعنی هر کس اطاعت من کند هر آینه اطاعت خدایتعالی کرده و هر کس نافرمانی من کند هر آینه نافرمانی خدایتعالی کرده و هر کس اطاعت علی کند اطاعت مرا کرده و

هر کس نافرمانی علی کند نافرمانی من کرده . و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من فارقنی فقد فارق الله و من فارقک یا علی فقد فارقنی یعنی هر کس از من دوری کند از خدایتعالی دوری کرده و هر کس یا علی از تو دوری کند از من دوری کرده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی انت سید فی الدنیا سید فی الآخرة حبیبک حبیبی و حبیبی

حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و الولی لمن ابغضک بعدی یعنی یا علی تو بزرگی در دنیا و بزرگی در آخرت دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدایتعالی است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است و وای بر کسیکه ترا دشمن بدارد بعد از من و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله یعنی هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر کس مرا دشنام دهد خدایتعالی را دشنام داده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله یعنی هر کس علی را بیازد مرا آزرده و هر کس مرا آزارد خدا یتعالی را آزرده و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود و من احب علیا فقد احبنی و من ابغض علیا فقد

ابغضنی یعنی هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا یحبک یا علی الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق یعنی ترا یا علی دوست نمیدارد جز مؤمن و دشمن نمیدارد جز منافق و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی خدا یا دوست بدار کسی را که او را دوست داشته بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن داشته بدارد و یاری کن کسی را که او را

یاری نماید و یاری مکن کسیرا که او را یاری ننموده. و روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نظر نموده و فرمود انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالکم یعنی من در جنگم با کسیکه با شما در جنگ باشد و مسالمت دارم با کسیکه با شما در مسالمت باشد. و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را زیر کسا برد فرمود انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالهم یعنی من در جنگم با کسیکه با ایشان در جنگ است و در مسالمتم با کسیکه با ایشان در مسالمت است با بسیاری از امثال این روایات که بسیاری از صحابه بهیچیک از آنها عمل ننمودند و همان بنقیض آنها عمل کرده اند و هواهای خود را بر آنها مقدم داشتند و اغراض خود را بر آنها اختیار نمودند. و ارباب بصیرت میدانند که سائر روایات ماثوره در فضل علی علیه السلام (و آنها از صدها میگذرد) مثل نصوص صریحه است در وجوب موالات و حرمت معادات او بجهت دلالت نمودن هر يك از آنها بر جلالت قدر و عظمت شان و علو منزلت آن بزرگوار نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم. و ما جمله و افره از آنها را در ضمن این مراجعات (جوابهای سابق) آورده ایم و آنچه را ذکر نکرده ایم اضعاف اضعاف آنستکه ذکر نموده ایم و شما را بحمد الله تعالی علمتان گنجایش و فهمتان احاطه بآنها دارد. پس آیا بهیچیک از آنها را موافق با دشمنی و جنگیدن بآن بزرگوار یا ملائمت با ایدنا و بغض و عداوت آنجناب یا مناسب هتك حرمت و ظلم و دشنام دادن بآنسرور و آنرا سنتی از سنتها خطیبان در روزهای جمعه و اعیاد قرار دادن یافته اید حاشا و کلا. ولیکن کسانی که با او معامله ها را کردند با کی از آنها نداشتند با کثرت و تواتر آنها و مانعی هم برای ایشان نبود در هر چه سیاست

ایشان مقتضی بود. و همه میدانستند که برادر و ولی و وارث و همراز و سید
عترت و هارون امت و کفو پاره جگر (دختر) و پدر ذریه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بود و اول ایشان در اسلام و خالصترین ایشان
در ایمان و در علم و عمل از همه بیشتر و در حلم از همه بزرگتر و در
یقین از همه سختتر و در زحمت از همه عظیمتر و در امتحان از همه بهتر
و در مناقب از همه وافرتر و در سوابق از همه گرامیتر و در دلسوزی وی
بر اسلام از همه بیشتر و قرابت وی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم از همه نزدیکتر و برقرار و خوی و راه از همه شبیهتر بوی و بفعل
و قول و سکوت از همه مانندتر بوی. لیکن اغراض شخصیه نرد ایشان
بر هر دلیلی همان مقدم بود. پس مقدم داشتن رای خود را بر تعبد بنص
غذیر ایشان جای تعجب نیست. مگر نص غدیر جز یک حدیثی است از صد ها
حدیثی که آنها تاویل کردند بجهت اختیار آراء و تقدیم مصالح خود و حال
آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود انی تارک
فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی همانا که من
در میان شما چیزی گذاشته ام که هرگاه بآن متمسک شوید هرگز گمراه
نشوید کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت منند و فرموده بود انما مثل
اهل بیتی فیکم کسفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل
اهل بیت من میان شما همان مثل کشتی نوح است و هر کس بران سوار شد
نجات یافت و هر کس از آن کناره گرفت غرق شد و انما مثل اهل بیتی
فیکم مثل باب حطه فی بنی اسرائیل من دخله غرقه و مثل اهل بیت من
در میان شما همان مثل باب حطه است در بنی اسرائیل و هر کس داخل
آن شد آمرزیده شد و فرموده بود النجوم امان لاهل الارض من الغرق

و اهل بیتى امان لامتى من الاختلاف فاذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا
فصار و احزب ابليس يعنى ستارگان امانند از برای اهل زمین از غرق و
اهل بیت من مانند از برای امت من از اختلافات همینکه یکقبیله از عرب
با ایشان مخالفت کردند با هم اختلاف نمایند پس حزب ابلیس شوند تا آخر
آنچه ازین نمط از روایات صحیحہ آمده که هیچ یک از آنها متعبد نشده اند
والسلام ش.

سؤال ۵۱ - بتاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۳۳۰

چرا امام (امیر المومنین علیه السلام) روز سقیفه
بنص خلافت و وصایت احتجاج نفرمود

حق از پس پرده آشکار شد والحمد لله رب العالمین و نماند مکر یکچیز
که سر آن مخفی است آنرا بر تو معروض میدارم که پرده آنرا برداری و
سر آنرا هویدا سازی و آن اینست که امام (علیه السلام) بهیچیک از نصوص
خلافت و وصایت که شما پیرامون آنها میگردید (روز سقیفه بر صدیق و
کسانیکه با وی بیعت کرده بودند) احتجاج نفرمود مگر شما بمقاد آنها از امام
علیهم السلام داناترید والسلام ش.

جواب ۵۱ - بتاریخ ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۰

- ۱- موانع امام علیه السلام از احتجاج نمودن روز سقیفه
- ۲- اشاره باحتجاج آنحضرت علیه السلام و
احتجاج دوستان وی باوجود موانع

۱ - همه مردم میدانند که امام (علی علیه السلام) و سائر دوستان
وی از بنی هاشم و غیر بنی هاشم نه در بیعت حاضر و نه آنروز داخل در
سقیفه شدند و از سقیفه و از هر چه در آن واقع شد کناره گرفته بودند و همه

ایشان بمصیبت بزرگ خودشان بواسطه وفات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قیام بموجبات تجهیز آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبتلا بودند و بغیر آن اهمتامی نداشتند و هنوز آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در قبر مقدسش پنهان نکرده بودند که اهل سقیفه کار خود را انجام دادند و بیعت و بندوبست خود را محکم نمودند و احتیاط را از دست ندادند اجماع نمودند که نگذارند قوای با فعلی بیعت آنان را است کند یا خدشه به بند و بست آنان را وارد آید یا تشویش و اضطراب بر عامه آنان داخل شود پس امام علیه السلام بسقیفه و بیعت صدیق و کسانی که با وی بیعت کردند کجا بود تا برایشان احتجاج فرماید و کجا برای امام علیه السلام و غیر وی بعد از عقد بیعت میسر میشد که احتجاج کنند و حال آنکه صاحبان امر و نهی احتیاط خود را داشتند و صاحبان قوت و قدرت بآن سختی اعلان نموده بودند . و آیادر عصر حاضر ما کسیرا میسر میشود که با ارباب سلطنت به چیزی که باعث رفع سلطنت و الغاء دولت ایشان باشد مقابله کند . و آیا چنین کسیرا بخیال خود میگذارند هیئات هیئات گذشته را بر حال کنونی قیاس کن که مردم همان مردم و زمان همان زمان است با اینکه علی علیه السلام آنروز برای احتجاج اثری ندید جز فتنه که رفتن حق خود را بر حصول آن فتنه در آن اوقات اختیار میفرمود چه بر جماعت اسلام و کلمه توحید میترسید چنانچه سابقاً آنرا توضیح دادیم آنجا که گفتیم که حضرت امیر علیه السلام در آن روزها چیزی مبتلا شده بود که هیچکس بآن مبتلا نشده زیرا که بر دو طرف آنحضرت دو کار بزرگ متمثل شده بود در یکطرف خلافت با نصوص و وصیتهای آن که بوی فریاد میزند و بجنبش میآورد او را بشکوه که دل را خون و فغانی که جگرها را پاره میکند و از یکطرف فتنه هائیکه

طغیان دارند که او را از برافتادن شبه جزیره و انقلاب عرب و برکنند ریشه اسلام میترسند و بمنافقین اهل مدینه تهدید میکنند که برنفاق عادت کرده اند و با عرایکه بدور آنانند و ایشان بنص کتاب منافقند بلکه در نفاق سخر و سزاوارترند باینکه حدود ما انزل الله علی رسولہ را ندانند و حال آنکه شوکتشان بفقد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قوت پیدا کرده و مسلمانان بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل کوسفندان باران خورده در شب زمستان میان کرگان درنده و وحوش بودند و مسلمیه کذاب و طلیحہ بن خویلد در غکو و سجاح بنت الحارث مکار و یاران نادان ایشان (درنا بود نمودن و پامال کردن اسلام) بریکپا ایستاده بودند و رومانی و اکاسره و قیاصره و غیر ایشان در کمین مسلمانان بودند با بسیاری ازین عناصر که در کینه ورزی با حضرت محمد و آل و اصحاب وی صلی الله علیه و علیهم اجمعین در کمال جوش و خروش و باتمام بعض و دشمنی با کلمه اسلام در صدد برانداختن اساس و برکنند ریشه آن بودند و با کمال نشاط قدم های سریع بر میداشتند. میدیدند که کار بدلخواه ایشان شده و بواسطه ارتحال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرصت بدستشان آمده پس خواستند که فرصت را از دست نداده اینملت پراکنده شده را پیش از آنکه بقوت و انتظام خود بر گردند بر بایند پس علی علیه السلام میان آیند و خطر ایستاده بود پس از حمله امور طبیعی آنحضرت علیه السلام این بود که حق خود را قربان زندگی مسلمانان بفرماید. لکن نگهداری حق خود را هم در

۱ - و همانا که آنحضرت علیه السلام به آن در نامه که با مالک اشتر باهل مصر فرستاده و تنیکه مالک اشتر را ولایت مصر عطا فرمود آنجا که فرموده که اما بعد همانا که خدا بتعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم رانذیر بر عالمیان و مهیمن بر پیغمبران مبعوث فرمود همیشه آنحضرت بقیه در صفحه ۴۶۶

خلافت و احتجاج بر کسانیکه خلافت را از وی برگردانیدند از دست نداد
 بروجهیکه شق عضای مسلمانان نکرده باشد و فتنه میان ایشان نیفتد که
 فرصت بدست دشمنانشان نیاید پس در خانه خود بنشست تا با کراهش از
 خانه بیرون آوردند و جنگی هم واقع نشد و هرگاه بسوی ایشان مبادرت
 میفرمود نه از برای خودش حاجتی تمام شده بود و نه از برای شیعیان وی
 برهانی ظاهر شده بود لیکن آنحضرت علیه السلام جمع فرمود میان حفظ
 دین و نگهداری حق خود از خلافت مسلمانان و همینکه نگهداری اسلام و
 دفع شر دشمنان آنرا در آن ایام آن بر موادعت و مسالمت موقوف دید راه موادعت
 پیمود و مسالمت با اشخاصیکه قیام با امر نموده بودند اختیار فرمود بجهت
 نگهداری امت و احتیاط بر ملت و بخل نمودن بر دین و اختیار نمودن
 آخرت بر دنیا و قیام نمودن با آنچه شرعاً و عقلاً واجب است از تقدیم نمودن
 اهم بر مهم پس مقتضیات وقت گنجایش شمشیر کشیدن و مقابله کردن با
 حجت را نداشت.

۲ - و با همه اینها آنحضرت و اولاد وی علیهم السلام و علمای شیعیان
 وی در ذکر وصیت و نشر نصوص جلیه با رعایت حکمت خودداری نداشتند

علیه السلام از دنیا برفت مسلمانان در خلافت بعد از وی با هم نزاع کردند پس سوگند بخدا و تعالی
 که بخیاالمن نغیرسید و بقلب من خطور نمیگرد که بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرب
 خلافت را از اهل بیت وی بکنار کنند و یا آنرا بعد از وی از من دور کنند که یکدفعه دیدم مردم
 بر فلان روی آورده و با وی بیعت میکنند پس دست نگهداشتم تا دیدم که جماعتی از مردم از
 اسلام برگشته بنا بود نمودن آئین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت میکنند پس ترسیدم
 که اگر یاری اسلام و اهل آن نکنم رخنه و خرابی در آن بینم که مصیبت آن بر من بزرگتر
 باشد از قوت سلطنت بر شما که متاع چند روز کمی باشد که زائل چنانچه سراب زایل شود یا
 چنانچه ابرها بر طرف شوند پس در آن فتنه ها قیام کردم تا باطل بر طرف شد و دین آرام گرفت
 تا آخر کلام آنحضرت آنرا در نهج البلاغه مراجعت کن ج ۳ ص ۱۳۰ نامه ۶۲۴.

چنانچه بر اهل تتبع پوشیده نباشد والسلام ش .

سؤال ۵۲ - بتاريخ ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۰

بحث از احتجاج آنحضرت و دوستان وی
علیه الصلوة والسلام

چه وقت اینکار (یعنی ذکر نصوص و احتجاج بنصوص) از امام
علیه السلام و کسان و دوستان وی بعمل آمده را بکمی از آن بیا گاهانید
والسلام . س

جواب ۵۲ - بتاريخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱ - قدری از موارد احتجاج حضرت امام علیه السلام
۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام

حضرت امام علیه السلام در نشر نصوص خویش سکینه و وقار را
بکار میبرد و بآنها با دشمنان خود مجادله نمیفرمود بیجهت احتیاط بر اسلام
و نگهداری دولت اسلام و بسا بود که اعتذار میفرمود از خاموش نشستن خود
و مطالبه نکردن حق خود در آنحال پس میفرمود 'لایعاب المرء بتأخیر حقه
انما یعاب من اخذ ما لیس له یعنی عیب مرد در تأخیر حق وی نباشد همانا
کسی عیب دارد که بگیرد چیز را که آن او نیست . و آنحضرت را در نشر نصوص
خویش راهبانی بود که در آنها حکمت باجلی مظاهر خود در خشان بود .
مگر نمی بینی آنچه را که آنحضرت علیه السلام برای بادآوری روز غدیر
در روز رجبه بکار برد و قتیکه در ایام خلافت خود مردم را در آنجا
جمع نموده پس بایشان فرمود انشد الله کل امرء مسلم سمع رسول الله صلی

۱ - اینکلمه از کلمات قصار آنحضرت است و آن در نهج البلاغه است پس رجوع کن بشرح آن
در ص ۳۲۴ ج ۴ شرح ابن ابی الحدید .

اللہ علہ وآلہ وسلم یقول یوم غدیر خم ماقال الا قام فشهد بما سمع ولا یقم الا من راہ^۱ یعنی سو گند میدہم بخدا ہر مرد مسلمانیرا کہ درروز غدیر خم از حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ باشد آنچه را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ کہ برخیزد و شہادت دہد بآنچہ شنیدہ و برنخیزد مگر کسیکہ آنحضرت را دیدہ باشد پس سی تن از صحابہ برخوا ستند و در میان شان دوازده تن بدری بودند پس شہادت دادند بآنچہ شنیدہ بودند از نص غدیر. و این منتهی درجہ بود کہ برای آنحضرت میسر شد کہ در آن اوقات تنک بواسطہ قتل عثمان و برپاشدن فتنہ بصرہ و شام و بجان خود م کہ این منتهی درجہ احتجاج بود کہ آنروز با رعایت حکمت اتفاق بیفتد و عجب مقام محمودی بود کہ نص غدیر را از مرقد خود بیرون کردہ زندہ نمود پس از آنکہ مردہ بود و موقف حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در دوزخ (برای ہر کسیکہ از آنجماع عہتادر جہہ بودند) مثل فرمود و قتیکہ دست علی را گرفتہ بر یکصد ہزار نفر از امت خود یا بیشتر بلند فرمودہ بآنان تبلیغ فرمود کہ اوست صاحب اختیار شان بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم. و بدین سبب نص غدیر آشکار ترین مصادیق روایات متواترہ شدہ است پس مشاہدہ کن حکمت حضرت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قتیکہ اورا علی رؤس الا شہاد بلند فرمود و متنبہ شو بحکمت وصی علیہ السلام در روز جہہ و قتیکہ آنانرا آن سو گند داد پس حق را بآرامی ہر چہ تمامتر بمقتضای حال و بوقار ہر چہ تمامتر کہ آنحضرت آنرا اختیار میفرمود ثابت فرمود و سیرت آنحضرت علیہ السلام در نشر عہد و نص بر خود چنین بود چہ آن حضرت اصحاب غفلت را با سلوب ہا ئیکہ باعث داد و فریاد و مستلزم نفرت

نباشد بیدار میفرمود و ترا بس است آنچه که آنرا اصحاب سنن روایت کرده‌اند از حدیث آنحضرت علیه السلام در ولیمه که آنرا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عموی خود شیخ لا با طح در مکه اطعام فرمود روزیکه خویشان نزدیک خود را انداز فرمود و آن حدیثی است طویل و جلیل^۱ که مردم آنرا همواره از نشانه‌های نبوت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علائم صحت اسلام می‌شمارند بجهت اشتغال آن بر معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باطعام جماعت بسیار از طعام قلیل و در آخر آن آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کردن آنحضرت را گرفته فرمود ان هذا اخي و وصي و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا یعنی این برادر و وصی و خلیفه من است در میان شما پس سخن او بشنوید و اطاعت کنید و بسیار میفرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باو فرمود انت ولی کل مؤمن بعدی یعنی تو ولی هر مؤمنی بعد از من و بارها یاد میفرمود فرمایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابنی سعیدی یعنی تو از من بمنزله هرون از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نباشد و بارها یاد میفرمود فرمایش آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم (در روز غدیر خم) الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال من کنت ولیه فهذا (علی) ولیه^۲ یعنی مگر من بمؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم گفتند بلی فرمود هر کسیکه من ولی او باشم پس این (علی) ولی اوست با بسیاری از نصوص که انکار آنها را نکردند و آنها را میان نقات اثبات پراکنده نمود و این اندازه ویرا در

۱ - آنرا در جواب ۱۰ ذکر کرده‌ایم .

۲ - آنرا ابن ابی عاصم روایت کرده چنانچه در جواب ۳۳ ذکر کرده‌ام .

آن اوقات میسر میشد (حکمة بالغه فما تعنى النذر) و در روز شوری اغدار و
 انذار فرمود و از خصائص و مناقب خود چیزی فرو گذار نکرد مگر اینکه
 بآن احتجاج فرمود و چقدر در ایام خلافت خود تظلمات خود را بیان فرمود
 و شکوهای خود را متالمانه بر منبر ذکر نمود حتی اینکه فرمود اما والله لقد
 تقمطها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي ينحدر عنى
 السيل ولا يرقى الى الطير فسدلت دونها ثوبا وطويت عنها كشحا وطفقت
 ارتأى بين ان اصول بيد جذاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير
 ويشيب فيها الصغير و يكسح فيها مؤمن حتى يلتقى ربه فرأيت ان الصبر
 على ها تا حاجى فصبرت وفى العين قذى وفى الحلق شجى ارى ترائى نهبا
 الى اخر الخطبة الشقشقيه يعنى هما نا سو گند بخداى تعالى كه فلان آنرا
 (يعنى خلافت را) در بر نمود و حال آنكه او از روى حقيقت ميدانست كه
 جاى من از آن جاى قطب است از آسياب سيل از من فرود آيد و مرغى
 رو بمن بالا نيايد پس بر آن جامه كشيدم و از آن اعراض نمودم و بفكر فرو رفتم
 ميان آنكه با دست بریده حمله كنم يا صبر كنم بر تاريكى سخت كه مرد
 بزرگ فرتوت و كودك در آن پير شود و مؤمن در آن بزرگمت و مشقت بيفتد
 پس ديدم كه صبر بر آن سزاوارتر است پس صبر كردم در حالتى كه در
 چشم خاشاك و در گلويم استخوان بود مى بينم كه ميراث من بغارت رفته
 تا آخر خطبه شقشقيه و چقدر فرمود ' اللهم انى استعينك على قرىش و من
 اعانهم فانهم قطعوا رحمى وصغروا اعطيتهم منزلتى و اجمعوا على منازعتى
 امراً هولوى ثم قالو الا ان فى الحق ان تاخذ و فى الحق ان تتر كه ا ه .
 خداوندا من بر قرىش و كسانى كه ايشانرا يارى نمودند از تو يارى ميخواهم

چه ایشان از من قطع رحم کردند و منزلت بزرگ مرا کوچک کردند و بر منازعت با من در امریکه آن من بود اجماع نمودند سپس گفتند همانا که در حق است که آثر ابگیری و در حق است که آنرا ترك کنی . و گوینده بآنحضرت گفت ای پور ابوطالب همانا که تو براینکار حرص داری آنحضرت فرمود بل اتم و الله لا حرص و ابعد و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقالی و اتم تحولون بینی و بینہ یعنی بلکه شما بخدایتعالی سوگند حرصتر و دور ترید و همانا که حق خودم را طلب نمودم و شما میان من و آن حائل میشوید و هم آنحضرت^۱ علیه السلام فرموده فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستائرا علی منذ قبض الله نبيه صلى الله عليه و آله و سلم حتی يوم الناس هذا یعنی همواره مرا از حق خودم باز داشتند و خودشان متصرف شدند از وقتی که حقتعالی پیغمبر خود را از جهان برد تا امروز مردم و هم آنحضرت علیه السلام باری فرمود^۲ الناحق فان اعطيناه و الارکبنا اعجاز الابل و ان طال السمری یعنی ما حقی داریم پس اگر بما دادند فبها و کر نه بردنباله شتر سوار شویم اگر چه راه شب رفتن دراز شود و هم آنحضرت^۳ علیه السلام در نامه^۴ که ببرادر خود عقیل نوشته فرموده فجزت قریشا عنی الجوازی فقد قطعوا رحمی و سلبونی سلطان ابن امی یعنی خدایتعالی از قریش انتقام مرا بکشد و ببلاهای سخت دچارشان نماید که رحم مرا قطع کردند و سلطنت پسر مادر مرا از من بستاندند و بسی فرمود^۵ فنظرت فاذا

۱ - هم خطبه ۱۶۷ ص ۱۰۳ نهج البلاغه ج ۲ - خطبه ۵ ص ۳۷ نهج البلاغه ج ۱ .

۳ - اینکلمه ۲۱ باشد از کلمات قصار آنحضرت علیه السلام ج ۳ نهج البلاغه ص ۱۵۵ و سید رضی هم بر آن سخن نغزی گفته و شیخ محمد عبده سخنی دیگری گفته که ادیب را واریسی نمودن آنها شایسته است .

۴ - و آن نامه ۳۶ ج ۳ نهج ص ۶۷ .

۵ - خطبه ۲۵ ص ۶۲ ج ۱ .

ليس لي معين الا اهل بيتي فضنت بهم عن الموت و اغضيت عن القدي و شربت
 على الشجى و صبرت على اخذ الكظم و على امر من طعم العلقم يعنى پس
 دیدم که هیچ یاورى جز اهل بیت خودم ندارم پس بخل نمودم بايشان
 از مرك و چشم برهم نهادم از خاشاك و نوشیدم بر استخوان و صبر نمودم
 بر گرفتگى كلو و بر تلختر از طعم علقم . و از آنحضرت بعض اصحابوى
 پرسید كه چطور شد كه شما را قومتان از اين مقام بر انداختند و شما
 سزاوارتر بآن هستيد پس فرمود^۱ يا اخابنى اسد انك لعلق الوضين ترسل فى
 غير سد ذلك بعد ذمامة الصهر و حق المسئلة و قد استعلمت فاعلم اما الاستبداد
 علينا بهذا المقام و نحن الاعلون نسبا و الاشدون برسول الله صلى الله عليه و
 آله و سلم نوطا فانها كانت اثرة شحت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس
 آخرين و الحكم الله و المعود اليه يوم القيمة و دع عنك نهبا صيح فى حجراته
 الخطبه يعنى اى برادر بنى اسد همانا كه توست تنك هستى سخن در جاي
 خود نمى زنى و باز هم حق حمايت خویشاوندى و حق مسئلة دارى و چون استعلام
 نمودى پس بدان امار بودن اين مقام از ما و حال آنكه به نسب عالى تر بوديم
 و برسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم پيوند ما سخته بود پس اختصاصى
 بود بدون استحقاق كه نفوس قومى بر آن حريص بودند و نفوس ديگران
 سخاوت ورزیدند از آن و حكم خدايتعالى است و بسوى او همه باز گردند
 الخطبه و هم آن حضرت عليه السلام فرموده^۲ اين الذين زعموا انهم الراسخون
 فى العلم دوننا كذبا علينا و بغيان رفعا لله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و
 ادخلنا و اخرجهم نبا يستعطى الهدى و يستجلى العمى ان الائمة من قریش
 غرسوا فى هذا البطن من هاشم لاتصلح على سواهم ولا تصلح الولاة من غيرهم

یعنی کجائید کسانی که گمان کرده اند که آنان را سخنان در علم ندیده ما از روی دروغ و ستم بر ما، از اینکه ما را خدایتعالی بلند فرموده و آنان را پست نموده و بماء عاف فرموده و آنان را محروم فرموده و ما را داخل کرده و آنان را بیرون نموده بواسطه ما از حق تعالی طلب عطاء هدایت و برداشتن کوری شود، همانا که امامان از قریش باشند که در این بطن از هاشم کاسته شده اند خلافت جز برای ایشان صلاحیت ندارد و والیان از غیر ایشان صالح نشوند و بس است ترافرمایش آن حضرت در بعض خطبه های خود^۱ حتی اذاقبض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رجوع قوم علی الاعقاب و غالتهم السبل و انكلوا علی اللوائج و وصلوا غیر الرحم و هجر و السبب الذی امروا بمودته و نقلوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمرة قدما روا فی الحیره و ذهلوا فی السکره علی سنة من آل فرعون من منقطع السی الدنیا را کن او مفارغ للبدین مبین یعنی تا آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت گروهی بر پشت برگشتند و اختلاف آراء و احواء ایشان را هلاک نمود و اتکال بمکرها و خدیعتها کردند و غیر رحم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را صله نمودند و ریسما نیز آکه مامور بدوستی آن بودند ترک نمودند و بنا را از پایه محکم خود نقل دادند و آن را در غیر جای خودش بنا نهادند ایشانند معدنهای هر خطا کاری و درهای هر گمراهی، در حیرت شنأ نمودند و در مستی غفلت ورزیدند بر طریقه اتباع فرعون برخی دنیا منقطع را کن که جز دنیا همی ندارند و برخی از دین بر کنار کشیده دور شده که اصلا توجهی بدین و آئین ندارند و فرمایش آن حضرت علیه السلام در خطبه که بعد از بیعت مردم به وی

خوانده و آن از خطبه های بزرگ نهج البلاغه است^۱ لایقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله وسلم من هذه الامة احد ولا یسری بهم من جرت نعمتهم علیه ابدًا هم اساس الدین و عماد الیقین الیهیم یفی الغالی و بهم یلحق التالی ولهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الواثه الان اذ رجع الحق الی اهلہ و نقل الی منتقله یعنی کسی از این امت بال محمد صلوات الله و سلام علیهم اجمعین قیاس کرده نمیشود و کسیکه نعمت آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بروی جاری شده هرگز برابر با ایشان علیهم السلام نتوان نمود ایشان علیهم السلام اساس دین و ستون یقین هستند کسیکه از حد تجاوز کرده سوی ایشان برگردد و کسیکه پس افتاده بایشان ملحق شود و ایشان راست خصایص حق ولایت و سروری و در ایشان است وصیت و وراثت اکنون حق باهلش برگشت و بجای خود منتقل شد الخ و فرمایش آن حضرت علیه السلام در خطبه دیگر که از مخالفین خود تعجب مینماید^۲ فیاء عجاو مالی لا عجب من خطاهذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها لا یقتصون اثر بنی ولا یقتدون بعمل وصی الخطبه یعنی ای عجب و چرا تعجب نکنم از خطای این فرقه ها در دین با اختلاف حجتهای ایشان که پیروی هیچ پیغمبری و اقتداء بعمل هیچ وصی نکنند الخطبه .

۲ - و حضرت زهراء علیه السلام را حجت های بالغه است و دو خطبه آن حضرت مشهورند . و اهل البیت علیهم السلام اولادهای خود را وادار مینمودند بحفظ اندو خطبه چنانچه وادار مینمودند آنان را بحفظ قرآن و روی کلام آن حضرت بکسانی است که بناء را از پایه محکم خود نقل داده و در غیر جای خودش بنانهادند که فرمود و یحهم انی زحز حوها

۱ - ص ۲۵ ج ۱ نهج خطبه ۲ . ۲ - ج ۱ نهج البلاغه ص ۱۵۴ خطبه ۸۴ .

(ای الخلافه) عن روای رساله و قواعد النبوة و محبط الروح الامین الطین بامور دنیا و الدین الاذک هو الخسران المبین ، و ما الذی تقوموا من ابی الحسن تقوموا منه و الله نکیر سیفه و شدة و طاءته و نکال و قعته و تنمره فی ذات الله و الله لو تکافاً و اعلی زمام بنده الیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا عتقله و ساریهم سیرا سجد لا یکلم^۲ حشاشه و لا یتعتع را کبه و لا وردهم منها رو یا فضاضا تطفح ضقتاه و لا یترق جانباه و لا صدرهم بطاناً و نصح لهم سرا و اعلانا غیر متحل منهم بطائل الایغر الناهل و ردعة سورة الساعب و لفتحت علیهم برکات من السماء و الارض و سیأخذهم الله بما کانوا یکسبون الا لهم فاستمع و ما عشت اراک الدهر عجبا و ان تعجب فقد اعجبک الحادث الی ای لجأ لجأ و بای عروة تمسکوا بالبس المولی و لبس العشیر . بس للظالمین بدلا استبدلوا الله الذنابی بالقوادم و العجز بالکاهل فرعما لمعاطس قوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشرون و یحکمهم امن یتهدی الی الحق احق ان تبیع امن لا یتهدی الا ان یتهدی فما لکم کیف تحکمون الی آخر الخطبة یعنی وای برایشان آن را (یعنی خلافت را) از کوهپای رسالت و قواعد نبوت و محل هبوط روح

- ۱- تکافو تساوی است و مراد از زمام همان امت است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست وی نهاد در امور دین و دنیای ایشان و براسجها یعنی سر نرم و اسان.
- ۲- خشاش چوبی است که در بینی شتر کنند و زمام را بان بندند و لا یتعتع را کد یعنی بسوارش آسیمی نرسد.
- ۳- این خطبه را ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری در کتاب سقیفه فک روایت کرد از محمد بن زکریا از محمد بن عبد الرحمن هلبی از عبد الله بن جمادین سلیمان از پدرش از عبد الله بن الحسن بن الحسن از مادرش فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام مرفوعه از حضرت زهرا علیها السلام و هم آنرا امام ابو الفضل احمد بن ابی طاهر المتوفی سنه ۲۸۰ که کتاب بلاغات النساء ص ۲۳ از طریق هرون بن مسلم بن سعدان از حسن بن علوان از عطیه عوفی روایت کرد که او این خطبه را از عبد الله بن الحسن بن الحسن از مادرش فاطمه دختر حضرت امام حسین از بقیه در صفحه ۲۶

الامین بکجا حرکت دادند. از کسیکه دانا با موردنیو دین است آگاه باشید که آن همان زیان آشکار است، چه بهانه از ابوالحسن علیه السلام در دست داشتند. سوگند بخدایتعالی که از شمشیر بر آن و پافشردن سخت و در افتادن ناگوار و پلنگ منشی او در او اهر آلهیه دلتنگ بودند سوگند بخدای تعالی که اگر ایشان همدست میشدند بانقیاد بزمایه که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدست او داده آینه آنرا در دست گرفته ایشانرا بآرامی میراند که نه بینی ایشانرا زخم میزد و نه سوار آزاری میدید و هر آینه ایشانرا بسر چشمه پر آب میرساندی که هر دو طرف آن پر از آب صاف باشد نه ناصاف و ایشانرا باشکمهای سیر باز میگرددانی و در پنهان و آشکار خیر خواهی ایشان نمودی بدون اینکه از ایشان چیزی منتفع شود جز باندازه که تشنه را سیراب و گرسنه را سد جوع کند، و هر آینه برکات از آسمان و زمین بر ایشان باز شود و خدایتعالی ایشانرا بآنچه میکردند خواهد گرفت الایها و بشنو و هر قدر زنده بمانی روزگار بتو چیزها بنماید که از آنها بشگفت در آئی و اگر بشگفت اقامتی همانا که حوادث روزگارت بشگفت انداخته. بکدام پناهگاهی پناهنده شده اند و بکدام عروه متمسک شده اند. همانا که چه بدیاور و چه بد رفیق و معاشرند. برای ستمکاران چه بد بدای است، بخدا قسم که پرها پیشین را از دست داد پرها پسین گرفتند و سردوش را دادند و سرین گرفتند. پس بخاک مالیده باد بینیهای کروهانی که گمان میکنند که کار خوبی میکنند همانا که ایشان همان

جده اش حضرت زهرا علیهما السلام روایت کرده و اصحاب ما این خطبه را از سوی بن غفله بن عوسجه جعفری از حضرت زهرا علیهما السلام روایت کرده اند و طبری آنرا در کتاب احتجاج و مجلسی در بحار الانوار نقل نموده اند و جماعتی از اثبات وثقات آنرا روایت کرده اند.

مفسد اند و لیکن شعور ندارند. وای برایشان آیا کسیکه هدایت براه حق میکنند سزاوار تر است یا اینکه پیروی او کنند یا کسیکه راهبر نمیشود جز اینکه هدایت کرده شود پس چه میشود شما را چگونه حکم میکنید. تا آخر خطبه. و آن نمونه ایست از کلام عمرت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین در این موضوع و غیر آن را بر آن قیاس کن. والسلام ش

سؤال ۵۳ - بتاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۳۰

خواهشمندیم که فائده را تمام بفرمائید بنقل احتجاج غیر حضرت امام و حضرت زهراء علیهما السلام و شما را است فضل - والسلام. س

جواب ۵۳ - بتاریخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰

۱- احتجاج ابن عباس ۴- احتجاج حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام ۳- مردان شیعه از صحابه ۴- اشارت با احتجاج ایشان بوضیعت

۱- بمحاوره ابن عباس و عمر ملتفت باشید (در حدیث طویلی که میان ایشان دائر شده بود) وقتی که عمر گفت ای پسر عباس آیا میدانی چه مانع شد قوم شما را از همراهی با شما بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ابن عباس گفت من نخواستم جواب وی بدهم پس بوی گفتم اگر من ندانم امیر المؤمنین میداند پس عمر گفت نخواستند که نبوت و خلافت را برای شما جمع کنند که اجحاف کنید بر قوم خود از روی خوشحالی پس قریش برای خود اختیار کردند و در رأی خود بصواب رفتند و بکام خود رسیدند (ابن عباس گفت) پس گفتم یا امیر المؤمنین اگر در سخن گفتن رخصتم فرمائی و از من خشم باز داری بسخن درآیم. گفت بگو (ابن عباس گفت) پس گفتم اما فرمایش تو یا امیر المؤمنین که قریش برای خود اختیار کردند و در رأی

خود بصواب رفتند و بکام خود رسیدند پس اگر قریبش برای خود اختیار می کردند کسیرا که خدا برایشان اختیار نموده بود هر آینه صواب بدستشان بودی که نه مردود بود و نه محسود و اما فرمایش تو که ایشان نخواستند که بنوت و خلافت از آن ما باشد پس خدای عزوجل قومی را بکراحت و صف نموده فرموده ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله فاحبطوا هم یعنی آن بسبب اینست که ایشان کراحت نمودند از آنچه خدایتعالی نازل فرموده پس عملهایشان را باطل ساخت و پس عمر فرمود هیئات ای ابن عباس همانا که از تو بمن چیزها میرسد که نمیخواهم ترا اقرار بیاورم بآن ها مبادا منزلت ترا از برای من زایل نماید و گفتم آن ها چه باشند یا امیر المومنین اگر حق باشند سزاوار نیست که از تو منزلت خود زائل سازند و اگر باطل باشند پس مثل من باطل را از خود دور داشته و پس عمر گفت بمن رسیده که تو میگوئی که آن را (خلافت را) از روی حسد و بغی و ظلم از ما برطرف کردند (ابن عباس گفت) پس گفتم اما فرمایش تو یا امیر المومنین از روی ظلم پس برای نادان و دانا آشکار شد و اما فرمایش تو حسدا پس آدم حسد برده شد و ما هم فرزندان حسد برده شده اوئیم پس عمر گفت هیئات هیئات سو کنند بخدایتعالی دلهای شما بنی هاشم دست از حسد برنمیدارند و زائل نمیشود از شما (ابن عباس) گفت پس گفتم آرام بگیر یا امیر المومنین وصف مکن باین دلهای گروهی را که خدایتعالی از ایشان پلیدی را برداشته و ایشان را پاک گردانیده پاک کردنی الحديث^۱

و بار دیگر با وی گفتگو کرده در حدیث دیگر پس باو گفت پسر عموی

۱ — آنرا بعین لفظ از تاریخ کامل ابن اثیر نقل کردیم که در آخر سیره عمر در حوادث سنه ۲۳ ص ۲۴ ج ۳ ذکر کرده و آنرا بن ابی الحدید هم سیره عمر ص ۱۰۷ ج ۳ شرح نهج البلاغه را آورده .

خود را در چه حالت گذاشتی گفت (ابن عباس) پس من گمان کردم که مقصود وی عبدالله بن جعفر است گفتم با همسالان خودش گذاشتم گفت مقصود من او نبود همانا که مقصود من بزرگ شما اهل بیت بود گفت (ابن عباس) پس گفتم او را گذاشتم در حالتی که با دلو آب میکشید و در این حال قرآن تلاوت میفرمود فرمود (عمر) ای عبدالله خون شتران قربانی بر گردن تو بادا گر اینرا (ابن رازرا) از من پنهان بداری آیا در دل وی چیزی از امر خلافت باقی مانده گفتم آری گفت آیا گمان میکند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر او نص فرمود * ابن عباس گفت گفتم و ترا زیاد تر گویم از پدرم پرسیدم در باره ادعای وی (از نص حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بروی خلافت پس فرمود راست گفته * پس عمر گفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در امر وی پاره سخن نا تمامی بود که نه حجتی را ثابت و نه عذری را قطع میکند و بر اوستی یک وقتی در باره وی مردم را امتحان میفرمود و بر اوستی که در مرض خود خواست که بنام وی تصریح نماید و من آنحضرت را از آن باز داشتم الحدیث^۱

و بار سوم با هم گفتگو نمودند پس گفت (عمر) ای پسر عباس نمی بینم صاحب ترا مگر ستم رسیده پس گفتم یا امیر المؤمنین ظلامه او را (یعنی حق او را) بوی برگردان گفت (ابن عباس) پس دست خود از دست من کشید و همه کنان رفت آنگاه بایستاد و باورسیدم پس گفت ای پسر عباس گمان ندارم که ایشان را از وی چیزی باز داشته باشد جز آنکه قوم وی او را خورد سال شمرند گفت (ابن عباس) پس باو گفتم سوگند بخدایتعالی که خدای

۱ — آنرا امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر در کتاب تاریخ بغداد خود بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده. و آنرا علامه معتزله در شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۹۷ در احوال عمر آورده.

تعالی و رسول اوصلی الله علیه و آله وسلم ویرا خورد سال نشمردند وقتی که باو فرمادند که بر آئه را از رفیق تو بگیرد (ابن عباس) گفت پس از من روی بگردانید تند رفت و من از او برگشتم و چه قدر خبر امت و زبان هاشمیان و پسر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را است از امثال این مواقف و گذشت بر تو (در جواب ۱۳) احتجاج وی بر آن جماعت سرکشی بده و اندرز خصائص حضرت علی علیه السلام در حدیث طویل جلیلی که در آن گفته و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لنبی عمه ایکم یو الینی فی الدنیا و الاخرة فابوا و قال علی انا و الیک فی الدنیا و الاخرة قال فتر که ثم قال ایکم یو الینی فی الدنیا و الاخرة فابوا و قال علی انا و الیک فی الدنیا و الاخرة فقال لعلی انت و لبی فی الدنیا و الاخرة (الی ان قال ابن عباس) و خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی غزوة بتوک و خرج الناس معه فقال له علی علیه السلام خرج معک فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا فبکی علی علیه السلام فقال له النبی صلی الله علیه و آله وسلم اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی نبی انه لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی (قال) فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انت ولی کل مؤمن بعدی (قال) و قال صلی الله علیه و آله وسلم من کنت مولاه فان علیا مولاه الحدیث یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به پسر عمو هایش فرمود کدام یک از شما ها با من در دنیا و آخرت همراهی مینماید پس قبول نکردند و علی علیه السلام عرض کرد من با تو در دنیا و آخرت همراهی کنم گفت پس او را گذاشت دوباره فرمود کدام یک از شما ها در دنیا و آخرت با من همراهی

۱- اینکه تگو را اهل سیر در احوال آورده اند و ما آنرا از شرح نهج البلاغه علامه معتزله نقل نمودیم

مینماید: پس قبول نکردند و علی علیه السلام عرض کرد من با تو در دنیا و آخرت همراهی کنم پس بعلی فرمود صلی الله علیه و آله وسلم توئی ولی من در دنیا و آخرت (تا اینکه ابن عباس گفت) و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غزوة تبوک بیرون شد و مردم با آن حضرت بیرون شدند پس علی با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد با تو بیرون شوم فرمودنی پس علی علیه السلام گریست پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با او فرمود مگر تو نمی پسندی که باشی از من بمنزلت هرون از موسی جز آنکه پیغمبری بعد از من نباشد همانا که شاید که من بر دم جز آن که تو جانشین من باشی (ابن عباس) گفت و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوی فرمود توئی ولی هر مؤمن بعد از من (ابن عباس) گفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که من مولای او باشم علی مولای اوست الحدیث.

۲- و مردان بنی هاشم را آنروز بسی احتجاجها بود حتی اینکه حضرت حسن بن علی علیه السلام آمد و ابوبکر بر منبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود پس با او فرمود از جای پدر من فرود آی و از برای حضرت حسین علیه السلام هم مثل این با عمر و قتیکه بالای منبر بود اتفاق افتاد^۱

۳- و کتب امامیه در این مقام احتجاج های بسیاری ثابت میکنند که هاشمیان و دوستان ایشان از صحابه و تابعین بآن ها قیام نمودند هر که خواهد آن ها را در محلهای آنها موجود نماید و بس است ما را آنچه در کتاب

۱- این حجر هر دو قضیه را در مقصد خالص صواعق مر ۱۵۰ نقل نمود و هم دار قطنی قضیه حضرت امام حسن علیه السلام را با ابوبکر و ابن سعد در ترجمه عمر در طبقات قضیه حضرت امام حسین علیه السلام را با عمر روایت نموده.

احتجاج امام طبرسی از کلام خالد بن سعید بن العاص^۱ اموی و سامان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن باسر و مقداد و بریدة اسلمی و ابوالهثیم بن التیهان و سهل و عثمان پسران حنیف و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابی ابن کعب و ابو-ایوب انصاری و غیر ایشان آمده . و هر کس اخبار اهل البیت علیهم السلام و دوستان ایشان را تتبع کند میدانند که هر وقت فرصتی بدستشان میآید خود داری از هر نوع احتجاج بتصریح و تلویح و سختی و نرمی و خطاب و کتابت و شعر و نثر نمی نمودند بر حسب اقتضای حال و وقت

۴- و بسیار ذکر وصیت را میکردند و بآن احتجاج مینمودند چنانچه از باب تتبع میدانند. والسلام ش

سؤال ۵۴- بتاريخ ۱۹ ربیع الثاني ۱۳۳۰

چه وقت ذکر وصیت نموده اند

چه وقت ذکر وصیت بامام علیه السلام را نموده اند و چه وقت بآن احتجاج نموده اند و من ندیده ام که ذکر آن را جز در مجلس ام المؤمنین نموده باشند و ام المؤمنین آن را انکار نمود چنانچه سابقاً بیان نمودیم آن را

والسلام . س

۱- خالد بن سعید بن العاص از کسانی بود که سه ماه خلافت ابوبکر را قبول نکرد و بیعت نکرد و جماعتی از ثقات اهل سنت بر آن تصریح نموده اند مثل ابن سعد در ترجمه خالد درج طبقات ص ۷۰ و ذکر کرده که ابوبکر وقتی که لشکر ها را بشام گسیل میداشت او را امارت بر مسلمین داد و او را با بخانه وی آورد پس عمر با ابوبکر گفت آیا تو بخالد ولایت میدهی او گفته آنچه گفته پس اینقدر با ابوبکر اصرار کرد تا ابوبکر ابواروی دوستی را فرستاده پس باو گفت که خلیفه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتو میگوید که لوای ما را بپایر گردان پس آذرا بیرون کرد و بوی تسلیم نمود و گفت مانه مسرور بولایت شما و نه دلتك از عزل شما شدیم . پس ابوبکر آمد و از وی غرضخواهی نمود و باو سوگند داد که بمر حرفی نگوید و هر کس لشکر کشی بشام را ذکر نموده اینقضیه را یاد کرده و به آن اشاره نموده چه آن از امور مشهوره است .

جواب ۵۴ - بتاريخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۰

احتجاج بوصیت

بلی حضرت امیرالمومنین علیه السلام آنرا (یعنی وصیت را) برمنبر ذکر فرمود و ما (در جواب ۵۲) نص آنحضرت را برتو خواندیم و هر کس حدیث دار را در يوم الانذار روایت کرد همین آنرا بحضرت علی علیه السلام اسناد داده و ما آنرا سابقاً (در جواب ۱۰) ذکر نموده ایم و در آن نص صریح بوصایت و خلافت آنحضرت است. و حضرت امام ابو محمد حسن سبط و سید جوانان اهل بهشت و قتیکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام کشته شد خطبه غرائی خواندند^۱ و در آن فرمودند وانا ابن النبی وانا ابن الوسی یعنی و من فرزند پیغمبرم و من فرزند وصی هستم. و^۲ حضرت امام جعفر^۳ صادق علیه السلام فرمود علی علیه السلام با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از رسالت و شنی را میدید و آواز را میشنید (فرمود) و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی فرمود لولا انی خاتم الانبیاء لکننت شریکاً فی النبوة فان لا تکن نبیا فانک وصی نبی و وارثه یعنی اگر من خاتم پیغمبران نبودم هر آینه تو در پیغمبری انباز بودی پس اگر تو پیغمبر نیستی همانا که تو وصی پیغمبر و وارث اوئی. و این معنی از همه امامان اهل البیت متواتر است و آن نزد ایشان و نزد دوستانشان از عصر صحابه تا امروز ما از ضروریات باشد. و سلمان فارسی میگفت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود ان وصیی و موضع سری و خیر من اترك بعدی ینجر عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب

۱ - آنرا حاکم در ص ۱۷۲ ج ۳ صحیح مستدرک خود روایت کرده .

۲ - چنانچه در ص ۲۵۴ ج ۳ شرح نهج البلاغه در آخر شرح خطبه فاصعه است .

یعنی وصی من و جای راز من و بهترین کسیکه پس از خود میگذارم که وعده مرا انجام دهد و وام مرا ادا کند علی بن ابی طالب است. و ابویوب انصاری حدیث کرده که وی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که بحضرت فاطمه سلام الله علیها میفرمود ما علمت ان الله عز و جل اطلع

علی اهل الارض فاختار منهم اباک فبعثه بیائهم اطلع الثانیه فاختار بعلک فاوحی

الی فانکحتہ و اتخذته وصیا یعنی مکرند انسته که خدایتعالی باهل زمین

سرکشی فرمود پدر ترا از ایشان برگزید و اورا پیغمبری مبعوث فرمود و

بار دیگر سرکشی فرمود شوهر ترا برگزید پس بمن وحی فرمود تا بوی

دختر دادم و او را وصی خود قرار دادم. و بریده حدیث کرده و گفته از

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم میفرمود لکل بنی وصی

و وارث وان وصیی و وارثی علی ابن ابی طالب^۱ یعنی هر پیغمبری را وصی

و وارثی است و همانا که وصی و وارث من علی بن ابیطالب است. و جابر بن

یزید جعفری هر گاه از حضرت امام محمد باقر حدیث میکرد میگفت چنانچه

در ترجمه جابر در میزان ذهبی است (حدثنی وصی الاوصیاء یعنی حدیث

کرد مرا وصی اوصیاء و ام الخیر دختر حریش با رقیه در صفین خطبه عالیه

خواند که مردم کوفه را بر جنگ معویه برانگیزاند پس از جمله چیزهایی که

در آن خطبه گفته این بود بیا ئید خدا یتعالی شما را بر حمت خود مشمول بدارد

بسوی امام عادل و وصی وفی و صدیق اکبر تا آخر کلام وی^۲.

۱ — این حدیث بریده و حدیث ابویوب و حدیث سلمان که سابق بر این حدیث در جواب ۳۴ مذکور داشته ایم.

۲ — آنرا امام ابوالفضل احمد بن طاهر بغدادی در ص ۴۱ در کتاب بلاغات النساء پسند خود از شعبی روایت کرد.

این برخی است از آنچه پیشینیان بذکر وصیت در خطبه ها و حدیث خود آشکار نموده اند. و هر که حالات آنان را تتبع کند خواهد یافت که ایشان لفظ وصی را بر امیر المومنین علیه السلام اطلاق میکردند مثل اطلاق اسماء بر مسمیات حق اینکه صاحب تاج العروس در ماده وصی ص ۳۹۲ جزء دهم گفته و الوصی کغنی لقب علی رضی الله عنه یعنی وصی بر وزن غنی لقب علی رضی الله عنه است. اما آنچه در اینخصوص در اشعارشان آمده پس ممکن نیست در این کتاب احصاء آن نمود و ما فقط آنچه مقصود بآن تمام میشود ذکر می نمائیم عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب این شعر گفته. وصی رسول الله من دون امله و فارسه ان قیل هل من منازک

و مغیره بن الحارث بن عبدالمطلب از جمله ابیانی که اهل عراق را بر جنگ معویه در صفین تحریر می کند گفته ،
 هذا وصی رسول الله قائد کم و صهره و کتاب الله قد نشر

و عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب گفته ،
 و مناعلی ذاک صاحب خیبر و صاحب بدریوم سالت کتائبه
 وصی النبی المصطفی و ابن عمه فمن ذاید انیه و من ذایقاربیه
 و ابو الهیثم بن الیهان گفته و او بدری بود از جمله ابیانی که در
 در روز جمل انشا نمود ،

ان الوصی اما منا و ولینا برح الخفاء و باحت الاسرار
 و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین گفته و او هم بدری است از جمله
 ابیاتیکه در روز جمل انشاء کرد ،
 یا وصی النبی قد اجلت الحر ب الاعادی و سارت الاطعان

و هم او گفته رضی الله عنه

اعائش خلی عن علی و عیبه

وصی رسول الله من دون اهله

و عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی روز جمل گفته و آواز دلیران

صحابه است و او و برادرش عبدالرحمن روز صفین شهید شدند .

یا قوم المحضه العظمی التي حدثت

و از شعر امیر المومنین علیه السلام است در صفین :

ماکان یرضی ا- مد لواخبرا ان یقرنوا وصیه والابترا

و جریر بن عبدالله صحابی گفته از جمله ایبائیکه آنها بشر جیل بن

السمط فرستاده و در آنها ذکر حضرت علی علیه السلام نمود ،

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه الحامی به یضرب المثل

و عمر بن حارثه انصاری گفته از جمله ایبائی که در باره محمد پسر

امیر المومنین علیهما السلام که معروف بابن الحنفیه است انشاء کرده

سمی البنی و شبه الوصی و رایتہ لونہا العندم

و وقتی که مردم بعد از عثمان با علی علیه السلام بیعت کردند عبدالرحمن

بن جعیل گفته ،

لعمری لقد بايعتم ذا حفيظة

علیا و صی المصطفی و ابن عمه

و مردی ازو در روز جمل گفته

هذا علی و هو الوصی

وقال هذا بعدی لولی

و جوانی از بنی ضبه که علامتی داشت از لشکر عائشه بر آمد و میگفت ،

نحن بنوضبه اعلاء على ذاك الذى يعرف قدما بالوصى
وفارس الخيل على عهد النبى ما انا عن فضل على بالعمى
لكننى انعى ابن عفان التقى

و سعيد قيس همدانى كه با على عليه السلام بود روز جمل گفته
ايه حرب اضرمت نير آنها و كسرت يوم الوغى مرانها
قل للوصى اقبلت قحطانها فادع بها تكفيكها همدانها
هم بنوها و هم اخوانها

و زياد بن ليلى انصارى كه هم با على عليه السلام بود روز جمل گفته
كيف ترى الانصار فى يوم الكلب انا اناس لابنالى من عطب
ولا نبالى فى الوصى من غضب وانما الانصار جدلا لعب
هذا على و ابن عبدالمطلب نصره اليوم على من قد كذب
من يكسب البغى فبئس ما اكتسب

و هم هجر بن عدى كندى در آن روز گفته
يا ربنا سلم لنا عليا سلم لنا المبارك المضيا
المـومن الموحـد التقيا لاخطل الرأى و لاغويا
بل هاديا موقفا مهديا واحفظه ربى واحفظ النبيا
فيه فقد كان له وليا ثم ارتضاه بعد وصيا
و عمرو بن احيه روز جمل در باب خطبه حضرت امام حسن عليه السلام
بعداز خطبه ابن الزبير گفته

حسن الخير يا شبيه ابيه قمت فينا بمقام خير خطيب
قمت بالخطبه التى صدع الله بها عن ابيك اهل العيوب
لست كابن الزبير لجلج فى القو ل و طاطاعنان فسل مريب

و ابی الله ان يقوم بما قا مبه ابن الوصى وابن النجيب
ان شخصا بين النبى لك الخير و بين الوصى غير مشوب
و هم روز جمل زجر بن قيس الجعفى گفته،
اضربكم حتى تقرو العلى خير قریش كلها بعد النبى
من زانه الله و سماه الوصى

و هم زجر بن قيس روز صفين گفته

فصلى الاله على احمد رسول الملوك تمام النعم
رسول الملوك و من بعده خليفتنا القائم المدعم
عليا عنيت وصى النبى يجالد عنه غواة الامم
و اشعث بن قيس الكندى گفته

اتانا الرسولك رسول الوصى على المذهب من هاشم
وزير النبى و ذى صهره و خير البريه و العالم
و نعمان بن العجلان الرزقى انصارى در صفين گفته

كيف التفرق و الوصى امامنا لا كيف الاحيرة و تخاذلا
فندروا معوية الغوى و تابعوا دين الوصى لتحمدوه اجلا
و عبدالرحمن بن ذؤيب اسلمى گفته از جمله ابياي كه در آ نها معويه را به
لشكرهاى عراق تهديد ميكند

يقودهم الوصى اليك حتى يردك عن ضلال و ارتياب^۱

۱ — اين بيت و هر چه قبل از آن از اشعار و رجزها است در كت اخبار و سير حاضنه آنچه متعلق است بواقعه جمل و صفين ذكر شده و همه آنها را ابن ابى الحديد در مجلد اول شرح النهج ص ۴۷ — الى ص ۵۰ در شرح خطبه كه مشتمل بر ذكر آل محمد صلى الله عليه وآله و سلم در فقره و لهم خصائص حق الولا مه رفهم الوصيه و الوارثه الى اخره و بعد از نقل اين اشعار ميگويد و اشعاريكه متضمن اين لفظ (الوصيه) باشد بسيار است وليكن ما در اينجا بعضى از آنچه در ايند و جنگ گفته شده يعنى از كتاب جمل ابى محتف و كتاب صفين يضرين مزاحم و اما غير از آنها از حصرو و احصاء يبرون باشد و اگر خوف ملال نبود و رقهائى بسيار از آن پرميكردم ۵۱ .

و عبدالله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب گفته

و ان ولی الامر بعد محمد علی و فی کل المواطن صاحبه

وصی رسول الله حقا و صنوه و اول من صلی و من لان جانبه

و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین گفته

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه مدکان فی سالف الزمن

و اول من صلی من الناس کلهم سوی خیره النسوان و الله ذو المنن

و زفر بن خدیفه اسدی گفته

فحوظوا علیا و انصروه فانه وصی و فی الاسلام اول اول^۱

و ابو الاسود دثلی گفته

احب محمدا حبا شديدا و عباسا و حمزة و الوصيا^۲

و نعمان بن عجلان گفته و او شاعر انصار و یکی از بزرگان ایشان بوده از

جمله ابیات قصیده که عمرو بن عاص را مخاطب ساخته

و کان هو انما فی علی و انه لاهل لها من حیت تدری و لا تدری

فذاك بعون الله يدعو الی الهدی و ینهی عن الفهشاء و البغی و النکر

وصی النبی المصطفی و ابن عمه و قاتل فرسان الضلالة و الکفر

و فضل بن عباس از جمله ابیانی گفته^۳

الا ان خیر الناس بعد نبیهم وصی النبی المصطفی عند ذی الذکر

و اول من صلی و صنو نبیه و اول من اردی الغواة لدی بدر

۱ - این بیت زفر و دویت عبدالله بن ابی سفیان و دویت خزیمه را امام اسکافی در کتاب

نقص عثمانیه از ایشان روایت کرده و این ابی الحدید در آخر شرح خطبه فاصحه ص ۲۶۸ ج ۳

شرح النهج نقل نموده . ۲ - آنرا زبیر بن بکار در موفقیات ذکر کرده و ابن ابی الحدید

ص ۱۲ ج ۳ شرح النهج نقل نموده ولیکن این عبدالبراین قصیده را در استیعاب در ترجمه

نعمان آورده و محل شاهد را انداخته (و اینکار از انسان است) ۳ - آنرا ابن اثیر در ج ۲ کامل

ص ۷۴ آورده الا اینکه گفته الا ان خیر الناس بعد ثلثه الخ .

وحسان بن ثابت گفته از جمله ابیاتی که علی علیه السلام را بزبان همه
انصار مدح میکنند

حفظت رسول الله فينا و عهدہ اليك ومن اولي به منك من ومن
الست اخاه في الهدى و وصيه واعلم منهم بالكتاب وبالسنن
و بعض شعراء گفته و حضرت امام حسن بن علی علیه السلام را مخاطب
داشته .

يا اجل الانام يا ابن الوصي انت سبط النبي و ابن علی^۱
وام سنان بنت خیمثمة بن خرشه مذحجیه ابیاتی گفته در مدح علی علیه -
السلام از آنجمله این بیت است .

قد كنت بعد محمد خلفا لنا اوصی اليك بنا فكنت و فيا
این است آنچه عجاله در این کتاب از شعر منظوم در این موضوع که
در عهد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته شده یا کرده شد. و هرگاه
متصدی زمان بعد از آن حضرت علیه السلام شویم هر آینه کتاب ضخیمی باید
و معذک اعتراف بعجز از احصاء آن خواهیم نمود با اینکه استیعاب آنچه
در این موضوع گفته شده موجب ملالت باشد و کاهست از موضوع اصلی خارج
شده باشیم در این صورت باید بکمی از کلام مردان مشهور اقتفا نموده آن
را مثال باقی آنچه در این معنی گفته شده قرار دهیم - کمیت بن زید در
۱ - آن را زیرین بکار در موفقیات آورده و ابن ابی الحدید در ص ۱۵ ج ۲ شرح نهج
نقل نموده .

۲ - آنرا شیخ محمد علی حشیشو حنفی در حاشیه ص ۶۵ کتاب آثار ذوات السوار خود نقل کرده
و قبیکه ذکر خاتمه بنت عامر و معویه را نموده که خاتمه این بیت را در برابر معویه انشاد نموده
در ضمن سخنیکه بروی معویه گفته .

۳ - آنرا امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر بغدادی در ص ۶۷ بلاغات النساء یاد کرده و شیخ
محمد علی حشیشو حنفی در آخر ص ۷۸ کتاب آثار ذوات السوار نقل نموده .

قصیده میمیه هاشمیه خود گفته

۱ و الوصی الذی امال التجویبی ی به عرش امة لانهدام
 کان اهل العفاف والمجد والخیر و نقض الامور والابرار
 ۲ و الوصی الولی و الفارس المعلم تحت العجاج غیر الکهام
 و وصی الوصی ذی الخطة الفصیل و مردی الخصوم يوم الخصام
 و کثیر بن عبد الرحمن بن الاسود بن عامر الخزوعی معروف بکثیر غرة گفته
 وصی النبی المصطفی و ابن عمه و فکاک اعناق و قاضی مغارم
 و ابو تمام طائی در قصیده ۳ رائیه خود گفته

و من قبله احلقتم لوصیه بداهیه دهیاء لیس لها قدر
 فجئتم بها بکرا عوانا ولم یکن لها قبلها مثلاً عوان ولا بکر
 اخوه اذا عد الفخار و صهره فلا مثله اخ ولا مثله صهر
 و شد به از النبی محمد کما شد من موسی بهار و نه از ر

۱ — شیخ علامه محمد محمود رافعی در شرح هاشمیات در شرح این بیت گفته مراد بوصی حضرت علی کرم الله وجهه است از آن وصی نامیده شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی وصیت نموده از آن جمله این بریده از پدر خود مرفوعاً روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده لکل بنی وصی و ان علیاً وصی و وارثی یعنی هر پیغمبر را وصی باشد و همانا که علی وصی و وارث من است (هم او گفته) که مریدی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه (هم گفته) که نجاری از سعد روایت کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی ثبوک روان شد و علی علیه السلام را بجای خود گذاشت پس عرض کرد مرا با کودکان و زنان میگذاری فرمود الاترضی ان تكون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لابنی بعدی (هم گفته) که ابن قیس الرقیات گفته نحن من البنی احمد والصدیق منا التقی والحکماو علی وجعفر ذو الجناحین هناك الوصی والشهداء (هم گفته) و این خبری است که آن را زیاد میگفتند آنگاه استشهاد کرده به آنچه ما در اصل کتاب آنرا نقل نمودیم از کثیر غرة .

۲ — محمد محمود رافعی گفته ولی عهد بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

۳ — مطلع ان قصیده این بیت است اظلیه حیث استنت الکتاب العفو و آن در دیوان وی است .

و دعبل بن علی خزاعی در رثاء حضرت سید الشهداء علیه السلام گفته
 راس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناة یرفع
 و ابوالطیب متنبی گفته (و قتیکه باو عتاب کردند در ترک مدح سرائی اهل
 البیت علیهم السلام چنانچه در دیوان اوست)
 و ترک مدحی الوصی تعدا اذ کان نورا مستطیلا مثلا
 و اذا استطال لشئ قام بنفسه وصفات ضوء الشمس تذهب باطلا
 و هم او در مدح ابوالقاسم طاهر بن الحسین بن طاهر علوی گفته چنانچه
 در دیوان اوست
 هو ابن رسول الله و ابن وصیه و شبههما شبهت بعد التجارب
 و مانند این از آنچه احصاء و استقصاء آن توان کرد و السلام ش

سؤال ۵۵- بتاریخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۰

در سؤال و هم ما بشما گفتیم که برخی از متعصبین شما باشما در اسناد
 مذهبتمان (در فروع و اصول دین) بائمه اهل البیت علیه السلام مخاصمت
 و منازعت دارند و ما بخود ما وعده دادیم که در اینخصوص بشما مراجعه
 کنیم و اکنون وقت آن وعده رسیده پس آیا تفضل میفرمائید بچیزیکه
 باعث دفع نزاع آنان شود و السلام س

جواب ۵۵- بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی ۱۳۳۰

- ۱- تواتر مذهب شیعه از ائمه اهل البیت علیهم السلام
- ۲- تقدم شیعه در تدوین علم در زمان صحابه ۳- اصحاب
 تالیفات شیعه در زمان تابعین و تابعین تابعین
- ۱- همانا که خردمندان بیقین پیوستگی شیعه امامیه را خلفا عن سلف

در اصول و فروع دین فقط بعترت طاهره صلوات الله و سلام عليهم اجمعين
 ميدانند پس رای آنان تابع رای ائمه عترت است عليهم السلام در فروع و
 اصول سائر چيزهائیکه از کتاب و سنت گرفته ميشود يا بکتاب و سنت تعلق
 دارد از جمیع علوم . در هيچ چيزی از آن بغير ايشان اعتماد ندارند و بغير
 ايشان عليهم السلام رجوع نميکنند پس آنان خدايتعالی را عبادت ميکنند و
 بسوی او تعالی تقرب ميجویند بمذهب ائمه اهل البيت عليهم السلام و مذهب
 ديگر نيابند که بآن بگروند و بدل آنرا پسندیده ندارند گذشتگان رستگارشان
 از عهد حضرت اميرالمومنين و حضرت امام حسن و حضرت امام حسين
 و حضرات امامان نهگانه از ذريه حضرت امام حسين عليهم الصلوة والسلام
 تا اينزمان ما بر آن گذاشته اند و فروع و اصول را از هر یکی از ايشان
 عليهم السلام جمعی بسيار از ثقات شيعه و حفاظشان و جماعتي از اهل
 ورع و ضبط و اتقان که بر توانر زيادتی دارد فرا گرفته اند پس آنرا برای
 کسانیکه بعد از ايشانند بر سبيل تواتر قطعی روايت کردند و آنان برای کسانیکه
 بعد از ايشانند بر اين سبيل روايت کردند و چنين بود کارشان در هر خلف
 و جيلي تا بما منتهی شد مثل آفتاب روشن بی پرده پس ما اکنون بر همان
 طريقه هستيم که ائمه آل رسول صلی الله عليه وآله وسلم بر آن بودند و ما همه
 مذهب ايشان عليهم السلام را از پدران خود روايت ميکنيم و همه پدران
 ما از همه پدران خود روايت نمودند و همين حال در جمیع اجيال بوده است
 تا عهد نقيين عسکريين حضرت امام حسن عسکری و حضرت امام علی نقی و
 حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق و حضرت باقر و
 حضرت زين العابدين و حضرت امام حسن و حضرت امام حسين و حضرت
 اميرالمؤمنين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين . و ما اکنون احاطه نداريم

بکسانیکه بصحبت ائمه اهل البیت علیهم السلام از گذشتگان شیعه فائز شده اند و احکام دین را از ایشان شنیده اند و علوم اسلام را از ایشان حاصل شده اند و وسع از استقصاء و شماره ایشان تنگی میکند و بس است ترا آنچه از اقلام اعلام ایشان از مؤلفات سودمند ایشان که استیفای شماره آنها در این مؤلف ممکن نیست بیرون شده و آنها را از نورائمه هدی از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتباس نموده اند و از دریا های ایشان اغتراف نموده اند از دهنهای ایشان شنیده اند و از لبهایشان اخذ کرده اند پس آن مؤلفات دیوان علم و عنوان حکم ایشانند در زمان خودشان علیهم السلام تالیف شده و بعد از خودشان مرجع شیعه بوده و بآن امتیاز مذهب اهل البیت علیهم السلام بر غیر آن از مذاهب مسلمانان ظاهر شده زیرا که ما نمی شناسیم که کسی از مقلدین ائمه اربعه مثلاً در زمان خودشان کتابی در یکی از مذاهب ایشان تالیف کرده باشد. فقط بعد از انقضاء زمانشان مردم تالیف نموده اند و تالیفات زیادی نمودند در وقتی که مقرر شد که تقلید منحصر در ایشان (ائمه اربعه) و امامت در فروع بر ایشان مقصور باشد و در زمان حیاتشان مثل سائر فقهاء و محدثین بودند که با ایشان معاصر بودند و برای ایشان امتیازی بر کسانی که در طبقه ایشان بودند نبود و ازینرو در عهد ایشان کسی که اهتمام بتدوین گفته هایشان داشته باشد نبود مثل اهتمام شیعه بتدوین گفته های معصومین امامان ایشان (برای شیعه) زیرا که شیعه از اول نشأ خود رجوع در دین را بغیر امامان خود جائز نمیدانستند و ازینرو این همه ملازمت و مواظبت بر ایشان نمودند و در فرا گرفتن معالم دین بایشان منقطع شدند و وسع و طاقت خود را در تدوین هر آنچه ایشان بشیعه شفاهایبان نموده اند مبذول داشتند و استفرغ همت و عزیمت در آن نمودند باندازه که مزید

آن نیست بجهت حفظ علمی که (برای شیعه) جز آن نزد خدایتعالی صحیح نباشد و بس است ترا (از آنچه در زمان حضرت صادق علیه السلام نوشته اند) آن اصول چهار صد گانه. و آنها چهار صد کتابند که چهار صد نفر مصنف در زمان حضرت صادق علیه السلام از فتوای آن بزرگوار نوشته اند و اصحاب حضرت صادق را علیه السلام غیر آن چهار صد کتاب کتاب کتابهای دیگری است که شماره آنها اضعاف اضعاف آنها میشود چنانچه تفصیل این مطلب انشاء الله عنقریب گوشزد شما خواهد شد. اما ائمه اربعه پس پیش مردم آنمنزله را که ائمه اهل البیت علیهم السلام بیش شیعیان خود داشتند نداشتند چنانچه ابن خلدون مغربی در فصلیکه برای علم فقه در مقدمه مشهوره خود بسته تصریح نموده و هم جماعتی از بزرگان ایشان بآن اعتراف نموده اند و معذک ما شک نداریم که مذاهب ائمه اربعه همان مذاهب اتباع و پیروان ایشان است که مدار علمشان در هر طبقه بر آن است و آنها را در کتاب های خود تدوین نموده اند زیرا که اتباعشان بمذاهب ایشان عارفترند چنانچه شیعه بمذهب امامان خود که خدایتعالی را بعمل نمودن بمقتضای آن عبادت میکنند و نیت تقرب بخدایتعالی بغیر عمل بمذهب ایشان علیهم السلام از ایشان متحقق نمیشود عارفترند و همانا که اهل بحث و تدقیق بالبداهه پیشقدمی شیعه را بر غیر خود در تدوین علوم میدانند. زیرا که در عصر اول جز علی علیه السلام و اصحاب علم از شیعه وی کسی مقصدی آن نشده. و شاید سر آن اختلاف صحابه در مباح بودن نوشتن علم و عدم اباحه آن بوده پس آنرا عمر بن الخطاب و جماعتی دیگر (چنانچه از عسقلانی در مقدمه فتح الباری و غیر او رسیده) مکروه داشتند از ترس اینکه مبدا حدیث در کتاب خدا مخلوط شود و حضرت علی و حضرت امام حسن مجتبی

علیهما السلام و جماعتی دیگر آنرا مباح داشتند و امر بر این حال باقی ماند تا اهل قرن دوم در آخر عصر تابعین اجماع بر اباحه آن نمودند. و در آنوقت ابن جریر کتاب خود را در آثار از مجاهد و عطاء در مکه تالیف کرد - و از غزالی منقول است که آن اول کتابیست که در اسلام تصنیف شده . و صواب آنست که آن اول کتابیست که غیر شیعه از مسلمانان او را تصنیف نمودند. و بعد از آن کتاب معتمر بن راشد الصنعانی است در یمن . آنگاه موطاء مالک است و از مقدمه فتح الباری نقل شده که ربیع بن صبیح اول کسیست که جمع نموده و در آخر عصر تابعین بوده . و بهر حال پس اجماع منعقد است که در عصر اول تالیفی نداشتند .

اما حضرت علی علیه السلام و شیعه آن بزرگوار پس در عصر اول متصدی اینکار بودند و اول چیزی که آنرا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تدوین فرمود کتاب خدای عز و جل بود زیرا که آنحضرت بعد از فراغ از تجهیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر خود سوگند یاد نمود که ردا به دوش مبارک نیندازد جز برای نماز تا جمع قرآن فرماید . پس آنرا بحسب نزول جمع فرمود و بعام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و غرائم و رخص و سنن و آداب آن اشاره فرمود و بر اسباب نزول در آیات بینات آن تنبیه فرمود و آنچه را که شاید از بعض جهات اشکال داشته باشد توضیح فرمود . و ابن سیرین میگفت اگر این کتاب دست من آمده بود علم در آن بود . و جماعتی از صحابه اهتمام بجمع قرآن نمودند جز آن که برای آنها دست نداد که آنرا بر تنزیل آن گردآوری کنند و چیزی از آن موزیکه شنیدی در آن نگذاشتند . پس در اینصورت جمع آنحضرت به تفسیر شبیهتر بود . و بعد از فراغت آنحضرت از کتاب عزیز کتابی برای حضرت

سیده نساء العالمین سلام الله علیها تالیف فرمود که نزد اولاد طاهرین وی معروف به مصحف فاطمه بود که متضمن مثلها و حکمتها و موعظه ها و عبرت ها و خبرها و نادرها بود که موجب تسلی خاطر وی از مرگ پدرش سیدانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم باشد. و بعد از آن کتابی در دیات تالیف فرمود که آنرا موسوم بصحیفه نموده و آنرا ابن سعد در آخر کتاب معروف بجوامع خود با اسناد بامیر المؤمنین علیه السلام ایراد نموده و دیدم که بخاری و مسلم از اینصحیفه در چند جا از صحیح خودشان یاد نموده اند و روایت کرده اند. و از جمله چیزهایی که از این صحیفه روایت کرده اند آنست که از اعمش از ابراهیم تیمی از پدرش روایت کرده اند که گفت قال علی رضی الله عنه ما عندنا کتاب ترقوه الا کتاب الله غیر هذه الصحیفه قال فاخرجها فاذا فیها اشیاء من الجراحات و اسنان الابل قال و فیها المدینه حرم ما بین غیر الی ثور فمن احدث فیها حدثا او اوی محدثا فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین یعنی علی رضی الله عنه فرمود نزد ما کتابی جز کتاب خدا نیست که آن را بخوانیم مگر اینصحیفه (راوی) گفت پس آن حضرت آنصحیفه را بیرون آورد دیدم که در آن چیزهایی (یعنی مسائلی) از جراحات و اسنان شتران بود (راوی) گفت و در آن بود که مدینه حرم است میان غیر تائور پس هر کس در آن امر منکری بعمل آورد یا کسیرا که منکری بعمل آورد پناه دهد پس بروی لعنت خدا و ملائکه و مردم همه باد. این حدیث بلفظ بخاری است در باب گناه کسی که از موالی خود بیزاری نماید از کتاب فرائض جزء چهارم^۱ صحیح وی و آن موجود است در باب فضل المدینه از کتاب حج جزء اول صحیح مسلم^۲ و امام احمد بن حنبل در مسند خود از اینصحیفه بسیار روایت کرده و از آن

جمله در جزء اول مسند خود ص ۱۰۰ از حدیث علی علیه السلام از طارق بن شهاب روایت کرده که حاضر بودم خدمت علی رضی الله عنه و او بالای منبر میفرمود والله ما عندنا کتاب نقرؤه علیکم الا کتاب الله تعالی و هذه الصحیفه و كانت معلقة بسیفه اخذتها من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحدیث

یعنی بخدا قسم که پیش ما کتابی نیست که آنرا بر شما بخوانیم جز کتاب خدا تعالی و این صحیفه (و آن در شمشیر آنحضرت آویزان بود) که آنرا از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اخذ نموده ام الحدیث •

و در روایت صفار از عبدالملک آمده که گفت حضرت باقر علیه السلام کتاب حضرت علی علیه السلام را خواست پس حضرت جعفر صادق علیه السلام آنرا آورد که پیچیده بود مثل ران یکنفر مرد پس دیدم که در آن بود ان النساء لیس لهن من عقار الرجل اذا توفی عنهن شی یعنی زنان را حقی در زمین مرد نباشد پس از مردن وی پس حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا قسم که این خط حضرت علی علیه السلام و املاء حضرت رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام جماعتی از شیعیانش اقتدا نموده در عهد آنحضرت تالیف نمودند . از آنجمله سلمان فارسی و ابوذر غفاری است چنانچه ابن شهر آشوب ذکر کرده آنجا که گفته اول کسیکه در اسلام تصنیف کرد حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بود آنگاه سلمان فارسی آنگاه ابوذر اه

و از آنجمله ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صاحب بیت المال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و او از دوستان خاص و صاحبان بصیرت بشأن آنحضرت علیه السلام بود . کتاب سنن و احکام و قضایا تالیف او است که آنرا مخصوصا از حدیث حضرت علی علیه السلام

جمع نمود و آن کتاب نزد پیشینیان ما در نهایت عظمت بود و آنرا بطرق و اساتید خود روایت نموده اند. و از آنجمله علی بن ابی رافع است (و او در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تولد شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا علی نام نهاده چنانچه در اصابه در ترجمه وی است) کتابی در فنون فقه و بر وفق مذهب اهل البیت تألیف نموده و ایشان علیهم السلام این کتاب را بزرگ میداشتند و شیعیان خود را امر میفرمودند که بآن رجوع کنند. موسی بن عبدالله بن الحسن گفت کسی از پدرم سؤال از تشهد کرد پس پدرم فرمود کتاب پورا بورافع را بیار پس آنرا بیرون آورد و بر ما املاء فرمود ا. ه.

و صاحب کتاب روضات الجنات گفته که ظاهرا این کتاب اول کتابی است فقهی که در شیعه تصنیف شده و او رحمه الله در آن با شبهه رفته. و از آنجمله عبید الله بن ابی رافع است که کاتب حضرت علی علیه السلام و دوستدار آنحضرت بود که از حضرت پیغمبر سماع نموده و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده فرمایش آنحضرت را بحضرت جعفر (طیار) علیه السلام اشبهت خلقتی و خلقتی یعنی تو در هیئت و خوی من بمن شبیه باشی آنرا از وی جماعتی روایت کرده اند از آنجمله احمد بن حنبل است در مسند خود و ابن حجر در قسم اول اصابه خود ذکر کرده بعنوان عبید الله بن اسلم زیرا که نام پدر وی ابو رافع اسلم بوده این عبید الله کتابی در باب کسانیکه در صفین از صحابه با حضرت علی علیه السلام حاضر بوده اند تألیف نموده. ابن حجر را دیدم از آن در اصابه خود بسیار نقل میکنند پس مراجعه کن^۱ و از آنجمله ربیع بن سمیع است ویرا کتابی است درزکوة چهار پایان از حدیث و حضرت

۱- رجوع بترجمه جبرین الحباب بن المنذر انصاری کن در قسم اول اصابه

علی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله اصبع بن نباته است صاحب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و وی از منقطعین بآن حضرت بود. عهد آنحضرت را با شتر وصیت آنحضرت را بفرزندش محمد علیه السلام روایت کرده و این هر دو را اصحاب ما باسانید صحیحه خود بوی روایت کرده اند. و از آنجمله سلیم بن قیس الهلالی صاحب حضرت علی علیه السلام است. از آنحضرت و از سلمان فارسی روایت کرده او را کتابیست در امامت که آنرا امام محمد بن ابراهیم نعمانی در غیبت ذکر کرده و گفته: و خلافتی نیست میان تمام شیعه از کسانی که حامل علم بوده اند یا رزایت علم از ائمه علیهم السلام نموده اند در اینکه کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی است از کتب اصولیکه آنهارا اهل علم و عاملان حدیث اهل البیت علیهم السلام روایت کرده اند و اینکه آن کتاب قدیمترین آنهاست و آن از اصولی است که شیعه به آنها رجوع و بر آنها اعتماد میکند. اه و اصحاب ما متصدی ذکر کسانی که از اهل آن طبقه از سلف صالحان تالیف کتابی نموده اند شده اند پس هر که خواهد مراجعه بفرستها و تراجم رجال ایشان نماید.

و اما مؤلفین گذشتگان ما از اهل طبقه ثانیه (طبقه تابعین) پس این کتاب ما از بیان ایشان تنک شود. و مرجع در معرفت ایشان و معرفت مصنفات ایشان و اسانید آنها بایشان بتفصیل همان فهرستهای علمای ما و مؤلفات ایشان است در تراجم رجال^۲

نور اهل البیت علیهم السلام (در ایام اینطبقه) ساطع شد. و پیشتر از آن نور بابرهای ظلم ستمکاران پوشیده بود. زیرا که فاجعه طف (واقعه

۲ - مثل فهرست نجاشی و کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال تالیف شیخ ابی علی و کتاب منتهی المقال فی تحقیق الرجال تالیف میرزا محمد و غیر آنها از مؤلفات این فن و آنها بسیارند

کربلاء) دشمنان آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را رسوا کرد و آنانرا از
از انظار خردمندان برانداخت و روی ارباب بحث را بمصائب اهل البیت
متوجه نمودند از وقتیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا
رفت و این واقعه مردم را بواسطه آن مصائب فادحه خود مجبور ساخت که
از اساس آن بحث کنند و ایشانرا وادار نموده که تحقیق در اطراف علل و اسباب
آن نمایند پس بریشه و تخم آن واقعه پی بردند و بدان واسطه ارباب حمیت
از مسلمانان برای حفظ مقام اهل البیت و نصرت ایشان علیهم السلام
برخواستند زیرا که طبیعت بشریه بجبله خود قیام بنصرت مظلوم میکند
و از ستمکار متنفر می باشد و گویا مسلمانان بعد از آن واقعه فاجعه در دوره
جدید در آمدند و بدوستی و متابعت حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلام گرائیدند و بفروع و اصول دین و در هر چه از کتاب و سنت از سایر
فنون اسلامیة اخذ میشود بآن بزرگوار انقطاع ورزیدند و بعد از آن بزرگوار
بفرزندش حضرت امام ابو جعفر باقر علیه السلام پناه بردند و اصحاب ایندو
امام بزرگوار هزارها نفر از گذشتگان امامیه بودند که شماره ایشان توان
کرد لکن کسانی که نامها و احوال ایشان در کتب تراجم حاملان علم از این
دو بزرگوار علیهما السلام تدوین شده قریب چهار هزار مرد باشند و تالیفات
ایشان قریب ده هزار کتاب یا زیادتر است که اصحاب ما در هر طبقه بعد آن
ها را از ایشان باسند صحیح روایت کرده اند و جماعتی از بزرگان آن مردمان
بزرگ بخدمت آن دو بزرگوار و خدمت یادگار ایشان حضرت امام جعفر صادق
علیهما الصلوٰة والسلام درک فیض نمودند و بهره بیشتر جماعتی را از ایشان
بود که بقدر معالای علم و عمل فائز شدند.

از آنجمله ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح الجریری است که قاری و

فقیه و محدث و مفسر و اصولی و لغوی مشهور است و از موثقترین مردم بود که هر سه امام علیهم السلام را ملاقات نموده و از ایشان علوم و افرواحادیت بسیار روایت نموده و بس است ترا که از حضرت صادق علیه السلام بالخصوص سی هزار^۱ حدیث روایت کرده چنانچه آنرا میرزا محمد در کتاب منتهی - المقال^۲ در ترجمه ابان باسناد بابان بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و ویرا مکانات و منزلات و سابقتی نزد ایشان علیهم السلام بود و قتیکه او با حضرت باقر علیه السلام در مدینه بود آن حضرت بدو فرمود اجلس فی المسجد و افت الناس فانی احبان یری فی شیعتی مثلك

یعنی در مسجد بنشین و مردم قنوی بده چه من دوستدارم که مثل تو در شیعیان من دیده شود و حضرت صادق علیه السلام با و فرمود ناظر اهل المدینه فانی احب ان یکون مثلك من رواتی و رجالی یعنی با اهل مدینه مناظره کن چه من دوستدارم که مثل تو از روات و رجال من باشد و و قتیکه بمدینه میآمد بسوی وی حلقه ها بهم میخورد (یعنی حلقه های علماء متفرق می شدند و مردم بسوی وی روی مینمودند و گرد وی جمع میشدند) و ستون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را برای وی خالی میکردند و حضرت صادق علیه السلام بسلیم بن ابی حبه فرمود نزد ابان شو که وی از من حدیث بسیاری شنیده پس هر چه وی برای تو روایت کرد آنرا از من روایت کن و هم آنحضرت بابان بن عثمان فرمود که ابان تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده پس آن هارا از وی روایت کن و و قتیکه بر حضرت صادق علیه السلام وارد میشد حضرت با وی معانقه و مصافحه میفرمود و امر

۱ - ائمه اینفن مثل شیخ بهائی در وجیزه خود و جماعتی از بزرگیان امت تصریح بر آن نموده اند مولف ۲ - رجوع بر حال میرزا محمد کن ترجمه ابان تغلب ص ۱۶ طبع ایران مترجم

مینمود تابالشی برای وی بگذارند و بتمامه بوی روی میآورد. و وقتیکه به آنحضرت خبر مرگ وی دادند فرمود بخدا قسم که مرگ ابان دل مرا بدرد آورد. و وفات وی سنه ۱۴۱ یکصد و چهل و یک بود و ابان را از انس بن مالک و اعمش و محمد بن المنکدر و سماک بن حرب و ابراهیم نخعی و فضیل بن عمرو حکم روایاتی است و مسلم و اصحاب سنن اربعه بوی احتجاج نموده اند چنانچه در جواب ۸ بیان نمودیم آنرا و اینمکه بخاری بوی احتجاج نکرده ضرری بوی نمیرساند زیرا که او را بائمه اهل البیت حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوٰات الله علیهم اجمعین تسلی و صبر است چه بخاری به ایشان علیهم السلام بلکه بسبب اکبر سید جوانان اهل بهشت احتجاج نکرده بلی بمروان بن الحکم و عمران بن حطان و عکرمه بربری و غیر ایشان از امثالشان احتجاج نموده فان الله و الیه راجعون.

و ابان تصنیفات مفیده ایست از آنحمله کتاب تفسیر غریب القرآن است در آن شواهد بسیار از شعر بر آنچه در قرآن آمده ایراد نموده و بعد از وی عبدالرحمن بن محمد از دی کوفی آمد و کتاب ابان و محمد بن السائب الکلبی و ابن روق عطیه بن الحارث را جمع نمود و همه را یک کتاب قرار داد و آنچه در آن اختلاف و آنچه در آن اتفاق داشته اند بیان نمود. پس گاهی کتاب ابان تنها و گاهی مشترک میآید بنا بر عمل عبدالرحمن و اصحاب ما هر یک از این دو کتاب را با ساند معتبره و طرق مختلفه روایت کرده اند. و ابان را کتاب فضائل و کتاب صفین است. و او را اصلی است از اصولیکه امامیه در احکام شرعی خود بر آنها اعتماد دارند و تمام کتابهای او را با سناد بخود او روایت کرده اند. و تفصیل در کتب رجال است.

و از جمله آنان ابو حمزه ثمالی ثابت بن دینار است . از ثقات و بزرگان سلف صالح مابود علم را از سه امام حضرت صادق و حضرت باقر و حضرت زین العابدین علیهم السلام فرا گرفته و منقطع بایشان و مقرب نزد ایشان بود حضرت صادق علیه السلام او را ثنا گفته و فرموده ابو حمزه در زمان خود مثل سلمان فارسی در زمان خود بوده . و از حضرت رضا علیه السلام منقول است که ابو حمزه در زمان خود مثل لقمان است در زمان خود .^۱ و او را کتاب تفسیر قرآن است امام طبرسی را دیدم در تفسیر خود (مجمع البیان)^۲ از آن تفسیر نقل می کند . و او را است کتاب نوادر و کتاب زهد و رساله^۳ حقوق که آنرا از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده و از آن حضرت دعاء سحر او را که روشنتراز شمس و قمر است روایت کرده . و او را از انس و شعبی روایتی است و از وی و کیع و ابونعیم و جماعتی از اهل آن طبقه از اصحاب ما و غیر ایشان روایت کرده اند چنانچه در جواب هشتم در احوال وی بیان نمودیم .

و مردان دیگری هم هستند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را درک نکرده اند و همان بخدمت حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق رسیده اند .

از آن جمله ابوالقاسم برید بن معویه العجلی و ابوبصیر اصغر لیث بن مراد الجنتری المرادی و ابوالحسن زرارة بن اعین و ابو جعفر محمد بن مسلم بن سرباج

۱ - در تفسیر آیه قل لا اسالکم علیه احرالا الموده فی القریب از سوره شوری مراجعه بتفسیر مجمع البیان کن خواهی یافت که از تفسیر ابی حمزه نقل میکند ۲ - اصحاب ما کتاب های ابو حمزه را تماماً باسانید خود بوی روایت کرده اند و تفصیل در کتب رجال است . و سید حجت سید صدرالدین الصدر الموسوی رساله حقوق را مختصر نموده و آنرا چاپ نموده مثل رساله مختصره که جوانان مسلمانان آنرا حفظ نمایند و خوب کاری کرده خداوند مسلمانان را بر عایت جمیل و عنایت جلیل وی متمتع بدارد .

الکوفی الطائفی الثقفی و جماعتی از علمهای هدایت و چراغهای تاریکی هستند که مقام گنجایش استقصاء ایشان را ندارد.

اما اینچهار نفر پس بمقام قرب نائل و بقدرح معلی و مقام اعلیٰ فائز شدند حتی اینکه حضرت صادق علیه السلام درباره ایشان بعد از ذکر ایشان فرموده هولاء امناء الله علی حلاله و حرامه یعنی اینانند امینهای خدای تعالی بر حلال و حرام او تعالی و هم آنحضرت فرموده ما اجدا احدا احیی ذکرنا الا زاره و ابوبصیر لیث و محمد بن مسلم و برید و لولاهولاء ما کان احد یستنبط هذا یعنی نمی یابم کسی را که ذکر ما را زنده کرده باشد مگر زرارۀ و ابوبصیر ابولیس و محمد بن مسلم و برید و اگر اینان نبودند کسی اینرا استنباط نمیکرد آنگاه فرمود هولاء حفاظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه و هم السابقون الینافی الدنیا و السابقون الینافی الاخرة یعنی اینان نگهدارندگان دینند و امین پدران منند بر حلال و حرام خدا و ایشان سبقت گیرندگانند بسوی ما در دنیا و سبقت گیرندگانند بسوی مادر آخرت و هم آنحضرت فرموده بشرالمختبین بالجنة ثم ذکر الاربعة یعنی بشارت ده فروتنان را ببهشت آنگاه اینچهار نفر را ذکر فرمود و هم آنحضرت در کلام طویلی که در آن ذکر اینان نموده بود فرمود کان ابی ائمتنهم علی حلال الله و حرامه و کانوا عتیبه علمه و كذلك الیوم هم عندی مستودع سری و اصحاب ابی حقا و هم نجوم شیعتی احياء و امواتا بهم یکشف الله کل بدعة ینفون عن هذا الدین اتحجال المبطلین و تاویل الغالین ا ه یعنی پدر من ایشانرا بر حلال و حرام خدا امین قرار داده بود و جعبه علم وی بودند و امروز ایشان همچنان نزد من محل ودیعه راز من و اصحاب پدر منند حقاً. و ایشان ستارگان شیعیان منند در حال حیات و ممات بواسطه ایشان

خدایتعالی هر بدعتی را ظاهر میسازد. ایشان از ایندین مذاهب اهل باطل را و تاویل کسانرا که از حد تجاوز نموده اند زائل سازند و غیر اینها از کلمات شریفه آنحضرت که اثبات فضل و شرف و کرامت و ولایت برای ایشان میکند آنچه عبارت گنجایش بیان آنها را ندارد. و معذک دشمنان اهل البیت علیهم السلام آنرا بهر دروغی آشکار متهم داشته اند چنانچه آن را در کتاب مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعی فی صدر الاسلام خود تفصیل داده ایم و آن در بلندی مقام و بزرگی منزلت ایشان نزد خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و اهل ایمان قادح نباشد چنانچه رشک برندگان پیغمبران برای پیغمبران خدا جز رفعت چیزی زیاد نکردند و اثری در شرائع ایشان نمودند جز انتشار نزد اهل حق و قبول در نفوس خردمندان.

و در زمان حضرت صادق علیه السلام علم بنهایت انتشار یافت. و شیعه پدران آنحضرت از هر سو رو باو نمودند پس با انبساط خاطر بایشان رو آورد و با انس با ایشان معامله فرمود و در تهذیب اخلاقشان کوتاهی نفرمود و در واقف نمودنشان بر اسرار علوم و دقائق حکمت و حقائق امور خودداری نفرمود چنانچه ابوالفتح شهرستانی در کتاب ملل و نحل^۱ بآن اعتراف نموده آنجا که ذکر حضرت صادق علیه السلام نمود و گفته او در دین صاحب علم بسیار و آدب کامل در حکمت و زهد بینهایت در دنیا و ورع تام از شهوات (گفته) و مدتی در مدینه اقامت داشت و بشیعیانیکه بدو منسوب بودند افادت میفرمود و بر دوستان خود اسرار علوم را افاضت مینمود آنگاه بعراق آمد و مدتی در آنجا اقامت فرمود و هرگز بخیال ریاست نیفتاد و با کسی در امر خلافت نزاعی ننمود (گفته) و هر که در دریای معرفت

۱ — در ذکر فرقه باقریه و جعفریه از فرق در کتاب ملل و نحل.

غرق شد طمع جوی نکند و هر که بر قله حقیقت بر آمد از افتادن هراس ندارد تا آخر کلام وی والحق ینطق منصفاً و عنیدا یعنی حق منصف و و معاندرا بنطق آورد.

از اصحاب حضرت صادق علیه السلام جماعتی بسیار مبرز شدند که پیشوایان هدایت و چراغهای تاریکی و دریا های علم و ستارگان هدایت بودند و کسانی که اسامی و احوالشان از آنجماعت در کتب تراجم تدوین شده چهار هزار نفر باشند از عراق و حجاز و فارس و سوریا و ایشان صاحبان مصنفات مشهوره اند میان علماء امامیه و از جمله آنها اصول چهارصدگانه است و آنها (چنانچه سابقاً ذکر نموده ایم) چهارصد کتابند که چهارصد نفر مصنف از فتاوی حضرت صادق علیه السلام در زمان آن بزرگوار نوشته اند و مدار علم و عمل بعد از آنحضرت بر آنها بود تا اینکه جماعتی از اعلام امت و سفراء ائمه علیهم السلام آنها را در کتابهای مخصوص تلخیص نمودند بجهت آسان نمودن کار بر طالب و نزدیک نمودن بر متناول و بهترین این مجموعه های کتابهای چهارگانه باشد که آنها مرجع امامیه اند در اصول و فروع ایشان از صدر اول تا این زمان و آنها کافی و تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه باشند و آنها متواترند و صحت مضامین آنها مقطوع است و کافی قدیم تر و بزرگتر و بهتر و معتبر آنها است و در آن شانزده هزار و یکصد و نود و نه حدیث باشد و آن بیشتر است از آنچه صحاح سته بتمامها بر آن مشتملند چنانچه شهید در ذکر وی و جماعتی از اعلام بآن تصریح نموده اند و هشام بن الحکم از اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام کتابهای بسیار تألیف نموده که از آنجمله بیست و نه کتاب وی استهار یافته که آنها را اصحاب ما باسنادهای خود بسوی وی روایت کرده اند

و تفصیل آنها در کتاب ما (مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر السلام) ذکر شده و آنها کتابهای مفید روشنی است در وضوح بیان و سطوع برهان در اصول و فروع و توحید و فلسفه عقلیه و رد بر زنادقه و ملاحده و طبعین و قدریه و جبریه و غلاة در باره علی و اهل البیت علیهم السلام و در رد خوارج و نواصب و منکرین وصیت (حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم) بعلی علیه السلام و بر کسانی که آنحضرت را پس از خلفاء قرار داده اند و با آنحضرت جنگ نمودند و بر کسانی که قائل بجواز تقدیم مفضول بر فاضل شده اند و غیر آن وهشام اعلم اهل قرن دوم بود در علم کلام و حکمت الهیه و سائر علوم عقلیه و نقلیه و در ققه و حدیث مبرز و در تفسیر و سائر علوم و فنون مقدم بود و او از کسانیست که موشکافی سخن نموده در امامت و تهذیب مذهب بنظر و استدلال نموده. از حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام روایت میکنند و برا ایشان ایشان علیهم السلام منزلت است که وصف بآن احاطه ندارد و بثنائی از ایشان علیهم السلام فائز شده که بواسطه آن در ملاء علی قدروی بلند میشود و وی در ابتداء امر از جهمی بود. آنگاه حضرت صادق علیه السلام را ملاقات نمود و براهنمائی آنحضرت مستبصر شد و با آنحضرت و بحضرت کاظم علیهما السلام پیوست و بر همه اصحاب آن دو بزرگوار علیهما السلام تفوق جست و کسانی که میخواهند نور خدایتعالی را از مشکانش خواموش سازند و برا بتجسم و غیر آن از منکرات بجهة رشک و دشمنی اهل البیت علیهم السلام متهم نموده اند و ما داناترین مردمیم بمذهب او و احوال و اقوال پیش ما است و او را در نصرت مذهب ما آنکتابهاست که بآنها اشاره نمودیم. پس زود نباشد که از اقوال او بر ما پوشیده باشد (و حال آنکه او از گذشتگان و پیشینیان ما

است) آنچه برای دیگران ظاهر شده با دوری آنان از مذهب و مشربوی با اینکه آنچه شهرستانی در ملل و نحل از عبارت هشام نقل نموده بر قائل شدن او بحسمیت دلالت ندارد و این عین عبارت شهرستانی است که گفته وهشام بن الحکم صاحب غور فی الاصول لایجوز ان یفعل عن الزاماته علی المعزلة فان الرجل و راء ما یلزمه علی الخصم و دون ما یظهره من التشبیه و ذلك انه الزم العلاف فقال انک تقول الباری عالم بعلم و علمه ذاته فیکون عالما لا کالعالمین فلم لاتقول هو جسم لا کالاجسام ا هیعنی هشام بن الحکم صاحب غور بود در اصول روانیست که از الزامات خود بر معتزله غفلت ورزد زیرا که مرد در پس آنچه یزیستکه بر خصم آنرا الزام میدارد و غیر آن است که آنرا اظهار میدارد از تشبیه و آنچه باشد که او علاف را الزام نمود و گفت که تو میگوئی حضرت باری تعالی عالم است بعلم و علم او ذات او است پس باری تعالی عالم باشد نه چون صاحبان علم پس چرا نمیگوئی که او تعالی جسم است نه مانند جسمها ا ه و پوشیده نماند که اینکلام (بر فرض که گفته او باشد) همان بصدد معارضه با علاف بوده و هر کس که بچیزی معارضه کند نمیشود حکم کرد که وی معتقد بآن بوده چه روا باشد که مقصود وی امتحان و تحقیق دقت نظر علاف در مطالب علمیه بوده چنانچه شهرستانی بآن اشاره نموده بقول خود که مرد در پس آنچه بر خصم الزام میکند و زیرا آنچه اظهار میکند آنرا از تشبیه باشد - با اینکه هر گاه فرض کنیم ثبوت آنچه را که دلالت بر تجسیم میکند از هشام پس ممکن است که آن پیش از استبصار او بوده زیرا که دانستی که او سابقاً مذهب جهمیه داشت سپس براهنمائی آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مستبصر شد و از بزرگان مختصن بائمۀ آل محمد صلی الله علیه و سلم شد. کسی از سلف و خلف ما

بر چیزی از چیزهایی که حضم بوی نسبت میدهد اطلاع پیدا نکردد چنانچه ما اثری از چیزی از چیزهایی که بزرارة بن اعین و محمد بن مسلم و مؤمن طاق و امثال ایشان نسبت میدهند نیافته ایم باینکه ما استفراغ و وسع و طاقت در بحث از آن نموده ایم و آن نیست جز بغی و عدوان و دروغ و بهتان (ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون).

اما آنچه شهرستانی از هشام نقل کرده که قائل بخدائی حضرت علی علیه السلام شده پس چیزی است که زن بچه مرده از آن بخنده در آید و هشام بزرگتر از آنست که چنین خرافات و سخافت باو نسبت داده شود و این کلام هشام است در توحید که بتقدیس خدایتعالی از حلول و بلندی ذات اقدسش از آنچه نادانان میگویند ندا میکند و آن کلام وی است در امامت که با فضیلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر علی علیه السلام اعلان مینماید و تصریح دارد که علی علیه السلام از جمله امامت و رعیت او است و اینکه او وصی و خلیفه وی است و اینکه او از بندگان خدا است که ستم دیده و مغلوب و عاجز از حفظ حقوق خود بوده اند که مضطر شده اند که بدشمنان خود سر بنهند و خائف و مترقب بوده اند و ناصر و معینی نداشته اند. و چگونه شهرستانی شهادت می دهد که هشام صاحب غور در اصول بود و این که روا نیست که او از الزامات خود بر معتزله غفلت ورزد و این که زیر آن چیزی است که آنرا بعلاف اظهار داشته که بدو گفت پس چرا نمیگوئی که خدا جسمی است نه مانند اجسام سپس باو نسبت می دهد که او قائل شده باینکه علی علیه السلام همان خدایتعالی است مگر این تناقض آشکاری نیست. و آیا لایق است بمثل هشام با غرارت فضل او این که خرافات باو نسبت داده شود. نه چنین است

لکن این مردم جز انتشار بدی نمیخواهند از روی حسد و ظلم بر اهل البیت
علیهم السلام و بر کسانی که بر رأی ایشانند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم .

و در زمان حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت
حسن زکی عسکری علیهم السلام تألیف بغایت بسیار شد و راویان از ایشان
و از رجال امامان پدران ایشان علیهم السلام در شهرها منتشر شدند و نهایت
جد و جهد در تحصیل علم نمودند و در دریای علوم و اسرار آن غوطه ور
شدند و مسائل آنرا احصاء حقائق آنها را منکشف نموده اند پس در تدوین
فنون و در جمع آوری معارف پراکنده کوتاهی نورزیدند .

محقق اعلی الله مقامه در معتبر گفته که از شاگردان حضرت جواد
علیه السلام فضائلی بودند مانند حسین بن سعید و برادر وی حسن و احمد بن
محمد بن ابی نصر البزنطی و احمد بن محمد بن خالد البرقی و شادان ابو الفضل عمی
و ایوب بن نوح و احمد بن محمد بن عیسی و غیر ایشان از کسانی که تعداد
ایشان بطول انجامد (او اعلی الله مقامه گفته) که کتابهایشان میان اصحاب
نقل شده و بر علم بسیار دلالت دارند .

(مؤلف گوید) و همین ترا بس که کتابهای برقی از صد کتاب
متجاوز است و بزنطی را کتاب بزرگی است معروف بجامع بزنطی و حسین بن
سعید را سی کتاب است . و ممکن نیست در این کتاب که تألیفات شاگردان
شش نفر از ائمه از اولاد حضرت صادق علیهم السلام را بشمار آوریم جز
اینکه ترا بکتابهای تراجم و فهرستها حواله کنم پس مراجعه کن در آن ها
احوال محمد بن سنان و علی بن مهزیار و حسن بن محبوب و حسن بن
محمد بن سماعه و صفوان بن یحیی و علی بن یقطین و علی بن فضال و

عبدالرحمن بن بخران و فضل بن شاذان (که او را دوست کتاب است) و محمد مسعود عیاشی (که کتابهای وی از دوست متجاوز است) و محمد بن عمیر و احمد بن محمد بن عیسی (که او از صد نفر از اصحاب حضرت صادق علیه السلام روایت کرده) و محمد بن علی بن محبوب و طلحة بن طلحة بن زید و عمار بن موسی السباطی و علی بن النعمان و الحسین بن عبدالله و احمد بن عبدالله بن مهران معروف بابن خانه و صدقه بن المنذر القمی و عبیدالله بن علی الحلبی آنکه کتاب خود را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت پس آن بزرگوار آن را تصحیح فرمود و پسند نمود و فرمود اتری لهؤلاء مثل هذا الكتاب یعنی آیا میبینی که اینان چنین کتابی داشته باشند و ابی عمرو و طبیب و عبدالله بن سعید (آنکه کتاب خود را بر حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت) و یونس بن عبدالرحمن (آنکه کتاب خود را بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرضه داشت)

و هر کس احوال گذشتگان از شیعیان آل محمد صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین را و اصحاب هر یک از امامان نهگانه از ذریه حضرت امام حسین علیه وعلیه السلام را استقصاء نماید و مؤلفات ایشان را که در عهد ائمه خود علیهم السلام تدوین نموده اند احصا کند و کسانی را که آن مؤلفات را از ایشان روایت نموده اند و از ایشان حدیث آل محمد صلی الله علیهم وسلم را در فروع و اصول دین از هزارها نفر حاصل شده اند استقراء نماید آنگاه نظری بحاملان این علوم دست بدست در هر طبقه از عهد حضرت معصومین نهگانه صلی الله علیهم وسلم تا این زمان ما بیفکند برای وی درست قطع و یقین بتواتر مذهب ائمه علیهم السلام حاصل شود و شک نخواهد کرد در این که تمام آنچه ما بآن عبادت خدایتعالی میکنیم از فروغ و اصول همان از آل

رسول صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين مأخوذ است. در این جز مکابر
عنید یا جاهل بلید شك نکند و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله والسلام. ش

سؤال ۵۶ - بتاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۳۰

گواهی میدهم که شما در فروع و اصول برانید که ائمه از آل رسول
صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين بر آن بوده اند و این مطلب را واضح نمودید
و آنرا روشن کردید و آنچه در مکتون آن پوشیده بود آشکار فرمودید
پس شك در آن اسباب هلاکت و تشکیك در آن اسباب گمراهی است. و آنرا
زیر و زور نمودم پس بینهایت مرا خوش آمد و بوی خوش آنرا بخود کشیدم
و دریافتم که این بوی خوش از کجاست مهب قدسی آن مرا متش ساخت
(و پیش از آنکه بمو بر خورم) درباره شما در شبهه بودم بجهت آنچه می
شنیدم از بد گوئی بدگویان و اجحاف ستمکاران پس وقتی که خدایتعالی
اجتماع ما را میسر فرمود بواسطه تو بکوه هدایت و چراغ تاریکی آر میدم و
با فلاح و سجاج از تو جده شدم پس چه قدر بزرگ است نعمت خدایتعالی بر
من بواسطه تو و چه قدر خوب است احسان تو بر من و الحمد لله رب العالمین س

جواب ۵۶ - بتاریخ ۲ جمادی الاولی ۱۳۳۰

شهادت میدهم که تو بر این مطلب مطلع و قادری و آنرا کشف نمودی
و بسرعتی بیشتر از شهاب از آن گذشتی و بینهایت در آن بحث و تحقیق و
تدقیق بکار بردی و در اطراف و جانب آن نظر انداختی و آنرا زیر و زور
نموده که بکنه و حقیقت آن بررسی و تراها های قومی از جای برنجنباند و

اغراض شخصیه ترا از راه صواب منحرف نکرده . سنک حلم تو شکافته نشود و مرغ رأی تو پراکنده نشود . در حالتیکه بینهایت کنجکاوی نموده بعقلیکه از کوه رضوی ثابت تر و سینه که از جهان وسیعتر است و در تحقیق امعان نظر نموده که در آن هوائی ترا نمیگیرد تا اینکه راز آشکار و صرف حق ظاهر شد و صبح برای صاحب چشم واضح شد . و سپاس خدا ی راست برای این که بدین خود هدایت نمود و برای پذیرفتن دعوت براه خود توفیق عنایت نموده . تمام شد کتاب بیاری و حسن توفیق خدا یتعالی بقلم مؤلف اقل احقر آن عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی خدا یتعالی با وی بفضل معامله کناد و بکرم خود از وی گذشت فرماید چه او مهربانترین مهربانان است . تمام شد بحمد الله تعالی و حسن توفیق ترجمه کتاب مراجعات بقلم حقیر فقیر بنده شرمند حیدر قلی بن نور محمد خان الکابلی عاملهما الله با لطفه الخفی و الجلی روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه ذی القعدة الحرام (۱۳۵۷) یک هزار و سیصد و پنجاه و هفت هجری و الحمد لله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین وسلم .

تمام شد اینحاشیه و الحمد لله در حالتیکه ا کمال آنچه را در اصل کتاب ناقص بود تکمیل است و در آن فوایدی است که از آنها هرگز استغنائی نیست و هر کس بآنها برخورد میداند که چنین باشد و فراغ از تالیف آن روز فراغ طبع این کتاب بود نیمه رجب سنه (۱۳۵۵) یک هزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری بقلم مؤلف کمترین خدام دین اسلامی و دربانان مذهب امامی عبدالحسین ابن الشریف یوسف بن الشریف جواد بن الشریف اسمعیل بن شریف محمد بن شریف محمد بن شریف ابراهیم الملقب شرف الدین بن الشریف زین العابدین علی نور الدین بن نور الدین علی بن الحسین الموسوی عاملی عاملهما الله جمیعاً با لطفه و رحمته الله و الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله وسلم .

غلامنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱۵	بعین	با او	۲۷	۱	اشاره باخبار صحیحہ بواسطہ اشارہ باخبار	صواب
۷	۷	مجانست	مجالست	الخ		صحیحہ و نصوص صحیحہ	
۸		مائل نبودم	مائل بودم	۲۷	۱۷	اهل منند	اهل بیت منند
۹	۸	و بدرگاه بارہای	و بدرگاه تو بارہای	۲۸	۹	کتابت	کتاب
۹		ولذا بر فضل تو	و از ابر فضل تو	۱۳		حتی برد	حتی بردا
۱۰	۳	و اہانت	وامانت	۲۹	۳	وعترت من اہل	وعترت خود را کہ اہل
۹۱۸		اقتباس از آیہ مبارکہ	در متن زیادی نوشته شدہ	۷		درختان بزرک	درختان بزرک را
		۱- سورہ ۵۱	باید در حاشیہ نوشته شود	۱۰		در این سطر اینجملہ	و انا مولای
۱۴	۱۶	و برگوشہای سنگینی	و برگوشہای ایشان سنگینی	زیاد است			
۱۶	۲۲	کفایت	کنایت	۳۰	۱	بداوہر کس اوراد شمن	بداوہر کس اوراد شمن
۱۷		حاشیہ ۲- ابو الفتح الخ	ہمہ زیادی نوشته شدہ	۶		فرمودہ	فرمود
۱۸	۱۷	ذکرت	رکرت	۲۱	۲۰	کسی است کہ	کسیکہ
۱۹	۹	نمود	نمودہ	۲۳	۱۲	ستارگان مانند	ستارگان امانند
	۲۰	حاشیہ ۲ والحبج	والہحبجہ	۳۵	۱۵	در این سطر اینجملہ افتادہ	تمام شد کلام این حجر
۲۰	۲	اہل دین را	دین را	۳۶	۴	القاطعین صلتی	القاطعین فیہم صلتی
		در این سطر اینجملہ	و رعایت و حفظ نمودند	۵		چون زیستن	چون زیستن من
		ساقط شدہ		۶		مردن	مردن من
۲۳	۵	در این سطر یک کلمہ	آجنا	۱۰		من قطع	من و قطع
		ساقط شدہ		۶		حاشیہ حدیث ۳۵۷۸	حدیث ۳۵۷۸
۲۴	۱۴	یفرغ	یفرع	۳۸	حاشیہ ۱۰ ص ۱۰۰	ص ۱۵۵	ص ۱۵۵
۲۵	۹	ہمتر ازہا	ہمتر ازوہای	۳۹	۳ ص ۱۰۰	ص ۱۵۵	ص ۱۵۵
	۱۰	امامان و ہدایت	امامان ہدایت	۳۱	۲ باب حثا	باب حث	باب حث
	۱۵	در این سطر یک کلمہ	است	۱۰	۱۳۲۸	سنہ ۱۳۲۸	سنہ ۱۳۲۸
		ساقط شدہ		۱۶	راستی است	راستی	راستی
۲۵	۱۷	علیہ السلام	علیہما السلام	۲۴	و ولایت مرآل	و ولایت ال	و ولایت ال
۲۶	۶	بروجود	بروجوب	۲۴	حاشیہ ۲ و منابت	و منابت	و منابت
۲۷	۱۶	در این سطر این یک	بان	۷	خدایتعالی را	خدایتعالی و بعضی رسول او	خدایتعالی و بعضی رسول او
		کلمہ زیاد شدہ					

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۳	۸	بهای است	نهایی و غیر ایشان است	متن	۷	چنانچه در	چنانچه وارد شده در
۴۳	۹	در این سطر این جمله افتاده	الاومن مات علی حب آل	۵۷	۴	وا گرفت	فرا گرفت
			محمد فتح اله بابان الی	۵۷	۶	پس ایشانند	و ایشانند
			الجنة بوراء زو جها	ح ۴	۴	فرمود اورا	فرمود و اورا
۴۴	۳	در این سطر این جمله در		۷	۷	که ما آنچه گفتیم	که با آنچه ما گفتیم اعتراف نموده
		دنباله زو جها افتاده	الی اخر خطبة العصماء				
۴۶	۷	ائمه ذکر	ائمه که ذکر	۱۵	۱۵	شیخ بسند	شیخ در تهذیب بسند
	۱۵	نسبت ایشان	بسنت ایشان	۱	۱	جایگاه بیست	جایگاه بیست بلند
۴۷	۵	باستدعای آیات	باستدعای ادله از آیات	۷	۷	و تا آخر	تا آخر
۴۸	۱۰	بواجب بوده	بر واجب بودن	۱۱	۱۱	یاد	باو
۴۸ حاشیه	۱	برداشته شدن	بیرداشته شدن	۶	۶	که منتظر	منتظرم
۴۹	۴	کلاغ	کلاغ	۸	۸	از ار او	اذا را او
	۸	در شقة الصادی	در رشفة الصاری	۱۳	۱۳	برای اهل	بر اهل
	۱۰	الجر	الجر	۱۵	۱۵	لاایه	الایه
	۱۶	(جواب ۶)	(جواب ۳ ص ۲۴)	۱	۱	۳۰ مذکور	۲۰ از فصل مذکور
۵۰	۱	وا زاولو الامریکه	واو لوالا امریکه	۴	۴	۳۱ مذکور	۳۱ از فصل مذکور
	۴	این جمله (یعنی همانا... کبد) زائد است		۸	۸	بند او	بند خود
۵۰	۱۶	بحرینی در باب ۳۵	بحرینی در غایة المرام	۹	۹	نقل کرد که فرمود	نقل کرد که فرموده
		در باب ۳۵		۱۴	۱۴	کیست	کسی است
۵۱	۱	و فضله	و فضله	ح ۶۲	۳	و تسلیم کنند برای	و فرمانبردار علی ابن
۵۱	۶	وا ز برای قومی	وا ز برای هر قومی			علی ابن ابی طالب ابی طالب باشد و	
۵۲	۶	دلالت عامه	ولایت عامه			و عبیده	
۵۲ ح	۳	ما از شاه	مارا ارشاد	۸	۸	مادر	که مادر
۵۳	۱۶	درباره	دوباره	۱	۱	جزء ۳۰	جزء ۳
۵۴	۳	معنی صحاح	معنی از صحاح	۱۴	۱۴	تبریر تیره ام پهرریان	تیز نیزه و پهرین زبانتر
	۱۰	اما حضرت	آیا حضرت			بر بر لشکر	و پرکنده تر لشکر
۵۵ ح	۶	صفحه ۷۲۱	صفحه ۷۱	متن ۶۴	۵	از آن آیند	از آن بیرون آیند
۵۶	۱۰	در صواعق باب ۱۱ الخ	در باب ۱۱ صواعق از	ح ۶۴	۶	قرطی	قرطی
		ایاتی شمرده که درباره		۸	۸	من در کاری بهتر از	مکرمن در کاری بهتر از
		ایشان نازل				هجرت نیستیم	هجرت نیستیم
۵۶	۹	تمام کلام واحدی	تمام شد کلام واحدی				

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۶۵	۳	نجاری	بخاری	۸۱	۱۵	نموده اند و حال	نموده اند و بوی احتجاج
۶۶	۹	و عبدالله بن الحسین و عبدالله بن الحسن	کرده اند	۸۳	۲۱	براحتجاج او	براحتجاج باو
۶۹	۱۳	کرده	برای ایشان	۸۴	۱	پس عالم	پس گفته عالم
۶۹ ح ۱۰		و غیره از اصحاب و جماعتی از اصحاب ما	و مانند شخص دانا	۸۴	۲۰	رحمة الله	رحمة الله
۷۰	۱۰	و مانند شخص	بخاری	۸۵	۶	نمیکرد	نمیکردند
۷۲	۵	نجاری	این جور و ستم صریح اگر جور و ستم صریح و ماحول فتح نیست و یا جهل قبیح نبودی	۸۵	۱۹	هر چه بخوای و این	هر چه بخوای پس
۷۴	۱۹	انداختم در آن بظر و بیزر و بالای آن نظر	بلندی	۸۵	۲۲	هر چه پس	معلوم شد او را فضی
۷۵	۹	و این ماحه چه بر	و این ماحه (احتجاج نام او	۸۶	۲۱	ابن عمرو و عایشه	ابن عمر و عائشه
۷۵	۱۲	رحمة الله علیه	رحمة الله	۸۷	۱۱	و نقدی	و ثوری
۷۵	۱۳	بن الاسود عمرو	بن الاسود بن عمرو	۸۹	۴	و یا اینکه جمهور	و یا اینکه جمهور هر چند
۷۵		التخعی	التخعی	۹۰	۱۵	صاحح را جدا کرده	امرا و اتوهین نموده اند
۷۵	۱۸	بن یزید که	بن یزید را که	۹۲	۱۷	فلا تعجل	فلا تعجل
۷۵	۲۰	بخوان و	و بخوان	۹۲	۲۱	و شبرا میان خود و شبرا آند و نفر میان	قسمت کرد
۷۵	۲۱	و از هر يك همام	و از هر يك از همام	۹۳	۵	نجاری	بخاری
۷۶	۶	عبدالله	عبدالله	۹۳	۶	ابو صحیفه	ابو جحیفه
۷۷	۵	از ارباب سنن ؛ و	او روایت نموده اند	۹۳	۱۴	خمره	حمزه
۷۷		ابو حاتم	و ابو حاتم	۹۳	۱۵	۱۰۰	۱۱۵
۷۷	۱۸	در هر دو صحیحین	در صحیحین هر دو	۹۴	۲۱	زراره هر دو	زراره و هر دو
۷۷	۲۲	میگفت او را اول	میگفت اول	۹۷	۳	مرام	مردم
۷۸	۳	بر غیر ذهبی از	بر غیر اوزهبی در	۹۷	۱۱	بود از او	بعد از او
۷۹	۱۰	رسمی	رسمی	۹۹	۶	سنجاری در دوجا	بخاری در دوجا
۸۰	۷	واقف روایت	واقفی و روزی روایت	۹۹	۷	ام الدردانه	ام الدرداء نیز موجود
۸۰	۱۷	و نوری	و ثوری	۹۹	۸	و قتاله	و قتاده
۸۰	۲۰	القراری	الفرزاری				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۰	۴	بازه	بازه	۱۲۳	۱۲	گم شود نیست	گم شود و نسبت
۱۰۱	۳	خداء نزد نجاری	خداء نزد بخاری	۱۲۲	۱۳	در تشیع	بتشیع
۱۰۱	۶	که یحیی	که یحیی	۱۱۲	۱۵	به ابن معین گفته	به ابن معین گفتند
۱۰۱	۸	کردم	کرده	۱۲۳	۱	عبدالرزاق ترك	عبدالرزاق را ترك
۱۰۲	۲	الخصومی	الحضرمی	۱۲۳	۷	نهاده اند	داده اند
۱۰۲	۵	ابوصحیفه	ابوجحیفه	۱۲۴	۲۱	بالاستاد و یا امام احمد	بالاستاد یا امام احمد
۱۰۲	۷	الاشیخ	الاشیخ	۱۲۴	۱۵	وازشیوخ	و او از شیوخ
۱۰۲	۱۴	شیعیان در	شیعیان عراق در	۱۲۵	۱	ایام محمد	ایام امام محمد
۱۰۳	۵	حوبی	حوشب	۱۲۵	۸	امین	اعین
۱۰۳	۱۱	علیه السلام	علیهما السلام	۱۲۵ ح ۲	۲	اینرا که	زیرا که
۱۰۵	۵	مردم	ناصریان	۱۲۶ متن ۲	۲	الخ	در اینجا کلمه الخ
۱۰۷	۷	ذکران	ذکوان	۱۲۷	۱۱	الاشکاب	اشکاب
۲۰۷	۲	حا کم	فیکم	۱۲۷	۱۱	الاشکاب	اشکاب
۱۰۸ متن ۱۴	۱۴	کرده	کرد	۱۲۸	۷	ایشان امتناع	ایشان از طبقه امتناع
۱۰۹	۳	شريك	عتاب	۱۲۹	۸	کرده و بتبعیت	کرده بتبعیت
۱۱۰	۱۴	یا ۱۸۷	یا ۱۷۸	۱۲۹	۹	سور	سعد
۱۱۱	۱۱	وابی اسحق	از ابی اسحق	۱۲۹	۲۲	عمرین حبیره	عمرین هبیره
۱۱۱	۵	۱۶۸	۱۶۰	۱۳۰	۳	ویرا	و ویرا
۱۱۳	۱۳	بحرین و گفته	بحرین فرستاد و گفته	۱۳۲	۲	مسلم عبدالرحمن	مسلم از وی عبد الرحمن
۱۱۵	۵	عمران حصین	عمران بن حصین	۱۳۲	۱۷	القوشی	القرشی
۱۱۶	۵	از اهل شام	در میان اهل شام	۱۳۳	۱۱	نمود	نموده
۱۱۸	۳	قاسم ذکر یا بطرز	قاسم بن زکریا المطرز	۱۳۳	۱۷	اورا جزاینکه	نمی بینم اورا جزاینکه
۱۱۸	۱۳	اسامة بن عبدالله	اسامة بن عمر و بن عبدالله	۱۳۴	۸	آنچه را نقل کرده	آنچه را ما نقل کردیم
۱۱۸	۱۶	خصمیه	خثمیه	۱۳۴	۹	اباداد	ابودادود
۱۱۸	۱۹	و علم تابعین	و علم از تابعین	۱۳۵	۷	وابودادود در اثبات	وابودادود ویرا در اثبات
۱۱۹	۶	ابان صالح	ابان بن صالح				
۱۱۹	۱۸	جعفری	جعفی				
۱۲۰	۱	ترجمه لهیمه	ترجمه ابن لهیمه				
۱۲۰	۱۰	ت ق	د ت ق				

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۵	۱۳	از وی عیسی بن درباره اواز عیسی بن	۱۵۱	۱۷	مالك جماعتی	مالك و جماعتی	
		یونس را	۱۵۲	۱۳	واین هاشم	واین هاشم	
۱۳۵	۱۵	چورحانی	۱۵۲	۲۰	جهاز	اجهاز	
۱۳۶	۹	داشت ودر	۱۵۳	۱	جازه	خازر	
		بود و در	۱۵۳	۱۲	است صحیح	است در صحیح	
۱۳۸	۷	پند او	۱۵۳	۱۴	انکار	انکار	
۱۳۸	۹	نضر	۱۵۳	۱۱	هشام بن عماد	هشام بن عمار	
۱۳۸	۱۲	نضر	۱۵۴	۱	ابی العشرین	ابی العشرین	
۱۳۹	۴	فضل شیعی سختی	۱۵۴	۹	بگشاد	بگشاد	
		بوده	۱۵۴	۱۸	علماء مکه	علمائیکه	
۱۳۹	۹	الاستوائی	۱۵۵	۱	هشیم	هشیم	
۱۴۳	۸	در گذشته	۱۵۵	۱۱	سعید	سعد	
۱۴۳	۱۴	یس از ابن عدی	۱۵۶	۱۴	نمود	نموده	
		کرده و	۱۵۷	۱۰	دیدند	دیدم	
۱۴۳	۱۸	گوید وازوی	۱۵۷	۲۰	مسلم بن حاتم و	مسلم محمد بن حاتم	
۱۴۴	۲۲	واصل			محمد بن حاتم		
۱۴۵	۲	۹۴	۱۵۷	۲۱	مجددی	جحدری	
۱۴۵	۱۲	حدیث از عمرو	۱۵۸	۱۲	را سخت بر آن پانش	سخت بر آن آنها را	
۱۴۶	۶	و مقدم بود نزد			سخت راندنی	راندنی سخت	
۱۴۶	۶	و کبیر ایشان	۱۵۸	۱۷	ابوداود ترمذی	ابوداود و ترمذی	
		عظیم	۱۵۹	۱	مسند های ششگانه	مسند های سنت	
۱۴۶	۹	مثلی بود	۱۵۹	۱۹	حق شمارا	حق را بشما	
۱۴۶	۱۰	ستمکار که پی	۱۶۰	۱۴	کسانیکه	کسیکه	
۱۴۶	۲۲	الکوفی	۱۶۱	۵	چه اولی	چه اوتعالی	
۱۴۸	۱	الیامو غیر	۱۶۱	۹	اجتماع	احتجاج	
۱۴۸	۱۴	الراجعون	۱۶۱	۱۵	شنوایان	شنوندگان نرم لهجه	
۱۴۸	۱۷	شامل				تر و خوش احتجاجتر	
۱۴۹	۱۱	شرف فخر	۱۶۱	۱۹	و با حق سرگمراهی از نو نرسیده و سر		
۱۵۰	۴	از انطبقه ایشان			میگوید	گمراهی را بحق میگوید	
۱۵۰	۱۵	بن دکنی	۱۶۲	۶	آستاد	استاد	

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۶۳	۲۱	واز وقتیکہ	از وقتیکہ	۱۸۱	۴	طلب و پرہیز کار	طلب پرہیز کاری است
۱۶۴	۹	بامذہب از	با مذہب ایشان از	۱۸۱	۸	مخل	فحل
۱۶۴	۲۰	بر کنار نظر	بر کنار لختی بخود	۱۸۲	۴	زیرا کہ	زیرا کہ اینمرد در نزد
۱۶۵	۱۹	از اربعہ	از ائمہ اربعہ				فضا ثل اہلیت علیہ
۱۶۶	۶	خلافت	خلافت				السلام مغلوب و مقہور
۱۶۷	۱۱	اومعین او	اوومعین او				ہوای نفسانی خود
۱۶۹	۶	او آنہارا	او کہ آنہارا				شدہ از قبول فضائل
۱۶۹	۸	۲۷۵۱	۲۷۵۱				ایشان علیہم السلام اباءو
۱۶۹	۱۳	یعلنی	یعلنی				امتاع مہورزد
۱۷۰	۸	بطولہ خواہی	بطولہ در اوا خر شرح	۱۸۳	۵	بعزہ	یغره
			الخطیۃ القاصعہ خواہی	۱۸۳	۸	ہرون	ہرونی
۱۷۱	۱۴	ثبوت	ثبوت	۱۸۴	۶	روایت	ذکر
۱۷۱	۱۴	ثقات است	ثقات اثبات	۱۸۵	۹	لغزستی	لغزشی
۱۷۲	۱	این حدیث از اسود	این حدیث را از اسود	۱۸۵	۹	دور بودن از علم	دور بودن او از علم
۲۷۲	۲	علیہ السلام - و ہر	علیہ السلام روایت می	۱۸۵	۲۲	از انجا یککہ	وقتیکہ
			کد - و ہر	۱۸۶	۱۴	مصادیقش داشتہ	مصادیقش شکی داشتہ
۱۷۲	۱۰	آنہارد	آنہارا	۱۸۶	۱۵	من بگویم	توبگوئی
۱۷۲	۱	کردہ اند و از شعبہ	کردہ اند و از شعبہ	۱۸۶	۱۵	انصاف من	انصاف تو
			نزدہر دو و از عبدالعزیز	۱۸۸	۹	چیز ہائیکہ	چیز ہائی است کہ
۱۷۲	۲	بخاری از زہیر	بخاری و از زہیر	۱۸۸	۱۴	فی الجہل	من الجہل
۱۷۴	۶	خلفاء و ثلاثہ	خلفاء ثلاثہ	۱۸۸	۶	چیز ہائیکہ	چیز ہائی است کہ
۱۷۴	۴	میان خود همان	میان خودما همان	۱۸۹	۱۶	کہ بر	کہ مرا بر
۱۷۴	۴	طریق خود چنانچہ	طریق خودما چنانچہ	۱۹۰	۲	خطی و افراز	خطی و افراز
۱۷۴	۲۰	بفضلہ	بفضلہ	۱۹۰	۲	بن النظر	بن النصر
۱۷۶	۱۳	علی بنت	علی بصفیہ بنت	۱۹۱	۹	در خانہ وی	در خانہ وی
۱۷۷	۴	لبستی	لبنی	۱۹۲	۸	افتادہ و وقتی کہ	افتادہ وقتی کہ
۱۷۷	۸	العلی	لعلی	۱۹۲	۱۶	مرا	ترا
۱۷۹	۸	فانا	فان	۱۹۳	۳	گفتہ رسول خدا	گفتہ رسول خدا
۱۷۹	۱۹	امر اورا	مر اورا				گفتہ کہ رسول خدا صلی اللہ
							صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اوفی
							وسلم عوفی

کتاب مراجعات

صواب	صفحه سطر خطا	صواب	صفحه سطر خطا
وزیرا	۲۰۵ ۱۵	از آنچه ترا در	۱۹۴ م ۶
یظهر مسجد	۲۰۶ ۸	یعنی یا علی	۱۹۵ ۷
یعنی	۲۰۶ ۸	علیا	۱۹۵ ۱۱
از موسی	۲۰۶ ۹	رجالا یجدون	۱۹۵ ۱۱
آشکار خود را	۲۰۷ ۱	دارد و کسیکه	۱۹۶ ۸
طیاسی	۲۰۷ ۶	علی و هرون	۱۹۶ ۱۰
با ابن عباس	۲۰۷ ۲	آنحضرت صلی الله علیه	۱۹۶ ۱۶
اودی	۲۰۷ ح ۱	و آله وسلم علی و	
ذهبی	۲۰۷ ۵	آنحضرت صلی الله علیه	۱۹۶ ۲۲
را در لشکر	۲۰۹ ۲	و آله وسلم علی	
نبوده	۲۰۹ ۷	محسن	۱۹۷ ۵
بعد از من و عبارت	۲۱۰ م ۵	۱۶۸	۱۹۷ ح ۲
ومن از ویم و او ولی		و بغوی	۱۹۷ ۲
شما است بعد از من		بطریق	۱۹۸ م ۳
این فقره دو بار مکرر		مخدوج	۱۹۸ ۴
شده و زائد نیست		استثناء آنرا ذکر کرده	۱۹۹ ح ۳
لا یغضن	۲۱۰ ۶	نفسه فاصابه الرکبه	۲۰۰ م ۴
مقدم	۲۱۰ ح ۱۰	کنید	۲۰۱ ۲
با علی	۲۱۰ ۱۴	این کار هرون	۲۰۲ ۱۷
ابغض	۲۱۱ م ۱۳	همان راه	۲۰۳ ۱
ابغضنی	۲۱۱ ۱۳	هر آینه بودن یکی	۲۰۳ ۳
فارقنی	۲۱۱ ۱۳	مرد باشد محبوب مرا محبوب تر است	۲۰۳ ۴
از وی عرض کرد آردنی عرض کردم	۲۱۱ ح ۵	تر است	
فرمود	۲۱۱ ۶	واسکیه	۲۰۳ ۱۱
یا علی	۲۱۳ م ۶	فاتیه	۲۰۴ ۵
علی	۲۱۳ ۱۴	ازاد	۲۰۴ ح ۱
هندی از ابن ابی	۲۱۴ ح ۱	باب از نصوص ثابته	۲۰۵ م ۸
عاصم در		بن اسید	۲۰۵ ۱۰
است در	۲۱۵ م ۷	یستر	۲۰۵ ۱۵
بغزوه	۲۱۶ ۷	واجعل	۲۰۴ ۱۵

صحه	سطر	خطا	صواب	صحه	سطر	خطا	صواب
۲۱۶	۱۲	فعلى اه	فعلى مولاه اه	۲۲۸	۲	بسوى آن رفتن	برفتن بسوى آن
۲۱۷	۱	سختى كه	قوتى دارى كه	۲۲۸	۳	فانهم	فانهم
۲۱۷	۸	آيه تلاوت	آيه را تلاوت	۲۲۹	۱۲	تأمل	قائل
۲۱۷	ح ۴	نويس	لويس	۲۲۹	۱۳	كسى است دست	كسيست كه دست
۲۱۷	۵	نمود	نموده	۲۲۹	ح ۳	كرده	كرده اند
۲۱۸	م ۲	هستند ايمان	هستند كه ايمان	۲۳۰	م ۳	المتقين	المتقين و فائد الغر
۲۱۸	۱۲	مائدة كتاب	مائدة از كتاب	۲۳۰	۵	سنجار	المنجدين
۱۱۸	ح ۲	ج نه	ج ۵	۲۳۰	۱۵	بوى	نچار
۲۱۹	م ۶	خانى	خالى	۲۳۱	۵	آترا پرهيز كاران	باو
۲۱۹	۱۱	وقائل	و قائل	۲۳۱	۱۰	اين كسيست	آترا پرهيز كاران
۲۱۹	۱۴	از روزى	روزي	۲۳۱	ح ۱	ابورزه	اين اول كسيست
۲۱۹	۱۷	وبان انگشتر	وبان انگشت انگشتر	۲۳۲	م ۳	فرمود	ابورزه
۲۲۱	۲۲	وشايد	و شاهد	۲۳۲	ح ۱۳	محمود	مرا
۲۲۲	۷	بفته او انگيزى	بفته انگيزى او	۲۳۲	۱۴	فرموده او در	محمود
۲۲۲	۹	بود الناس	بود ان الناس	۲۳۲	۱۶	وسائل سائر	فرموده و آنرا (فتح)
۲۲۲	۱۵	يا	با	۲۳۲	۱۷	بب انصافى	الملك ا لعلى بصحة
۲۲۳	۳	عمرو ججاش	عمرو بن ججاش	۲۳۲	ح ۲	نهج	حديث مدينة العلم على
۲۲۴	۳	تفقه	تفقد	۲۳۲	۱۸	انجا قول	و آن در
۲۲۴	۳	ايشان كارى	ايشان را كارى	۲۳۲	۲۰	بب انصافى	مثل سائر
۲۲۶	۱۰	بيم دهند	بيم دهند	۲۳۲	۲۰	بب انصافى	بب انصافى
۲۲۷	۴	حديث	احاديث	۲۳۲	۲۰	انجا قول	انجا كه قول
۲۲۷	۵	مسلم	سلم	۲۳۲	ح ۲	نهج	الخ
۲۲۷	۱۳	ثبوت	ثبوت	۲۳۴	۱۰	بب انصافى	مكشى نكرده اند
۲۲۷	۱۴	بواسطه	با	۲۳۵	م ۸	كئى چه	كئى كه چه
۲۲۷	۱۴	ايشان زيرا	ايشان پس باز هم	۲۳۵	۱۲	او نبى	از نبى
۲۲۷	۱۵	آمدن	سياق اعتبار ندارد	۲۳۶	ح ۱	۱- زيادى نوشته شده	۱- زيادى نوشته شده
۲۲۷	۱۷	است	زيرا	۲۳۷	۲	برائت	برائت
۲۲۷	۱۸	آقى	دادن	۲۳۷	۷	افتاده	۱-
			امت	۲۳۷	۱۳	حائيه	حامديه
			آن	۲۳۷	۷	۱۸۲	۲۱۰

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۳۷ م ۱۳	حائیه	حامد به	۲۴۷	۱۰	المسکن	السکن	صواب
۲۳۸ ۳	سیدی	سید	۲۴۸ م ۳	فرمایش آنحضرت	فرمایش آنحضرت	۴۰ فرمایش آنحضرت	
۲۳۸ ۴	سیدی	سید	۲۴۹	۱۵	و شریف آن باشد	و شریف آنان باشد	
۲۳۸ ۸	مستدرک ص	مستدرک در اول ص	۲۵۰	۶	رسانند اه	رسانند (یا نامکر	
۲۳۸ ح ۱	از ابو لا از هر	ابوالا زهر از الخ	۲۵۰	۱۱	نیست	نیستند	
۲۳۸ ۲	کرده هریک	کرده و هریک	۲۵۰	۱۲	(علی علیه السلام)	(علی علیه السلام)	
۲۳۸ ۱۲	امر خودشان را	امر خراسان را	۲۵۰ ح ۲	از ایشان است	از ایشان است	از ایشان مستفیص است	
۲۳۹ ح ۳	شدن	نمودن	۲۵۱ م ۱۶	بیشتر	بیشتر	پیشتر	
۲۳ ۵	یعنی	بمن	۲۵۱ ح ۲	۲۰ و ۱۳ و ۲۰	۲۰ و ۱۳ و ۲۰	۲۰ و ۱۳ و ۲۰	
۲۳۹ ۱۰	اول ص ۳۶	اواسط ص ۳۸	۲۵۱	۶	شد	شد	
۲۴۰ م ۱۲	شادمان کنید	شادمان کند	۲۵۳ م ۶	هو هذا	هو هذا	هو هذا	
۲۴۰ ۱۲	زندگی کنید	زندگی کند	۲۵۳	۳	این جمله تمام افتاده	۲ — و آن حدیث ۶۱۳۳	
۲۴۰ ح ۱	ص ۳۶	ص ۳۹	و باید نوشته شود	ص ۴۰	باشد از ج ۶	کثر العمال و پس است	
۲۴۱ ۱	افزاده باید نوشت	بعد از جواب ص ۳۷	۲۴۱ م ۱۱	رو بطلاکت نبرد	بطلاکت دلالت	که تر احجت باشد	
۲۴۱ ح ۴	۱ —	۴ —	۲۴۲ ۳	ص	ص ۲۰۴	برای که علی علیه السلام	
۲۴۲ ۳	ص	ص ۲۰۴	۲۴۵ م ۷	حذر	حذر	نفس رسول خدا است	
۲۴۵ ۹	دشمنی	دشمن	۲۴۵ ۱۳	حذر	حذر	صلی الله علیه و آله و	
۲۴۶ ۸	علیهما و الهما و	علی علیه السلام بود	۲۴۶ ۱۹	حدیث است ابو	حدیث ابو ایوب	خود (مفاتیح الغیب)	
۲۴۶ ۱۳	علیه و سلم	علیه و آله و سلم	۲۴۶ ح ۵	از عمر	از ابو ایوب	نکن از آنچه ما آنرا	
۲۴۶ ۷	کثر ۱۵۵	کثر ص ۱۵۵	۲۴۷ م ۱۰	لم یستطع فیقلبه	لم یستطع بلسانه فیقلبه	در کتاب خود ما	
۲۴۷ ح ۸	المسکن	السکن	۲۴۷	۸	المسکن	السکن	

صفحه سطر خطا	ضواب	صفحه سطر خطا	ضای اب
۲۵۲ م ۱۲	دقت در بحث	خودش برای خودش	رفع
میکنند بجهه خود	دقت در بحث میکند	بخدمت.	بخدمت
بخودی		طریق	طریق
۲۵۳ ۱۰	ما مکابره و تحکم	مکابره و تحکم شیوه	چیزهایی که
است	اوست	هر امر واقعه	هر واقعه
۲۵۳ ۱۵	بآن منفرد شده اند	که بآن منفرد شده اند	خواهد شد مثل
لذا از		انتشار صبح	عالم
۲۵۳ ۱۶	برخلاف	برخلافت	تا حاشیه یا بان و
۲۵۳ ۱۷	تمنود	تمنوده	در بار انگیز
۲۵۴ ۶	خیر	خیرا	حموشی
۲۵۴ ۷	جته	جته	فوائد
۲۵۴ ح ۸	نیاز	نیازی	امثال
۲۵۴ ۱۳	سعد خدای	سعید خدای	علیه السلام بنص
۲۵۴ ۱۷	حذری	خدری	که با حضرت
۲۵۵ م ۲	اولی من انفسهم	اولی بهم من انفسهم	۲۳۴ ص ۲۴
۲۵۵ ۸	نقیضیا	ینقضیا	سارعت سوی
۲۵۵ ح ۴	مذکور	بذکر	شنبه ایم
۲۵۵ ۵	تمنودند	نمودند	در انروز
۲۵۶ م ۲	داد	دهاد	فشهد
۲۵۶ ۱۵	ا... اکبر خدای	ا... اکبر کتاب خدای	را که لز
۲۵۶ ۱۶	طرفی یعنی بدست	طرفی بدست	برخواستند
۲۵۶ ح ۱	ماء	باء	بمیراث
۲۵۶ ۵	عیفه	عینه	علیهما وآله وسلم را
۲۵۶ ۶	ویا خط و یا	ویاء خطی	اورا
۲۵۸ م ۱۱	داده پس	داده شد پس	تاریخ
۲۵۹ ح ۶	شنید آنوقت	شنید با آن کثرت و	ایشا در این باب
۲۵۹ ۸	او مثلها	از مثلها	تصحیح
۲۵۹ ۸	او مثل ذاك	ار مثل ذاك	الحججه معزالدوله امر
۲۵۹ ۸	او مثله	ار مثله	کرد
			یفیحا

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۲	۵	نکو	نگر	۲۸۷	۱۱	برای	بفلسفه
۲۷۲	۶	با ن یعنی ولایت	درانزمین	۲۸۹	ح ۱	ایندو	ایندو
		علی علیه السلام		۲۸۹	۳	کثیر	کثیره
۲۷۲	۶	نیکوئی ایشان	نیکوئی ایشان	۲۹۰	م ۶	کرد	کرده
۲۷۴	۷	رماح	ریاخ	۲۹۱	۶۵	مرفوعا روایت	مرفوعا از رسول خدا
۲۷۴	۱۶	غدير خم شد حضرت	غدير خم حضرت				صلی الله علیه و آله و سلم
۲۷۵	۲۱	لفظ وان وانرا	لفظ ان وانرا	۲۹۱	۹۸	که ما بین من مستمسک	که بعد از من باین من
۲۷۶	م ۵	خود را	خواه			باشد و بعد از من	مستمسک باشد و بر
۲۷۶	ح ۵	معاة	مستعاة			بر کشتی	کشتی
۲۷۷	م ۱	مولی	ولی	۲۹۱	۱۹	وحسین واز	وحسین است واز
۲۷۷	۱۰	فرمودند ثناء	فرمودند از ثناء	۲۹۲	۱	حدیثی در آن	حدیثی که در آن
۲۷۷	۱۷	دران سپردن	در آن نه سپردن	۲۹۲	۵	با سناد از سلمان	با سناد از سلمان
۲۷۷	۱۷	بوی نیست و نه	بوی و نه	۲۹۲	۵	پسر امام و برادر امام	پسر امامی برادر امامی
۲۷۷	۱۸	امامت و السلام	امامت وی است و السلام	۲۹۳	۲	اوصیائه	اوصیاء
۲۷۹	۱۳	هامان	امامان	۲۹۳	م ۱۸	خودشان	خودشان الحدیث
۲۷۹	۱۷	خود	دل	۲۹۵	۳	مین	بین
۲۷۹	۲۱	تبلیغ	تبلیغ	۲۹۵	۱۶	همان	همانا
۲۸۰	۱۴	ی و عزام	و عزائم	۲۹۶	۴	یابی در	یابی در
۲۸۰	۲۰	بمجنون) همانا	بمجنون (یعنی همانا	۲۹۶	۱۳	مسلم	سلما
۲۸۱	۸	محفوظه	محفوظه	۲۹۷	۴	فخطبت	فخطب
۲۸۱	۱۹	سبت	بست	۲۹۷	۴	خطبة	خطبته
۲۸۲	۲	بارندگونی	بارنه بدگونی	۳۰۰	۱۳	کرد	کرده
۲۸۲	۴۳	سبب در اینجا نامل	این جمله زیاده است	۳۰۰	۲۰	کرد	کرده
		باید کرد	باید قلم کشید	۳۰۰	۲۲	الخلفیه	الخلیفة
۲۸۲	۴	رد سخنان	درباره سخنان	۳۰۱	۱۶	من	هن
۲۸۲	۴	گاهی	گاهنی است	۳۰۱	۱۷	فی الاخرة	والاخرة
۲۸۶	۱۱	مردم	هر مرد	۳۰۲	۲۰	امت الحدیث	امت من الحدیث
۲۸۶	۱۷	بودند باوی	بودند و باوی	۳۰۳	۱۶	کرده اند	نکرده اند
۲۸۶	۲۱	یکی یکی	یکی	۳۰۴	۱۳	مینمودند ویرا	مینمود یا ویرا
۲۸۶	۲۱	گفت این	گفت آیا این				

صفحه سطر خطا	صواب	صفحه سطر خطا	صواب
۳۰۴ ۱۴	انچه زها نیکه	از آنچه زها نیکه است که	ارث نبرد
۳۰۴ ۲۲	ز نظر هایش	و از نظر هایش	وی برخواست
۳۰۴ ۲۲	حتی از	تا از	ازینرو من وارث
۳۰۵ ۱	میشد	شود	نه عمو ی من
۳۰۵ ۲	نعمت	نعمت	سلم و حی فرمود که
۳۰۵ ۱۰	پادشاه	پادشاهان	قرار دهد
۳۰۵ ۱۳ و ۱۴	از همدیگر سبقت	برای خوشنودی حکام و	میرد خلاقی
	میجویند و بدلیخواه		زباند رازیهای
	حکام بواسطه		علیه السلام
۳۰۵ ۱۵	فاسد پس	از همدیگر سبقت می	بهرت کسبیکه
		جویند پس	المحجلین
۳۰۵ ۱۷	نمایند	مینمایند	۲۴ ص ۲۳ ذکر
۳۰۵ ۱۹	آن چقدر	آن و چقدر	فانکته ایاک
۳۰۵ ح ۱	وقائع	محنتها نیکه	اظهار نفرمود که خوش
۳۰۵ ۲	وارد شده در ایشان	در از رو زها وارد شده	آیندشان نباشد
۳۰۶ م ۵	انها مردود	آنها را مردود	حوادث وی
۳۰۶ ۶	انها ساقط	انها را ساقط	طبرانی خطیب
۳۰۶ ۱۰	و عابدان وریا	و عابدان ریا	پیشتر و علم
۳۰۶ ۱۵	ترك ملجا میفرمودند ترس و امید داشت		ح ۱ ۸۳ در
۳۰۶ ۱۸	فرض	فضل	آنروز در وصیت
۳۰۶ ۱۹	ایشان اینکه	ایشان مبادا اینکه	آنها پس
۳۰۷ ۷	نماند	نمی ماند	ام
۳۰۷ ۱۹	وسلم	وسلم است	ردی
۳۰۸ ۱	واز علم حکمت	از علم و حکمت	با تکلم ببعده ارباب ما تکلم به بعد از باب
۳۰۸ ۴	علم خواهد در	علم خواهد از در	مرضه
۳۰۸ ۱۶	سلم و الله	سلم میفرمود و الله	مشک
۳۰۸ ح ۳	۱۶ ذکر	۱۶ ص ۱۹۳ ذکر	وابن ابی شیبه
۳۰۸ ۴	۳۴ مراجعه	۳۴ ص ۳۱۱ مراجعه	الحديث آن
۳۰۸ ۵	شرح	شرط	دافسنی الحديث یعنی
۳۰۹ م ۳	نه از غم خود	و عمو ی تو از وی	یوارینی الحديث یعنی

کتاب مراجعات

صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا
بحدیث ۹	۳۲۳	۱۷	حدیث ۹	فرمودنی	۳۲۰	۱۷	فرمود
بحدیث ۱۰	۳۲۳	۱۸	حدیث ۱	کردگان	۳۲۰	۲۱	کردگان
ص ۳۳۲ و ۳۳۳ حکم	۳۲۳	۲۰	۴ حکم	بروی پنج تکبیر	۳۲۰	۲۵	بروی تکبیر
و کسیکه دارد و کسی که او را بدشمن	۳۲۴	۵ م	و کسیکه دارد و کسی که او را بدشمن	و وعدی	۳۲۰	۲۹	و وعدی
ص ۴۴۲	۳۲۴	ح ۱	ص ۴۰۴	ذمتی الحدیث یعنی	۳۲۰	۲۹	ذمتی یعنی
فصل	۳۲۴	۷	فصل	و وزیر منی	۳۲۱	۲۹	منی و وزیر
باعلی	۳۲۴	۹	یا علی	وام مرا ادا	۱۲۱	۲	مرا ادا
ص ۲۱۰ ذکر	۳۲۴	۲۲	۱۸ ذکر	۴۰۴	۳۲۱	۳	۴۴
ص ۲۵۲	۳۲۵	۱۱	۲۵ ذکر	و	۳۲۱	۱۴	ر
حاش	۳۲۶	۵	جاش	شنیدی ص ۲۶۱ و	۳۲۱	۱۸	شنیدی و
مردان	۳۲۶	۶	مرادان	که شماره عامه آنها	۳۲۱	۲۰	که عامه آنها
بخاری	۳۲۷	۳ م	نجاری	نمیگذاشتند ابرا که	۳۲۱	۲۲	نمیگذاشتند که
سازد و بمردم	۳۲۷	ح ۶	سازد و بمردم	کند	۳۲۱	۲۳	کند
برای مردم آنچه را				بامت	۳۲۱	۲ م	نامت
بعد از وی در آن				کبیر	۳۲۲	ح ۱۱	کنز
اختلاف نماید				ولیم	۳۲۲	۱۳	ولنهم
احوال .. بخاری	۳۲۸	۲	احوال .. نجاری	۱۱۲	۳۲۲	۱۶	۱۰۲
۱۰۰۰۰ و وجد	۳۲۹	۱	۲۰۰۰۰ و وجد	امری	۳۲۲	۲۶	آخری
ابوداد	۳۲۹	۳	ابوداد	عرض	۳۲۲	۲۷	غرض
۴۷۸ طبع هند (اوده)	۳۳۰	۱	۴۷۸ در	عمه	۳۲۲	۲۹	عمه
سنه ۱۳۱۰				امان و سفینه	۳۲۳	۲ م	امان سفینه
است و همینجا ست	۳۳۲	۱۵	است از آنجا که در	نیاوردن گناه هلاکت	۳۳۳	۴	نیاوردن مثل
فته از آنجا که عائشه				کنند مثل			
در				کسی بان عمل	۳۳۳	ح ۲	کسی عمل
بگفته عائشه	۳۳۲	۲۱	بجز عائشه	نجوی	۳۳۳	۲	نحوی
چنانچه سافر	۳۳۳	۱۰	چنانچه سافر	علیها و الیها و سلم	۳۳۳	۸	علیها و سلم
حنیف انصاری	۳۳۳	ح ۳	حنیف در	وفات	۳۳۳	۸	وفات
هر دو واقعه	۳۳۳	۱۲	که بو واقعه	بعض	۳۳۳	۱۱	بعض
دیگر را وی	۳۳۴	۳	دیگر را	شد پس تأمل کن	۳۳۳	۱۲	شد
این خبر از عائشه (که)	۳۳۴	۴ م	وی (که)	ثابت	۳۳۳	۱۵	ثابت

صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا
بود	۲۵۳	م ۱۲	بود	عبدالله بن عبید	۲۳۴	۴	
گفت	۲۴۳	۱۴	گفت	غائبه	۲۳۴	ح ۳	
نموده اند ۲۰- بفضل	۲۴۳	خ ۳	نموده اند	مناف	۲۳۵	م ۵	
این واقعه در کتب سنن				رفت پس	۲۳۵	۱۳	
واخبار است بکتر				پس			
العمال ج ۶ ص ۲۹۴				در انجا تیکه	۲۳۵	۱۶	
و طبقات ابن سعد ج				شده و صیت هرگاه	۲۳۵	۲۲	
۸ ص ۱۱۵ در ترجمه				پاکه	۲۳۶	۲	
شراف بنت خلیفه				و سلم را پیرو	۲۳۶	۳	
رجوع کن				بتعبد	۲۱۶	۴	
۳-	۲۴۳	۴	۲-	کرده اند	۲۳۶	۱۵	
ذاتیه	۲۴۴	م ۱۱۸	ذاتیه	بخاری	۲۳۶	ح ۱	
جزم	۲۴۴	۱۲	جزم	خدا ایتالی را در	۲۳۷	م ۹	
معنی	۲۴۴	ح ۲	معنی	وصیتی	۲۳۷	۱۶	
بران فطرت	۲۴۵	م ۱۵	برای فطرت	عر آن	۲۳۷	۱۸	
عقلیه مقررده عقلیه	۲۴۵	۱۹	عقلیه مطرده	بخاری	۲۳۷	ح ۴	
مطرده				ترکناه	۲۳۷	۵	
لی	۲۴۶	۱۰	الی	بانعهده تیکه	۲۳۸	م ۹	
در وقت	۲۴۶	۱۸	(مراد در وقت	در نزد	۲۳۸	۱۵	
۱-	۲۴۶	ح ۱	۱- و ۱۱۰۷	این سخنشان	۲۳۸	۱۷	
۱۱۰۶ و ۲	۲۴۶	۲	۲-	بخاری	۲۳۹	۴	
۱۱۰۸	۲۴۷	۱	۱۱۰۶	بخاری	۲۳۹	ح ۱	
هینمه	۲۴۸	م ۱۶	هینمه	زعم	۲۴۰	م ۱۷	
و انحدیت... الی ج؛ اینجمله بنعامها از ائمه است	۲۴۸	خ ۱		مودای	۲۴۰	۱۸	
پسرو	۲۴۹	م ۵	سپرو	وصیکه	۲۴۰	۲۱	
لی ولی	۱۵۱	۲	الی ولی	شمرد	۲۴۱	۴	
بوجوه	۳۵۲	۱۴	بوجود	۴۵۷ و ما بعدها	۲۴۲	ح ۱	
بخاری	۳۵۴	ح ۶	بخاری	وی با عثمان و علی	۲۴۲	۲	
لبدار	۳۵۴	۱۰	البداه	مستدرک ص ۳۹ و	۲۴۲	۴	
خده و هو یقوله	۳۵۵	م ۸	خده و نکم و هو	بخاری	۲۴۲	۶	
دو نکم یا			يقول ما				

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صواب
۳۵۵ خ ۷	البلاغه و این	البلاغه این	صواب	صواب
۳۵۵ ۹	بعد از ص ۱۹۷ این	و هم انرا حاکم در	صواب	صواب
	جمله افتاده	مستدرک (ص ۱۲۰ ج ۳)	صواب	صواب
		روایت کرده و ذهنی	صواب	صواب
		در تلخیص او رده و	صواب	صواب
		اعتراف بصحت آن	صواب	صواب
		نموده	صواب	صواب
۳۵۶ م ۱	گفت یا	گفت تا	صواب	صواب
۳۵۷ ۸	را برداشت	راداشت	صواب	صواب
۳۵۷ ح ۶ و ۴	علیه	علیها	صواب	صواب
۳۵۸ م ۱۸	نجاری	بخاری	صواب	صواب
۳۵۸ ح ۳	الجبیلو	الجبلی	صواب	صواب
۳۵۹ ۴	ان باب	انساب	صواب	صواب
۳۵۹ ۷	عدل در عمری	عدل عمری	صواب	صواب
۳۶۰ م ۱۱	نفیس	نفیس	صواب	صواب
۳۶۰ ۱۴	نمودیم	نمودیم ۱	صواب	صواب
۳۶۰ ۱۵	خودشان ۱	خودشان ۲	صواب	صواب
۳۶۱ ۴	السلام نسبت	السلام در وقت صلح	صواب	صواب
		بلغب	صواب	صواب
۳۶۱ خ ۶	نجمن	تخمه	صواب	صواب
۳۶۱ ۷	بوی بنسبت	بوی از نو بنصب	صواب	صواب
۳۶۲ م ۹	کرده.. گرفته	کردنی.. گرفته	صواب	صواب
۳۶۲ ۱۰	کرده	کردنی	صواب	صواب
۳۶۲ ۱۶ و ۱۴	تصریح	تصریح	صواب	صواب
۳۶۲ ۲۰	رؤیت	رویت	صواب	صواب
۳۶۳ ۳	خلافت	خلاف	صواب	صواب
۳۶۳ ۹	تناقران	تناقراشان	صواب	صواب
۳۶۳ ۱۰	سؤال	جواب	صواب	صواب
۳۶۳ ۱۵	واولادوی .. را	از اولاد وی.. رادر	صواب	صواب
۳۶۴ ۱۳	حق تعالی (وازر وی	حق تعالی)	صواب	صواب
۳۶۴ ۱۵	خود پسندی	خود پسندی	صواب	صواب
۳۶۵ ۱۳	چشمان	چشمان	صواب	صواب
۳۶۵ ۱۹	سخن من	سخن او	صواب	صواب
۳۶۶ ۸	وی محفوظ	وی و محفوظ	صواب	صواب
۳۶۹ ۲	مادا	مارا	صواب	صواب
۳۷۰ ۴	با اینکه	همانا که	صواب	صواب
۳۷۰ ۵ و ۴	در مخالف.. الی وسلم	از مخالفت پیغمبر	صواب	صواب
		صلی الله علیه و آله	صواب	صواب
		و سلم در چیزی از	صواب	صواب
		ظواهر او امر و نواهی	صواب	صواب
		آنحضرت	صواب	صواب
۳۷۰ خ ۶	وقوله	وقوله	صواب	صواب
۳۷۱ م ۱	۲ رسع	۵ ریع	صواب	صواب
۳۷۲ ۱۲	بوی	باشان	صواب	صواب
۳۷۲ ۱۵	و نیز عرب از	و نیز قریس خضر صاو	صواب	صواب
		عرب عموماً	صواب	صواب
۳۷۹ ح ۱	ارباب ان	ارباب تتبع آن	صواب	صواب
۳۸۰ م ۲۱	سلیمان	سلمان	صواب	صواب
۳۸۱ ۶	اجیروا و اجیرهم	اجیرهم	صواب	صواب
۳۸۱ ۸	سلیمان	سلمان	صواب	صواب
۳۸۱ ۲۲	تال	قال	صواب	صواب
۳۸۱ ح ۲	مضطرب	و ادار	صواب	صواب
۳۸۲ م ۱	والدواء اکیب	والد واة او اللوح و	صواب	صواب
		الدواء اکیب	صواب	صواب
۳۸۲ ح ۱	بخاری از عبدالله	بخاری از عبدالله بن	صواب	صواب
	بن عبدالله	عبدالله	صواب	صواب
۳۸۳ م ۱۱	بامتشال	بامتشال	صواب	صواب
۳۸۴ ۱۳	حق تعالی (وازر وی	حق تعالی) با اعتقاد	صواب	صواب

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
			بیاطل نکرده و از	۴۰۵	۶	متوالیه بزرگو	متوالیه آن بزرگو
			روی	۴۰۵	۷	بربایند	آترا بربایند
۳۸۶	۱۶	عمر فاروق نه کسی فقط عمر فاروق را	۴۰۵	۲۲	وخلانی	دخلانی	
		دیگر را	۴۰۶	۸۰۷	تا آخر	تا آخر	
۳۸۶ م	۱۶	پس که	۴۰۶	۱۶	فرمودند	فرمودید	
۳۸۶	۱۹	ایتچنین جواب بعضی از اعلام چنین جواب	۴۰۶	۱۸	انازاز	انرا از	
		داده بعضی از اعلام داده	۴۰۷	۲۰	نمودند	نمودید	
۳۸۷	۲	که کلام که میاید کلام	۴۰۸	۳	الی صحابه	صحابه	
۳۸۷	۴	آن ها انها	۴۰۹	۴	عن رسول	آن رسول	
۳۸۷	۷	وانکه وکسیکه	۴۰۹	۷	ابو زید	ابوه زید	
۳۸۸	۱۸	ایشان نه ایشان است نه	۴۰۹	۲۰	ذکره	رکزه	
۳۸۹	۱۲	مجبول مجبول	۴۱۰	۵	زید در آن کشته	زید کشته	
۳۸۹	۱۹	رخود بر خود	۴۱۰	۹	خستم رخصتم	رخستم	
۳۹۰	۱۶	صحت و مدت حیات صحت آنحضرت	۴۱۱	۱۰	حتی تا صافی از نا حتی تا صافی از صافی	صافی	
		آنحضرت					
۳۹۰	۱۷	سلم گنجایش سلم در مدت حیات	۳۱۲	۱۰	کهم	الهم	
		گنجایش	۴۱۲	۱۴	ابوسعید	ابویعلی	
۳۹۱	۱۶	سلم بجهت سلم بود بجهت	۴۱۲	۱۶	وخوش	وی خوش	
۴۹۲	۱۳	عجائب و عجائب است و	۴۱۲	۱۸	واو	هم او	
۳۹۳ ح	۵	ان اعراض ان واعراض	۴۱۲	۲۰	زخمی	علامتی	
۳۹۴	۳	قانع مانع	۴۱۳	۱۶	دوتنی	دوتن	
۳۹۵	۱۵	نفی میکند نفی آن میکند	۴۱۳	۱۹	تاسم	قاسم	
۳۹۷ ح	۵	معوئه معویه	۴۱۴	۱	قفسه	قفیه	
۳۹۷	۱۴	سور سوریا	۴۱۴	۴	اثنین رهمانا	اثنین ران	
۳۹۷	۱۵	بامیان عقلاان میان عقلاان	۴۱۵	۴	کیست	کیست	
۴۰۰ م	۱۸	لیکن لکن	۴۱۵	۱	الخ	(ظاهرا)	
۴۰۲	۸	لشکر به بشاقل لشکر به ثاقل	۴۱۵	۱۴	اندوتن ویرا	اندونفر از قضیه خبر	
۴۰۲	۹	ونه تخلف و به بخلف			بفضیه خبر	نداشتند	
۴۰۵	۲	بدارند نداند	۴۱۶	۱۱	بالچه	بانچه	
۴۰۵	۵	انروز را انحضرت را	۴۱۷	۱۰	صلوای و سلام	الصلوای و السلام	

کتاب مراجعات

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۱۷	۱۴		شورای	۴۳۱	۱۴		انحضرت ۴
۴۱۷	۱۷		سبيله	۴۳۱	۱۸		فرمود ۵
۴۱۸	۴		از نصوص	۴۳۲	۱		عن القذی
۴۱۹	۱۳		بامری ازان	۴۳۲	۴		از خاشاک
۴۱۹	۱۸		آنکه از حضرت	۴۳۲	۱۲		توست
۴۱۹	۱۹		فرمود من	۴۳۲	۱۵		سخنبرد پس
۴۲۰	۲۱		دوست داشته بدارد				اختصاصی
۴۲۰	۲۲		دشمن داشته بدارد	۴۳۳	۵		کاشته
۴۲۱	۱		نموده	۴۲۳	۱۲		مفارغ
۴۲۲	۹		لیکن اغراض	۴۳۴	۲		یسری
۴۲۲	۱۰		دلیلی همان مقدم	۴۳۴	۳		یفی
۴۲۲	۱۱		غدير ايشان	۴۳۴	۴		الوراثه
۴۲۲	۱۸		است و هر	۴۳۵	۱		محیط
۴۲۳	۵		هچيك	۴۳۵	۱۰		لجأ لجأوا
۴۲۴	۱۱		بان سختی اعلان	۴۳۵	۱۲		استبدلو فرعما
			ان سختی و درشتی را از	۴۳۵ ح ۲			ویرا... سر
			نموده بودند	۴۳۵	۳		را کبد
۴۲۵	۲		و بمنافقین	۴۳۵	۷		که کتاب
۴۲۵ ح ۱			بهان در	۴۳۶ م ۱۲			شود
۴۲۶	۷		زائل چنانچه	۴۳۸	۵۵		وصف
۴۲۸ م ۱۱			در روز	۴۳۸	۸		از برای من
۴۲۸	۱۲		مثل	۴۳۸	۱۰		خود
۴۲۸ ح ۱			ذکر کردیم	۴۳۸ ح ۲			هم سیره
۴۲۹ م ۵			نبوت و انحضرت	۴۴۰ م ۳			خبر
۴۲۹	۱۳		وسلم بوی	۴۴۰	۶		سرکشی... و اندر
۴۲۹ ح ۱			کرده ایم	۴۴۰	۱۲		خرج
۴۳۰ م ۱۰			الشقیه	۴۴۰ ح ۱			احوال آورده
۴۳۰	۱۸		فرمود اللهم	۴۴۱ م ۸			بروم
۴۳۱	۶		وینه	۴۴۲	۲		ابوالهتیم
۴۳۱	۸		انحضرت ۱	۴۴۲	۶		خطابه
۴۳۱	۱۲		فرمود لنا				

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۴۳	۲۰	یتجر	یتجر	۴۴۳	م	۳	اصول سائر
۴۴۵	۹	منازک	منازل	۴۴۵	۸	۴۵۵	پیش شیعیان
۴۴۵	۱۶	ابر الهشم	ابو الهیثم	۴۵۵	۱۶	۴۵۵	غاذق‌ترند و همانا
۴۴۶	۹	مبدالله صحابی	عبدالله بجلی صحابی	۴۵۶	۱	۴۵۶	دیگر
۴۴۶	۹	انها بشر جیل	انهارا بشر جیل	۴۵۶	۱۸	۴۵۶	سیرین
۴۴۶	۱۹	ازو	از طائفه ازد	۴۵۶	خ	۴۵۶	اینحاشیه تماماً افتاده
۴۴۶	۲۱	لرلی	الولی	۴۵۹	م	۲	اساتید
۴۴۷	۱	اعلاء	اعداء	۴۵۹	۲۱	۴۵۹	حدیث وحضرت
۴۴۷	۱۳	هجر	حجر	۴۶۰	۱	۴۶۰	وسلم و از انجمله
۴۴۷	۱۷	بعد	بعده	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۴۸	۱۰	از این سطر بعد از کندی	از این سطر بعد از کندی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
		ابنچند شعرا افتاده	ابنچند شعرا افتاده	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
		نا رسول الوصی وصی	نا رسول الوصی وصی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
		النبی له السبق والفضل	النبی له السبق والفضل	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
		فی المؤمنین	فی المؤمنین	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۴۹	۶	ذوالمئن	ذومنن	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۴۹	۱۴	الفهشاء	الفهشاء	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۴۹	۵	انسان	ایشان	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۵	مریدی	تره‌ذی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۶	نجاری	بخاری	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۹	من النبی	من النبی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱		الحکماء والجناحین	الحکماء والجناحین	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۱۰	اینخبری	اینجیزی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۱۲	گفته ولی	گفته یعنی ولی	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۱	۱۳	العفو	العفر	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۲	م	مثلا	شاملا	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۲	۱۲	درسؤال وهم	درسؤال دهم	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۲	۱۲	متعصین شما باشما	متعصین شما باشما	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن
۴۵۲	ح	اینحاشیه بتمامها افتاده	اینحاشیه بتمامها افتاده	۴۶۰	۱	۴۶۰	اینجمله تماماً از متن

کتاب مراجعات

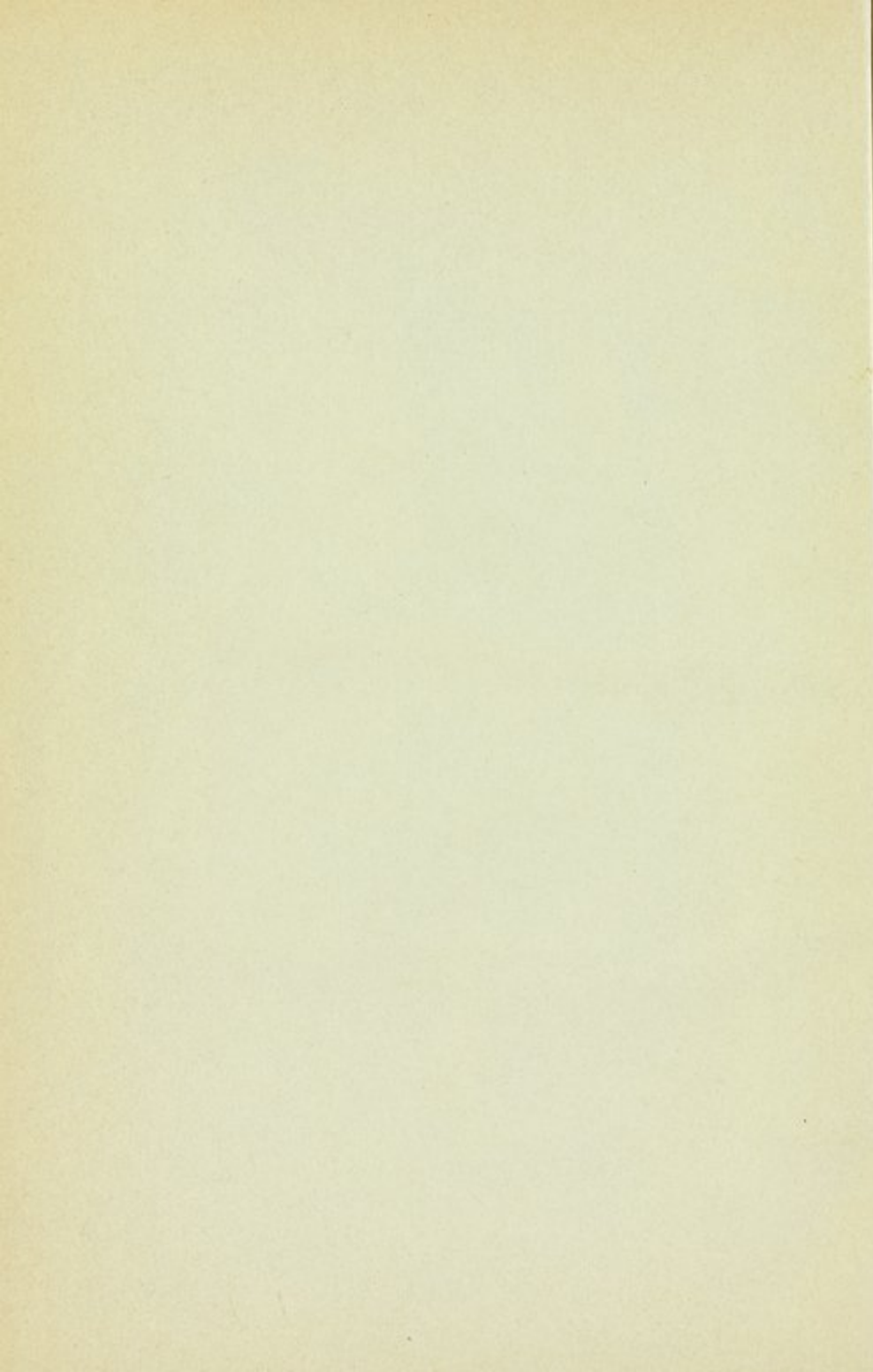
صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۶۵	۱۷	عشبه	عیه	۴۷۰	۲۲	غرات	غرات
۴۶۶	۱	ظاهر میسازد	زانی نماید	۴۷۱	۱۲	شادان ابو	شاذان و ابو
۴۶۸	۲۰	اقوال پیش	اقوال او پیش	۴۷۱	۱۴	کتابهاشان میان	کتابهاشان تا کون
۴۶۸	۲۱	رود	روا				میان
۴۶۹	۷	حشام	هشام	۴۷۲	۲	محمد مسعود	محمد بن مسعود
۴۶۹	۹	غیران	غیر انجیزی	۴۷۳	۱۰	صننش	منتعش
۴۶۹	۱۷	پس آنچه	پس آنچه زیستکه	۴۷۳	۱۴	سجاح	نجاح
۴۶۹	۱۷ و ۱۸	زیرا آنچه	غیر آنچه زیستکه	۴۷۳	۱۹	زیرا ورو	انرا زیرو رو

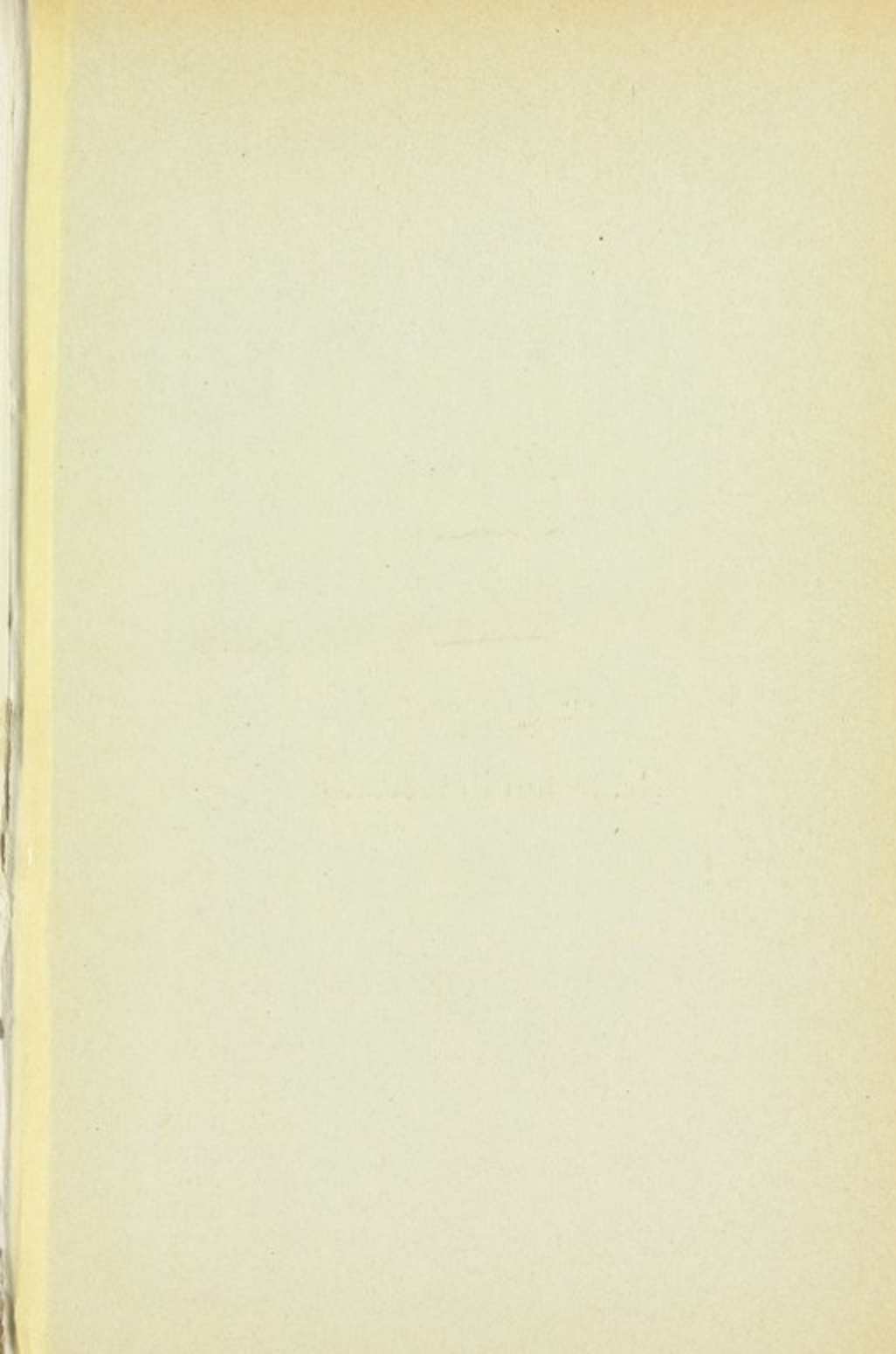
مؤلفات علامه نحریر سید شرف الدین عاملی علاوه بر مقبولیت نزد علمای عامه و لطف بیان محبوبیت خاصی نزد ایرانیان دارد زیرا در عین مبرا بودن مطالب از هر گونه عصبیت متکی بدلائل موجوده در کتب عامه میباشد این جانب که در خارج ایران ناظر احتجاجات معظم له با علمای عامه و حسن شهرت و محبوبیت مؤلفات ایشان میباشم همواره آرزو مند بودم که این مؤلفات را بعنوان ارمغانی به موطنان عزیز اهداء نمایم .
تا روزی در محضر آقای سردار کابلی که از احوال ایشان در این کتاب ذکری رفته آرزوی خود را مشعر بر ترجمه مؤلفات سید شرف الدین ابراز و اتفاقاً این دعا مقرون باجابت و ایشان ترجمه المراجعات را که مدت یکسال متحمل زحمت آن شده بودند بحقیق التفتات فرمودند بالاخره در طی سالهای اخیر با آنکه بعزت جنک عالمگیر وسایل طبع و نشر تاحدی دچار اشکال بود موفق بطبع آن گردیدم .

امید است این خدمت ناچیز بدیده قبول تلقی گردد . .

سید علی اکبر علیزاده (خراسانی) مقیم بیروت

تهران ۱۵ بهمن ۱۳۲۴ مطابق غره ع ۱ ۱۳۶۵





Library of



Princeton University.

The Carnegie Foundation

Princeton University Library



32101 046640627